
ترجمهٔ فارسی
کتاب نفیس عدة الداعی
از عالم ربّانی ابن فهد حلّی رضوان الله علیه
بضمیمهٔ رسالهٔ شوق الحبیب


بها ۵۰۰ ریال



إنّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
او القی السمع وهو شهید

ترجمه فارسی

کتاب نفیس عدة الداعی

از عالم ربانی ابن فهد حلی رضوان الله علیه

بضمیمه رساله شوق الحبیب

از انتشارات

کتابفروشی جعفری

مشهد بازار - سرای محمدیه

چاپ اول — زمستان ۶۳

۲۰۰۰ جلد

چاپ فروغ دانش

هوالمجیب

بدون شك و اغراق بجرأت میتوان گفت راجع بمطالب مربوطه بدعا و داعی در تاریخ اسلام کتابی همانند کتاب «عدة الداعی» ابن فهد حلّی رض نوشته نشده و علاوه بر ابتکار مصنّف در تصنیف این کتاب هنوز هم کتاب بدون رقیب باقیمانده و این میرساند که نویسنده بزرگوار علاوه برمقام علمی کاملا بزیور تقوی و صلاح آراسته و خود از اهل حال و یقین و مؤید من عندالله بوده و مراحل سلوك عرفانی و سیر الی الله را پیموده است ومسلماً مقدمه نوشتن برچنین کتابی که هیچگونه در تهیه و تنظیم مطالب وفصول آن قصوری نشده کاری بس دشوار و زیره بکرمان بردن است ولی چون رسم ابناء زمان ما براین قرار گرفته که کمتر کتابی را بدون مقدمه شروع نمایند و از طرفی مصنف ارجمند آنطور که شایسته مقام علمی و عملی اواست تا کنون بجامعه علم ودین معرفی نشده بنابراین ایجاب مینمود شرحی ازمقام وفضائل این بزرگوار و وضع کتاب حاضر برشته تحریر درآید و این کار اگر چه بحر بغربال پیمودن است ولی چنانچه ذکرشد از آن گریزی نیست .

شیخ اجل جمال‌الدین ابوالعباس احمد بن شمس‌الدین محمّد بن فهد الاسدی الحلی در سال ۷۵٦ یا ۷۵۷ در شهر حلّه پا بعرصه جهان نهاد ؛ وی از بزرگان و مشاهیر علمای امامیه قرن نهم و فقیه و محدث وعالم وزاهد و عابدی کم‌نظیر بوده مقامات علم وفضل وعرفان و مراتب علمی و عملی را تواماً داشته و جامع معقول ومنقول وفروع واصول بوده و استادانی مانند علی بن‌خازن الحائری (ازشاگردان شهید اول) وشیخ نظام‌الدین‌علی‌بن عبدالحمید نیلی‌ومقداد السیوری و ابن‌المتوج البحرانی وشیخ ضیاءالدین علی بن‌شهید اول وسید بهاءالدین علی‌بن عبدالکریم بن عبدالحمید النسابه الحسینی النجفی وسید جمال‌الدین بن الاعرج العمیدی و علی بن هلال الجزائری (استاد علی بن عبدالعال) را تلمذ کرده و یا از آنان اجازه روایت داشته.

پس از دیدن دوره علمی آن زمان برای تصفیه نفس شروع بمجاهدات و

ریاضات عملی شرعی نموده و کمال معنوی را با جمال صوری جمع نموده و بعداً در یکی از مدارس حلّه بافاضه مشغول گردید وشاگردان زبردستی بجامعه انسانیت و دیانت تحویل داد . ازجمله شاگردان وی شیخ زید بن علی بن هلال جزائری ومحقق کرکی و ابن ابی‌جمهور احسائی است وهم از تلامذه او شیخ علی بن محمد طائی است که پیش ازرسیدن بخدمت استاد شدّت علاقه خودرا بصورت قصیدهٔ (که چند بیتی از آن بنمونه نقل میشود) بنظم آورده .

معافرة الاوطان ذل و باطل	ولاسیّما ان قارنتها الغوائل
فلاتسکنن دارالهوان ولاتکن	الی العجز میالافما ساد مائل
وماالاهل الا من رای لك مثل ما	تراه والا فالمودة عاطل
اذا کنت لاتنفی عن الفضل ضیحها	فانت لعمری القاصر المتطاول
اذا ما رضیت الذّل فی غیر منزل	فانت الذی عن ذروة الذّل نازل
اری زمناً ماکان فی الکون مثله	ولا حدثت عنه القرون الاوائل
اری ان هذا الدهر لم یسم عنده	من الناس الا جافل العقل ذاهل
اخی شدّسرج العزم من فوق سایج	یفوق الصبا عدواً علی الشر کامل
وخلّ بلاداً من وراك لمن تری	بسفك الدّما فی اشهر الصوم کافل
وعرج علی ارض العراق میمما	الی بلافیه الهدی والا فاضل
انخ بنواحی بابل بعراصها	وحی بها من الافاضل فاضل
جمال الوری رب الفوائد کاشف	الغوامض ممّالم نطقه الاوائل
تری حوله الطلاب مابین مورد	لطائف ایجاب و آخر سائل
وسئله اذا مـا جئته دعواته	لذی وله عزت علیه الوسائل

ترجمه

در وطن مألوف زیستن خودبتنهائی خواری دهد و ذلت بخشد خصوصاً اگر در آن مقام پیوسته با شکنج حوادث گرفتار باشی پس در کاخ مذلت ساکن مباش

وعنان عزیمت بجانب عجز وناتوانی منعطف مکن چه هیچکس با کجروی رتبت بزرگی در نیابد حب ارحام و اقوام ترا غره نسازد و از آهنگ ارتحال باز ندارد چه اقرب و عشایر تو آن کسانند که از برای تو همان خواهند که تو خود برای خویشتن خواهی اگر نه‌چنان باشند دوستی درمیان نباشد و اگر استراحت و تن آسائی تو را بر آن بدارد که مذلّت و حقارت از خویش نگردانی قسم بجان‌خودم تو در بارهٔ خویش تقصیر و تطاول کرده باشی با آنکه ترا انتقال بدار عزت میسر شود هر گاه درخطه‌ای بخواری‌بسر بری چنان است که بپای خویش از اوج عزّت فرود آمده‌ای ودر حضیض مذلت مقامی گرفته‌ائی همانا روزگاری می‌بینم که مانند آن دیدهٔ ندیده و گوشی نشنیده است چه از اصناف مردم در این زمانه جز سفلگان وبیخردان کسی پسند نیفتد ای برادر گرامی زین عزیمت بر آن بادیه پیمائی بنه که بر باد صبا مسابقت گیرد و این سرزمین بآن مردم واگذار که در ماه صیام خون مسلمانان بریزند در آهنگ عراق بشهری عطف عنان کن که درآنجا مقام هدایت و محط رجال افاضل است و درنواحی بابل در عرصهٔ شهر بار بگشای و بحضور سرآمد افاضل شتافته شرط تحیت بجای آر همان یگانه ایکه بحلیه ذات مسعود پیکر بنی‌نوع انسان بیاراسته و فوائد علّمیه را بر ایشان بدان مثابه اظهار دارد که گوئی خداوند آنها است و با سرانگشت فکرت عقده اشکال از شبهات غوامضی باز کرده که دست قدرت دانشوران قدیم از گشودن آنها قاصر آمده چون بمحضر وی درآئی طالبان علوم را بینی که درگرد وی جمعند برخی لطائف ابحاث وارد آوردند وقومی ازدقائق مطالب‌سؤال کنندا گر بدان‌آستان‌رسیدی این ارادتمند که تواتر عرایض را جسارت شناسند در خاطر بگندان و دعای خیر برای وی التماس کرده از آن انفاس شریفه استمداد کن .

ونیز از جمله شاگردان او شیخ حسن بن علی‌الشهیر بابن‌العشره الکرکی العاملی وشیخ عبدالسمیع بن فیاض‌الاسدی الحلّی وشیخ رضی‌الدین حسین الشهیر بابن راشد القطیفی وشیخ زین‌الدین علی بن محمّد بن طی العاملی (که قصیدهٔ در رثاء

استادسروده) و شیخ علی‌بن‌فضل بن هیکل الحلی و بنا بقول قاضی نورالله ششتری سید محمد نوربخش که یکی از اکابر صوفیه و سلسله نوربخشیه باو منتهی میشود وسید محمد بن فلاح الموسوی الحویزی الواسطی مؤسس‌سلسله مشعشیان خوزستان است .

ابن‌فهد نامبردهٔ اخیر را بعلت‌اختلاط وخرابی احوال از خود طرد و بلکه حکم‌بقتل او نموده وچنانکه گفته اند کتابی در علوم غریبه وسحر بدست‌ابن‌فهد رسید اوبیکی از شاگردانش دستور داد کتاب را در فرات بیاندازد سید محمد مذکور کتاب را بدست آورد و روی آن عمل و از آن استفاده نموده بخوزستان رفت و کفریات و اختلالاتی در عقائد دینی از او بروز نمود وحتی ادعای الوهیت نمود .

این نکته را باید دانست که دو ابن‌فهد در یك زمان میزیستند و تصادفاً هر دو شیعی و از ابن‌المتوج روایت کرده‌اند و هردو بر ارشاد علامه شرح نوشته‌اند ولی برای تمیز بین این دو بنکات مشروحه زیرین باید (ترجیح) داشت .

۱ ــ اولی را در لقب جمال‌الدین و دومی را شهاب‌الدین‌نامند.

۲ ــ کلمه فهد جد اعلای ابن‌فهد حلی است ودیگریرا پدر فهد نام‌داشته.

۳ ــ کنیت ابن‌فهد حلی ابوالعباس‌وآن‌دیگری بدون کنیه‌بوده.

٤ ــ مورد ترجمه ما اسدی حلی ودیگری احسائی است

٥ ـ ابن‌فهد احسائی دارای کتاب خلاصة التنقیح فی مذهب الحق الصحیح است وعارف حلی دارای کتابهای مشروحه زیر است

۱ ــ الادعیة و الختوم ۲ ـ استخراج الحوادث و بعض الوقایع المستقبله‌من کلام امیرالمؤمنین فی‌ما انشاء فی صفین بعد شهادة عمار بن یاسر که خروج چنگیزخان وظهور شاه‌اسمعیل صفوی وپاره اسرار علوم غریبه و وقایع آینده را حاویست وهمه‌آنهارااز کلام‌معجز نظام‌حضرت علی علیه‌السلام استخراج نموده‌و در آن رساله‌است که بر سبیل وصیت ونصیحت گوید حکام حویزه و ملوك خوزستان را که از نژاد ابن فلاحند لازم است هنگام طلوع دولت صفویه اطاعت آن سلسله‌را

بر خود فرض شمارند و معروف است که سید محمد فلاح مؤسس سلسله مشعشیان از این رساله استفاده نموده و از اشاراتی که در طی رساله شده بود پشت گرم شده و بر خوزستان مستولی گردید و بعضی گویند از رساله علوم غریبه مذکوره در بالا استفاده نموده و قول اول اقرب بصواب است ۳ ـ آداب داعی ٤ ـ اسرار الصلوة ۵ ـ تاریخ الائمه ٦ ـ التحریر در فقه ۷ ـ التحصین فی صفات العارفین من العزله والخمول بالاسانید التلقاه عن آل الرسول ۸ ـ ترجمه‌الصلوة در بیان معانی اقوال و افعال‌نماز ۹ ـ تعین ساعات اللیل و تشخیصها بمنازل القمر ۱۰ ـ جامع الدقائق و کاشف الحقائق ۱۱ ـ الدرالفرید فی التوحید ۱۲ ـ الدرالنضید فی فقه الصلوة ۱۳ ـ شرح ارشادعلامه که نامش‌المقتصراست ۱٤ـ شرح‌الفیه شهید ۱۵ ـ عدة‌الداعی ونجاح الساعی که در ایران وهند چاپ شده (طبع هندبسعی میرزا محمد ملك‌الکتاب درربیع‌الثانی۱۳۲۸هجری‌وطبع ایران‌درتبریز در ربیع‌الاول۱۲۷٤وترجمه‌فارسی آن بقلم‌مرحوم غیاث الدین‌محمد بن زین العابدین‌الأستر آبادی با کمی تغییر و تصحیح‌عبارات‌باهتمام کتابخانه‌شمس بصورت کتاب‌حاضربطبع‌رسیده)ونسخی‌از ان بشمارهای۲۱۳۷ و۲۱۳۸و ۲۱٤۰در کتابخانه مدرسه سپهسالارجدید تهران‌موجود است۱٦ ـ فقیه‌الصلوة ۱۷ ـ کفایة المحتاج فی‌مسائل الحاج۱۸ ـ اللمعة الجلیه فی‌معرفة النیّة۱۹ـ المسائل البحرانیات ۲۰ ـ المسائل الشامیات ۲۱ ـ مصباح المهتدی و هدایة المبتدی ۲۲ ـالمقتصر فی‌شرح الارشاد ۲۳ ـ الموجز الحاوی ۲٤ ـ المهذب البارع فی شرح مختصرالنافع ۲۵ ـ رساله فی التعقیب ۲٦ ـ رساله مختصره فی‌واجبات الصلوة ۲۷ ـ رساله فی‌نیات الحج ۲۸ ـ المحرّر ۲۹ ـ رساله فی‌عبادات‌الخمس‌تشتمل‌علی‌اصول وفروع ۳۰ ـ الفصول فی‌الدعوات ۳۱ ـ المصباح فی‌واجبات الصلوة « وممکن است دواسم نام یك کتاب باشد »

چون این بزرگوار گوشه گیر و اهل علم و عمل ودرمقام ریاضت شرعی بوده و دور از خلق بتزکیه باطن خویش اشتغال داشته همانطور که در بارهٔ این قبیل مردمان گفته میشود وی را نیز بتصوف متهم داشته‌اند ولی باید دانست تصوفی را

که باشخاصی مانند سید طاوس و ابن‌فهد حلی و شیخ بهائی وشهید و خواجه نصیر ومجلسی اول و . . . . نسبت میدهند بعلت اعتزال وریاضت کشیدن و انقطاع از خلق و توّجه مفرط آنان بخالق است و اینکه بیش از سایر علمای اعلام در جمع بین علم وعمل کوشا بوده‌اند و این نهایت مدح وستایش در باره ایشانست و قدحی باین سبب بایشان وارد نمیآید و این غیر از تصوف مذمومی است که حاوی بدع بسیار بوده وباعمال مخالف شرع وفساد اخلاق واعمال و اعتقادات میکشاند و ما برخی از کراماتی را که از اونقل شده در خاتمه کلام زینت افزای صفحات این کتاب‌مینمائیم .

نقل است که ابن‌فهد گوید درخواب دیدم سید علم‌الهدی را با لباسهای حریر سبزرنگ دست در دست امیرالمؤمنین در صحن روضه سیدالشهداء عليه‌السلام راه میروند شریف مرتضی روی بمن نموده و گفت « مرحبا بناصرنا اهل‌البیت » آنگاه از مصنفات من پرسید عرضه داشتم گفت کتابی تصنیف کن که بدان تحریر مسائل و تسهیل ادله و اصول بنمائی ودر اول آن بنویس « بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله المتقدس بکماله‌عن مشابهة‌المخلوقات » چون از خواب برخاستم‌بتصنیف کتاب تحریر پرداختم .

ونیز در تواریخ آمده که چون قرایوسف ترکمان بمیران شاه گورکانی غالب آمد ومملکت آذربایجان وعراق عرب را تسخیر کرد میرزا شاهرخ بخاطر برادرش دشمنی اورا در دل گرفت حافظان کلام‌الله را فرمود برای نابودی دشمن ۱۲ هزار مرتبه سوره«انافتحنا»ختم کنند چون قرایوسف ازپای درآمد عراق‌عرب به پسرش میرزا اسپند ترکمان رسید ۱۲ سال سلطنت کرد درسال ۸٤۰ ابن‌فهد را با گروهی ازعلمای شیعه بخواست و از آنان و علمای عامه مجلسی تشکیل داد تا در تحقیق مذهب تشیع وتسنن بحث نمایند ابن‌فهد با توجهات ائمه معصومین(ع) اثبات مذهب حقه اثنی‌عشری را نمود میرزا اسپند از مذهب آباء خود بر گشت و

فرمود در سلطه حکمروائیش سکه وخطبه بنام ائمه اثنی‌عشرعلیهم‌السلام بخوانند.

ونیز این حکایت زبانزد خاص وعام است که روزی در باغی که در حله داشت (معروف است برای آنکه حد اکثر ورع و تقوی را مراعات نموده و از شبهات بپرهیزد وتماس خود را با خلق کم کند مایحتاج زندگی خویش را کلاً از آن باغ بدست میآورد) بزراعت و رسیدگی بامور مشغول بود یهودی از او پرسید شمائید که قائلید « علمائی امتی افضل من انبیاء بنی‌اسرائیل » ؟ فرمود بلی ، گفت بچه دلیل گفت چه دلیلی میخواهی یهودی گفت موسی عصا را اژدها نمود تو چه خواهی کرد ابن‌فهد بیلی که در دست داشت برزمین افکند ثعبانی عظیم شد فرمود تا اینجا مانند انبیاء بنی‌اسرائیل بود ولی افضلیت ما اینست که موسی را خطاب آمد«لاتخف» مترس و اژدها را بگیر عصا خواهد شد و من‌نترسیده او را میگیرم‌واژدهارا گرفت و دوباره بصورت اول گشت .

وباز مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی در تفسیر خود در صفحه ۱۹۹ گوید « و بیالی انی‌سمعت ان واحدا من‌الاتقیاء رای فی‌النوم مجلسا اجتمع فیه علمائنا الا ابن فهدالحلّی فسئل عنه فقیل له انه دخل فی مقام الانبیاء او مجلسهم فسئل عنه بنفسه بعد لقائه فی‌المنام فاجیب بان السبب انی کنت فقیرا لامال لی اتصدق بها فکنت اتصدق بجاهی، و لذلك صرت هکذا».

مردم عراق‌عرب‌وحلّه کشف‌و کرامات بسیاری از وی نقل نموده وتأثیرات زیادی برای قبر شریفش نقل مینمایند که ازنقل آنها خودداری میشود .

وفات‌آن مرحوم در سنه ۸۴۱ هجری در سن ۸۵ سالگی در کربلای معلی واقع شده و اورا در باغش که بباغ ابن‌فهد معروف است وسابقاً باغ نقیب علویین بوده ودر جنب محل مشهور بخیمه‌گاه واقع شده در جوار حضرت سیدالشهدا علیه آلاف التحیه والثناء بخاك سپردند و امروزه ازآن باغ آثاری باقی نمانده مگر همان‌مزار شریفش که مطاف خاص و عام است اهل دل وتقوی بدان تبرك جویند

و ازباطن وی استمداد و طلب فیض نمایند رضوان‌الله علیه تاریخ وفات او بنا بقول صاحب نخبة المقال چنین است احمد بن فهد الحلی اجل ـ مقبضه (الخیر ۸۴۱) وعمره (نهل ۸۵)

و اما راجع بکتاب حاضر - همانطوریکه در فهرست اجمالاً فصول کتاب را ملاحظه فرموده وبتفصیل خود کتاب را هم مطالعه خواهید فرمود .

این کتاب بنا بمفاد آیه شریفه « الیس الله بکاف عبده » میخواهد رابطه بین خالق ومخلوق را که غالباً بعلت استیلای شهوات و سپاه جهل و نادانی قطع و یا ضعیف شده وصل ویا شدیدتر سازد و بنده را درصفت بشریت یعنی بندگی و افتقار وخداوند بزرگ را در صفت خداوندی یعنی کبریاء و استغنا بشناساند ونشان دهد که میتوان در سایهٔ اطاعت فرامین پروردگار دوش بدوش اولیاء و مقربین خدا در مراحل سفر(سیر الی‌الله)همسفر شد **کما قال الله تبارك و تعالی :**

من یطع‌الله و الرسول فاولئك مع‌الذین‌انعم‌الله علیهم من‌النبین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك‌رفیقا.

و نمونه از همان حالات ومقاماتی که در آنان بوده وشنیده درخود ببینند وبا یقین کامل‌این‌سفر دورودرازوخطرناك‌را بااطمینان‌خاطر وبدون‌خوف‌وبیم بپیماید که:

الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم‌یحزنون .

مصنف محترم میخواهد راهنمائی نماید که توشهٔ راه چیست وانبیاء عظام و اولیاء والامقام‌چه دستورات نفیسی برای زاد سفر آخرت فرموده‌اند وازهمان پیمانه که از عشق محبوب واقعی نوشیده‌اند بطالبان بخورانند و بآنان بگویند : **فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولایشرك بعبادة ربه احدا** و با اینکه نام کتاب راجع بدعا است ولی چون دعا حلقه منفصله در مابین عبادات و سایر فرامین پروردگارنبوده وقبل وبعدآن‌بسایر موضوعات دین بستگی دارد درحقیقت در تمام شئون بندگی رب الارباب راه صحیح عملی را نشان میدهد و سرّ **الدعا**

مخ العباده را فاش نموده وثابت مینماید که چرا لفظ عبادت در آیه **ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین** بلسان اهل‌بیت‌عصمت بدعا تفسیر شده وخواننده اگربدقت مطالعه کند درمی‌یابد که دعا درحقیقت مظهر و نماینده تمام عبادات ودستوراتی است که شرع مقدس واجب فرموده وصحت آن اعمال بقوام ودرستی‌این یکی بستگی دارد و اثر ونتیجه غائی آنان هم بدعا تکمیل وآشکار خواهد شد **الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه** وباز فرموده‌اند دعا را با بـّر و نیکوئی همراه نمائید تا تیر دعا بهدف اجابت رسد ودر دعای کمیل آمده‌است : **اللهم اغفرلی الذنوب التی تحبس الدعا .**

اصولا قبل از هرچیز باید بدانیم فلسفه تشریع چیست و آیا خداوند متعال از عبادات ما بهره‌ور می‌شود یانه و چون نباید از روش مقدمه نویسی خارج شد برای روشن شدن ذهن خوانندگان فهرست وار متذکر مطالب‌شده و میگذریم.

همانطور که‌خود فرموده :**کنت‌کنزأمخفیاً واحببت اناعرف‌وخلقت‌الخلق لکی اعرف** خالق میخواهد قدرت خود را آشکار نموده و وجود ذیجود خود را نشان داده و موجوداتی را از کتم عدم بعرصه‌وجود آورد وبگوید :

من نکردم خلق‌تا سودی کنم　　　بلکه تا بر بندگان جودی کنم

وبشرهم بفهمد و اقرار کند که :

ما عدم هائیم هستی هانما　　　تو وجود مطلق وفانی نما

ندای **یاایهاالناس انتم‌الفقرا** مطلب را تمام نموده و ثابت میکند که‌لباس فقر و نیستی هیچ موقع از بر مخلوقـات جدا نشده و همیشه خداوند غنی است و قادر و مختار و صاحب جود و وجود و بود ، و مخلوق فقیراست وضعیف‌وممکن‌الوجود و نمود و چنانچه دمی لطف خود را باز گیرد(جهان سربجیب‌عدم‌در کشد.)

سیه روئی ز ممکن دردوعالم　　　جدا هرگز نشد والله اعلم

حال که این موضوع روشن شد این مطلب را هم باید بدانیم که پروردگار عالمیان برای تکمیل ارواح و نفوس و آزمایش آنان و اینکه کلاس بالا تری را ببینند تامشمول لطف بیشتری بشوند آنانرا بدنیای مملوّ از شهوات دنیّه وخواهش‌های نفسانیه ونوشهای فریبنده فرستاد کما قال عزو جل:

زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث...

و بانواع بلیات مبتلایشان نمود که **ولنبلونکم بشیئی من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات....**

تا آنانی را که در عشق و بندگی حق استوارند از آنانکه بغیر حق مشغول شده اند مجزا نموده و دسته اول را مورد لطف و فیض بیشتری قرار دهد (دسته دوم هم اگر اطاعت امرمولا مینمودند بفیوضات و مراحم بیشتری مفتخر می‌شدند) و دائره لطف او چنان بالامی گیرد که :

نوراوازیمن ویسر وتحت وفوق　　　برسروبر گردنم افکنده طوق

و میفرماید : **العبودیة جوهرة کنهها الربوبیه فمافقد فی العبودیه وجد فی الربوبیه وماخفی فی الربوبیه اصیب فی العبودیة** و یا گوید : **عبدی اطعنی حتی جعلك مثلی** و در حدیث معروف کافی است که میفرماید **ومایتقرب الی عبدی بشیئی احب مما افترضت علیه وانه یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذااجبته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده الذی یبطش به ان دعانی اجبته وان سئلنی اعطیته .**

و در حدیث آمده که : **علیٌ ممسوس فی ذات الله** همین جاست که باعث لغزش جمعی از رهروان راه توحید و نظارگیان آنان شده و کوس لمن الملکی و ندای اناالحقی وما فی جبتی الاالله از گروهی نیم پختگان بگوش عالمیان میرسد و غافل از این مطلب که آنرا که خبر شد خبری باز نیامد و اینکه بندگی و فنا با

صدای منم سازشی ندارد .

بینی و بینك انی ینازعنی فارفع بفضلك انی من البین

نقل است عاشقی پس از مدتها سر گردانی اجازه ملاقات معشوق یافت چون حلقه بدر کوفت معشوق پرسید کیست گفت منم او را راه نداد دوباره پس از مدتی فراق اجازه حضور یافت چون دق الباب نمود و از درون خانه صدای محبوب بلند شد کیست؟ گفت منم دوباره او را محروم بر گرداند و این عمل چندین مرتبه تکرار شد تا اینکه از شخصیکه از رسم و روش محبت اطلاعی داشت کمك خواست باو گفت این مرتبه چون باریافتی و درب را کوبیدی و ازتو پرسش شد کیستی بگو توئی بالاترین گناه در پیشگاه معشوق دعوی انیّت است که دوئیت ببار می آورد و آن باوصل وعشق واتحاد سازگار نیست معشوق فنای ترا می خواهد چنان کرد و بمقصود خود رسید .

عکس روی تو چه در آئینه جام افتاد عارف از پرتو می در طمع خام افتاد

حسن روی تو بیك جلوه که در آئینه کرد این همه نقش در آئینه اوهام افتاد

اینهمه عکس و می و نقش مخالف که نمود یك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

پاك بین از نظر پاك بمقصود رسید احول ازچشم دوبین درطمع خام افتاد

جلوهٔ کرد رخش روز ازل زیر نقاب عکسی از پرتو آن بررخ افهام افتاد

مولای متقیان فرماید ندیدم چیزیرا مگر آنکه قبل از آن و با آن و بعد از آن خدا را دیدم خداوند رحیم هم از زبان آن بیخودان ممکن نیست چنین ندائی در دهد چون باعث اضلال دیگران است چنانچه رهروان کامل و سوختگان عشق هیچ موقع بچنین کلماتی لب نگشودند وهمیشه مدلول احادیث بالا رابگوش هوش سالکان طریق میرسانیدند و چه خوب بود اینان هم ظرفیت نشان داده وبه نیم پیمانه مست وبیخود نمی شدند و بمصداق **ولقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة**

تبعیت از آن بزرگ مرد و آل اطهارش می‌نمودند و در نظر می‌آوردند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که سرحلقه آفرینش بود تا آخرین لحظه که در دار دنیا زندگی‌نمود در نماز خود عرض‌میکرد« اشهد ان محمداً عبده و رسوله» وهمیشه بنده بنده بود و خداخدا، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض میکند **انا عبد من‌عبید‌محمد** و خود را بندهٔ بندگان محسوب مینماید و یا در دعاهای دیگر میفرمایند **انا العبد و انت الرب وهل یرحم‌العبد الاالرب** آن گونه گفتارها یادر حال مستی سر میزده و یا بهنگام هشیاری، اگر درهشیاری بوده که وای بر این گوینده و اگر در حال مستی و بیخودی بوده که باید معتقد باشیم بالاترین این بیخودی‌ها را انبیا داشتند و هیچگاه چنین شطحاتی از آنان بیرون نیامده و دست افشانی وپایکوبی و رقص ننموده و خرقه پاره ننموده اند اینجاست که باید پی بریم عواملی که بیخودی را میآورد دو نوعند یکی حقانی و مشروع و دیگری نفسانی و شیطانی و نامشروع مستی از شراب‌هم بیخودی می‌آورد آیا چنین بیخودی ممدوح است مسلماًخواهید گفت خیر، چراچون که‌مست‌شراب کارهای خلاف‌عقل‌مینمایدمستی‌ها وبیخودی‌هائی هم که از بعضی دستورات ناصحیح و نامشروع و ریاضات باطله بدست آید ممدوح نبوده ونتایج نامطلوب ببار می‌آورد و مسلماً باید دستورات ریاضتی و تربیت‌روحی من‌عندالله وعند الرسول‌باشد.

ملاحظه فرمودید که تمام منظور از ارسال رسل و انزال کتب این است که بنده از حریم عبدیت و فقر پا بیرون ننهاده و خدا را همیشه مالك حقیقی بپنداردو معتقد باشد که**لا مؤثر فی‌الوجود الاالله**.

اینست که‌شما می‌بینیددر موضوع عبادات‌نفس‌عبادات ذاتاً مورد نظر نیستند بلکه گاهی دستور بکاری ممدوح و زمانی ترك آن مورد نظر است زمانی قبله رو بمشرق است و گاهی رو بجنوب که : **لیس البران‌تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب** و یا **فلله المشرق والمغرب** موقعی ترك‌نماز گناه است و زمانی‌خواندن

آن مورد ایراد (زن در حال مخصوص) گاهی نماز ظهر چهار رکعت و هنگامی دو رکعت است(در سفر) اصل موضوع اطاعت حق است اگر فرموده استاینطور اینطور و چنانچه گفته است آنطور، آنطور، اطاعت فرمان شرط است و ثبوت رابطه مولویت و عبدیت در آخرین آیات سورهٔ فرقان است که میفرماید : **و عبادالرحمن الذین یمشون علی الارض هونا** و پس از چهار ده آیه که در شرائط کامل سیر و سلوك دستوراتی میفرماید و صفات و رفتار بندگان حقیقیش را می‌شمارد (و شاید آنچه را که یك سالك بسوی حق لازم دارد و باید بکند نام میبرد) در آیهٔ پانزدهم میفرماید : **قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم** .

بهترین طرز نشان دادن این سلطنت مطلقه در حال دعاست که بنده ناچیز متضرع وخاضع و خاشع منقطع ازماسوی‌الله در مقابل رب دارای همهٔ چیز می‌ایستد و عرض میکند **انت الخالق و انا المخلوق وهل یرحم المخلوق الا الخالق** .

ننالم گرچه نالانم نگریم گرچه گریانم
هم او دارم میان دل دل از مولا نگردانم

گر اودارم چه غم دارم گر اودادم چه کم دارم
گرم گوئی نشائی راذلیل وخوار وحیرانم

بسی عمری بسر بردم گهی خائف گهی طامع
میان فضل وعدل او چنان چون گوی گردانم

ز فضل امروز مسرورم زبیم عدل رنجورم
قضای اوچه چوگان ومیان خوف میدانم

و برای همین است که در اخبار اهلبیت عصمت وارد شده که خدا راباقلوب شکسته و چشم گریان بخوانید تا بیشتر حال فقر و بیچارگی داعی و عظمت و قدرت مخاطب او نمایان شود و گرفتار شدن با بتلائات و خواستن حاجات بهانهٔ برای آماده شدن بنده برای عرض انکسار و افتقار است **گذشته از آنکه** بهترین

لذات که مکالمه با محبوب است در دعا حاصل میشود و همین جاست که داعی از منعم بنعمت نپرداخته وحاجت خویش را فراموش می کند از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود هر آینه دعا کردم بدرگاه حق تعالی و استجابت کرد مرا و فراموش کردم عرض حاجت خود را بعلت آنکه اجابت کردن حق تعالی باقبال بر عبد هنگام دعا کردن برای بنده اعظم است و اجل از آنچه خواسته است ازخدا بنده او ، اگر چه‌عبداز خدای خود جمیع نعمت‌های‌ابدی بهشت را بخواهد ولیکن نمی‌فهمند ودرك نمی کنند این حالات را مگر مخصوصان اهل علم و عمل‌ومحبت و عبادت و عرفان که خلاصه و بر گزیده آفرینشند .

و در دعای دیگرست که میفرمایند **الهی هب لی کمال الانقطاع الیك...**

مولوی گوید :

آب کم جو تشنگی آور بدست   تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا نگرید طفلك نازك گلو   کی روان گردد ز پستان شیر او
چون خدا خواهد که مان یاری کند   میل مانرا جانب زاری کند
ای خدا زاری ز تو مرهم ز تو   هم دعا از تو اجابت هم ز تو
هر کرا خواهی ز غم خسته کنی   راه زاری بر دلش بسته کنی
وآنکه خواهی کز بلایش واخری   جان او را در تضرع آوری
رحمتم موقوف آن‌خوش گریه‌هاست   چون گرست ازبحررحمت‌موج‌خواست
تا نگرید کودك حلوا فروش   بحر رحمت در نمی‌آید بجوش
تا نگرید ابر کی خندد چمن   تا نگرید طفل کی جوشد لبن
تو نمیدانی که دایه دایگان   کی دهد بی‌گریه شیر رایگان
گفت فلیبکوا کثیراً گوش دار   تا بریزد شیر فضل کردگار
مایه در بازار دنیا این زراست   مایه آنجا اشك دو چشم ترست
می‌ستاند از تو جسم پر فنا   میدهد ملکی برون از وهم ما

هین بیا اکنون کمر را چست بند خیز ای گرینده و دایم بخند

که برابر می‌نهد شاه مجید اشك را در وزن با خون شهید

مشتری خواهی که از وی زربری به ز حق کی باشد ایدل مشتری

این دلم باغ است و چشمم ابروش ابر گرید باغ خندد شاد و خوش

کرده ای بر دیگران نوحه گری مدتی بنشین و برخود میگری

آخر هر گریهٔ ما خنده ایست مرد آخر بین مبارك بنده ایست

گر رود چشمت زگریه غم مخور که گشاید در دلت چشم دگر

من غلام آنکه نفروشد وجود جز بدان سلطان با افضال وجود

چون بگرید آسمان گریان شود چون بنالد چرخ یارب خوان شود

ای دریغا اشك من دریا بدی تا نثار دلبر زیبا بدی

نالم و ترسم که او باور کند وز ترحم جور را کمتر کند

عاشقم برلطف و بر قهرش بجدّ ای عجب من عاشق این هردو ضدّ

اشك کان از بهر او بارند خلق گوهر است و اشك پندارند خلق

زور را بگذار زاری را گزین رحم سوی زاری آید ای مهین

زشت باشد روی نازیبا و ناز سرد باشد چشم نابینا و ناز

ایمن آباد است آن راه نیاز ترك تازش گیر و با این ره بساز

هر که او بیدارتر پردردتر هر که او آگاه‌تر رخ زردتر

هردمش صد ناله و پیك از خدا یار بی زا وشصت لبیك از خدا

خود نشان مؤمنان مغلوبی است چونکه دراشکست مؤمن‌خوبی‌است

با شکست دل اگر ناله بود بهتر از طاعات صد ساله بود

پیش حق یك ناله از روی نیاز به که عمری بی‌نیاز اندر نماز

بنده مینالد بحق از درد خویش صد شکایت میکند از رنج خویش

حق همی گوید که آخر رنج و درد مر ترا لابه کنان و زار کرد

ای اخی دست از دعا کردن مدار　　　با اجابت یا رد آنت چکار
گر اجابت کرد آنرا بس نکوست　　　ور کند موقوف آنهم لطف اوست

✿✿✿

خوش همی آید مرا آواز او　　　آن خدایا گفتن و آن راز او
گر مرادت را مذاق شکر است　　　نامرادی نی مراد دلبر است
زو دعا وزو اجابت بی‌شکی است　　　داعی و مدعو دعا هرسه یکی است

✿✿✿

تنبیه: و چون کتاب مثنوی محکم ترین کتابی است که از مولوی بما رسیده شاید بتوان با این اشعار ثابت نمود که مولوی معتقد بوده راه حق را توأم با سوز و گریه و مناجات باید طی کرد نه با سماع و رقص و خرقه پاره نمودن و قهقهه و گفتار خود شخص بهترین سند برای دانستن وضع حال اوست و دیوان شمس که غزل‌های مشکوك منسوبی فراوانی دارد و یا گفتارهای دیگران که بعد از مولوی باو نسبت داده‌اند (مانند گفتار های صاحب ولدنامه و افلاکی و .....) در مقابل این سند محکم نمیتواند مقاومت نماید و چه خوبست دراویش عصر حاضر از مولوی از امثال چنین را هنمائی‌هائی استفاده و تقلید کنند.

لقد کنت دهراً قبل أن یکشف الغطا　　　اخا لك انی ذا کرلك شاکر
فلما اضاء اللیل اصبحت عارفاً　　　بانك مذکور و ذکر و ذاکر

(قال الله تعالی فکشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید(دیده شهود و تصدیق ویقین) لبید شاعر عرب گوید:

الا کل شیئی ما خلاالله باطل　　　و کل نعیم لا محالة زائل

و رسول خدا (ص) فرموده صادق ترین کلمهٔ که شاعر گفته کلمهٔ لبید است پس همانطور که احتیاج ذاتی عبد است دعا هم فطری جبلی اوست و همانطور که آخرین مرحله استغنا حد اکثر استفاده نمودن از خزائن نامحدود خداست واینهم حاصل نمی‌شود مگر بترك مرادهاو خواهش های کوچك بشریت و فنای درمرادات

حق ، همینطور هم بهترین زبانحال بنده بایددعائی باشد که برسیدن بمولا کلاخود و مایحتاج خود را فراموش نموده و از دیدار او سرمست و بلقاء او مبتهج ومسرور و غنی باشدو خود را کودک‌وار وبلااختیار در اختیار مربی خویش گذارد واینجاست که گروهی از موحدین با دیدار حق از هرنعمتی‌مستغنی وبی‌نیازو سیرند حضرت صادق علیه‌السلام فرماید : **اکرر ایاك نعبد و ایاك نستعین حتی سمعت من قائلها** و در اینحال‌بیخودی‌وفنای‌فی‌الله حقیقی است(که بامقدمات صحیح شروع شده و بنتیجه صحیح هم ختم می‌شود) که حق تدارك مهمات مخلوق‌را می‌نماید.

نقل است که بزرگی نزدیکی از سلاطین تقربی داشت حاجتمندان چون علاقه و ارادت سلطان را باو می‌دانستند رقعاتی که در آن حاجاتشان نوشته بودباو می‌دادند که بسلطان عرض کند وی چون بحضور میرسید چنان در دیدار سلطان مبهوت و غرق و مدهوش می گشت که عرض حاجات را فراموش می کرد سلطان بحال وی آشنا بوددست درجیب اومی‌نمود و رقعات را بدر آورده ودر ذیل‌هر کدام مسئول صاحبش را اجابت میکرد و دستور لازم صادر می‌نمود و دوباره بجای خود می گذاشت و آن بزرگ که بیرون می‌آمد نامه های مردم را با جواب بآنان می‌داد .

و باز در احوال یکی از اکابر آمده که شبی در صحن خانه بعبادت‌باریتعالی مشغول بوددزدی برای بردن اثاثیه بخانه‌اش آمدوی غرق درراز و نیازباخداوند عز وجل‌بود دزد چیزی برداشت و خواست از درخارج شود درب بسته شد بر گشت آن شیئی را بجا گذاشت و دوباره بدرب نزدیك شد درب باز شد مجدداً اثاثیه را برداشت که خارج شود مسدود گشت و این عمل چند مرتبه تکرار شد ندائی آمد که ای فلان اگر یك دوست بیخود است دوست دیگر هشیار و بیدار است وقضیه حضرت باقر العلوم علیه‌السلام واینکه در حال نماز توجه بخطری که کودك اورا تهدید کرد ننمود معروف است.

و معنی اتحاد و وحدت و حب وعشق و ..... غیر از این نباید تفسیروتوجیه شود وباین‌لسان مخالفتی‌باشرع مقدس‌نبوی ندارد.

و این اتحاد دوو جود یعنی وجود واجب الوجود و ممکن الوجود نیست چون دو وجود از یك سنخ نیستند که باهم متحد گردند و در حقیقت آن وجود است و این وجودنما و آن بوداست و این نمود و اتحاد این دو یعنی فنای‌ممکن‌ـ الوجود و چون فنای مراد و آمال بشر در حقیقت اولین و آخرین عرص اندام این وجود عاریه‌ایست پس با فنای اراده و خواست بشر این فنا یعنی این اتحاد حاصل می گردد بآن معنی که قبلا هم اشاره نمودیم و این تسلیم اگر درداردنیا با اختیار انجام گیرد گرانبها است « موتوا قبل ان تموتوا » و فرمایش حضرت عیسی علیه‌السلام است که: **لن یلج ملکوت السموات‌من لم یولد مرتین** ورنه بارسیدن موت طبیعی و شروع عالم آخرت خود بخود وجبراً این فناو یقین حاصل‌خواهد شد «قال‌الله تبارك‌وتعالی: اَلهیٰکُمُ التکاثر حتی زرتم‌المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن‌النعیم» .

و پس از مرگ اختیاریست که از بشر کارهای خدائی سر می‌زند یعنی در حقیقت خدا بجای‌بشر فعالیت می‌فرماید .

شد زرنگ‌وطبع آتش‌محتشم　　گوید اومن آتشم من‌آتشم
آتشم گرمر تراشك‌است‌وظن　　آزمون کن‌دست‌را برمن‌بزن

و اتحاد آن نیست که بنده‌با پرورد گار عالمیان یکی گردد تعالی‌الله عن‌ذلك علواً کبیرا وفرقست بین آنکه موجودات‌همه‌اواست‌یا آنکه‌قیام‌وقوام همه‌موجودات بدوست واز اوست .

رق الزجاج و رقت الخمر　　فتشابها و تشا کل‌الامر
فکانما خمر ولا قدح　　وکانما قدح ولا خمر

قلب‌المؤمن بین الاصبعین من اصابع‌الرحمن یقلبه کیف یشاء .

بشر **كالميت بين يدى الغسال** ترك آمال و آرزوهای خود نمود و مترنم باین مقال طی طریق نماید .

رشتهٔ بر گردنم افکنده دوست می کشد هرجا که خاطرخواه اوست

«وما تشاؤن الاان يشاءالله» نه اینکه دو وجود یك وجود گردند اتحاد دووجود فنای وجود عاریه دومی است معروف است که پشهٔ از باد نزد سلیمان علیه السلام شکایت نمود که مرا آزار می‌دهد سلیمان باحضار باد فرمان داد پشه عرض کرد یا نبی الله با آمدن اورفتن من حتمی است و با بودن او نبودن من توأم .

در یکی از معانی صلوة که خود نوعی از دعاست آمده که صلوة مشتق از صلی است و صلی بمعنی در آتش رفتن وذوب شدن است ومصلّی در صلوة باقبول انوار تجلّی صفات و ترك خودی از غایت خضوع و حرقت و ذوبان گوئیا در آتش است و موقعی که قلب خاضع شد دلیل تابش این انوار است و علامت خضوع و خشوع قلب خشوع قالب است «لوخضع قلبه لخشعت جوارحه» این جاست که میشنوید سرور اولیاء را پیکان از پای می کشند و خبردار نمی‌شود و اولاد صالحش حضرت سجاد علیه السلام چون بنماز ایستادی رنگش چنان متغیر گشتی چنانکه او را باز نشناختندی و گفتی، **ماتدرون بين يدى من اقوم ومن اناجى.**

درتفسیر **فمن يردالله ان يهديه يشرح صدره للاسلام** امام علیه السلام میفرماید **نورٌ يقذفه الله فى القلب يشرح به الصدر** سائل پرسش می کند علامت آن چیست و کی چنین حالی حاصل می‌شود می‌فرماید هنگامیکه حال **التجافى من دار الغرور والانابة الى دار الخلود** دربنده حاصل شد یعنی از آمال خود و خود گذشت مهبط فیوضات ربانی و محل تابش انوار یزدانی می‌شود و مادام که علاقه بشریت ورابطه صورت در میان بود بنده را از مراعات صورت چاره نبود و صفای قلب تنها کافی نیست و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند تا اعمال ظاهری نشود صفای معنوی قلب حاصل نمی‌شود و تا صفای قلب نباشد اعمال ظاهری مورد قبول واقع نخواهد شد

و بهترین دعا آنست که بنده خدا را باتمام وجود خود قولا و فعلا و علماً و حالا بخواند و بالاترین حالات آن موقعی است که خود و حوائج خود رافراموش نموده وازمنعم بنعمت نپردازد وبالکل ازوجود خود وغیرحق برهد.

چون‌توبامنی بی‌همه‌ام باهمه‌ام　　　چون که بی‌توام باهمه‌ام بی‌همه‌ام

✿✿✿

ترکت‌الخلق طراً فی‌هواکا　　　و اینمت العیال لکی اراکا
ولو قطعتنی فی‌الحب اربا　　　لما حنّ الفؤاد الی سواکا

و سالك این طریق باید در زندگی حق‌المقدور حالاتی را که مؤید ومقوّی این حالند درخود تقویت نموده (مانند رقت ـ رحم ـ تضرع ـ گریه خلوص وهموم واحد) و حالات مضره را از خود دور کند (مانند تکبر و غضب و شهوات و هموم مختلف) و از این بابت است که فرموده **فلیبکوا کثیراً والیضحکوا قلیلا** و این مطلب را نیز باید دانست که خضوع وخشوع قلب و قالب را تاآخرین دقایق‌زندگی از تمام موجودات خواسته‌اند و بعضی دون بعضی نبوده و هیچکس را از این قاعده استثنا نفرموده کما قال‌الله تعالی: **ولله یسجد من‌فی‌السموات والارض طوعاً و کرهاً و..**

منتهی هرقدر مقام مخلوق بالاتر و معرفت او بیشتر این تمکین و تواضع را از اوبیشتر و بی‌شائبه‌تر خواسته‌اند و نه پنداری که‌از انبیاء و اولیاء نخواسته‌اند که هر که‌بامش بیش‌برفش بیشتر شدت عبادات و ریاضات و مجاهدات انبیاء بخصوص سرحلقه‌کائنات محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت اطهارش زبانزد خاص و عام است و توجیهات بارده که برای استغفار انبیاء می کنند مقبول نبوده و نیست اعطای نعمت بهر که‌بیشتر شکر گذاری او بیشتر است و چون سلسله جلیله انبیاء و اولیاء بحدا کثرازنعمت‌پروردگاربرخوردارندپس‌وظیفه شکر گذاری آنان‌سنگین ترست و خودمی‌دانند و مقام مافوقشان که تقصیرشان چیست و برای چه گریه و زاری‌وطلب عفو و استغفار کنند و اگرنه غش کردن آنان در عبادت کار تصنّعی نمی‌تواندباشد

بدیهی است آنان از معاصی کبیره و صغیره که خلق را از آن پرهیزد هندبدورند ومعصوم (عصمت آنان هم عصمت اختیاری بعون الله است نه جبری) ولی خود دانند و خدایشان که چه ترك اولی هائی از آنان صادر می شود و توبه و استغفار وگریه و زاری ایشان برای چیست در حدیث است که شبی خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله با خدای خود در راز و نیاز و مناجات وگریه و زاری بود و مانند مار گزیده بخود می‌پیچید تا نزدیك صبح که بلال او رابرای نماز صبح اعلام نمود پس از اتمام کار بانوئی از بانوان حرم عرض نمود مگر تو نیستی آنکسی که در باره‌ات نازل شده **لیغفر لك‌الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر** فرمود: بلی، ولی **افلا اکون عبداً شکورا ولم‌لاافعل وقد انزل‌الله تبارك وتعالی ان‌فی‌خلق السموات‌والارض و اختلاف اللیل‌والنهار‌لایات لاولی‌الالباب الذین یذکرون‌الله قیاماًوقعوداً وعلی‌جنوبهم ویتفکرون فی‌خلق‌السموات‌والارض .....**

خوشا آنانکه الله یارشان بی　　که حمد قل‌هوالله کارشان بی

خوشا آنانکه دائم در نمازند　　بهشت جاودان بازارشان بی

ودر تفسیر آیه **یانساء‌النبی‌من‌یأت منکن‌بفاحشة مبینه یضاعف‌لها‌العذاب ضعفین....** در خبر آمده عن‌زین‌العابدین علیه‌السلام

انه قال‌له رجل انکم اهل‌بیت مغفور لکم فغضب وقال نحن احری ان یجری فینا ماأجری‌الله عزوجل فی‌ازواج‌النبی (ص) من‌ان یکون کما تقول انا نری لمحسننا‌ضعفین من‌الاجر ولمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرأآیتین یانساء النبی....

و خود در همین‌دنیا می‌بینی که‌هر که بسلطان نزدیکتر وبعقوبت او داناتر از او ترسان تر است و هر که در عشقی خالص‌تر و هم او از معشوق بیشتر

نزدیکان‌رابیش بود حیرانی　　کایشان‌دانند سیاست سلطانی

و برای مردن در راه او آماده تر است و تاریخ عشق مجاز داستانهای بسیار حیرت‌انگیز و شگفت‌آور دربردارد.

قال بشربن الحارث مررت برجل وقد ضرب الف سوط فی‌شرقیه بغداد ولم

یتکلم ثم حمل الی الحبس فتبعه فقلت له لم ضربت فقال لانی عاشق فقلت له ولم سکت قال لان معشوقی کان بحذائی ینظر الی فقلت فلو نظرت الی المعشوق الاکبر قال فزعق زعقة فخر میتاً

و در عشق مجاز که پایه آن برهوا است چه فدا کار یها دیده و شنیده شده

وباز نقل است اصمعی گوید روزی گذارم بویرانه افتاد بر دیواری نبشته دیدم .

ایا معشر العشاق بالله خبروا　　　اذا حل عشق بالفتی کیف یصنع

در زیر آن نوشتم ،

یداوی هواه ثم یکتم سره　　　و یخشع فی کل الامور ویخضع

فردای آنروز بدانجا رفتم ودیدم در زیر بیت من نوشته شده .

فکیف یداوی والهوی قاتل الفتی　　　وفی کل یوم روحه تتقطع

و در زیر آن نوشتم .

اذا لم یجد صبراً لکتمان سره　　　فلیس له شیئی سوی الموت انفع

و روز بعد که بآن مکان رفتم دیدم ابیات زیر را در زیر آن ابیات نوشته اند ونعش جوانی درزیر آن جلب نظر مینماید

سمعنا اطعنا ثم متنا فبلغوا　　　سلامی علی من کان للوصل یمنع

فها انا مطروح من للوجد میتا　　　لعل الهی فی القیمة یجمع

✩ ✩ ✩ ✩

والی ملك ولایت ذوالنون　　　آن باسرار حقیقت مشحون

گفت در مکه مجاور بودم　　　در حرم حاضر و ناظر بودم

ناگه آشفته جوانی دیدم　　　نی جوان سوخته جانی دیدم

لاغر و زرد شده همچو هلال　　　کردم از وی ز سر مهر سؤال

که مگر عاشقی ای شیفته مرد　　　که بدین گونه شدی لاغر و زرد

گفت آری بسرم شور کسی است　　　کش چومن عاشق ورنجور بسی است

گفتمش یار بتو نزدیك است　　　یاچو شب روزت ازاو تاریك است

گفت در خانه اویم همه عمر	خاك کاشانهٔ اویم همه عمر
گفتمش یکدل و یکروست بتو	یا ستمکار و جفاجو ست بتو
گفت هستیم بهر شام و سحر	بهم آمیخته چون شیر و شکر
لاغر و زرد شده بهر چه ئی	سر بسر درد شده بهر چه ئی
گفت رورو که عجب بی خبری	به کزین گونه سخن در گذری
محنت قرب ز بعد افزونست	جگر از هیبت قربم خونست
هست در قرب همه بیم زوال	نیست در بعد جز امید وصال
آتش بیم دل و جان سوزد	شمع امید روان افروزد

و تعجب مکن از امثال این گونه قضایا که چنانچه روح در ملك بدن قدرت بدست گیرد و او را از چنگال شهوات و قیود جسم نجات بخشیرو قدرت خود را باز یابد قادر است در بدن خود یا موجودات دیگر بدلخواه خویش تصرف نماید و سرّ کرامات اولیاء و اهل ریاضت همین است و این مطلبی عام است و هر کس از مؤمن و کافر بهرقدر بتواند برنفس خویشتن غالب شود حوزه حکمفرمائی روح او وسیع تر میگردد و این مطلب ربطی باولیاء خدا بودن ندارد و در متدین و بی دین یکسانست و دلیل دوست خدا بودن نیست و قصه ملاقات امام علیه‌السلام باکافریکه از غیب خبر میدادزبانزد خاص وعام است البته اولیـاءخدارجحانی دارندو آن اینست که گاهی خداوند متعال معجزات و خوارق عاداتی بردست آنان بعلت مصالحی (مثلا برای ارشاد سایر مردم و یا اتمام حجت) جاری مینماید و فرق این یکی با اولی اینست که این باختیار او نیست ولی اولی در اختیار بشر است و ثانیا قدرت این دو قابل قیاس نیست (مانند اژدهای موسی و ماران ساختگی ساحران فرعونی) و بعلاوه ولی خدا بهوای نفس از قوای روحی استفاده نمیکندو حتی المقدوربااراده و امر حق آنرا در کارهای صحیح بکار می اندازد برعکس این یکی که درامور باطله باختیار خویش مصرف مینماید و نتیجه عمل اوبرای خود و اجتماعش زیان آوراست شیخ الرئیس بوعلی سینادرنمط تاسع اشارات گوید که اگر بتو خبر رسید که

فلانکس کارهای عجیب و غریب میکند استعجاب و استبعادی بتو دست ندهد و بدانکه برای هر کا روسائل واسبابهائی هست که از چشم تو پنهان است و آن کار و آن شخص را انکار نکن چه ممکن است چنین کاری انجام گیرد واز همین تسلط روح بر بدن است که چنان حالاتي در نماز بسرور اولياء دست ميداد و اشتغال بموضوع مهمتری روح او را از توجه بمصالح بدن باز میداشت و در عین کارهای دنیوی هم می‌بینید در جهاد بعلت درك ثواب معنوی و یا در منازعات بعلت‌استیلای حال انتقام و غضب و غیرت (که یکنوع حالات روحی‌اند) بشردرد ورنج منازعه را درك نمیکند.

معروف است که حسن بصری و شقیق بلخی و مالك دینار بعیادت رابعة العدوية رفتند حسن گفت‌هر کس درشرایطمحبت چیزی‌بگوید حسن گفت‌راستگو نیست در محبت کسی که از معشوق خود چون ضربی بخورد بر آن صبر نکند رابعه گفت به از این باید گفت شقیق گفت صادق نیست محبی که چون‌از محبوب المي بيند بر آن فکر نکند رابعه گفت بازهم‌به‌از این باید گفت مالك گفت مستقیم نیست در طریق عاشقی کسی که چون از معشوق خود ضربی بیند لذت نبرد رابعه گفت باز هم به از این‌باید گفت، رابعه گفت درطریق عاشقی کسی صادق است که اساساً با دیدار معشوق المی نه بیند و نظیر اینحال در عشق مجاز قضیه یوسف و زنان مصری است که با دیدار یوسف دست خود را میبریدند و دردی حس نمی‌نمودند . وبریدن‌دست‌را نمی‌دیدند

رنج راحت دان‌چومطلب‌شدبزرك   گرد گله‌توتیای چشم گرگ

اینك تااندازهٔ معلوم شد که دو موضوع مهم در دعا نهفته یکی ببهانه حاجت خواستن رفتن بباب دوست و راز و نیاز و مناجات با قاضی الحاجات (که بهترین لذات‌اهل معرفت‌درآنست) واینجاست که :

خلاف مروت بود کاولیا   تمنا کنند از خدا جز خدا

و دیگر اثبات یك توحید محکم و اعتقاد حقیقی باینکه «لامؤثرفي الوجود

الاالله » :

ازمة الامور طرأ بيده　　　　و الكل مستمدة من مددة

وسائط و وسائل را در قبضه قدرت او و بامر او بدانند و يدالله را مغلوله ندانند و بگويند **كل يوم هوفي شأن** و اينكه **تؤتى الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيئي قدير** اورا از تصرف در ملك خويش عاجز ندانند و با استفاده از وسائل اسباب را حكمفرماى عالم وجود ندانسته و پيوسته باتمام ملك وجود خويش مسبب الاسباب را ياد كنند .

قال الله تعالى في سورة التوبه :

وعلى الثلاثه الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه

نقل است كه افلاطون حكيم گفت

العالم كرة والافلاك قسي و الحوادث سهام والانسان هدف والرامى هو الله تعالى فاين المفر

و تا زمان خاتم الانبياء ﷺ كسى جوابى باو نداده بود چون بحضرتش عرض نمودند فرمود : **ففروا الى الله** .در دعاهاى بسياريست كه عرض ميكنيد ، **اعوذ بك منك و اعوذ بعفوك من سخطك** چون دنيا دار امتحان و ابتلاء است پشتيبانى به از حق كيست.

شب تاريك و بيم موج گردابى چنين هائل

گروهى دعا نمودن را مخالف باكار كردن ميدانند در حاليكه چنين نيست قبولى دعا شرايطى دارد كه از جمله آن تقوى و اخلاص و عمل نيك (قبل و بعد از دعاست) و همانطور كه گفته شد اصولا دعائى كه شرايط در آن جمع نباشد ببالا نميرود داعى براى آنكه دعايش مستجاب شود مجبور است در راه خير وصلاح و اعمال صالحه قدم زند پس در حقيقت اين دو مكمل و در طول يكديگر ندنه در عرض هم فرمود **اوف بعهدى اوف بعهد كم** و اوف بعهدى جز مراعات آداب شرع

مقدس چیز دیگری نیست مانند موضوع شفاعت که جمعي گفتند موضوع شفاعت آدمی را از کردن کارهای خیر باز میدارد وباین علت و با توجه بآیاتی از کلام‌الله مجید مانند آیه و«اتقوا یوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً ولا یقبل منها شفاعةولا یؤخذ منها عدل ولاهم ینصرون» شفاعت را ردنمودند .

و در مقابل بعضی عوام الناس گمان نمودند همینکه‌معتقد بشفاعت‌بودند گو اینکه کار خیری ننموده باشند کافیست واز آیات‌مثبت شفاعت قرآن استفاده نموده و بحدیث معروف استناد کردند که میفرماید شفاعت‌من‌بکسی که معتقد بشفاعت ما نباشد نمیرسد در صورتیکه نه این است ونه آن؛ سیاق قرآن براینست که اولا هر کمالی را ازهمه موجودات نفی میکند و بعداً هم کلا برای حق اثبات میکندو سپس باذن حق برای جمعی ثابت میفرماید مانند علم که اولا از همه نفی میکند که **قل لایعلم من فی السموات والارض الغیب** وبعداًبرای‌حق‌اثبات مینماید که **وعندهٔ مفاتح الغیب لایعلمها الاهو**وسپس‌باذن خدابرای‌دیگران**عالم الغیب فلا یظهرعلی غیبه‌احداًالا من‌ارتضی من‌رسول** .

در موضوع شفاعت صریح آیه قرآنست که «لایشفعون الا لمن ارتضي» از امام می پرسند معنی لمن ارتضی چیست؟ فرمود کسی که‌خدااز‌دین‌او راضي باشد و دین خود را سالم بدر برده باشد عرض کردند در حدیث دیگر است که شفاعت برای گنهکاران امت‌من است و نیکوکاران را برآن راهي نیست چطور خداوند از گنهکاران راضي است ؟ فرمودند دین مورد رضای پروردگار را اگر تا دم مرگ سالم ببرند گناهان خود را ممکن است با شفاعت بگذرانند پس نتیجه این شد که بشر باید سعی کند دین مورد رضای پروردگار داشته باشد تا مشمول شفاعت شود و دین موقعی سالم میماند و مورد رضای خداست که حتی المقدور کمتر پیرامون گناهان بگردند تا در معاصی بی‌باك نشوند و اصل دین را فراموش نکرده و از آنان سلب نشود چون اگر اصرار در گناهان کردید معلوم است باصل توحید و نبوت وروز جزا اعتقادی ندارید و یا کم کم باین سستی اعتقاد و بی‌اعتقادی کشیده

می‌شوید وبنیان واصول دین ازدست میرود اینجاست که فرمودند هیچ کبیره نیست مگر آنکه با استغفار از بین میرود وهیچ صغیره نیست که با اصرار کبیره میشود وبازفرمودند: **ان تجتنبوا کبائرماتنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم** .. نباید گذاشت گناهان بر روی‌هم برف انبارشده و قشر عظیم پاك نشدني تشکیل دهند که‌قابل علاج نبوده و اصول‌دین و اعتقادات رامتزلزل نموده واز بین ببرد و مفاد آیه‌شریفه صدق کند که **ختم‌الله علی قلوبهم و علی سمعهم وعلی ابصارهم** ...

پس معلوم شدکار خیر و اطاعت پروردگار نمودن با موضوع شفاعت درطول یکدیگر بوده و مکمل همند وشفاعت مشوق و تازیانه برای سالکین است نه‌سست کننده آنان .

در موضوع دعاهم همین سیاق عیناً جاریست و چون نیك بنگری دعا تنها طلب حاجت وخواهش نفساني نیست بلکه تکمیل کلاس توحید و خدا شناسي‌است از یك طرف شمارا به‌بّرونیکوئی و تقوی سوق میدهد وشما را متصف بصفات الله و متخلق باخلاق‌الله و مظهر اسماء‌الله و نماینده حقیقت می‌نماید و از طرف دیگر شما را باتصال بمبداء و استمداد از درگاه حق میکشاند و بهراندازه اولي صحیح‌تر و خالص تر انجام گیرد دومي بهتر به نتیجه میرسد و اینکه گروهی مي‌پندارند با بدست آوردن اسم اعظم حروفي وخواندن آن میتوانند زمین و زمان‌را از حرکت باز دارند و شرط استجابت دعا دعوت بچنین اسم اعظمی است اشتباهی بس‌عظیم است و علت اینکه اخبار را در این قسمت مضطرب‌مي‌بینیم‌همین‌است،درخبریست که‌در «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم » اسم اعظم الهي است ودر خبر دیگر « العلي العظیم» و در حدیث‌دیگر« یاهو یامن‌هوالا هو» **اسماءاعظم‌الهی هستند.**

در صورتیکه اسم‌اعظم حروف نیست‌و تابش حقیقي است که مشتمل‌بر‌حروف عالیات الهیه است و اسم هر شیئي آن چیزیست که دلالت کند بر‌آن چیز و این تجلي بنابتفاوت‌استعددات و قابلیات در انواع موجودات ساری وجاریست وهر کجا

این فیض بیشتر اواعظم است.

ازرسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از اسم اعظم فرمود هر اسمی از اسمای الهی اعظم است و عمده صفای دل است از ماسوی‌الله پس از فراغت قلب دعا کن و خدا را بهر اسمی از اسماء خواهی بخوان و در حقیقت اسمی از اسم دیگر اعظم نیست بلکه حق‌تعالی واحدی است قهار ، از این خبرمعلوم شد که تفاوتی از این حیث در بین اسماء نیست که یکی را اعظم از دیگری دانیم .

در خبر دیگر است در کافی از ابی‌جعفر علیه‌السلام که فرمود که اسم اعظم حق‌تعالی ۷۳ حرف است و نزد آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان یکحرف بود که با آن خدا را خواند و تخت بلقیس را در طرفةالعین بنزد سلیمان آورد و نزد ما اهل‌بیت ۷۲ حرف است از اسم اعظم و یك حرف را اختیار فرمود خداوند متعال در علم غیب خود در نزد خود و باز در کتاب کافی از حضرت صادق علیه‌السلام است که بعیسی علیه‌السلام دو حرف از اسم اعظم عطا شد و بموسی علیه‌السلام چهار حرف و بابراهیم علیه‌السلام هشت‌حرف وبحضرت نوح علیه‌السلام پانزده حرف و بحضرت آدم علیه‌السلام بیست و پنج حرف و از هفتاد سه حرف که اسم اعظم‌اند هفتاد و دو حرف را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عطافرمود ویکی‌ازآنحضرت محجوب نمود وباز درخبرعجیبی است درکافی وتوحید صدوق.

عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال : ان الله تبارك و تعالی خلق اسماً بالحروف غیر متصوت و باللفظ غیرمنطق و بالشخص غیر مجسّد و بالتشبیه غیر موصوف وباللون غیرمصبوغ ، منفی‌عنه الاقطار ، مبعد عنه‌الحدود ، محجوب عنه کل متوهم ، مستتر غیرمستور فجعله کلمة تامة علی‌اربعة اجزاء معاًلیس منها واحد قبل الآخر، فاظهر منها ثلاثةاسماء لفاقة الخلق‌الیها وحجب منها واحداً و هوالاسم المکنون المخزون فهذه الاسماء التی ظهرت ، فالظاهر هوالله تبارك و تعالی و سخّرسبحانه لکل اسم من هذه الاسماء اربعة ارکان ، فذلك اثنا عشر رکنا ، ثم خلق لکل رکن منها ثلاثین اسماً فعلا منسوباً الیها فهو الرحمن ، الرحیم ، الملك ، القدوس ، الخالق

[البارى] ، المصور ، الحى ، القيوم لاتأخذه سنة ولانوم ، العليم ، الخبير ، السميع ، البصير ، الحكيم ، العزيز ، الجبار ، المتكبر ، العلى ، العظيم ، المقتدر ، القادر ، السلام ، المؤمن ، المهيمن ، البارى ، المنشىء ، البديع ، الرفيع ، الجليل ، الكريم ، الرزاق ، المحيى ، المميت ، الباعث ، الوارث ، فهذه الاسماء و ماكان من الاسماء الحسنى حتى تتم ثلاث ماة وستين اسماً فهى نسبة لهذه الاسماء الثلاثة وهذه الاسماء الثلاثه اركان، وحجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذهالاسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى : قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن اياًما تدعوا فله الاسماءالحسنى. تمام شد حديث شريف .

از جمع بين‌اين‌اخبارومخصوصاً توجه بآيه شريفه ادعواالله او ادعوا الرحمن اياًماتدعوافله الاسماء الحسنى معلوم ميشود كه حقيقت اسم اعظم حرف و صوت نيست ومعانى وحقايق در الفاظ و حروف نيايند .

معانى هر گز اندر حرف نايد　　　كه بحر قلزم اندر ظرف نايد

ونسبت اسماء كلاميه و حرفيه بحقيقت تامه واحده الهيه يكسانست كه هريك دليلى بر صفتى از صفات كماليه اويند وهمه يك حقيقت‌را ميرسانند خبرزير را ملاحظه كنيد كمى موضوع روشن‌تر ميشود.

كافي علي ابن ابراهيم . . . عن هشام ابن الحكم أنه سأل اباعبدالله عليه‌السلام عن‌الاسماءِ الله و اشتقاقها ، الله مماهومشتق ؟ فقال يا هشام ! الله مشتق من اله و اله يقتضي مألوها والاسم غير المسّمى ، فمن عبدالاسم دون معني فقد كفر و لم يعبد شيئا ومن عبدالاسم والمعني فقداشرك و عبداثنين و من عبدالمعني دون الاسم فذاك التوحيد، افهمت يا هشام ؟ ! قال: قلت: زدني قال : لله تسعة و تسعون اسماً فلو كان الاسم هوالمسمى لكان كل اسم منها الهاً ولكن‌الله معني يدل عليه بهذه الاسماءِ و كلها غ ـه، يا هشام ! الخبز اسم‌للماكول و الماءِ اسم‌للمشروب و الثوب اسم‌للملبوس و النار سم للمحرق ، افهمت يا هشام فهماً تدفع به تناقل به اعدائنا المتخذين مع‌الله عزوجل‌غيره ، قلت : نعم ، فقال نفعك‌الله [به] وثبتك يا هشام ! قال : فوالله

ماقهرنی احد فی التوحید حتی قمت مقامی هذا .

و درحدیث مفصل دیگراست از کافی قال : ابوعبدالله علیه السلام اسم الله غیر الله ... کان والله یسمی باسمائه و هو غیر السمائه واللاسماء غیره و از جمع بین این اخبار و نظایر آنها معلوم میشود که اولا اعظمیت در حروف شرط نبوده و اعظمیت در حقیقت داعی نهفته است تا با چه حقیقتی خدا را بخوانید مسلماً اگر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با حقیقت کاملش (که به دارا بودن ۷۲ حرف اسم اعظم تشبیه شده) خدا را بهر نامی بخواند مستجاب میشود و کسی که فاقد هر گونه حقیقتی است اگر خداوند متعال را بتمام اسماء لفظی بخواند لبیکی نخواهد شنود .

ودر ثانی حقایق الهیه روحانیه مجرده مفاض از رحمت واسعه و فیض دهنده بعوالم مادون خودند و دلیلند بر وجود وصفات کمالیه پروردگار عزّشأنه و مظهر رحمت واسعه که **برحمتك التی وسعت کل شیء** و وجود بسیطوحقیقت و تمامی اسم اعظم حقیقت محمدی وتجلی ومخلوق اول است چون در حدیث قبل فرمود ان الله تعالی خلق اسماً بالحروف غیر متصوت ...... که بنظر حقیر خلق مورد صحبت دراین مقام را بمشیّت وصفات افعال باید تفسیر کرد که فرمودند «خلق الاشیاء بالمشیة وخلق المشیة بنفسه» وچون دراخبار بسیاری آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند «اول ماخلق الله نوری و اول ما خلق الله روحی ونحن وعاء مشیة الله» پس مظهر این اسم ومخلوق اول جز حقیقت محمدیه نمیتواند باشد و اصل و باطن این نور وتجلی ورحمت واسعه وکلمه تامه همان حرف و اسم مکنون مخزون است که نزد پروردگار است و مظهریت آن اسماء سه گانه ظاهره و اسم مخزون ومکنون همان مخلوق اول است که در حالی نماینده عالم وحدت ومظهر کامل احدیت و مرآت تمام نمای حق وحجاب اقرب و برزخ البرازخ ومجمع البحرین وجوب امکان است وبحال دیگرروی بعالم کثرت ووجودیست که در مظاهر مختلف و کثرت‌های متفاوت باشکال گونا گون متعین شده و عکس این جمال در آئینه‌های متفاوت و

واستعدادات مختلف جورا جور است.

مظهریت این مجموعهٔ اسم اعظم الهی که شامل برجمیع حروف اسم اعظم است جز بحقیقت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و آل طاهرین او نباید تطبیق شود و اینجاست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید «اوتیت جوامع الکلم» و حضرت مولی الموالی علیه السلام میفرماید «نحن الکلمات التامات» و با این مقدمات مسلم است که ظهور قدرت و معجزات در انبیاء و اولیاء واستجابت دعوات برای هر فردی باندازه بهرور بودنش از حقیقت محمدیه است و تمام موجودات جنبهٔ خیر و وجودیشان از او است که **انا و علی ابوا هذه الامه** وجنبهٔ عدمی آنها که (شر و نقص نامیده شده ازکوتاهی خودشان وقابلیت و استعدادشان میباشد «ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله و فرعه ومعدنه و ماویه و منتهاه» (زیارت جامعه) وچون پیغمبر باطن انسانی بیدار و زنده باشد صدای پیغمبر ظاهر را جواب خواهد داد محمدی از بیرون بانك میزند واحمدی از درون لبیك میگوید ونتیجه به هدایت وسعادت شخص خواهد انجامید ولی چنانچه یکی از این دوناقص بوده ویا نباشد کار هدایت امکان پذیر نیست یعنی نه بدون پیغمبر ظاهری شخص میتواند بمقصد برسد و نه بدون زنده بودن حقیقت وپیغمبر باطن پیغمبر ظاهر برای او نفعی دارد که فرموده‌اند **انك لا تهدی من احبت ولکن الله یهدی من یشاء**

مولوی گوید:

گفت پیغمبر شما را ای مهان	چون پدر هستم شفیق و مهربان
زان سبب که جمله اجزای منید	جزء را از کل چرا بر میکنید
جزء از کل قطع شد بیکار شد	عضو از تن قطع شد مردار شد

وچون وجود خاتم الانبیاء مظهر اعظم اسماء الهی و اکبر و جامع حروف عالیات حق است دین او و کتاب، معجزات، کلمات و امتش نیز مافوق تمام کتابها و معجزات و کلمات و امتهای انبیاء دیگر میباشد و با اینکه در نظر ندارم بتفصیل سخن رانم ودر مباحثی وارد شوم که درك آن احتیاج بمقدمات علمی وعملی فراوان

است و ممکن است القاء شبهه یا شکی نماید کمی بیشتر در این موضوع بسط سخن میدهیم .

مسلّماً در دعای ماه رمضان دیده اید که فرموده اند **انه صلی الله علیه و آله الحجاب الاقرب** ودر دعای دیگر است .

اسئلك باسمك الذی خلقت به البحر وباسمك الذی خلقت به الجبال ویا **باسمك الذی خلقت به السموات والارض** وباز در دعای سحر میخوانی **اللهم انی اسئلك بکلماتك و کل کلماتك تامه اللهم انی اسئلك بکلماتك کلها** و در دعای رجبیه است **وبمقاماتك التی لاتعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك لافرق بینك وبینهم الاانهم عبادك**

وباز در همان دعا میخوانی که **بهم ملات سمائك و ارضك حتی ظهرت ان لااله الا انت** و در دعای عرفه است **ایکون لغرك من الظهور مالیس لك حتی یکون هوالمظهر لك متی غبت حتی تحتاج دلیل و یدل علیك و متی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیك عمیت عین لاتراك علیها رقیبا**

و در زیارت جامعه میخوانی

اسماؤکم فی الاسماء واجساد کم فی الاجساد وارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و در دعای کمیل است که عرض میکنیم «و باسمائك الذی ملئت ارکان کل شیئی».

وکلمات در لسان عرف چیزهائیست که مکنونات قلبی مارا ظاهر ساخته و اسم آنچیزیست که دال بر مسمی است و تمام موجودات از لحاظ وجودی کلمات و اسماء و آیات الهی هستند که برای ظاهر ساختن خزائن بی انتهای پروردگارند.

دوائك فیك ولا تبصر — ودائك منك ولا تشعر
وانت الکتاب المبین الذی — باحرفه یظهر المضمر
اتزعم انك جرم صغیر — و فیك انطوی العالم الاکبر

و وجود مسعود خاتم الانبیا وعترت اطهارش اسماء الحسنی و اعظم این اسماء و حروف اند و اینست که در تفسیر ولله الاسماء الحسنی .... میفرماید« والله نحن

اسماءالله الحسنی» (بمظهریت و مقام اسفل و بدل) اولین فیض و مخلوق وجـود مقدس نبویست که بعداً درقوالب واستعدادات مختلف باشکال مختلف متعین می شود .

اینست که در اخبار میخوانیم« اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد وکلنا محمد »

ویا در حدیث دیگر میفرمایند شیعیان ما از فاضل طینت ما خلق شده‌اند و یا اتصال روح مؤمن بخدا از اتصال نور آفتاب بآفتاب بیشتر است :

منبسط بودیم و یك گوهر همه　　بی سرو بی پا بدیم آن سر همه
یك گهر بودیم همچون آفتاب　　بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون بصورت آمد آن نور سره　　شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجنیق　　تا رود فرق از میان این فریق

و اخبار طینت را هم که بدو طینت علّیني وسجیني آمده باید قبل از خلق اجسام ویکي از ادوار خلقت دانست . نه‌در شروع آفرینش و اوّل پیدایش

و واقعاً شاید این مطالب و دقایق و لطایف و معاني بالاتر از اینها بوده که چنانچه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا ائمه اطهار برای مشتي بي استعداد بیان میکرده‌اند موجب‌قتل آنان میشدووقتي که کمیل‌ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام ازحقیقت‌سؤال کندجواب بشنود که ترا با حقیقت چکار است ویا بسلمان میفرماید که اگر اباذر بداند آنچه در دل تواست تورا کافردانسته و خواهد کشت و اینجاست که میفرماید« معرفتي باالنورانیه معرفةالله» ودراخبار بسیاری آمده که « ان‌اخبارناصعب مستصعب‌لایحتمله الا ملك مقرب اونبي مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان » و در حدیث دیگر میفرماید «ان هیهناالعلماً جماالواصبت له حمله » ودر حدیث دیگر است که جابر جعفي اخبار و اسرار بسیاری‌ازحضرت‌باقر علیه‌السلام شنید وباوفرمود ثلث آن را مختاری که برای مردم بیان کنی و ثلث دوم را پس از مرگ من بیان خواهی کرد و از ثلث سوم هیچ موقع‌دم مزن و اگر بر خلاف رفتار کنی لعنت آباء و اجداد من بر تو باد . اشعارزیر بحضرت سجاد علیه‌السلام منسوب است

انی لاکتم من علمي جواهره　　کیلا یری الحق ذوجهل لیفتتنا

وقد تقدم من هذا ابوحسن الی‌الحسین ووصی قبله الحسنا
و رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح مایاتونه حسنا

ودر خاتمه‌این بحث حدیث زیرین را ازبحارالانوار مجلسی نقل مینماید .

از جابربن عبدالله انصاری نقل شده که میگوید از رسول خدا پرسیدم اول چیزی که خداوند آفرید چه بود فرمود نور پیغمبرت ای جابر خدا آن را آفرید وسپس هرچیزی را از وی خلق کرد بعداً در پیش خود مدتی در مقام قرب نگاه داشت سپس‌آن را چند قسمت کرد و ازیك قسمت عرش و از قسمت دیگر کرسی و ازقسمتی حاملان عرش وساکنان کرسی را آفرید وقسمت چهارم را مدتی در مقام حب نگاهداشت سپس آنرا چند قسمت کرده قلم را از قسمتی ولوح را از قسمت دیگر و بهشت را ازقسمتی وقسمت چهارم را مدتی درمقام خوف نگاهداشت سپس آن را چند جزء کرد فرشتگان را از یك جزء خورشید را از جزئی وقسمت چهارم را در مقام رجا نگاهداشت سپس آن را چند جزء کرد عقل را از جزئی و علم وحلم را از جزئی و عصمت وتوفیق را از جزئی وقسمت چهارم رادر مقام حیاء مدتی نگاهداشت سپس با چشم هیبت نظری بآن افکند آن نور ترشح کرده و یکصد و بیست وچهار هزار قطره ازآن افتاد وخدا از هرقطره روح پیغمبر ورسولی را آفرید سپس ارواح انبیا و از نفسهای آنها ارواح اولیاء و شهداء و صالحان را آفرید.

ضمناً چنانچه خبر را بدقت مورد مطالعه قرار دهید می‌بینید که از این‌خبر و امثال آن نباید آن نتیجه را گرفت که خلق و رزق و...... تفویض به رسول اکرم ﷺ و آل اطهارش شد بلکه اینان و سائل گسترش فیض بعوالم مادون خودند بامر و اذن و اراده حق که **عباد مکرمون لایسبقونه بالقول وهم بامره یعملون...وامضواحیث‌تأمرون** و در زیارت جامعه است **والعاملون بارادته**

ودر عالم خلق اجسام هم می‌بینیم این سلسله مراتب محفوظ است وقاعده

ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها در همه جا صادق و جاری است و ضمناً طبق علم روز ثابت شده که تمام موجودات مادی عالم هم اصل و احدی دارند و طرز قرار گرفتن الکترون و پرتون در اتمها و یا کمی و زیادی آنها است که اجسام مختلف و موجودات رنگارنگ بوجود میآید.

همانطور که در بالا مذکور شد و در خود کتاب هم بتفصیل ملاحظه خواهید فرمود دعا شرایطی دارد که اگر آن شرایط مراعات شود مسلماً تیر دعا بهدف اجابت رسیده‌ورشته راز ونیاز متصل شده و لبیك حق بگوش داعی خواهد رسید و بالاترین لذات اورا عاید خواهد شدچون مقدار لذت با بزرگی هدف بستگی تام و تمام دارد هرقدر مقصد ومحبوب عظیم‌تر لذت وصال بیشتر است.

شیخ انصاری گوید:

الهی اگر یکبار گوئی بنده من　　　از عرش بگذرد خنده من

دو قصه مشروحه زیر را پیش نظر مجسم کنید و گواهی دهید آیا حال و موهبتی برای بشر از این بالاتر میشود یا نه.

حسن‌بصری گوید: شبی گذارم بمسجدالحرام افتاد (مجلسی در بحارالانوار با اختلاف در اشعار قصه را از انس‌بن مالك درسر قبر حضرت خدیجه نقل میکند) صدای گریه شنیدم و لمعهٔ نوری در آن تاریکی شب برخانه خدا تابیده و ندائی مانند سروش غیبی در مسجدالحرام پیچیده که از آن نور بیت‌الحرام رشك وادی طور گردیده گوش فراداشتم‌آوازی شنیدم چون نوای اهل راز سراپا عجز و نیاز با خدای خویش‌درمناجات‌وباین مقال مترنم بود.

یاذالمعالی. علیك معتمدی　　　طوبی لعبد تکون مولاه

طوبی لمن‌بات خائفاً وجلا　　　یشکواالی ذی الجلال‌بلواه

اذ اخلافی الظلام مبتهلا　　　اکرمه ربه و لباه

حسن گوید بخدای کعبه قسم بمجرد اینکه آخرین کلمات از دهان او خارج شد شنیدم صدائی را که در مسجدالحرام پیچید ومیفرمود.

لبیك لبیك انت فی کنفی　　و کلما قلت　قد سمعناه
صوتك　تشتاقه ملائکتی　　وعذرك اللیل قد قبلناه
سل‌ماتشاءبلاخوف ولاخجل　　ولا تخف اننی اناالله

حسن میگوید مرا وحشت عظیمی دست داده و مدتی دراز بیهوش شدم و ندانستم که بین آن بزرگوار وحضرت پروردگار چه گذشت و متفکر و مبهوت بودم که آیا مسجدالحرام عرش‌برین شده وملائکه مقربین در آن مقام گزیده‌اند ویا این مکان طورسینا گشته همه شب با خود در گفتگو بودم و خودرا ظاهر نمینمودم تا هواروشن‌شد دیدم سروز و زینت بهشت و طوبی و گوشوارهٔ عرش خدا حضرت سیدالشهداء روحی وارواح‌العالمین له الفداء است .

و باز اصمعی گوید (بنقل از بحار با کمی اختلاف) در شب مهتابی که بطواف خانه خدا مشغول بودم صدای حزین شنیدم عقب صدا رفتم جوان خوش سیمائی دیدم که گیسوان خوشرنگ بر سرداشت بپرده خانه کعبه چسبیده بود و عرض مینمود .

یاسیدی ومولای نامت العیون و غابت النجوم و انت ملك حی قیوم غلقت الملوك علیها ابوابها وطاف علیهاحراسها وانت یامولای بابك مفتوح للسائلین یا ارحم‌الراحمین .

پس شروع نمود بمناجات کردن با قاضي‌الحاجات و این اشعار را میخواند.

یا من‌یجیب دعاء المضطر فی‌الظلم　　یا کاشف الضر و البلوی مع السقم
قدنام و فدك حول البیت وانتبهوا　　و انت وحدك یا قیوم لم تنم
ادعوك یا رب حزناً دائما ملقا　　فارحم بکائی بحق البیت و الحرم
هب‌لی‌بجودك فضل‌العفو عن‌جرمی　　یا من اشار الیه الخلق فی‌الحرم
ان کان عفوك لایرجوه ذوسرف　　فمن یجود علی‌العاصین بالنعم

وبعداً باین‌مقال‌مناجات‌میفرمود.

اتیت الیك رب العالمینا　　و وجلت الخلایق اجمعینا
وجلت الیك قصدا یا الهی　　وانت‌المسئول‌والملجاء‌الحصینا

لجأت بباب عفوك يا الهی　　اترحمنی بعفوك يا معينا
و انت الله ذوالانصار حقا　　وانك مونس المستوحشينا

وسپس این اشعار را خواند :

لا يا رجائی انت كاشف كربتی　　فهب‌لی ذنوبی‌كلها واقض حاجتی
فزادی قليل لا اراه مبلغی　　علی‌الزاد ابكی ام لبعد مسافتی
اتيت باعمال قباح ردية　　وما فی‌الوری عبد جنی كجنايتی
اتحرقنی باالنار يا غاية‌المنی　　فاين رجائی ثم اين مخافتی

اصمعي گويد : آنقدر اين مناجاتها را ادامه داد تا از خود بيهوش شد بسوی او رفتم ديدم حضرت زين‌العباد سيد سجاد عليه‌السلام است سر اورا از خاك برداشتم و بر دامن گذاشتم و برحال او رقت نموده و گريه نمودم اشگ من بر صورت نورانی آن بزرگوار چكيد بخود آمد و فرمود : **من الذی اشغلنی عن ذكر مولای** عرض كردم غلام تو اصمعيم ای مولای من با اينكه تو از خاندان رسالت بوده و و آيه **انما يريدالله ليذهب عنكم الرجس اهل‌البيت و يطهركم تطهيرا** در شأن‌شما نازل‌شده‌سبب‌اين‌خوف‌چيست آنحضرت فرمود:ای‌اصمعی‌هيهات هيهات ذكر حسب‌ونسب رابگذاروبدانكه‌خداوندمتعال بهشت‌راخلق‌فرمودبرای‌مطيعان هرچند غلام‌حبشی باشد و خلق نموده است جهنم را برای عاصيان هرچند سيد قرشی باشد مگر نشنيده‌ای قول خدای عزوجل را آنجا كه ميفرمايد : **فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولايتسائلون**

و شرايط بدست آوردن چنين معرفت وايقانی بسيار ودلائل وعلامات عارفين بمقام معشوق و محبين بيرون از شمار است .

لا تخدعن فللمحب دلائل　　ولديه من تحف الحبيب وسائل
منها تنعمه بمر بلائه　　و سروره فی كل ماهو فاعل
فاالمنع منه عطية مبذولة　　والفقر اكرام و لطف عاجل
ومن الدلائل ان يری من عزمه　　طوع الحبيب وان الح العاذل

ومن الدلائل ان یری متبسما و القلب فیه من الحبیب بلابل
ومن الدلائل ان تراه مستترا فی خرقتین علی شطواط الساحل
و من الدلائل حزنه و نحیبه جوف الظلام فماله من عاذل
و من الدلائل ان تراه باکیا ان قد راه علی قبیح فاعل
و من الدلائل ان تراه راضیا بملیکه فی کل حکم نازل
ومن الدلائل زهده فی ماتری من دار ذل و النعیم الزائل
ومن الدلائل ان تراه مسلماً کل الامور الی الملیك العادل
ومن الدلائل ان تراه مسافراً نحو الجهاد وکل فعل فاضل

☆ ☆ ☆

تعصی اله و انت تظهر حبه هذالعمری فی‌الفعال بدیع
ان کان حبك صادقاً لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع

خداوند متعال‌درقرآن‌مجید میفرماید **ماجعل‌الله‌رجل من‌قلبین‌فی جوفه...**
و در آیه دیگریست که **والذین آمنوا اشد حباً لله** ملاحظه فرمائید از طرفی شمارا بترك ارتباط با دنیا دعوت نمیکند و در دار دنیا که دار اجتماع و تعادل است به جوشش با خلق و ارتباط با آنان و بستگی بموجودات دیگری که در مسیر سفر الی‌الله شمایند سوق میدهد و چون فرمود «والذین آمنوا اشد حباً لله» پس‌مراتب اسفل‌حب رابغیرحق میتوان‌داشت‌ولی‌اشد وبالاترین‌درجات وخالص‌ترین آنرا که در حقیقت حب دائمی وواقعی اوا‌ست‌مخصوص بحق‌دانست که: «ماجعل‌الله لرجل من قلبین فی‌جوفه» و در حقیقت محبت های مادون و ناپایدار را نمیتوان محبت نامید و بآن باید اسم دیگری مانند رحم و رقت وشفقت . . . گذاردرسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیشوای‌محبین‌وشخصیتیکه‌بلقب‌جلیل وعظیم حبیب‌الله مفتخربود عرض میکند«اللهم اجعل حبك‌احب‌الی من نفسی و سمعی و بصری و اهلی و مالی ومن الماءِ البارد» و در سیره مولای متقیان آمده که وقتی حضرت سید الشهداءِ پدر خویش را گفت‌ای پدر آیا مرا دوست داری فرمودبلی حسین علیه‌السلام عرض کردخدا را هم دوست داری فرمود بلی عرض کرد ای پدر بین این دو محبت را چگونه در

دل‌واحدجمع میکنی فرمود ای پسر بتو شفقت دارم و بحق محبت و دلیل آنکه این دو همدوش هم نیستند آنست که اگر مرا بر ترك ایمان وقتل تو مخیر کنند قتل ترا انتخاب خواهم کرد ، چنانچه ابراهیم خلیل در راه اجرای قوانین دوست حاضر بقربانی اولاد عزیز خویش گشت .

و با ذکر نکته اخیر در میابید که دین صحیح عملی اسلام دین اجتماع است نه رهبانیت و اعتزال و محبت بحق و بستگی و توجه بغیر حق با دستور حق در طول محبت حق است نه در عرض آن و راهی برای مشتی گمراهان بـاقی نمی‌گذارد که سالکین‌را به‌دوری از دنیاونفرت از زن و خانواده واولادسوق دهند و شاید شنیده باشید هنگامیکه ابراهیم فرزند خاتم انبیادر صغرسن فوت شد رسول اکرم ﷺ در بالین او گریه‌نمودصحابی‌عرض کردیارسول‌الله‌مگر تومارا ازینگونه کارها منع نمیفرمودی!! فرمود کی‌دستوردادم‌قسی‌القلب باشید گریه از علامات‌رحم و شفقت است‌بایدجامه‌پاره‌نکردو کلمات‌برخلاف‌توحیدنگفت ورو‌ی‌خود مخراشید و فریادهای ناهنجار بلند نکشید .

خلاصه بدل باید در مرتبه اعلا با حق‌بود ودرمراتب‌مادون واسفل با مرادات حق وبتن درمیان خلق و اینست دستور شرع مقدس اسلام و اطاعت چنین دستوری که مرضی و فرمایش حق است عین محبت بخدا و مکمل آنست نه مخالف آن و این بوده روش زندگی سلسله جلیله انبیا وائمه اطهار واولیای حق و عارفین کوی خدا و دنیاداشتن(بدستور پرورد گارو بقدر مایحتاج سفر آخرت) تابدنیا دلبستگی مدام‌پیدانمودن‌دوموضوعندو بلکه‌درست‌درعرض‌هم‌قرار گرفته‌اندمولای‌متقیان‌فرماید

کن لدنیاك کانك تعیش ابدا   و کن للاخره کانك تموت غدا

خداوندرحیم‌درقر آن کریم‌فرموده‌است«واتبغ فیما اتاك‌الله الدار الاخره ولاتنس نصیبك من‌الدنیا»اکنون‌ملاحظه‌فرمائیدتصوف‌هندی‌وهرمرامی که‌انسان‌رابضداین‌روش‌خدا پسندانه‌سوق‌دهدچه‌جنایت‌عظیمی‌رادر باره‌آفرینش‌و بشرواجتماع‌ومصالح عالیه آن انجام میدهد و محققاً سرچشمه آن جز از اهریمن و جنود وی نخواهد بود و

چون استشهادی از گفتارها و عقائد صوفیان در این اوراق شده نه پنداری که تمام گفته های آنان مورد قبول ما و موافق شرع مقدس نبویست و امثال این گونه اختلافات در اعمال و ریاضیات و یا مانند عقائد تناسخ وحلول واتحاد که موردقبول بعضی ازفرق آنانست از گناهان کبیره آنان وفاصله عمیق بین شرع وتصوف مصطلح است و اینجا است که این فکر بر انسان راه میابد این مرام که در صدر اسلام و دوره عظمت و قدرت وجهانگیری مسلمانان از آن خبری نبودو یالااقل به کیفیت عجیب و غریب قرون بعدی (یعنی قرون ضعف و زبونی مسلمانان) دیده نمیشد تزریق اجنبیان و معاندین اسلام ومسلمانان و پاسنگروپناهگاهی برای کسانی که میخواستند زیر بار مذهب و دین نرفته وعنان گسیخته بدلخواه نفس زندگی کنند بوده و چون نمیتوانستند و یارای آن نداشتند که علناً مخالفت نموده وسر کشی نمایندومزورانه در صدد بهم زدن آن و تحکیم موقعیت و مذهب خویش بر آمده‌اند و درست آنرا تکیه گاهی مقابل دین قرار داده‌اند و باز گمان نکنی که در کلمات آنان هیچ گونه از گفتارهای نیکو وقابل استفاده یافت نمیشودشرع انور بنابمفاد آیه‌شریفه «الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه» وحدیث‌معروف» انظر الی ما قال‌ولاتنظر الی من قال»بما اجازه میدهد که در گفتارهای هر کس تأمل نموده و سره و ناسره راازهم جدا کرده وخوب آنرا قبول وبدآنرابدورافکنیم ازهر کس که باشد و قرآن و عقل را میزان این موضوع قرار داده استو چه کس میتواند منکر بعضی مطالب نغز و دقیق و لطیف و مثل‌های بجاو زیبا و برخی دستورات اخلاقی کتابهائی مانند حدیقه سنائی و مثنوی ملای روم و عوارف المعارف سهروردی و .... شود و بقول مولوی که میگوید .

آنکه گوید جمله حق اواحمقی است   آنکه گوید جمله باطل او شقی‌است

گفتارهای اینان صرفاً نه وحی منزل آسمانی و قابل پذیرش و تبعیت بدون چون‌وچرااست و نه سزاوارانکارو رد نمودن جملگی آن و علت این امر در بادی نظر آنست که از دو چشمه آبشخور دارند از طرفی از عرفان و زهد شرعی من

عندالله و از طرف دیگر از تصوف هندی و فلسفه یوناني و بودائیسم و رهبانیت ابداعي ساخته بشر و بر مرد محقق است که این دو را از هم جدا نماید ویاباهل فن باز گذارد وظن نبری که این قاعده رافقط در باره این طایفه اجرا می‌نمائیم در بارهٔ احادیثي که از خود رسول‌الله ﷺ و جانشینان اطهارش بما رسیده چون صحیح و جعلي آن بهم مخلوط است دستور داده شده با قرآن مطابقت داده وآنچه را موافق‌بود قبول نموده ومخالف قرآن را فاضربوه علي الجدار واین قاعده کلی است که اگر بشر بدان توجه بیشتری فرماید اختلافات کاهش فاحشي خواهد یافت در این باره امام علیه السلام مثلي زده و آن اینست همانطور که اگر گوهری را آلوده بکثافت پیدا نمودید آنرا از آلودگي شسته و تصرف مینمائید گفتار های صحیح را هم که باناصحیح مخلوط است چنین رفتاری باید در بارهٔ آن بنمائید و برای هدایت برادران متصوف هم نباید بحربهٔ فحش و لعن و ناسزاومطالب غیر مستدل بمانند رسالات ضد تصوف مطبوعه اخیر متوسل شد که

(لاتسبوالذین یدعون‌من دون‌الله فیسبوالله عدواً بغیر علم) بلکه بمفاد آیه شریفه **ادع الی سبیل ربك باالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی احسن** باید به بهترین وجه بآنان راهنمائي کرد تانتیجه نیکو ببارآید.

از مطلب دور شدیم ، هنگامیکه داعی دعا را با شرائط‌آن بجا آورد ، یادعا اجابت میشود یا برای او ذخیره میشود و بهتر از آنچه خواسته بود باو میدهند و یا بلائي از او دفع میشود ، در هر صورت نهایت لطف پرورد گار باندازه حقیقت‌و قابلیت داعی نصیب او خواهد شد و برای اینکه‌مقدار لطف او را پي برید ملاحظه کنید در آیه شریفه: **فاذا سئلك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوةالداع اذا دعان فلیستجیبوالی ولیؤمنوا بی‌لعلهم یرشدون** که چه اشارات و الطافی درآن نهفته

اول و دوم ـ اجازه سؤال بلاواسطه عبد از رب خویش واینکه عباد را بخود اضافه نموده .

سوم و چهارم ـ اجابت دعا موقوف باابلاغ رسول نبوده و آیه نهایت قرب و توجه‌کامل پرورد گار را به بندگان میرساند .

پنجم ـ (فاء) تعقیب است که دلیل اجابت بلافاصله است.

ششم ـ امیدوار ساختن بنده برای اجابت دعایش و اینکه تأکید فرموده اصرار در طلب اجابت کنید.

هفتم ـ آنکه به بشر درس میدهد که ایمان بیاورید بر اینکه من قاضی الحاجاتم و بس.

هشتم ـ امیدوار ساختن به ارشاد و هدایت شدن و از آیه شریفه استفاده شد که در حال دعا و مقام مناجات و رازو نیاز بین خالق و خلق جای موجود دیگری نیست و تمام توجه داعی بحق باید باشد انبیاء و اولیاء از معداتی هستند که شمارا باول طریق و بباب رب الارباب میرسانند و آداب و شرائط آنرا بشما می‌آموزند (و اینست معنی وابتغوا الیه الوسیله) ولی هنگامیکه این سیم بمنبع نور متصل شد دیگر دو طرف موضوع یکی رب العالمین است و دیگری عبد مسکین و این میزان صحیحی بدست ما میدهد، دعاهائی که در آنها مورد خطاب انبیاء و اولیاء باشند و از آنان حاجت خواسته شود با مذاق توحید سازگار نیست البته در دعا باید صلوات و درود بر اولیاء خدا فرستاد و ضمن سایر تقاضاها طلب رحمت و ترفیع درجات برای آنان کرد ولی اینکه مورد خطاب بوده و قبله حاجات قرار گرفته و یا واسطه عمل گردند از مکتب توحید بسی بدور است، خطاب داعی و طلب حاجت باید بحق باشد و جواب لبیك را هم حق بدون واسطه بدو خواهد رسانید و همین میزان صحیح است که راه غُلات شیعه و یا متصوفه و . . . . . را می‌بندد که در حال عبادات و نماز و دعا ائمه اطهار علیهم السلام و یا مرشدین خود را در نظر مجسم نکنند ولی مانعی ندارد که در دعا مقام قرب آنانرا در پیشگاه رب العزت شفیع خود قرار داده و بحق آنان پروردگار را قسم دهند که این خود از شرائط دعا و باعث مقبولی آنست نه آنکه در ایاك نعبدو ایاك نستعین امام یا مرشد کامل را مورد خطاب قرار دهند

دین موحد پرور اسلام و مکتب پاك جعفری از چنین موضوعاتی که حربه بدست دشمنان ما میدهد پاك ومبرا است اگر دعایتان مستجاب نمیشود عیب کار را پیدا نمائید.

روی عن الصادق علیه السلام انه قرء امن یجیب المضطر اذا دعاه، فسئل مالنا ندعوا ولا یستجیب لنا فقال لانکم تدعون من لا تعرفونه و تسألون مالا تفهمونه .

و باز در حدیث دیگرست که خداوند قبول نمیکند دعارا از قلب لهو کننده و مشغول و باز در حدیث دیگر است مردی از اصحاب أبی‌عبدالله علیه‌السلام عرض کرد یابن رسول‌الله دو آیه در کتاب خداست که مصداق آنرا نمییابیم فرمود کدامند ؟ عرض کرد **ادعونی استجب لکم** و ما میخوانیم او را و اجابت‌نمیشودفرمودندآیا خدا خلف وعده‌میکند ! عرض کردنه ، فرمودند پس علت عدم اجـابت چیست ؟ عرض کردنه‌یدانم، حضرت‌فرمودند تراخبردهم‌و آن‌اینست که :

من اطاع الله فی ماامر به ثم دعاه من جهت الدعاء اجابه ، قلت وماجهة الدعاء ؟ قال تبدأ فتحمدالله و تمجده بذکر نعمه علیك فتشکره ثم تصلی علی النبی صلی الله علیه و آله ثم تذکر ذنوبك فتقر بها ثم تستغفر منها فهذه جهة الدعاء

بعداً فرمود آیه دیگر چیست ؛ عرض کرد قول خداوند که میفرماید :

وما انفقتم من شیی فهو یخلفه و می‌بینم که انفاق میکنیم و جایگزین آنرا نمی‌بینیم فرمودند آیا خدا خلف وعده میکند ؟ عرض کردنه ، فرمودند پس برای چیست ؛ عرض کرد نمی‌دانم ؛ فرمودند **لوان احدکم اکتسب مال من حله و انفقه فی حقه لم ینفق درهماً الا اخلف الله علیه .**

اکنون که تا اندازهٔ اهمیت دعا و راز و نیاز با قاضی الحاجات روشن شد می‌توانید پی ببرید که چرا عاکفان کوی دوست در نیمه‌های شب بستر گرم ونرم را رها کرده و بگدائی بآن آستانه رو میآورند و چنان مناجات‌های جانسوزی را که بعضی از آنرا شنیدی و کتب‌ادعیه اهل‌بیت عصمت علیهم السلام از آن مشحون است با نهایت خضوع و خشوع و انکسار عرض مینمودند **وقرة عینی فی الصلوة** میفرمودند از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است از جمله کلماتی که بموسی خطاب آمد آن بود یابن عمران **کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس**

کل محب یحب خلوة حبیبه، هاانا ذا یابن عمران مطلع علی احبابی اذاجنهم اللیل حولت ابصارهم الی من قلوبهم ومثلت عقوبتی بین اعینهم یخاطبون عن المشاهده ویکلمونی عن الحضور یابن عمران هب لی من قلبك خشوع ومن بدنك الخضوع ومن عینك الدموع فی ظلم اللیل فانك تجدنی قریباً.

شهریار شاعر توانای معاصر گوید :

وای از اسرار درون دل شب	شب چه ها دیده بعالم یارب
شب چه هادید وچها دارد یاد	مادر شب چه شگفتیها زاد
وصل‌ها دیده پس از راز و نیاز	هجرها دیده پر از سوز و گداز
علی(ع) آن شیر خدا شاه عرب	الفتی داشته با این دل شب
شب زاسرار علی(ع) آگاه است	دل شب محرم سرالله است
شب علی دید به نزدیکی دید	گرچه او نیز بتاریکی دید
شب شنوده است مناجات علی	جوشش چشمه عشق ازلی

و بی‌مناسبت نیست که یکی از مناجاتهای مولای متقیان را که در عنفوان شباب و جوانی سروده است بسمع محبین آن بزرگوار برسانم.

ابودردا یکی از اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گوید در نخلستان بنی النجار در خدمت سرور اولیا بودم ، آن حضرت از من وسایر اشخاص جدا شده و دورشدند تا از نظر غائب شدند ، پیش خود گفتم بمنزل خویش رفتند ناگهان صدای حزینی بگوش من رسید که بدین مقال مترنم بود :

الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتك وکم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمك. الهی ان طال فی عصیانك عمری وعظم فی الصحف ذنبی فهاانا مؤمل غیر غفرانك ولاانا براج غیر رضوانك .

ابودردا گوید متوجه صاحب صدا شدم دیدم که سید اوصیا علیه السلام است خود را مخفی نمودم آن حضرت در دل شب چند رکعت نماز کرد وسپس بدعا و گریه پرداخت وبعداً بمناجات خود چنین ادامه داد:

الهی افکر فی عفوك فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فتعظم علی بلیتی، آه آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیاله من مأخوذ لاتنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه الملاء اذا اذن فیه بالنداء آه آه من نار تنضج الاکباد والکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة لهبات لظی .

بعد از آن گریه بسیاری کرد و آواز مبارك او قطع شد ابو دردا گوید بخاطرم رسید خوابشان برده صبر کردم تا صبح شد گفتم او را برای نماز صبح بیدار کنم دیدم مانند چوب خشکی برزمین افتاده حرکتش دادم حرکت ننمود گفتم **انا لله وانا الیه راجعون** یقین کردم وفات نموده بمنزل او رفتم که خبر فوت اورا بسیده نساء عالمیان برسانم .

فرمودند قضیه از چه قرار بوده ؟ مشاهدات خود را نقل نمودم آنحضرت فرمودند این حالتی است که غالباً اورا از خوف الهي عارض میشود و موت نیست آب برصورت حضرت فشاندند تا بهوش آمد ؛ گریستم فرمود گریه تو برای چیست ؟ عرض کردم برای رنجی که بر خود وارد میآورید ، فرمودند ای ابادردا چگونه خواهد بود حال تو اگر ببینی مرا که برای محاسبه خوانده باشند واهل معاصی بعذاب الهی یقین کنند و مرا ملائکه غلاظ و شداد در میان گرفته باشند و در پیشگاه قادر قهار وملك جبار ایستاده باشم دوستان مرا فروگذاشته و اهل دنیا برمن رحم آورند هر آینه در آنروز برمن بیشتررحم خواهی کرد که نزد خدائی ایستاده باشم که هیچ امری بر اومخفی نیست .

شنیدید ! ! این بود زبان حال وقال مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اگر بخواهم از اینگونه رازونیازها وقصص نقل کنم مطلب بسی بدرازا کشد و تنها دو حدیث شریف ذیل را زینت افزای صفحات کتاب مینمایم .

کل عین باکیته یوم القیمه الا ثلاثة ، عین غضت من محارم الله وعین سحرت فی طاعة الله وعین بکت فی جوف اللیل .

و باز در اصول کافی است ازحضرت صادق عليه السلام که : **مامن قطرة احب الی اللهعزوجل من قطرة الدموع فی سواد اللیل مخافة من الله لایراد بها غیره .**

عجباً للمحب کیف ینام	**کل نوم علی المحب حرام**
خواب بر عاشقان حرام بود	خواب آنکس کند که خام بود

اکنون با ذکر چنین حالاتی ازسروراولیاء و ..... آیا میتوان بزعم گروهی گفت که مقصود از لقاءالله ودیدار حق در آیاتی نظیر آیات **من کان یرجوا لقاءالله فان اجل اللهلآت... ووجوه یؤمئذ ناضرة الی ربها ناظره.... وبآیات ربهم ولقائه... وبآیات الله ولقائه** ونظائر این آیات دیدار انبیاء واولیاء است ؟ ! و یا رسیدن بحور و قصور را لقاءالله باید نامید ویا اینکه دیدار و درك اینان در مرتبه اسفل و مجاز بلقاءالله تعبیر شده ، دیدار پروردگار با چشم ایمان ممکن الحصول است ، درتفسیر «قدقامت الصلوة»از مولای متقیان مرویست : که نزدیك شد وقت زیارت و باز در مناجات شعبانیه است که: **الحقنی بنور عزك الا بهج فاکون لك عارفاً .... و أنِرا بصار قلوبنا بضیاء نظرها الیك حتی تخرق الابصار و القلوب حجب النورفتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسك**

ودر دعای کمیل است **هبنی صبرت علی عذابك فکیف اصبر علی فراقك** و در دعاهای بسیار بامثال جملات **وارزقنی النظر الی وجهك** ویا **لاتحرمنی النظر الی وجهك** بر میخوریم در ربیع الاسابیع است در ضمن صلوة و دعای بوجود مبارك حضرت ختمی مرتبت **وارزقه نظراً الی وجهك یوم تحجبه عن المجرمین** ودر دعای جمعه است **فاجعلنی کانی اراك الی یوم القیمة الذی فیه القاك و .. .**

و سید بن طاوس در فلاح السائل از امام جعفر صادق عليه السلام روایت نموده **کان یتلوا القرآن فی صلوة فغشی علیه فلما افاق سئل من الذی اوجب ما انتهت حالك الیه فقال مازلت اکرر آیات القرآن حتی بلغت الی حال کاننی سمعتها مشافهة ممن انزلها** و روایات وادعیه بسیاری در این موضوع وارد شده که ببعضی از آنها اشاره میشود از حضرت زین العابدین عليه السلام است :

الهی بك هامت القلوب الوالهه وعلی معرفتك جمعت القلوب المتباینه فلاتطمئن القلوب الابذكرك ولاتسكن النفوس الا عند رؤیاك

الهی فاجعلنا من الذین ترسخت اشجارشوق الیك فی حدائق صدورهم واخذت لوعة محبتك بمجامع قلوبهم

✩ ✩ ✩ ✩

والحقنا بعبادك الذین هم باالبدار الیك یسارعون وبابك علی الدوام یطرقون وایاك فی اللیل و النهار یعبدون و هم من هیبتك مشفقون الذین صفیت لهم المشارق و بلغتهم الرغائب

✩ ✩ ✩ ✩

وملات ضمائرهم من حبك و رویتهم من صافی شراب و دك فبك الی لذیذ مناجاتك و صلوا و منك علی اقصی مقاصدهم حصلوا

وسپس میفرماید فقدانقطعت الیك همتی وانصرفت نحوك رغبتی فانت لاغیرك مرادی ولك لاسوای سهری و سهادی و لقائك قرة عینی و وصلك منی نفسی و الیك شوقی وفی محبتك ولهی والی هواك صبابتی و رضاك بغیتی ورؤیتك حاجتی و جوارك طلبتی وقربك غایت مسئلتی وفی مناجاتك روحی و راحتی وعندك دواء علتی و شفاء غلتی و بردلوعتی وكشف كربتی

وبعداً میفرماید ولا تقطعنی عنك ولا تباعدنی منك یا نعیمی و جنتی و یادنیای و آخرتی

الهی من ذاالذی ذاق حلاوت محبتك فرام منك بدلا و من ذاالذی آنس بقربك فابتغ عنك حولا الهی فاجعلنی ممن اصطفیته لقربك وولایتك واخلصته لودك ومحبتك وشوقته الی لقائك وارضیته بقضائك ومنحته بالنظر الی وجهك وحبوته برضاك و اعدته من هجرك وقلاك

وسپس میفرماید وهیمت قلبه لارادتك واجتبیته لمشاهدتك واخلیت وجهه لك وفرغت فؤاده لحبك

و باز میفرماید **اللهم اجعلنا ممن دابهم الارتیاح الیک و الحنین ودیدتهم الزفرة والانین جباهم ساجدة لعظمتک و دموعهم سائله من خشیتک وقلوبهم معلقه لمحبتک و افئدتهم منخلعة من هیبتک یا من انوار قدسه لابصار المحبیه رائقه وسبحات نور وجهه لقلوب عارفیة شائقه یامنتهی قلوب المشتاقین و یا غایة آمال المحبین اسئلك حبك و حب من یحبك و حب کل عمل یوصلنی الی قربك و ان تجعلك احب الیّ ممّن سواك**

✡ ✡ ✡ ✡

و نیز عرض میکند **الهی ما الذ خواطر الاوهام بذکرك علی القلوب و ما احلی المسیر الیک با الاوهام فی مسالك الغیوب وما اطیب طعم حبک وما اعذب شرب قربک**

✡ ✡ ✡ ✡

و میفرماید « وغلتي لايبردها الا وصلك ولوعتي لايطفئها الا لقائك و شوقي اليك لايبله الاالنظر الی وجهك وقراری لايقردون دنوی منك و لهفتي لايردها الا روحك و سقمي لايشفيه الا طلبك و غمي لايزيله الا قربك و جرحي لايبرئه الا صفحك ورين قلبي لا يجلوه الا عفوك و وسواس صدری لايزيحه الا منك »

ودرمناجات انجیلیه منسوب بحضرت سجاد علیه السلام است« وعزتك قداحببتك محبة استقرت في قلبي حلاوتها وآنست نفسي ببشارتها ومحال في عدل اقفتيك ان تسر اسباب رحمتك عن معتقدی محبتك . »

و در دعای عرفه از حضرت سیدالشهداء علیه السلام است :

انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائك حتی لم یحبوا سواك ولم یلجأوا الی غیرك

و باز میفرماید **یا من اذاق احبائه حلاوة المؤانسة فقاموا بین یدیه متملقین**

و منظور از آوردن این ادعیه و مناجاتها آن بود که اولا بدانند قافله‌سالاران

طریق‌دوست‌منظورشان از لقاءالله‌رسیدن‌بنعمای‌الهی‌نیست‌وخودمنعم را در نظر دارند و دیدار اورا شائقند (البته دیدن قلب بحقایق ایمان نه بچشم سر که فرمود با این چشم **لن ترانی** نه در این‌دنیا ونه‌درداراعقبی وبا چشم‌دل و یقین در هر دو سرا)

و در ثانی مقصود از محبت وعشق ورزیدن بحق تنها بجا آوردن طاعات او و یا محبت اولیاء او نیست و اینان وسائل و بخاطر اویند و حبّ غائی در مرتبه نهائی بخود او تعلق دارد که **الذین آمنوا اشد حباً لله**

ودرثالث حب او وحب کسی که اورادوست دارد و حب‌هرعمل‌وشيء که کمك بقرب او میکند در طول حب حق قرار گرفته (از محبت انبیاء و اولیاء و اطاعات و عبادات و....) منافی با حب پروودگار نیست و این سه در حقیقت لازم وملزوم ومکمل یکدیگرند .

ملاحظه فرمودید لقاء پروردگار ممکن و آنرا تنها برسیدن بحور و قصور و یا دیدار انبیاء و ائمه و اولیاء تفسیر کردن صحیح نبوده و از طریق مجاز بسی بدور است و اگر مقصود از وجه خدا را رسیدن بنعمات تفسیر باید کرد می‌بینیم مؤمن وکافر در این دار دنیا از نعمات الهی برخوردارند وچنانچه مقصود از وجه خدا تنها وجه رسول خدا و ائمه اطهار است چه باید کرد که آن ذوات مقدسه هم در دعاهای خود از خدا طلب‌زیارت وجه خدا می‌نمودند ودر این حال معلوم نیست که را قصد مینمودند بعلاوه در آیاتی نظیر آیه « بآیات ربهم و لقائه .... » و یا « بآیات‌الله و لقائه .... » لقاء خود را جداگانه از آیاتش ذکر فرموده و در خبر معراج است که رسول اکرم ذرهٔ از نور عظمت را دید و از خود بیهوش شد و در اخبار داود آمده یا داود « خلقت قلوب‌المشتاقین‌الی‌من رضوانی واصطنعت لهم من قلوبهم طریقاً ینظرون به الی لیز دادوا شوق مع کل لحظه . »

بلی در بعضی اخبار و ادعیه آمده که ذوات مقدسه آنان جنب‌الله و وجه الله‌اند ولی همانطور که در بالا ذکرشد باید بدانیم این مجازاً استعمال شده و پس از فنای آنها وفانی فی‌الله و باقی بالله و متصف بصفات رب گردیدن بوده و قضیه

حدیده محماة است و اگر بنااست قاعده مجاز را استعمال کرد باین طرز اصلح است . اینان درمقام بدل و اسفل مظهر تام و تمام و آئینه‌سرتاپانمای‌اسماءو صفات الله بوده‌اند وهمانطور که عرض شد کارهای خدائی از آنان سرمیزد و این مقام را در سایه همان معرفت‌النفس که به‌معرفت‌الرب‌و فنا فی‌الله وبقا باالله کشیده میشود بدست آورده‌اند . فرمود: **جعلتك حياً لاتموت و تقول للشئی کن فیکون** و باز آمده که **خلقتم للبقاء لاللفناء** وهمین است سّر کارهای خدائی که از اولیاء خدا سرمیزند وما مفصلا در این موضوع بحث نمودیم و آیهٔ شریفه **انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهئیة الطیر فأنفخ فیه فیکون طیراً باذن‌الله وابرئ الا کمه والابرص واحی الموتی باذن الله و انبئکم بماتأکلون وماتدخرون فی بیوتکم ان‌فی ذلك لایةلکم ....**

و امثال آن همین مطلب‌را میرساند و بدیهی است‌باین لسان مانعی ندارد که وجه‌الله باشند و چون متصف بصفات‌الله ومتخلق باخلاق‌الله شده‌اند چنانچه دراخبار آمده مائیم وجه‌الله و شیعیان ماهم که اطاعت پروردگار وما کنند وجه خدا هستند ولی مقصد غائی و هدف نهائی نمیتواند و نباید محدود به توجه به اولیاء خداشود وگرنه‌دستوربمعرفت‌خدا **«ماخلقت‌الجن‌والانس‌الالیعبدون»(ای‌لیعرفون)** تکلیف مالا یطاق وبی مسمی است معرفت خدا در درجه اعلا همان لقاءالله است که بکشف و شهود نیز توجیه میشود و آن با پیشه گرفتن تقوی و ریاضات ممدوح شرعیه عاقلانه و تضعیف قوای حیوانی و شهوانی و تقویت قوه روحانی و ایمانی بدست می‌آید و کلاس نهائی این اعمال فناء فی‌الله وبقا بالله است واین حالات ازعالم‌قیل وقال فاصله‌ها دارد .

از حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم مرویست هر کسی را دو چشم باطن است که با آنها غیب را می‌بیند خداوندعالم اگر به بنده اراده خیر داشته باشدچشمهای‌سر او را باز میکند واقعاً خداشناسی و مکتب توحیدی که فقط بمنظور دیدار نعمای الهی و حور و قصوو و ....باشد چندان لذت بخش نبوده و مختصرتفاوتی‌بالذات

دنیوی دارد واز آن کمی قویتر است.

مولای متقیان علیه السلام میفرماید :

ماعبدتك خوفاً من نارك ولاطمعاً في جنتك بل وجدتك اهلاللعباده فعبدتك

خواجه انصاری میگوید :

الهی چون آتش فراق داشتی　　　بآتش دوزخ چه کار داشتی

و همانطور که شما را در خداشناسی از تشبیه منع کرده‌اند از تعطیل و ابطال نیز برحذر داشته‌اند درحدیث مفصل زیر است

کافی..... الی‌ان‌قال. قال‌له‌السائل فانالم‌نجد موهوما الا مخلوقاً قال ابوعبدالله(ع)لو کان کذلك لکان‌التوحید عنامر تفعالانا لم‌نکلف غیرموهوم ولکنا نقول‌کل‌موهوم باالحواس‌مدرك‌به تحده‌الحواس وتمثله فهومخلوق اذکان النفی هو الا بطال والعدم . ازمولای متقیان(ع)پرسیدندخدای خودرادیده فرمود خدائی را که نبینم نمی‌پرستم‌وبعداً اضافه فرمودند چشمها از دیدن آن‌عاجز است ولیکن«تراه القلوب‌بحقایق الایمان »وحضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای‌عرفه میفرماید«عمیت‌عین‌لاتراك»ودرجای‌دیگراست که فرمودند«رای قلبی‌ربی»

بدیهی‌است‌دیدن‌هرچیزازسنخ‌همان‌چیزو نوع‌مخصوص‌بخوداست‌وآخرین‌حد دیداردراینجاحیرانی‌وفناءفی‌الله‌است**رب زدنی علماً وفیك‌تحیر** اواینست‌معنی‌واقعی دیدار وخبرماعرفناك‌حق معرفتك منافاتی بااین گفتگوها نداردچه در مقام‌هشیاری سروده شده و بعلاوه فنای فی‌الله هر کس هم باندازه درجات قرب اوست و همانطور. که فاصله خالق و مخلوق هیچ موقع از بین نمیرود همینطور هم هیچ هنگامی نمیتوان ادعا نمود که حد غائی این فنا و شهود برای احدی حاصل نشده و مافوق آن مقامی نیست وسر «ماعبدناك حق عبادتك وما قدروالله حق قدره» در همین‌است و.بهمین علت می‌بینیم‌هیچ‌یك از انبیاء و اولیاءِ عظام از عبادت و سلوك راه توحید مستغنی نیستند ومرتباً بدرجه‌مافوق درجه نائل میشوند **تلك‌الرسل فضلنا بعضهم**

علی بعض من کلم الله و رفع بعضهم درجات و باین مناسبت هیچ آفریدهٔ از مرتبه عبودیت بالا نمیرود وهیچ کس از دعا کردن بی نیاز نیست منتها یکی منعم را میخواهد و یکی نعمت را و درجات حب نیز بدو قسم میشود گروهي حق را برای حق خواهند و جمعی حق را برای نعمایش و بهترین و بالاترین محبت ها آنست که محبوب را لذاته بخوانید و این اعلا درجات مراتب عرفان است که عاشق خود را برای محبوب بخواهد نه محبوب را برای خود **وجودك ذنب لایقاس به ذنب** و اینکه دستور رسیده برای انبیاء و اولیاء حتی شخص خاتم انبیاء طلب رحمت و فضل کنید نیز همین است فرمود **ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما** و در دعای سمات عرض میکنیم **ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تبارك علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کافضل ماصلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم** و نه تصور کنی که مادون نمیتواند برای مافوق دعا و طلب رحمت کند، دعاها پر است از مواضعی که چنین موضوعی را ثابت مینماید خدا که مافوق نبی است بر نبی خود فضل و رحمت میریزد نه مادون پیغمبر، و من، و تو. فتّال نیشابوری در روضة الواعظین در مبحث شفاعت گوید شفاعت کردن تنها برای مزید حسنات ودرجات نیست بلکه برای محو سیئات است و اگر چنین باشد باتو. جه باینکه دستور رسیده برای پیغمبر اکرم و آل اطهارش علیهم السلام طلب رحمت و فضل کنید باین حساب باید امت شفیع پیغمبر شوند و این صحیح نیست امت چون نمیتواند اجر زحمات خاتم انبیا را بدهد در حقیقت بدرگاه رب العزت عرض می کند خدایا از مزد دادن باو عاجزم و خود تو باو مزد عنایت فرما و بر درجاتش بیفزا و این مانعی ندارد پس صلوات بر نبی و آل اطهارش علاوه بر استفاده رساندن بصلوات فرستنده برای شخص خاتم انبیاء هم مثمر ثمر خواهد بود.

عرض شد که آخرین مراحل سلوك عالم شهود وفنای فی الله وبقاء بالله است که بندهٔ براستی می فهمد معرفت بکنه ذات ممکن نیست.

تا بدانجا رسید دانش من　　　　که بدانم همی که نادانم

مبتدی راه سلوك هم می گوید خدا را نشناختم خاتم انبیا هم عرض می کند نشناختم ولی این دو باهم فرق فراوان‌دارند.

از بیانات گذشته تا اندازهٔ معلوم و روشن شد که مسلماً رشته آفرینش بانظم و مراعات حکمت وترتیب خاص و مخصوص به خود شروع شده و نامنظم وتصادفی نبوده و نیست و وجود بخاطر حقیقت و شدت و کیفیت‌مراتب سه‌تااست.

۱- وجود حقیقی‌حق ۲- وجودبسیط قائم بحق ۳- وجود مقیدقائم بحق اول ماخلق‌الله وسر حلقه کائنات و برزخ بین واجب و ممکن حقیقت محمدیه است و فیض وحجاب اول واقرب است.

احمداربگشاید آن پرجلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

که لودنوت‌ا نمله لاحترقت.

ولی مع‌الله وقت لایسعنی‌فیه‌ملك‌مقرب اونبی مرسل

دستگاه‌خلقت بیمن وجود او بعرصه ظهور آمده«لولاك لماخلقت‌الافلاك» و در حدیث دیگر است‌مشیت‌رابنفس خود آفریدم‌وخلق‌الاشیاء بالمشیة وامام‌فرمودند **نحن وعاء مشیت‌الله** و باز درحدیث دیگراست **نحن صنایع الله والخلق بعداً صنایع‌لنا** و نفس وجود ذیجود پیغمبر اکرم ﷺ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود **انااصغرمن ربی بسنتین** و یا فرمودند **انانقطة تحت باءبسم‌الله** که ظهور و نمایش خلقت و اسماء الهی پس از خاتم‌انبیاءمخصوص بسید اوصیاست .

با اینکه در موضوع وجه‌الله بودن اولیاء خدا و اینکه چگونه وسیله وصول ما به حق می‌باشندتا اندازهٔ مطلب تشریح شدولی چون موضوع مشکل است‌بامثال نارسائی مطلب را واضح تر مینمائیم، (خاك‌برفرق من‌وتمثیل‌من.)

فرض کنیدآئینه در مقابل شما و شخصیت دیگری در پشت سر شما قرار دارند یعنی اول آن شخصیت و در وسط شما وسوم آئینه‌درطول‌یکدیگر قراردارید شما آن شخصیت را نمی بینید ولی چون عکس اودر آئینه افتاده بوسیله آئینه

پی بشخصیت پشت سر خود می‌برید اگر بخواهید بشخصیت مزبور نزدیك شوید باید با نگاه در آئینه باو نزدیك شویدوبسمت اومراجعت نمائید و آئینه‌است که شما را بسمت‌او رهبری می کند اما اگر برای رسیدن بشخصیت در قدم برداشتن رو به خود آئینه حرکت کنید هرقدمی که‌برداریدقدمی‌از شخصیت مزبوردورترشده‌اید و اگر با نگاه در آئینه و باکمك عکسی که در او افتاده وآئینه را صاحب صورت کرده بسمت صاحب عکس حرکت‌کنید وسعی کنید بعکس نزدیك تر شوید (نه بخود آئینه) بمقصد نزدیك تر میشوید تا جائی میرسد که شما و مقصد و عکسی که درآئینه‌است‌هرسه‌بهم‌نزدیك‌میشویدحال تصور کنیدآن‌شخصیت وجودپروردگار توانا و عکس‌در آئینه ظهور حق در قامت محمدی‌است باکمك حضرت ختمی مرتبت و سایر اولیاء و توجه به حق میتوانید بحق رهبری شده و نزدیك شوید **من يطع الله‌والرسول فاولیك‌مع الذین انعم‌الله‌علیهم‌من‌النبیین‌والصدیقین‌والشهداء والصالحین‌وحسن‌اولیك‌رفیقا ..... کجا؟ عندملیك‌مقتدروعندرفیق‌الاعلی**
ولی اگر العیاذ بالله‌پیغمبررا خداومقصدنهائی‌پنداشته‌و بسوی‌او حرکت کنی‌واورا مقصدغائی‌بپنداری‌واوراعبادت کنی‌وخودرابی‌نیازازمعرفت‌حق‌بدانی‌ازحق‌دورشده ای

ولی خدا نباید مقصد وقبله قرار گیرد بلکه وسیله برای رسیدن بدوست‌ومظهری‌برای‌نمایش‌اوست .

واضح‌تر آنکه آئینه را از دو وجه مورد مطالعه قرار میدهیم یکی اینکه جسمی است مانند سایر اجسام (موقعی که خود پیغمبر (ص) را فی‌نفسه قابل توجه بدانی بدون ارتباط بحق وخدا را کنار بگذاری) دیگرآنکه آئینه جسمی است که لطیف شده ومفتخر گردیده که عکس پذیر باشد و از لحاظ آنکه حاوی عکس است بخاطرصاحب عکس‌اوراموردِ توجه قرار دهی (هنگامیکه‌پیغمبر را واسطه و راهنمای بسوی خدا ومظهر حق پنداشته و از این‌لحاظ باو توجه کنی) اگر این توهم بتو دست دهد و بگوئی طبق این مثال اگر از خاتم‌انبیاء دور شوم بخدا نزدیك میشوم معلوم است‌بعلت لطافت موضوع ونارسائی مثال هنوز نتوانستهٔ

منظور را درك كنى؛ دورشدن از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منظور نیست بلکه دور شدن از پیغمبری مورد صحبت است که او را فی‌نفسه و جدا از خدا مورد نظر قراردهی (آئینه بدون عکس) و اصل مطلب را فراموش نمائی دور شدن از این فکر غلط موردنظر است نه‌دورشدن‌ازشخص‌پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنانچه در مثال ملاحظه‌میفرمائید که چون طبق راهنمائی آئینه بسوی خود صاحب عکس حرکت نمائی جائی میرسد که شما و صاحب عکس و عکس که در آئینه افتاده بود (یعنی حقیقت محمدیه که مظهر کامل خداست) بهم نزدیك میشوند ملاحظه فرمودید ازخاتم‌انبیاء دور نشدید بلکه قرب بحق واولازم وملزوم‌یکدیگرند گرچه‌مثال‌رابی‌ایرادوناقص‌نمیدانم ولی برای تبین مطلب شاید کمك مؤثری بنماید .

اکنون با مراتب مذکوره بالا باید فهمید که آیا دعا کردن با رضای بقضای پروردگار منافاتی دارد یانه .

برای روشن شدن این مطلب ما از استدلال‌ها و راههای پرپیچ و خم فلسفی و کلامی صرف‌نظر نموده و فقط برای وضوح موضوع کمی بزبان ساده و بی‌پیرایه صحبت نموده واین مقدمه را ختم مینمائیم .

اولا باید دید که قضا وقدر الهی چیست و آیا خداوند متعال خلقی نموده و از امر فارغ شده و زمام امور را بدست مخلوق نهاده نه‌چنین است قرآن کریم میفرماید **قالت الیهود یدالله مغلوله بل یداه مبسوطتان** و در همه جا می‌بینیم حق تعالی تسلط خود را محفوظ داشته و در آیات بسیاری به جمله « من‌یشاء ومن تشاء » برخورد مینمائیم خیلی ساده‌تر صحبت کنیم.

خداوند متعال اراده نمود مخلوق مختاری بیافریند و باو تا حدودی قدرت و وسائل و اختیار داد که هم بتواند براه خیر برود وهم براه شرّ و برای او اراده خیر نمود و راه را برای او باز گذارد البته هر کسی را تا حدودی میدان فعالیت و استعداد دادوفرموداگراینکاررابکنی نتیجه اش‌خوب ویا اینکه اگراینکار رابکنی نتیجه‌اش بداست مثلا برای یکنفر صد درجه ترقی و برای‌دیگری‌هزاردرجه‌معیّن

فرموده مسلّم است آنکسی را که برایش صد درجه معین نموده بحدصدویك درجه نخواهد رسید (و این قسمت جبر است) ولی میتواند با استفاده از وسائلی که باو داده شده تا صد درجه خود را برساند و اگرهرچقدر نکند کوتاه آمده و همینطور آنکه برایش هزار درجه معین شده باید سعی کند مقامی را که در انتظار اوست حائز شود وهرچقدر کوتاه بیاید مقصّر است و از هزار هم تجاوز نخواهد کرد در اینجا یك نکته مسلّم است و آن اینکه از لحاظ مصالح خلقت و تکثیر عالم کثرت وحکمت حق تعالی از طرفی جبر است و آن اینکه هر کس سیر و ترقی معینی دارد که **کل یعمل علی شاکلته** ودیگر آنکه تفویض است و اینکه هر کس میتواندرد حدود بردش کار نموده و حائز مقام شایسته خود شود و نتیجه آن میشود که نه جبر است و نه تفویض بلکه امر بین الامرین است مولوی گوید:

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت　　　گفت ایزد ما رمیت اذرمیت
گر بپرانیم تیر آن نی زماست　　　ما کمان و تیر اندازش خدا است
این نه جبر این معنی جباریست　　　ذکر جباری برای زاریست
گر نبودی اختیار این شرم چیست　　　این دریغ و خجلت و آزرم چیست
زجر استادان بشاگردان چراست　　　خاطر از تدبیرها گردان چراست
در هرآن کاری که میلستت بدان　　　قدرت خودرا همی بینی عیان
درهرآن کاری که میلت نیست خواست　　　اندرآن جبری شوی کاین از خداست
دست کولرزان بود از ارتعاش　　　وانکه دستی را تو لرزانی ز جاش
هر دو جنبش آفرید حق شناس　　　لیك نتوان کرد این با آن قیاس
ز آن پشیمانی که لرزانیدیش　　　مرتعش را کی پشیمان دیدیش

و از همه بالاتر

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم　　　این دلیل اختیار است ای صنم

و آیه **مارمیت اذرمیت** هم نکته بسیار دقیق و لطیفی دارد که از طرفی میفرماید تو تیر نمی‌اندازی وقتیکه تو تیر می اندازی در عین سلب موضوع

نسبت انداختن تیر را به بنده‌میدهداین است که وقتی بامام‌عرض‌میکنند گروهی بجبر معتقدند میفرماید اینها مگر نمی‌خوانند **ایاك نعبد و ایاك نستعین** اگر جبر است و کارتمام شده از که استعانت برای تغییر موضوع میخواهند .

پس اگر بنده کاربد کردثبت میشودودوباره‌اگرحسنه‌نمود آنرا محو میکنند؛ یا اگر فردی بعلت کار بد نعمتش به نکبت بدل‌شد که :**و ما اصابکم من‌مصیبة فبماکسبت ایدیکم ـ و یعفواعن کثیر ـ وان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم** دوباره باکردن حسناتی **(ان الحسنات یذهبن السیئات)** می‌تواند موضوع را بشوید و تا آخر عمر تا حدود استعدادش قدرت بر محو گناهان یا حسنات و یا اثبات آن دو دارد مثلا شخصی بعلت ظلم بر یتیمان ویا آزار زیردستان بمرگ‌محکوم‌شودوبناشودماری‌اورا بگزدودوباره‌با کردن کارهای خوب و دادن صدقاتی مرگ از او رد شود و سیئاتش نیز محو گردد دیگر چه جبری لازم میآید این همان لوح محو واثبات است که بآن در اخبار اشاره شده ؛ تااینجا دیدید هرکس تا حدودی اختیاری دارد و در حدود همان اختیارش هم از او کار خواسته‌اند و مسلماً کار خاتم‌انبیاء را از ابوجهل نخواسته‌اند و ابوجهل هم هرقدر کوشش نماید خاتم‌انبیاء نمی‌شود ولی میتوانست طوری زندگی و بندگی نماید که مرد سعیدی بوده و ابوجهل نشود ومسئله بداء هم که یکی از مسائل مهمه است ازهمین‌جا سرچشمه میگیرد یعنی تا مقداری‌ازسرنوشت زندگی شخصی را می‌بینند و تا آخر کار را نمی‌توانند درك کنند خداوند متعال میداند این بنده که قرار بود مار اورا بگزد بعلت صدقهٔ که خواهد داد مستوجب این مرگ نخواهد بود ودر کار این مرد بداء حاصل خواهد شد یعنی نتیجه عمل دومی او سرنوشت اولی را تغییر میدهد وحکم برهمان جاری خواهد شد نه اینکه خدا نمی‌دانست نباید مار اورا گزد و بعداً دانست « نستجیر بالله » تا اینجا راجع بخلق بود و حق گنجایش اوی در آنرا دارد ولی یك موضوع دیگری هم هست و آن لوح محفوظ است، لوح محفوظ‌چیست ؟خداوندمتعال‌باقدرت‌علمی‌حضوری خودمیداند که این

دو بشری که مختار و آزاد خلق شده‌اند یکی در عین اختیار پس از بالا و پائین شدنهائی بسیار بالاخره طریق بد را انتخاب میکند، و سرنوشت بد خواهد داشت و دیگری پس از افتادن در پست و بلندی‌های فراوان بالاخره راه خوب را انتخاب نموده وعاقبت بخیر خواهد شد و هر دو می‌توانستند بد یا خوب شوند، پروردگار عالمیان آخر کار آندو بشر را که با داشتن اختیار بدو راه ضد هم خواهند رفت از اول میداند، چون علم دو قسم است حصولی وغیرحصولی؛ علم ما حصولی است که از معلوم عالم میشویم و علم پروردگار غیر حصولی است که احتیاجی بدیدن معلوم ندارد و این را لوح‌محفوظ‌میگویند که‌علم پروردگار خطا نمیکند ولی خاصیت این علم این نبود که بشر را جبراً برفتن راه معیّنی وادار نماید بلکه نتیجه مختارانه زندگی بشر را حق ازاول میداند و این موضوع دومی یعنی اطلاع از لوح محفوظ ومندرجات آن و یا قضای حتمی ربطی بعالم بشریت ندارد و برای بشر دانستن آن مثمر ثمر نیست که در آن کنجکاوی نماید بلکه مضراست وناراحت کننده که کسی از سرنوشت خود با خبر باشد و بخواهد هم کنجکاوی‌نمایدممکن‌نیست و جزضلالت وحیرانی چیزی‌ببارنخواهدآوردا‌ین‌علمی است از شئونات پروردگار و اساساً بعالم بشریت مربوط نیست اینست که دراخبار بسیاری نهی شده از زیادی صحبت و تفکر در مسئله قضا و قدر و برحذر داشته‌اند و فرموده اند قدر از اسرار خداست جستجو نکنید و یا در خبر دیگر فرمودند دراین‌دریای‌عمیق‌تاریك‌داخل‌نشوید‌همین‌دخالت‌های‌بیجای‌ماست که‌مارا به بحث‌های کلامی‌وفلسفی‌دوراز‌حقیقت‌و گمراه کننده‌وبی‌نتیجه‌وحیران کننده‌میکشاند بما چه مربوط که خدا در باره آخر کار من چه میداند و چطور میتوانم بفهمم و چه نتیجه این عمل دربرخواهد داشت اینجاست که بشر برای تأمین شهوات‌نفسانی خود ببافتن این‌مزخرفات‌می‌افتد که:

می‌خوردن من‌حق‌زازل میدانست   گرمی نخورم علم خدا جهل بود!

موضوع‌دیگر آنکه‌حال‌بشری بجای کردن کارخوب کا ربدراانتخاب‌وعمل‌نمود

مسلماً باید عکس العمل این کار باو برسد **لیس للانسان الاماسعی**

این جهان کوه است وفعل ماصدا　　سوی ما آید صداها را ندا

دین می گوید این دادن پاداش هم در اختیار خداست و باراده و مشیت او بعمل بنده جزا داده میشود و تا او امضاء نکند ممکن نیست بعرصهٔ وجود آید ولی دواراده است یکی مر ادمکروه ودیگرمراد مرضی.

پس علم خدا عوض نشد و باز علم خدا موجب برای اتخاذ راه بنده نشد و او را مجبورننمود بلکه علم خدا آن نتیجه کار را از اول می دانست و ضمناً دردوران زندگی و عمل و اختیار هم تغییر و تبدیل دادن جزا و برگشت عکس العمل هم بامر حق و با مشیت و اراده حق انجام گرفت و حکومت از دست او خارج نشد منتها یکی مرضی حق بود و دیگری مکروه

روشن شد !! که بندهٔ مختار با در دست گرفتن وسائلی در این دار دنیا میتواند به نتیجه مطلوب و مورد رضای پروردگار برسدو همانطور که معتقد بود به اینکه تمام اسبابها از خداست و اثر اسبابها هم بامر خداست (لامؤثر فی الوجود الاالله) و خداوند حامی و پشتیبان بنده است وباوجود همه اینها از کوشش و سعی عملی در دار دنیا باز نمی ایستند و آنرا معارض توکل و یا قدرت مطلقه حق نمی داند و باید مریض به پزشك رجوع نموده و دوا بنوشد تا باذن الله مرضش خوب شود و اثر دواهم از خداست و ممکن است خوب بشود یا نشود و باز همان مریض هم مانعی ندارد از شافی کل بخواهد که مرض او را علاج نمایدواگردعا کندمنافاتی با حال رضای بقضای پروردگار نداشته باشد چون یکی از رضاها و او امرپروردگار اینست که مریض دوابنوشد و دعا بکند و سپس تسلیم وار راضی برضای حق باشد تا در بارهٔ اوچه عملی اجرا شود و این رضایت بحکمت پروردگاراست که: **ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها** وبالاترین حال بندگی ورضای عبد بعمل مولاهمین است .

معروف است که یکی از انبیاء را دردی گرفت وازخوردن دوا استنکاف نمود ندا آمد ممکن نیست تا این دوا را نخوری شفایت دهم من بخاطر تو حکمت خود را تغییر نمی‌دهم پس نه حال توسل بوسائل مادی با دعا منافاتی دارد (بلکه این دو مکمل یکدیگرند) و نه هیچکدام از این دو با رضاي بقضای پروردگار تعارضی دارند و برای همین است که نباید بمعصیت عاصیان موافق بود و دلیل آورد که معصیت آنان مطابق قضای الهی است وباید بآن‌راضی‌بود .

ایراد تناقض وقتی وارد است که آن چند شرطی که در منطق نام برده شده صدق کند تا دو موضوع ضد و نقیض هم باشند و یکی از آنها اینست که در شیئی واحد موضوع واحدی مورد صحبت باشد رضا و کراهت متضادند موقعی که در يك‌وجه باشند و اگر در دوجهت مختلف باشد تناقضی‌واردنمی آید . مثال:

دشمنی داری که دشمن‌دشمن‌شماست ومی‌میرد ازطرفی خوشحالی که‌دشمنت مرده است و ازوجهی ناراحت که دشمن دشمنت از بین رفته معصیت هم دو وجه دارد وجهی به پروردگار مربوط است که فعل‌با مشیت واراده اوست(منتهی‌مکروه) تا او امضاء نکند عاصی نمیتواند انجام دهد و گناهکار با آلاتی که پروردگار باو داده بود گناه را مرتکب شده (منتهی میتوانست باهمان آلات‌کار خیر کند واختیار هم داشت) و خداوند متعال برای آزمایش بنده باو اختیار و میدان و مهلت داده‌و خلاصه‌کار خدا بی‌حکمت نیست باین وجه راضی برضای حق باید بود ووجه دیگر ببنده مربوط است و از آن میتوان ناراضی بود که این بنده چرا با داشتن اختیار کاری را که محبوب و مرضي پروردگار است انجام نداده برعکس‌کار مورد اکراه حق را بجا آورد و بطور کلی هرکاری دارای دو جهت است یکی جهت وجود و دیگری جهت انتساب بفاعل معصیت از لحاظ وجودی و مصالح مربوط بخداست و از لحاظ برخلاف نظر حق‌رفتار کردن وجنبه‌نقصی وعدمی مربوطه‌به بشر .

در خاتمه احادیث شریف زیر را برای صدق گفتارم در موضوعات قضا و قدر و اینکه عمل کردن و دعا نمودن منافاتی با رضای بقضای پروردگار ندارد و جبر

و تفویضی در بین نیست و اینکه دعا کردن چه اندازه محبوب خداست . بگوش هوش مستمعین میرسانم و **ختامه مسك وفی ذلك فليتنافس المتنافسون**

کافی ـ قال رسول الله صلی الله علیه و آله الدعا سلاح المؤمن وعمود الدين و نور السموات والارض .

کافی ـ قال امیر المؤمنین علیه السلام احب اعمال الی الله فی الارض الدعا .

کافی ـ عن ابی عبدالله علیه السلام قال امیر المؤمنین الدعا ترس المؤمن ومتی تکثر قرع الباب یفتح لك.

کافی ـ عن الرضا علیه السلام انه کان یقول لاصحابه علیکم بسلاح الانبیاء فقیل وما سلاح الانبیاء؟ قال الدعا.

کافی ـ عن ابی الحسن علیه السلام ان الدعا یرد ماقد قدّر ومالم یقدّر قلت ماقدقدّر عرفته فمالم یقدّر قال حتی لایکون قال ابوعبدالله علیه السلام ان الله (تعالی) لیدفع بالدعاء الامر الذی علمه ان یدعی له فیستجیب ولولا ماوفق لعبد من ذلك الدعا لاصابه منه مایجبته من جدید الارض .

عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان المؤمن لید عوالله فی حاجته یقول الله عز و جل اخرّ واجابته شوقاً الی صوته و دعائه .

کافی ـ عن سیف التمار قال سمعت اباعبدالله علیه السلام لیقول علیکم بالدعافانکم لا تقربون بمثله ولا تترکوا صغیرة اصغرها ان تدعوا بها ان صاحب الصغار هو صاحب الکبار .

کافی ـ عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول ادع الله ولا تقل قدفرغ من الامر فان الدعا هو العبادة .

قال ابوعبدالله علیه السلام ان الله لیدفع باالدعا الامر الذی علمه ان یدعی له .

سئل النبی انحن فی امر فرغ منه او امر مستانف قال فی امر فرغ منه وفی امر مستانف و سئل هل یغنی الدواء والرقیه من قدر الله قال الدواء والرقیه ایضاً من قدر الله و سئل امیر المؤمنین ع عند انحرافه عن جدار یرید ان ینقض الفر من قضاء الله

قال افر من قضائه الی قدره. قیل للرضا ؑ الله فوض الامر الی العباد قال الله اعز من ذلك قیل فجبرهم علی المعاصي قال الله اعدل و احکم من ذلك ثم قال: قال الله تعالی یابن آدم انا اولی بحسناتك منك و انت اولی بسیئاتك مني عملت المعاصی بقوتی التی جعلتها فیك.

کافی- عن ابی عبدالله: لایکون شیئی فی الارض ولا فی السماء الا بهذه الخصال السبع: بمشیته و ارادة وقدر و قضاو اذن و اجل و کتاب فمن زعم انه یقدر علی نقض واحدة فقد کفر.

(خبر شریف زیر را بدقت ملاحظه فرمائید)

کافی - علي بن محمد .. .. قال: کان امیر المؤمنین ؑ جالساً بالکوفه بعد منصرفه من صفین اذا قبل شیخ فجثا بین یدیه ثم قال له: یا امیر المؤمنین اخبرنا عن مسیرنا الی اهل الشام القضاء من الله و قدر فقال امیر المؤمنین ؑ اجل یاشیخ ماعلوتم تلعة ولاهبطتم بطن واد الا بقضاء من الله وقدر فقال له الشیخ عندالله احتسب عنائی یا امیر المؤمنین فقال له مه یاشیخ فوالله لقد عظم الله الاجر فی مسیرکم و انتم سائرون وفی مقامکم و انتم مقیمون وفی منصرفکم و انتم منصرفون ولم تکونوا فی شیئی من حالاتکم مکرهین ولا الیه مضطرین وکان بالقضاء والقدر مسیرنا و منقلبنا و منصرفنا فقال له: و تظن انه کان قضاءاً حتماً و قدراً لازماً انه لو کان کذلك لبطل الثواب والعقاب والامر والنهی والزجر من الله وسقط معنی الوعد والوعید فلم تکن لائمة للمذنب ولا محمدة للمحسن ولکان المذنب اولی بالاحسان من المحسن و لکان المحسن اولی بالعقوبة من المذنب تلك مقالة اخوان عبدة الاوثان و خصماء الرحمن و حزب الشیطان و قدریة هذه الامه و مجوسها ان الله تبارك و تعالی کلف تخییراً و نهی تحذیراً واعطی علی القلیل کثیراً ولم یعص مغلوباً ولم یطع مکروهاً ولم یملك مفوضاً ولم یخلق السموات والارض وما بینهما باطلا ولم یبعث النبیین مبشرین و

منذرين عبثاً ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار فانشاءالشيخ يقول :

انت‌الامام الذى نرجوا بطاعته　　يوم‌النجاة من‌الرحمن غفراناً
اوضحت‌من‌امرناما كان‌ملتبساً　　جزاك‌ربك بالاحسان احساناً

عن حمادبن عثمان قال : سمعته: يقول الدعا يرد القضا و ينقضه كما ينقض السلك وقدابرم ابراماً .

عن ابى‌الحسن موسى عليه‌السلام قال عليكم بالدعاء فان الدعاء والطلب الى‌الله‌يرد البلاء وقد قدر وقضى فلم يبق الا امضاؤ فانه اذا دعاالله وسأله صرف‌البلاء صرفاً .

از مكارم الاخلاق ـ ان‌الله عز وجل كره الحاح الناس بعضهم على بعض فى‌المسئله و احب ذلك لنفسه ان‌الله عزوجل يحب ان‌يسأل ويطلب ماعنده

در كتاب توحيد وعيون از حضرت‌رضا عليه‌السلام نقل شده كه در محضر اوصحبت از جبر و تفويض بميان آمدفرمود: آيا در اين باره اصلى بشما بياموزم كه‌اختلافى در آن پيدا نكنيد و با هر كس بوسيله آن مبارزه كنيد او را مغلوب سازيد گفتيم اگر موافقت فرمائيد آرى فرمود خداوند از روى اجبار اطاعت نشده و كسى از روى قهر او را معصيت ننموده و بندگان را در مملكت خود مهمل نگذارده است اوست مالك آنچه بآنها داده و قادر بر آنچه بآنها قدرت داده اگر بندگان در راه طاعت او قدم بردارند از آنها ممانعت و جلوگيرى نميكند و اگر از راه معصيت بروند چنانچه بخواهد از آنها جلوگيرى بعمل ميآورد و اگر نكند و آنرا بجـا آورند وى آنها را داخل در آن معصيت نكرده است سپس فرمود كسيكه حدوداين سخن‌راضبط ونگاهدارى كند مخالف را شكست خواهد داد.

در قرب‌الاسناد از بزنطى نقل شده گويد : بحضرت رضا عليه‌السلام عرض كردم بعضى از اصحاب ما قائل بجبر شده‌اند و بعضي قائل باستطاعت (قدرت و اختيار) فرمود بنويس« خداوند تبارك‌و تعالى ميفرمايد اى‌فرزند آدم بمشيت من‌ميخواهى آنچه را كه براى خود ميخواهى و بنيروى من واجبات مرا انجام دادى و بنعمت

من بر معصیت من قدرت پیدا کردی من ترا شنوا و بینا و قوی ساختم آنچه از خوبیها بتو رسد از طرف خداست و آنچه سیئه و بدی بتو رسد از خودت است چون من نسبت بحسناتت‌از تو اولي هستم و تو نسبت بسیئاتت از من اولي‌میباشی زیرا من در مقابل آنچه می کنم مسئول نیستم و تو مسئولی آنچه را میخواهی برای تو منظم ساختم »

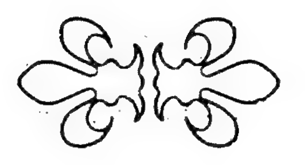
از امیرالمؤمنین عليه‌السلام است آنچه را که از آن استغفار می کنی از توست و آنچه را که بر آن شکر می کنی از خداست و از احتجاج طبرسی از امیر مؤمنان عليه‌السلام در جواب عبایةبن ربعی اسدی نقل شده که در باره‌معنی «قدرت و استطاعت» فرمود ای عبایه آیا تو با خدا مالك قدرت هستی یاتنها؟ عبایه ساکت شد فرمود ای عبایه بگو عرض کرد اي امیرمؤمنان چه بگویم فرمود بگو مالك قدرت شدی بواسطه خدائی که مالك آنست اگر بتو قدرت دهد از عطای اوست و از تو بگیرد از امتحان و بلای او ، و اوست مالك آنچه بتو داده و قادر بر آنچه ترا برآن قدرت‌داده است .

باتقدیم‌پوزش‌مطلب بسطداده شد بویژه این چند خبراخیر بفارسی‌نقل گردیدتا عامه مردم استفاده نموده و با این باب آشنا شده و از شبهات و تسویلات‌شیطانی خود را برهانند وبدانند که در اخبار اهل‌بیت عصمت چیزی از مطالب عالیه وحل مشکلات فرو گذار نشده و حتی المقدور آب را از سرچشمه بنوشند و ضمناً برای آزمایش هم که شده چه خوب بود با آفریننده خود آشتی نموده و چند گاهی‌درب خانه او را مي کوفتید و اثر آن را در زندگی مادی و معنوی خویش محسوساً می‌یافتید و می‌دیدید که با ارتباط با او مستغنی و سعادتمند بوده و بالاترین‌مراتب آرامش خاطررا‌پیدامینمائید که«الابذکرالله تطمئن القلوب» وبسّر سر گردانی و حیرت گمرهان پی می‌بردید که :«ومن‌اعرض عن‌ذکری فان‌له معیشتاً ضنکا»

یامن هو بی اقرب من حبل وریدی — فی حبك فارغت قریبی و بعیدی
کندم دل از اغیار بدادم بتو ای یار — زان روی که قفل در دل را تو کلیدی
احسانك قدتم و انعامك قد عم — غفرانك یا رب بناغیر بعیدی
تو دوختی آنرا که به بیهوده دریدم — خود دوخته بیهده ما تو دریدی
با همت تو همت ما را نگذارد — همت بتو دادم بکن آنرا که مریدی

از خوانندگان عزیز انتظار دارم که در مظان استجابت دعوات از دعای خیر فراموشم نفرمایند . و درود بی‌پایان برخاتم رسل و آل پاك او باد.

(حسین ـ فشاهی)
۱۸ ذی الحجه ۱۳۷۹



ترجمه فارسی

عدة الداعی

از

شیخ اجل جلال الدین احمد بن فهد حلی

رضوان الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على نبيه وحبيبه محمد و آله الطيبين الطاهرين

امابعد بدرستی که خدای سبحانه از بسیاری کرم خود تعلیم کرده است بندگانرا دعا، وامر نموده است بآن والهام کرده ایشانرا سؤال وتحریص کرده بر آن و ترغیب فرموده درمعاملهٔ دعا واقدام بآن، باینمعنی که بندگان دعا کنند و اواجابت نماید، و وضع نموده است سبب نجات را درمناجات بندگان اورا، ونهاده است کلیدهای بخشش درسؤال بندگان ازاو، و تعیین کرده از برای اجابت دعـا اسباب آنرا از دعوات مخصوصه و اصناف دعا کنندگان و حالات وامکنه و اوقات مخصوصه پس وضع کردیم این رساله را از برای بیان اینها و نام نهادیم آنرا عدة الداعی ونجاح الساعی و دراومقدمه ایست وشش باب

امامقدمه درتعریف دعاست وترغیب در آن، پس میگوئیم که دعا درلغت آواز دادنست شخصی را وخواستن اورا چنانچه عرب میگوید دعوت فلانا هرگاه آواز میدهد شخصی را ، ودر اصطلاح طلب ادنی است چیزیرا برجهت تواضع و فروتنی از شخصی که بهتراز اوباشد و چونکه غرض ازتصنیف این کتاب مبالغه است در دعا و تحریص کردن بر آن ونیکوئی ظن بخدای عزوجل وطلب آنچه نزد اوست . پس بدانکه وارد شده است در اخبار از ائمه اطهار (ع) آنچه مؤکد اینست وترغیب میکند دراین وراه مینماید باین ، روایت کرده صدوق از محمد بن یعقوب بطریق او تا ائمه علیهم السلام که هر که برسد باو روایتی پس عمل کند بآن مراو راست ثواب آنچه کرده و اگر چه آن نقل صحیح نباشد ، و نیز صدوق روایتکرده باسناد خود تـا صفوان از ابی عبدالله علیه السلام که هر که برسد باوروایتی پس عمل کند بآن مراوراست

اجر آن واگر چه رسول صلی الله علیه وآله آنرا نگفته باشد . و روایتکرده محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او از پدر خود و او از ابن ابی عمیر و وی از هشام واو از ابی عبدالله علیه السلام که هر که بشنود چیزی ازنیکوئی بروجهی پس آن کار بکند مراوراست ثواب آن ، واگر چه نباشد بر آن وجه که شنیده وازطریق مخالف نقل کرده است عبدالرحمن حلوانی که نقل‌اومیرسد بجابربن عبدالله که گفت : پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که هر که برسد باو از جانب خدا فضیلتی پس فرا گیرد آنرا و عمل بآن کند در حالتیکه ایمان داشته باشد بخدا وطمع ثواب از او خدای تعالی میبخشد باو این ثواب را و اگر چه این نقل صحیح نباشد ، پس این سخن متفق علیه باشد نزد موافق ومخالف .

باب اول در ترغیب بردعا و باعث‌است برین عقل و نقل .

اماعقل بواسطه آنکه دفع ضررازنفس باقدرت وتمکن ازدفع ضرر واجبست و حصول ضرر بدیهی‌الوقوع است هر انسانی را در دار دنیا بنا بر آنکه هرفردی از افراد انسان گرفتار است بتشویشات و این تشویشات یابد نیست مثل بیماریها ، ویا از خارج است مثل آزار رسانیدن ظالم باو ، یا مکروهی که باو رسد از کسی‌که شریك اوباشد درملك ، یا ازهمسایه وبرتقدیرآنکه بالفعل هیچ یك ازین‌تشویشات نداشته باشد ممکنست که بیکی از اینها گرفتار شود چرا که اودردارحوادثی‌است که همیشه بریك حال نیست پس آدمی یابااین ضررهاگرفتارست بالفعل یاممکنست که باو رسد ودفع ضرر بالفعل یا بالقوه با قدرت بر آن واجبست، و دعا دفع کنندهٔضررهاست ومقدورست پس‌واجب‌باشد وتنبیه کرده امیرالمؤمنین وسیدالوصیین صلوات الله علیه برین معنی آنجاکه گفته:

ما مِنْ أَحَدٍ ابْتُلِيَ وَإِنْ عَظُمَتْ بَلْواهُ بِأَحَقَّ بِالدعاءِ مِنَ الْمُعافِي الَّذي لا يَأْمَنُ الْبَلاءَ .

یعنی هیچکس مبتلا نشد ببلاو اگر چه عظیم باشد بلای او که آن شخص

احق باشد بدعا کردن از شخصی که گرفتار بلا نباشد بالفعل و ایمن نباشد از بلا پس ظاهر شد از اینحدیث احتیاج همه کس بدعا، خواه گرفتار باشد و خواه نه ، وفایدهٔ دعا رفع بلای حاصلست و دفع بلائی که هنوز نازل نشده باشد یا تحصیل مقصودی که حاصل نباشد یا ثبات ودوام خیری که موجود باشد ومنع آن از زوال زیرا که ائمه علیهم السلام وصف کرده اند دعا را بآنکه سلاح است وسلاح چیزیست که بآن تحصیل نفع کنند ودفع ضرر ونیز دعا را ترس نام نهاده اند و ترس سپریست که بآن از مکاره محفوظ مانند وپیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده آیا دلالت کنم شما را برسلاحی که برهاند شما را از دشمنان و بسیار سازد رزقهای شمارا؟ گفتند بلی یارسول الله حضرت فرمود بخوانید خدای خود را بشب وروز بدرستیکه سلاح مؤمن دعاست . و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که دعا سپر مؤمنست و نیز فرموده که هرگاه تو در خانه را بسیار کوبی از جهت تو میگشایند. و امام جعفرصادق علیه السلام فرموده که دعا زود تر فرو میرود از نیزه اهن . وامام موسی علیه السلام فرموده که دعا باز میگرداند چیزی را که مقدّر شده و چیزی را که مقدر نشده گفتند رد آنچه مقدّر شده معلومست اما رد آنچه مقدر نشده باشد چونست ؟ فرمود که بسبب دعا مقدّر نمیشود . ودیگر فرمود برشما باد که دعا کنید بدرستیکه دعا رد بلا میکند واگر مقدر شده باشد وحکم به نزول شد همین که بنده دعا کند واز خدای سبحانه ردآنرا سؤال نماید البته رد میشود ، و روایتکرده زراره از ابی جعفر علیه السلام که فرمود آیا دلالت کنم شما را برچیزیکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله استثنا نکرده باشد در آن چیز یعنی مقید نساخته باشد قول خود را بانشاء الله و حکم جزم کرده باشد؟ گفتم بلی گفت دعا رد قضا میکند واگر چه مستحکم شده باشد آن قضا ودرحین این قول انگشتان خود را بیکدیگر منضم ساخته وانضمام انگشتان ظاهراً اشارت باین است که :

اگر چه بلا استحکام یافته باشد وقرار گرفته دعا رفع آن میکند، ومنقولست از امام زین العابدین علیه السلام که : دعا و بلا رفیق یکدیگرند تا روز قیامت ، وهم ازاو منقولست که دعا رد بلا میکند و اگر چه بلا مستحکم شده باشد یعنی مقدّر شده

باشد ودعا رفع بلا میکند خواه نازل شده باشد وخواه نه. پس حاصل شد باین احادیث و امثال اینها که بواسطه طول مذکور نشده ظن رفع ضرر بدعا بلکه علم بواسطه صحت این اخبار، و اما نقل از قرآن واحادیث واقع شده اما قرآن پس چندین آیت باین مشعرست ازجمله آیه کریمهٔ : قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعاء کم یعنی چه باك دارد بشما پروردگار من اگر دعای شمانباشد، و مراد اینست که آنچه مانع نزول عذابست بشما دعاست دیگر آیه : وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین. یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا استجابت کنم قول شما را ، بدرستیکه آنکسانیکه تکبر میکنند از عبادت من زودباشد که داخل شوند در دوزخ ذلیل وخوار، پس گردانیده است دعا را عبادت و آنکسانی را که از عبادت او تکبر میکنند بمنزله کفار ودیگر آیه: و ادعوه خوفاً و طمعاً یعنی بخوانند خدایرا در حالتیکه ترسان باشید ازعذاب او و طمع ثواب باو داشته باشید دیگر آیه: و اذاسالك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوةالداع اذا دعان فلیستجیبو الی والیؤمنو ابی لعلهم یرشدون یعنی هرگاه که سؤال کنند از تو ای محمد ﷺ بندگان من ازنعمتهای من پس بدرستی که من نزدیکم بایشان واجابت میکنم دعوت دعاکننده را هرگاه بخواندمرا ، پس باید که بخوانند مراوایمان آورند بمن تا ایشان راه نموده شوند بسوی حق .

بدانکه این آیت دلالت میکند برچندین امراول کنایت حق سبحانه بندگان را بطلب بقول خود که : و اذ اسالك عبادی عنی فانی قریب گویاکه بندگانرا تعلیم میکند باینکه سؤال کنید که من اجابت میکنم ، دوم غایت عنایت اوسبحانه بسرعت اجابت ازاین حیثیت که نگردانیده است جواب را موقوف برتبلیغ رسول بلکه میگوید که فانی قریب یعنی من نزدیکم، و نمیگوید ای محمد ﷺ بگو ایشانرا که من نزدیکم ، سوم آنکه جواب را بفا ایراد نموده واین بحسب قواعد نحو دلالت میکند بر آنکه اجابت متعاقب سؤال است بلا فصل، چهارم آنکه حضرت حق سبحانه بنفسه ردجواب میکند تاانیه باشد این برکمال منزلت دعا وشرف آن نزد حق سبحانه،

همچنانکه از امام محمد باقر علیه‌السلام منقولستکه ملال پیدا مکنید از دعا که آنرا نزد خدای تعالی رتبه ایست ونیز بزیدبن معاویه که راوی امام است ازامام سؤال کرده که کثرت قرائت قرآن افضلست یا کثرت دعا؟ امام فرموده که کثرة دعا افضلست و این آیه را خواند که : قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم. پنجم دلالت میکند این آیت بر آنکه خدای تعالی مکان ندارد بنا بر آنکه اگر مکان میداشت نزدیك نمی بود بهر که اورا بخواند ، ششم امر کرده خدای تعالی بندگان را بدعا در قول خود که فلیستجیبوا الی یعنی بخوانید مرا، هفتم در تفسیر قول او ولیؤمنوا بی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده که باید بندگان بتحقیق بدانند که من قادرم بر آنکه ببخشم آنچه ایشان میطلبند ، پس امر کرده ایشان را باینکه اعتقاد کنند برقدرت خدای تعالی بر اجابت ایشان و این دوفایده دارد، اعلام بندگان باثبات صفت قدرت مر او را ، دوم امید واری بندگان باینکه هر چه از خدا بخواهند و هر مراد که بطلبند البته بآن میرسند.

وفایدهٔ اعلام اینست که انسان هرگاه علم پیدا کرد باینکه آن شخص که با او معامله و معاوضه میکند قدرت بر دفع عوض دارد مایلست که باو معامله کند همچنانکه اگرعلم پیدا کند بعجز معاوض ازدفع عوض از معاوضه اجتناب مینماید و ازینجهت است که بمفلس معامله نمینمایند. هشتم بشارت دادن حق سبحانه بندگان را براه راست که منتهی بمطلوب شود پس گویا بشارت داده بندگانرا باجابت دعا ، ومثل اینست مضمون قول امام جعفر علیه‌السلام که هرکه آرزوی چیزی کند وخدای بآن راضی باشد بیرون نرود از دنیا تا خدای آنچیز را باو بخشد و دیگر فرموده که هرگاه حاجتی سؤال کنی پس ظن کن که حاجت بدرخانه است ، یعنی اجابت آن نزدیکست ، پس اگر گوئی که بسیار مردم را می‌بینم که از خدای حاجات میخواهند و اجابت قول ایشان نمیکند پس معنی قول او که اجیب دعوة الداع اذا دعان چیست جواب میگویم که:

سبب عدم اجابت اخلال بشرط اجابت خواهد بود ازطرف سائل باینکه سؤال

کرده باشد در وقتی که غیر مقید بآداب دعا بوده باشد و جامع شرائط دعا نبوده باشد و دعا را شروط و آدابی است که ناچار است از آنها و مذکور خواهد شد انشاء الله روایت کرده است عثمان بن عیسی از کسی که گفت به ابی عبدالله علیه السلام گفتم که دو آیت در قرآنست که طلب معنی هر دو کردم و نیافتم، امام فرمود که آن دو آیت کدامند؟ گفتم یکی قول حق سبحانه که فرموده: ادعونی استجب لکم پس ما خواندیم اورا و اجابت نکرد امام علیه السلام گفت آیا دیدهٔ که خدای تعالی خلف وعده کرده باشد؟ گفتم نه، گفت پس این چیست گفتم نمیدانم امام فرمود که من خبر دهم ترا بدانکه هر که اطاعت کرد خدا را در آن چیزی که امر کرده او را بآن پس دعا کرد ازجهت دعا، یعنی بطریقی که شرط دعاست حق سبحانه اجابت میکند قول او را گفتم جهت دعا کدامست گفت اول ابتدا بحمد خدا و ذکر کن نعمتهای او را که نزد تست بعد از آن شکر او کن و صلوات فرست بر نبی صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام بعد از آن فرمود که آیهٔ دیگر کدامست، گفتم قول الله تعالی عزوجل: وما انفقتم من شیئی فهو یخلفه یعنی آنچه صدقه میکنید خدای عزوجل درعقب آن عوض میدهد و من نفقه کردم و ندیدم عوض را امام علیه السلام گفت آیا دیدهٔ که خدای تعالی خلف وعده کرده باشد؟ گفتم نه، گفت پس چیست این؟ گفتم نمیدانم فرمود که اگر یکی ازشما کسب کند مال حلال و تصدق کند آنرا در راه خدا هر يك درهم که باین طریق تصدق کند متعاقب آن حق سبحانه عوض باو میرساند، و اما اگر سؤال کند چیزی را که صلاح آن درآن نباشد و مفسده باشد برای او یا از برای غیر او مستجاب نمیشود، و اگر صلاح در آن باشد البته مستجاب میشود، زیرا که هر که خواند خدای را بر وجهی که حکمت موجب آن بود وصلاح او درآن باشد اجابت کند آنرا.

وشرطست که آنچه مدعا باشد بزبان ذکر کند یا در دل نیت کند که خدای عزوجل البته زود اجابت میکند اگر مصلحت مقتضی اجابت باشد و تاخیر میکند اگر صلاح در تاخیر باشد ومشعرست باین آیه کریمه ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم یعنی اگر تعجیل کند خدا از برای مردمان

شرّ را همچنانکه مردم تعجیل درخیر میکنند هر آینه حکم کرده شود بایشان اجل ایشان و مراد اینست که بعضی طلب شرّ میکنند و تصوّر میکنند که طلب خیر کرده‌اند و چون مصلحت در آن نیست حضرت حق سبحانه اجابت نمیکند و در ادعیه ائمه(ع) واقع شده که:

یا مَنْ لا تُغیّرُ حِکْمَتَهُ الْوَسائِلُ.

یعنی ای آنکسی که متغیر نمیسازد حکمت او را وسیلها و چون علم غیب مخفی است از بندگان و بسیار که معارضه میکند با عقل او قوای شهوانی و مخلوط میشود بعقل او خیالات نفسانی پس توهم میکند امری را که فساد او در آنست صلاح خود در آن امر و طلب میکند آن را از نزد خدا و مبالغه میکند در سؤال، و اگر خدای سبحانه تعجیل کند اجابت آن امر را و بکند باو آنچه را طلب میکند البته هلاك میشود و این امریست در کمال ظهور و مستغنی است از بیان، زیرا که بسیارست که ما امری را طلب میکنیم و بعد از آن پشیمانیم و استعاذه از آن امر میکنیم و بسیارست که استعاذه از امری میکنیم و بعد از آن طلب آن امر مینمائیم و بنا بر اینست که حضرت امیر المؤمنین عليه السلام فرموده که:

رُبَّ أمْرٍ حَرَصَ الْإنْسانُ عَلَيْهِ فَلَمّا أدْرَكَهُ وَدَّ أنْ لَمْ يَكُنْ أدْرَكَهُ.

یعنی بسیارست که انسان حریص است بر امری و همین که یافت آن را میخواهد که آن نباشد، و کافیست ترا جهت اثبات این مدعا قول حق سبحانه که وعسی ان تکرهوا شیأ وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم والله یعلم وانتم لاتعلمون یعنی شاید که کراهت داشته باشید از چیزی و حال آنکه آن چیز بهتر باشد از برای شما و شاید که دوست داشته باشید چیزی را و حال آنکه آن چیز بد باشد از برای شما، و خدا میداند مصلحت امور شما را و شما نمیدانید پس بدرستیکه خدای سبحانه از بسیاری کرم و کثرت نعمتهای خود اجابت نمیکند آنچه صلاح بندگان در آن نباشد، و این عدم اجابت را بواسطهٔ سبقت رحمت اوست بر بندگان همچنانکه از آیه کریمهٔ سبقت رحمته غضبه معلوم میشود که رحمت او سابق است بر غضب او، و آفریده است این دعا کننده را

بجهت زحمت خود باو ، و بجهت اینکه او بمعرض ثواب در آورد و اگر نه او غنی است از آفریدن او وعقاب کردن اورا ویا عدم اجابت دعا بنا براینست که او سبحانه علم دارد باینکه مقصود بنده از دعا اصلاح حال اوست ، پس گویا آنچه میطلبد ظاهراً مقصود او نیست مطلقا بلکه بشرط نفع آنچه مراورا پس شرط مذکور حاصلست در نیت او واگرچه بزبان نیاورد وبلکه اگر درحالت دعا دردل او نیز نگذشته باشد این شرط پس او حکم شخصی دارد که لفظی تلقین او کنند و او نداند معنی آن لفظرا یا نشنود لفظی را و توهم کند که علم بمعنی آن لفظ دارد بعد از آن از شخصی که عالم بقصد گوینده آن لفظ بوده باشد سؤال کند پس او بیان کند قصد گوینده را و آن معنی نباشد که لفظ او دلالت میکرده بر آن ، واینست معنی دعای جماعتي که لحن میکنند ورد دعا، وحق سبحانه قبول نمیکند بنابر آنچه وارد شده در بعضی اخبار.

پس اگر گوئی شخصی روایت کرده که امام محمد تقی عليه‌السلام گفت مساوی نیستند دو کس بحسب دین هرگز الا که افضل این هردو نزد حق سبحانه آن شخصی است که ادب او بیشتر باشد، گفتم یا امام فدای تو گردم فضل اورا نزد مردمان ومجالس میدانیم اما فضل او نزد خدا کدامست؟ امام عليه‌السلام گفت فضل او نزد خدا بقرائت قرآن است بطریقی که فرود آمده ودعای او خدا را ازین حیثیت که لحن نکند واین بواسطه آنست که دعای ملحون را ملائکه بجانب خدای تعالی نمیبرند و نزدیکست باین روایت قول امام جعفر صادق عليه‌السلام که :

نَحْنُ قَوْمٌ فُصَحاءُ إذا رَوَيْتُمْ عَنّا فَأَعْرِبُوها .

یعني ما جماعت فصیحائیم هرگاه از ما روایت میکنید اعراب کنید آن روایت را ، ومراد اینست که اعراب را غلط مخوانید پس اگر مراد ازین دو حدیث آنچیزیست که ظاهر کلام دلالت بر آن میکند بسیار است که می بینیم دعائی که اعراب آن مخالف قواعد است ومستجاب میشود ونیز مشاهده میکنیم جماعتی راکه از اهل صلاح وتقوی اند وغالب ظن اینست که دعای ایشان مستجاب باشد، وحال آنکه نحو نمیدانند ، ونیز اگر دعای شخصی که عالم بقواعد اعراب نباشد مستجاب نشود پس فایده در ضمن

دعای او نخواهد بود ، و بنابرین او مأمور بدعا نباشد بواسطه آنکه دعای او عبث است وامر بدعا منحصر خواهد بود بجماعتی که علم نحورا خوب دانند ، بلکه نحوی نیز بسیاراست که لحن میکند در بعضی دعاها بواسطه آنکه ادعیه محتاج اند باضمار و تقدیر وحذف ونحوی بسبب اشتغال در وقت دعا بتضرع وتوجه بجانب حق سبحانه غافل میشود از استحضار دلایل نحو و قوانین آن ، پس آنچه مذکور شد باطلست وخلاف آنچیزیست که مشاهده ماست درعالم، بنا بر آنکه دعای بعضی که اصلا علم باعراب ندارند مستجاب میشود ، ونیز خلاف آنچیزیست که معلوم شده ازاخبارائمه علیهم السلام و وصایای ایشان بدرستی که ایشان راه نموده اند بهرچه متعلق باشد بمصلحت بندگان ، و ذکر کرده‌اند در آداب دعا و شروط آن امور بسیار که واقف خواهی شد بر آنها درین کتاب انشاء الله .

و ذکر نکرده اند اعراب‌را ومعرفت نحورا وهرگاه مراد ازین دوخبر معرفت اعراب نباشد ، پس معنی این هردو چیست؟ بدانکه چون آنچه واقعست خلاف آنچیزیست که ظاهر هر دو خبر دلالت بر آن دارد پس هردو خبر را تأویل کرده‌اند . بعضی گفته اند که دعای ملحون دعای بدست که آدمی درحالت پریشان برخود کند و استشهاد می‌آورند برین مدعا آیه ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم بعضی مفسرین گفته اند که‌این آیه باین‌معنی‌است که‌اگر اجابت کندخدایتعالی ایشانرادرشر هرگاه‌دعا کنندبرنفسهای‌خودومردم‌خودنزدخشم‌وتنگدلی وتعجیل کنند در آن مثل آنکه شخصی گوید که‌بردارد‌خدامرا ازمیان‌شماهمچنانکه تعجیل میکنند اجابت دعای ایشان را بخیر هرگاه تعجیل کنند هر آینه فارغ میشود از هلاك کردن ایشان ، یعنی زود ایشانرا هلاك‌میکند؛ ولیکن حق سبحانه تعجیل نمیکند درهلاك ایشان بلکه مهلت میدهد ایشانرا تا توبه‌کنند .

و بعضی گفته اند دعای ملحون دعای پدرست برفرزند ببدی درحالتیکه‌ازاو رنجیده باشد ، و این بواسطه آن مستجاب نیست که پیغمبر صلی الله علیه وآله طلب کرده است ازحضرت حق سبحانه که مستجاب نسازد دعای بدرا که دوستان بر یکدیگر کنند .

و بعضی گفته اند که دعای ملحون آنست که جامع شرایط دعا نباشد و همه آنچه مذکور شد دورست از تحقیق بواسطه آنکه مقدمه خبر امام جعفر علیه السلام که: نحن قوم فصحاء دلالت برین معانی ندارد ازین حیثیّت که کلام وارد شده درمدح نحو بنا بر آنکه فصاحت بواسطهٔ علم بقواعد نحو میباشد بلکه تحقیق اینست که بگوئیم مرادازخبر اول که خدای تعالی نمیشنود دعای ملحون‌را اینست که‌نمیشنود دعا را درحالتی‌که ملحون باشد یعنی ظاهر لفظ خلاف مدعا باشد، و جزا نمیدهد بچیزیکه ظاهر لفظ آن دعادلالت‌بر آن‌کند بلکه‌جزامیدهدچیزیراکه‌قصدانسانست از دعا، همچنانکه‌شنیده اندکه شخصی زیارت یکی از ائمه میکرده ومیگفته:

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَتَلْتَ وَ ظَلَمْتَ و غَصَبْتَ.

بفتح اول کلمات و این ظاهر است‌که مدعای او این بوده که من شاهدم‌که توکشته شدی و مظلومی، وحق ترا غصب‌کرده‌اند واین معنی‌گاهی فهم میشود که اول‌کلمات‌مضموم باشد نه‌مفتوح، واگرمفتوح باشدمفید خلاف مقصود است وبدیهی است که هرکه بشنود این‌کلمات را بفتح حکم بارتداد و تعزیرآنشخص میکند، وحال‌آنکه او باین مرتد و واجب‌التعزیر نمیشود.

پس معلوم شدکه هرگاه مقصود معنی باشدکه از لفظ مفهوم نشود لفظ معتبر نیست، ومؤید اینست اجماع فقها بر اینکه اگرشخصی قذف کند دیگری‌را، یعنی دشنام بزنا دهد بلفظی‌که مفید قذف نباشد درعرف گوینده اورا قاذف نمیگویند و متوجه نمیشود باوتعزیر وعقوبت، واگرچه این لفظ که‌گفته مفید قذف باشددرعرف دیگران. پس‌معلوم شد که اعراب الفاظ در دعا شرط نیست در اجابت دعا و ترتیب ثواب بر آن؛ بلکه شرطاست در تمامیت فضیلت دعـا و کمال منزلت و علوّ رتبه آن.

پس بنابرین قول‌امام‌علیه السلام که: و دعائه الله حیث لا یلحن بمنزلهٔ مدحست بواسطه آنکه هرگاه دعاء ملحون نباشدیعنی‌اعراب اودرست‌باشداوظاهرالدلاله خواهد بود در معنی والفاظی که بحسب ظاهر دلالت برمعانی دارند افضلند

از الفاظی که تأویل باید کرد ، واز این جهت است که حقیقت افضلست از مجاز ومبین اولی است از مجمل ، ودیگر آنکه هر گاه اعراب دعا موافق قواعد باشد افصحست، و فصاحت مراداست دردعا، خصوصاً هر گاه ادعیه منقول باشد از ائمهٔ علیهم السلام تا دلالت کند دعا برفصاحت شخصی که ازاو منقولست و درین اظهار فضیلت معصوم است ، و نیز لفظ هر گاه اعراب اوصحیح است متنفر نیست سامع اگر نحوی باشد و اگر صحیح نیست نفرت میکند از آن، و بسیار است که متألم میشود وگفته اند که اعمش شنیده بوده که شخصی تکلم میکند نه بقواعد عرب گفته کیست اینکه سخن میکند و دل من از آن متألم میشود ؟ و روا یتست که مردی بشخصی گفت بعربی که میفروشی این جامه را او درجواب گفت «لاعافاك الله» یعنی نه عافیت دهد تراخدا این سؤال کننده گفت کاش میدانستی چه میگوئی «بگو لا وعافاك الله» چراکه اگر (واو) نیاورند توهم میشود که معنی کلام این باشد که عافیت ندهد تراخدا. وروایت کرده اند که یکی از اکابر ازشخصی سؤال کرد که فلان چیز داری؟ او گفت « لا واطال الله بقاءك» یعنی نه و بسی بدارد ترا خدا پس او گفت ندیدم من(واوی) بهتر ازین بحسب موقع و قول امـام عليه السلام که :

إِنَّ الدُّعاءَ الْمَلْحُونَ لا يَصْعَدُ إِلَى اللهِ .

یعنی دعائی که بواسطه تغییر اعراب مفید معنی مقصود نباشد ملائکه بجانب خدا نمیبرند ، بلکه بطریقی که افادهٔ مطلوب کند میبرند ، تاخدای تعالی اجابت کند آنچه مدعا و قصد داعیست .

و مؤید اینست آنچه روایت کرده محمد بن یعقوب ازعلی بن ابراهیم واواز پدر خود و وی از نوفلی و اواز سکونی او از ابی عبدالله عليه السلام که گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود بدرستیکه مرد عجمی ازامت من که بخواند قرآنرا بعجمیه خود ملائکه آنرا ببالا میبرند بعربی، با آنکه می یابیم ما درادعیه اهلبیت علیهم السلام الفاظی راکه نمیدانیم معانی آنرا پس بعضی از آن اسما اند وقسمها و بعضی اغراض و حاجتها و فواید. پس سؤال میکنیم ازحق سبحانه باین اسماوطلب حاجات میکنیم وحال آنکه

ما عارف نیستیم بجمیع وهیچکس نگفته که مثل این دعاهر گاه معرب نباشد مردود است با آنکه عامی بهتر می یابد معانی الفاظ غیر معرب را که اطلاع برتفسیر آن داشته از نحوی الفاظ معربی راکه تفسیر آنهارا نداند بلکه عالم باشد باعراب فقط و خدای تعالی جزا میدهد بقدر قصد و ثواب میدهد بر نیت دعا کننده همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که: **انما الاعمال بالنیات** و نیز فرموده که **نیت المؤمن خیر من عمله** و این حدیث نص است درین باب بواسطه آنکه جزا واقع میشود برنیت و اگر واقع شود عمل برظاهر نه برنیت هرآینه دربعضی اوقات داعی هلاك شود ، ونیز پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که سین بلال که درکلمهٔ شهادت میگوید نزد خدایتعالی شین است و روایتست که شخصی نزد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و گفت یا امیرالمؤمنین امروز بلال با شخصی مناظره میکرد و در کلام لحن کرد آن شخص میخندید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای بندهٔ خدا مدعا از اعراب درکلام آنست که اعمال بآن قایم باشد وراه نماید این شخص‌را ونفع نمیدهد فلان را اعراب، و تقویم کلام او هرگاه افعال او ملحون باشد بقبیح ترین لحنی وچه ضرر کند بلالرا لحن او درکلام هرگاه افعال او ستوده باشد وپسندیده، پس ثابت شد باین حدیث که‌لحن گاه است درعمل میباشد همچنانکه درلفظ‌میباشدوضررسبب‌لحن گاه است که در عمل باشد نه درلفظ ، و اما خبر ثانی مراد بآن اینست که دراحکام هر گاه روایت از ما کنید تغییر در اعراب آن نکنید و این مثل قول پیغمبر است صلی الله علیه وآله که فرموده نصرت دهد خدا بندهٔ را که شنیده باشد قول مرا و درگوش گرفته پس‌ادا کند آنرا همچنانکه شنیده است پس بساحامل فقه‌که او فقیه نیست و تغییر اعراب دراحکام بد است بواسطهٔ آنکه احکام متغیر میشود بتغییراعراب‌درکلام؛ همچنانکه سؤال‌کرد شخصی از پیغمبر صلی الله علیه وآله که ما شتری وگاوی وگوسفندی میکشیم و در شکم اینها بچه میباشد آیا بیندازیم آن بچه را یا بخوریم؟ پیغمبر فرمود:

كُلُوهُ إِنْ شِئْتُمْ فَإِنَّ ذَكَاةَ الْجَنِينِ ذَكَاةُ أُمِّهِ .

پس بعضی مردم ذکات‌ثانی برفع روایت‌کرده اند و معنی آن اینست که ذکاة ما دراو

مباح میسازد اورا وهمان کافیست واحتیاج بتذکیه بچه نیست وبعضی بنصب روایت کرده‌اند، و معنی آن اینستکه ذکات جنین مثل ذکات ما درست پس ناچار باشد از تذکیهٔ بچه نیز بانفراده، و مباح نمیسازد او را تذکیه مادر. پس اگر گوئی که ظاهر شد که باریتعالی نمیکند آنچه خلاف مصلحت باشد ومتغیر نمیسازد حکمت اوراو سایل پس آنچه مشتمل برخلاف مصلحت باشد نخواهد کرد و اگرچه بندگان دعا کنند وهرچه مصلحت در آن باشد میکند بر تقدیری که بندگان سؤال نکرده باشند بواسطه آنکه اوانسانرا آفریده بجهت رحمت واحسان خود باو ، بنابراین دعا کردن فایدهٔ نداشته باشد . پس جواب از چند وجه میگوئیم

اول آنکه آنچه انسان میطلبد شاید که بعد از دعا وقوع آن مصلحت باشد وقبل ازدعا نباشد ، وتنبیه کرده برین امام جعفر عليه السلام در قول خود که بمیسر بن عبدالعزیز گفته که ای میسر دعا کن ومگو که امر مقدر شده است ، بدرستیکه نزد حق سبحانه منزلتی هست که نمیرسی بآن الا بسؤال کردن، و اگر بنده به بندد دهن خود را وسؤال نکند چیزی باو نمیدهند پس سؤال کن تا چیزی بتو دهند . ای میسر هیچ دری نیستکه زده شود الا آنکه بسرعت بگشایند از برای صاحب آن. وروایتکرده عمرو بن جمیع ازو عليه السلام که هر که سؤال نکند ازخدا محتاج شود. واز امیرالمومنین عليه السلام روایتستکه نیست بهر که خدا بگشاید در دعا را او در بندد باب اجابت را، ونیز فرمود که هر که بخشیده است دعا را حرام نمیکند اجابت را .

دوم آنکه دعا فی نفسه عبادتست بواسطهٔ آنکه مشتملست بر اظهار خضوع و احتیاج بجانب خدا، واین مطلوب حق سبحانه است از بندگان، همچنانکه درقرآن مجید فرموده که ماخلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم جن وانس را الا آنکه عبادت کنند مرا ، وعبادت در لغت خواریست، عرب گوید «طریق معبد» یعنی این راه خوارست بواسطهٔ بسیاری گام نهادن بر آن ودر اصطلاح تمامترین چیزیست ازخواری و فروتنی برای معبود و از پیغمبر صلى الله عليه وآله منقولست که فرمود : «الدعاء مخ العبادة» یعنی دعا مغز عبادتست وحضرت حق سبحانه وتعالی بعیسی موعظه فرموده که خوار ساز از برای من دل خود را و بسیار ذکر من کن در خلوات ، و بدانکه شادي

من آنستکه تملق کنی بمن ودرین امرزنده باشی ومرده نباشی یعنی همیشه مشغول بخضوع و ذکر باشی و اینراوانگذاری .

سوم آنکه مرویست که‌دعای‌مؤمن‌اضافه میشود بعمل او وثواب می‌یابدبسبب دعا در آخرت همچنانکه ثواب می‌یابد بواسطهٔ عمل.

چهارم آنکه اگراجابت مصلحت‌است‌یاصلاح‌درتعجیل اجابتست یا در تأخیر اگر تعجیل مصلحت باشد بعد ازدعا بزودی مطلوب حاصل میشود، واگر صلاح در تأخیر باشدحصول‌مطلوب‌موقوف‌خواهد بود تاوقتیکه‌مصلحت مقتضی باشد ، وفایده دعازیادتی‌اجرخواهدبودبسبب‌صبردرمدت‌تأخیر،واگراجابت‌مصلحت نباشد مستحق ثواب میشود دعاکننده‌بسبب‌دعاکردن‌ویادفع میشود از او بعضی‌بلاها،ودلالت‌میکند بر آنچه مذکور شد روایت‌ابوسعیدخدری که‌از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نیست کسی از مسلمانان که بخواند خدای را سبحانه خواندنی که نباشد در آن قطع صلهٔ رحم ونه گناهی الا که ببخشد خدای‌تعالی باو یکی از سه خصلت، یا آنست که اجابت‌میکندفی‌الحال دعوت‌اورا ، و یاذخیره مینهد بجهت او ، و یا دفع میکندازاوبدی‌وبلا مثل فایده آن دعا گفتند یا رسول‌الله بسیار کنیم دعا را ؟ گفت‌خدای‌تعالی فرمودکه بسیارکن دعا را ای محمد ودر روایت انس بن مالك است که گفت بسیارکن دعا را و اطناب نما تا سه بار وازامیرالمؤمنین علیه السلام روایت استکه بتاخیر می‌افتد اجابت دعای بنده تا بزرگ سازد حق سبحانه اجرسؤال کننده را وبسیار سازد عطای امیدوارنده را .

پنجم آنکه بسیار است که بتاخیرمی‌افتد اجـابت بسبب صلاح بنده وبزرگی منزلت او نزد حق تعالی که دوست میدارد شنیدن آواز او را . روایتکرده است جابربن بن عبدالله از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدرستیکه بنده میخواند خدای را و او دوست میدارد بنده را پس، میگوید بجبرئیل که قضا کن حاجت‌بندهٔ مرا که این است‌وتأخیرکن بدرستیکه من‌دوست‌میدارم که همیشه آواز او بشنوم ، وبدرستیکه بندهٔ میخواند خداپرا و خدا دشمن میدارد او را ، پس میگوید ای جبرئیل قضاکن

حاجت این بندهٔ مرا وتعجیل کن که من کراهت‌دارم که آواز اورا بشنوم.

تنبیه هرگاه دعا کردی حال خالی از آن نیست که آنرا اجابت ظاهر میشود یا نه، پس اگر ظاهرشود مبادا عجب پیدا کنی!!و ظن بری که دعای تو مستجاب شده بسبب صلاحیت تو وطهارت نفس تو ، چه محتمل است که سرعت اجابت بنابرآن باشد که از جمله کسانی باشی که خدای تعالی کراهت دارد از ایشان و دوست نمیدارد آواز ایشان را. پس اجابت دعای تو حجت خواهد بود برتو روز قیامت وخواهد گفت بتو که آیا تو نیستی آنکسی که خواندی مرا وحال آنکه مستحق آن بودی که اعراض کنم از تو ؟ و من اجابت دعای توکردم بلکه سزاور آنست که همت تو مصروف شکر شود وزیادتی عمل خیرو صلاح از آنچه عطا کرده است بتو خدا از لطفهای شامله خود بسبب امید تو برغبت آورده ترا در دعا کردن، و سؤال کنی از حق سبحانه آنکه بگرداند آن چیزی را که تعجیل کردهٔ برای تو بابی از ابواب لطف و نفحه از نفحات رحمت خود و الهام کند ترا بر زیادتی شکر بسبب آنکه عطا کرده است بتو تعجیل اجابت را ، و تو از اهل آن نبودی و خدای سبحانه‌از اهل اینها بود، وبرتوبادکه حمد بسیار کنی خدای را ، و طلب آمرزش کنی پس حمد در مقابل نعمت است اگر سبب اجابت رحمت بوده باشد و استغفار اگر سبب اجابت کراهت آوازشنیدن بوده‌باشد. و اگراثراجابت ظاهر نشود پس باید که نومید نشوی و بگسترانی امید خودرا درکرم مولای خود که‌بسیارست که‌او تأخیر میکنداجابت‌دعای‌ترا‌بسبب آنکه‌دوست‌میدارد که‌بشنوددعای تراو آوازترا، پس برتوباد که‌مبالغه کنی‌در دعابواسطهٔ‌چندچیز،اول‌جمع کردن‌نصیبی‌از دعای‌حضرت‌رسالت ﷺ که‌فرموده:رحمت کندخدای‌بنده‌را که‌طلب کندازخداچیزی ومبالغه کند در آن، دوم بواسطهٔ دریافتن محبت حق سبحانه زیرا که او تاخیر میکند بسبب دوستی شنیدن‌آواز تو پس قطع دعا نباید کرد، سوم بواسطه آنکه گاه‌است بسبب تکرار دعا تعجیل دراجابت میشودهمچنانکه وارد شده. وجمع کن نفس سرکش خودرا بسبب ترس ازخدای عزوجل وبگوشاید عدم استجابت دعای

من بنا بر آن باشد که دعای مرا ملائکه نبرند نزد حق سبحانه بسبب بسیاری گناهان من یا بواسطهٔ کثرت مظالم و وبال که از من بظهور آمده ، یا بسبب آنکه دل من سخت است یا ظن من بحضرت حق سبحانه خوب نیست وجمیع این امور مانع اجابت دعاست همچنانکه بعد ازاین مذکور خواهد شد . ویا عدم اجابت بواسطهٔ آنست که آنچه مقصود تست تو اهل آن نیستی بنا بر این ازان ممنوع شده ، واگر ترا اهلیت آن می بود حضرت حق سبحانه آنرا بتو میداد بی سؤال. پس دراین هنگام که دعای تو مستجاب نشد حاصل میشود ترا خوف ، و میدانی که تقصیري چند از تو صادر شده ومقام تو مقام بندهٔ حقیریست که دورساخته باشد او را عیبهاي اواز رحمت خدا وگناهان اورا رانده باشند ازدرگاه حق سبحانه وتعالی ونشانده باشد اورا درمقام خجالت اعمال او ، ومحبوس ساخته باشد اورا آرزوهای او ، ومحروم گردانیده باشد او را شهوات او ، وثقیل ساخته باشد اورا مظالم او ومنع نموده باشد اورا ازرفتن درمیدان سالکان ومانع شده باشد اورا ازرسیدن بدرجات رستگاران.
و بتحقیق بدان که باوجود این دوری از مولای خود و نشستن تو بسبب ثقل از بار گناهان مختلف از سابقان وتنها ماندن با مخذولان اگر واگذاری دعا را و ساکت باشی از استغاثه بمولاي خود و منحنی باشی از استقامت در طلب هدایت هرآینه شیطان ملعون غنیمت خواهد شمرد فرصت ظفررا ، پس درمیآویزد بتوچنگهای خود را ودرمی آورد ترا در دام حیلهٔ خود و درین هنگام تو قدرت برخلاصی نخواهی داشت ، و ملحق میشوی باشقیائی که پیش ازتو درگذشته اند وبعقوبت خدا معذّب گشته اند . بلکه برتو لازمست که استغاثه بسیار کنی وفریاد و زاري نمائی پیش از آنکه بدام شیطان درائی وبرتو لازم است زدن در رحمت شاید که برداشته شود از برای تو پرده ها و بگو بزبان شرمندگی وانکسار در مناجات ملك جبار که ای اله من و سید من ومولاي من اگر آنچه من طلب می کنم آنرا از بخشش تو وسؤال میکنم از کرم تو مصلحت نیست در دین من ودنیای من و مصلحت در منع اجابت دعاي منست پس راضی ساز مرا ایمولای من بحکم خود و مبارك ساز از برای من

تقدیر خود را تا دوست نداشته باشم تعجیل آنچه مصلحت تو در تأخیر آن باشد، ونه تأخیر آنچه صلاح در تعجیل بود وبگردان نفس مرا راضی و آرمیده بآنچه وارد شود از تو بر من؛ وخیرده مرا در آن چیز وبگردان آنرا دوستتر ازهمه چیز بمن واختیار کن نزد من آنرا از غیر آن و اگر عدم اجابت دعای من واعراض توازسؤال من بسبب بسیاری گناهان وخطاهای منست، پس بتحقیق که من توسل میجویم بتو که پروردگارمنی وبمحمد صلی الله علیه وآله وسلم که نبی منست، وباهل بیت پاکیزهٔ اوکه مقتدای منند وبه غنای تو از من، و باحتیاج من بتو وباینکه من بندهٔ توام وسؤال نمیکند بنده الا از سید خود وبکه باشد باز گشت ما بغیر تو و بکجا رویم از در تو و تو آنکسی که زیاده نمیکند نعمت ترا منع نعمت دادن، وقطع نمی کند آنرا بخششهای تو بسبب آنکه نعمت تو غیر متناهیست و توئی اکرم الاکرمین وارحم الراحمین.

و بعد از آن بخوان مناجات امام زین العابدین علیه السلام را و فکر کن در سبط امیدواری که این مناجات متضمن آنست و آن مناجات اینست که:

إِلٰهِي وَ عِزَّتِكَ وَ جَلالِكَ لَوْ قَرَنْتَنِي فِي الْأَصْفادِ وَ مَنَعْتَنِي سَيْبَكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهادِ وَ دَلَلْتَ فَضايِحِي عُيُونَ الْعِبادِ وَ أَمَرْتَ بِي إِلَى النّارِ وَ حُلْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَبْرارِ ما قَطَعْتُ رَجائِي مِنْكَ وَ لا صَرَفْتُ تَامِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَ لا خَرَجَ حُبُّكَ عَنْ قَلْبِي أَنَا لا أَنْسىٰ أَيادِيكَ عِنْدِي وَ سَتْرَكَ عَلَيَّ فِي دارِ الدُّنْيا وَ حُسْنَ صَنِيعِكَ.

یعنی ای معبود من بعزة وجلال تو که اگر مقید سازی مرا بزنجیرها و منع کنی از من بخشش خود را از میان همه مردمان، و راه نمائی بر رسوائیهای من چشمهاي بندگان را وامر کنی مرا بآتش وحایل سازي چیزی میان من ونیکوکاران، قطع نکنم امیدواري از تو و نگردانم امید خود را از طمع عفو که بجانب تودارم و بیرون نرود محبت تواز دل من وفراموش نکنم نعمتهای ترا که نزدمنست وپوشش

تو بدیهاي مرا در دار دنیا ونیکوئیهاکه با من کردهٔ وبگستران باین مناجات و امثال این امیدواری را تامیل بجانب خوف نکنی بمرتبه که منجر شود بنومیدي ، و نومید نیستند از رحمت خدا الا گمراهان. ومیل بسیار نیز بجانب امیدنباید کرد که مبادا بغرور کشد، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرماید که عاقل آنکسی است که نفس اومشقّت کشد وعمل کند از براي آنچه بعد از موتست ، واحمق شخصی است که نفس او تابع هوا وهوس شود وبا وجود این آرزو کند که خدامتدعیات او را حاصل کند ،

و از ائمه (ع) منقولست که مؤمن مثل مرغیست که اورا دو بالست یکی از امید و دیگری از خوف . و لقمان به پسر خود ماهان گفت که اي پسرك من اگر شکافته شود اندرون مؤمن هر آینه خواهند یافت بر دل او دوسطر از نور که اگر وزن کننداین‌هر دورا بایکدیگر رجحان نداشته باشد هیچ‌کدام بر دیگری مثل حبّهٔ ازخردل ، و این دوسطر یکی امیدست و دیگري خوف ، بلی درحالت مرض خصوصاً مرض موت سزاوار آنست که امید زیاده باشد ازخوف واز آثار ائمه هدی علیهم السلام‌دراین باب این مناجات‌وارد شده که :

يا مَنْ يَرى ما في الضَّميرِ وَ يَسْمَعُ	أَنْتَ الْمُعِدُّ لِكُلِّ ما يَتَوَقَّعُ
يا مَنْ يُرَجّى لِلشَّدائِدِ كُلِّها	يا مَنْ إِلَيْهِ الْمُشْتَكى وَالْمَفْزَعُ
يامَنْ خَزائِنُ مُلْكِهِ في قَوْلِ كُنْ	أُمْنُنْ فَإِنَّ الْخَيْرَ عِنْدَكَ أَجْمَعُ
مالي سِوى فَقْري إِلَيْكَ وَسيلَةٌ	بِالإِفْتِقارِ إِلَيْكَ فَقْري أَرْفَعُ
مالي سِوى قَرْعي لِبابِكَ حيلَةٌ	وَلَئِنْ رُدِدْتُ فَأَيَّ بابٍ أَقْرَعُ
وَمَنِ الَّذي أَدْعُو وَأَهْتِفُ بِاسْمِهِ	إِنْ كانَ فَضْلُكَ عَنْ فَقيرِكَ يُمْنَعُ
حاشا بِمَجْدِكَ أَنْ يُقَنِّطَ عاصِياً	أَلْفَضْلُ أَجْزَلُ وَالْمَواهِبُ أَوْسَعُ

« یعنی ای آنکسی که میدانی آنچه درضمیر ماست و میشنوی وتومهیا سازندهٔ هرچیزی را که مورد توقع بندگان است »

« ای آنکسی که درهمه سختیها امید باو دارند وای آنکسی که بسوی اوست شکایت وزاری ستم رسیدگان »

« ای آنکسی که خزاین این ملك بهم رسیده بقول اوکه باش منت نه وعطاکن بدرستیکه همه چیز نزدتست »

« نیست مرا سوای احتیاج من بتو وسیله و دست آویزي و باحتیاج بتو فقر خودرا رفع میکنم »

« نیست مرا سوای کوفتن در تو چارهٔ و اگر مردود شوم از در تو پس کدام دررا بکوبم؟ »

« و کیست آنکه اورا بخوانم و او را بلند کنم بنام او اگر فضل ترا از محتاج تومنع کنند »

« حاشا ازبزرگی توکه نومیدگرداند عاصی پرگناه راچه بخشش تووافرتر وعطای تو واسع ترست . »

مناجات دیگر

أُجِلُّكَ عَنْ تَعْذِيبِ مِثْلِي عَلَى ذَنْبِ ... وَلا نَاصِرَ لِي غَيرَ نَصْرِكَ يَا رَبِّ

أَنَا الْعَبْدُ الْمَحْقُورُ فِي عِظَمِ شَأْنِكُمْ ... مِنَ الْمَاءِ قَدْ أُنْشِأَتْ أَصْلِي وَمِنْ تُرْبِ

وَ تَقَلُّبُنِي مِنْ ظَهْرِ آدَمَ نُطْفَةً ... أُحَدَّدُ فِي قَعْرٍ حَرِيجٍ مِنَ الصُّلْبِ

وَأَخْرَجْتَنِي فِي ضِيقِ قَعْرٍ بِمَنِّكُمْ ... وَإِحْسَانِكُمْ أَهْوِي إِلَى الْوَاسِعِ الرَّحْبِ

فَحَاشَاكَ مِنْ تَعْظِيمِ شَأْنِكَ وَالْعُلَى ... تُعَذِّبُ مَحْقُوراً بِإِحْسَانِكُمْ رَبِّي

لِأَنَّا رَأَيْنَا فِي الْأَنَامِ مُعَظَّماً ... تَخَلَّا عَنِ الْمَحْقُورِ فِي الْحَبْسِ وَالضَّرْبِ

وَ أَرْفَدَهُ مالاً وَلَوْ شاءَ قَتْلَهُ لَقَطَّعَهُ بِالسَّيْفِ إِرْباً عَلیٰ إِرْبِ

« یعنی بزرك میدانم ترا از آنکه مثل مرا عذاب کنی بواسطهٔ گناه وحال آنکه یاری کننده نیست مرا غیریاری تو ای پروردگارمن »

« ای پروردگار من من بندهٔ حقیرم در بزرگی شأن تو و از آب و خاك آفریدهٔ اصل مرا »

« و نقل کردی مرا از پشت آدم درحالتیکه نطفه بودم وبزیر افکنده شدم در تك تکنای رحم از پشت او »

« و بیرون آوردی مرا از تنك تنکنای رحم و بنعمة و احسان تو فرود آمدم باین عالم وسیع و فراخ »

« پس حاشا ازبزرگی مرتبهٔ تو که عذاب کنی خوار داشته شدهٔ راکه باحسان توپرورده شده باشد وتربیت یافته »

« بواسطه آنکه دیدیم درمیان خلایق بزرگی را که رهانید از حبس و زدن حقیر ذلیل را »

« و بخشید باو مال را و حال آنکه اگر قتل او را میخواست او را بشمشیر پاره پاره میتوانست ساخت ملخص معنی آنست که گاهی که در میان مخلوقات اینچنین شخصی باشد خالق که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است البته گناهان را می آمرزد »

و ایضاً

إِذا عَذَّبْتَ مِثْلي وَ طائِعاً تُنَعِّمُهُ فَالْعَفْوُ مِنْكَ لِمَنْ تُجْني

فَما هُوَ إِلاّ لي فَمُنْذُ رَأَيْتُهُ لَكُمْ شيمَةٌ أَعْدَدْتُهُ الْمَحْوَ لِلذَّنْبِ

وَأَطْمَعْتَني لَمّا رَأَيْتُكَ غافِراً وَوَهّابَ قَدْسَمَّيْتَ نَفْسَكَ فِي الْكُتُبِ

فَإنْ كانَ شَيْطاني أعانَ جَوارِحي	عَصَيْتُكُمْ فَمِنْ تَوْحيدِكُمْ ماخَلا قَلْبي
فَتَوْحيدُكُمْ فيــهِ وآلِ مُحَمَّدٍ	سَكَنْتُمْ بِهِ في حَبَّةِ الْقَلْبِ وَ اللُّبِّ
وَ جيرانُكُمْ هذَا الْجَوارِحِ كُلُّها	وَأَنْتَ فَقَدْأَوْصَيْتَ بِالْجارِذِي الْجَنْبِ
وَأَيْضاً رَأَيْنَا الْعَرَبَ تَحْمي نَزيلَها	وَ جيرانَها وَ التابِعينَ مِنَ الْخَطْبِ
فَلِمَ لا أُرَجّي مِنْكَ ياغايَةَ الْمُني	حِماماً نِعاً إذا صَحَّ هــذا مِنَ الْعَرَبِ

« ونيز اگر عذاب کنی مثل مرا وفرمان برنده را نعمت دهی پس عفو خود را از برای که پنهان‌میداري؟ »

« پس نیست آن عفو مگر ازبرای من و از آن وقت که دیدم که عفو خوی شماست آماده ساختم آنرا محوکننده گناهان خود »

« و بطمع انداختی مرا وقتی که دیدم ترا آمرزنده و بخشنده نام نهادهٔ خود را در کتابهاي خود »

« پس اگر شیطان یاري کرد اعضای مرا در عصیان پس دل من از توحید تو خالی نیست »

« پس توحید شما در دل منست بحق آل محمد علیهم السلام که ساکن گردانیده‌اید آنرا در سویداي دل وعقل من »

« و همسایهای شما اند این جوارح و اعضا بالتمام : تو امر کردهٔ بنیکوئی با همسایه دور »

« و نیز می بینم اعراب را که حمایت میکنند ونگه میدارند جماعتی را که درمنزل ایشان فرود می آیند وهمسایه وتابعان خودرا از بلاهای بزرگ »

« پس چرا امیدوارنباشم بتوای نهایت آرزوها که حمایت کنی چه این صحیح است ازاعراب وتوسزاوارتری بحمایت ازهمه کس»

نصیحة و سزاوار است بتو اگردعا اجابت نشود رضا بقضا دهی، وعدم‌اجابت را باین حمل کنی که صلاح تودر آن خواهدبود ، و آنچه حاصلست ترا عین مصلحت است بنا بر آنکه حق سبحانه و تعالی آنکسی است که جمیع امور را باو میباید وا گذاشت تا آنچه مصلحت، تودر آن باشد بعمل آورد . روایتست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که خشم مگیرید نعمتهای خدابرا وبزور از اوچیزی مخواهید ، وهر گاه مبتلا شود یکی از شما در رزق و معیشت پس باید که سؤال نکند چیزی را شاید در این چیزی که میخواهد موت و هلاك او در آن باشد ، و لیکن بگوید بار خدایا بجاه محمد و آل‌محمد (ص) که پاکانند اگر آنچه مکروه منست از امرمن بهتر است و آن افضلست در دین من پس صبرده مرا در آن و قوّت ده مرا بر کشیدن آن و بنشاط آور مرا از برای قیام بثقل آن و اگر خلاف این خیر منست ببخش آن را بمن و راضی ساز مرا بقضای خود بر هر حالی پس مر- تراست ستایش .

و در این معنی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق سبحانه و تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من نیافریده ام خلقی را که دوستر باشد بمن از بندهٔ مؤمن من و مبتلا نمیسازم او را الا بچیزی کـه خیر اوست ، و عافیت نمی دهم او را الا بچیزی که خیراوست ومن داناترم بچیزی که صلاح بندهٔ من بر آنچیز است پس باید که صبر نماید بربلای من و شکر نعمتهای من کند ، و ثبت میکنم اورا نزد خود در صدیقین هر گاه عمل‌کند برضای من واطاعت امرمن نماید و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که خداي عزوجل از بالای عرش گفت که ای بندگان من عبادت کنید مرا در آنچه امرکرده ام شما را بآن ، و تعلیم من مکنید بآنچه صلاح شماست بدرستیکه من داناترم بـآن چیز و بخل نمیکنم بر شما بمصلحتهای شما و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که ای بندگان خدا شما همچو بیمارانید و رب العـالمین مثل طبیب پس اگر صـلاح بیماران در آن چیزیست کـه طبیب میداند و می فرمـاید نه در آن چیزی کـه آرزوی بیمارست و بزور

از طبیب می طلبد. پس باید که تسلیم کنید امر خود را بخدای تعالی تا از رستگاران باشید.

و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که گفت بشگفت میآیم از برای مرد مسلمان که حکم نمیکند خدای سبحانه حکمی را مگر که خیر او در آنست اگر اعضای او جدا کرده شود بمقراض خیر او در آنست و اگر پادشاه مشرق ومغرب گردد خیر او در آنست ، و نیز از او منقولست که خدای عزوجل گفت که باید حذر کند بندهٔ من که رزق باو دیر میرسد از آنکه غضب کنم وبگشایم براو دری از دنیا و وحی کرده است حق سبحانه بداود علیه السلام که هر که التجا آورد بمن کفایت کنم طلب اورا ، وهر که سؤال کند از من ببخشم اورا ، و هر که بخواند مرا اجابت کنم اورا ، وتأخیر میکنم دعای اورا ومعلق میماند و حال آنکه اجابت خواهم کرد تاتمام شود قضای من ، پس هر گاه تمام شد میفرستم آنچه سؤال کردهٔ بگو مظلوم را که تأخیر میکنم دعای ترا بجهت چند چیز که از تو مخفی است ومنم احکم الحاکمین، و بتحقیق که اجابت خواهم کرد دعای ترا بدان کسیکه ظلم کرده برتو وسبب تأخیر اجابت یا اینست که توظلم کردهٔ برمردی واو دعای بدکرده است برتو، پس این در برابر آنست نه این از برای تست ونه برتو ویا آنستکه درجه ایست در بهشت که نرسی تو بآن درجه نزد من مگر بظلم آن شخص برتو بواسطه آنکه من می آزمایم بندگان خود را دراموال وانفس ایشان ، وبسیارهست که بیمارمیکنم بنده را پس کم میشود نماز او وخدمت او و بتحقیق که آواز او وقتیکه بخواند مرا در پریشانی دوسترست بسوی من از نماز نمازکنندگان وبسیارست که نمازمیگذارد بنده پس میزنند برروی او آن نمازرا و محجوبست ازمن آواز او وآیا میدانی که چراست این ای داود ؟ این بجهت آنستکه شخصی بسیارنظر میکند بزنان مؤمنان بچشم فسق واین آنکسی است که نفس او باوحدیث میکند که اگرحاکم شود درامری بزند درآن امر گردنهای مردم را بظلم اي داود نوحه کن برخطای خود مانند زنیکه نوحه کند بر فرزند خود ، و مدعا ازخطاب بداود اُمّتان اویند چه انبیا معصوم اند ، واي داود اگر به بینی آن

کسانیرا که میخورند مردمان را بزبانهای خود یعنی غیبت میکنند که گسترانیده باشم زبانهای ایشانرا همچو گسترانیدن پوست ، و زده باشم حوالی زبانهای ایشانرا به گرزهای آتشین پس مسلط گردانم برایشان شخصی را که سرزنش کند و گوید ای اهل دوزخ این فلان تیز زبانست پس بشناسید اورا وبسیارر کعتهائی که دراو گریه بود از ترس ، و گذارد صاحب آن و حال آنکه برابر نباشد نزد من با ریسمانی باریك که درمیان دانهٔ خرما میباشد دروقتی که نظر در دل او کرده باشم ، پس یافته باشم اورا که اگر سلام دهد از نماز و ظاهر شود نزد او زنی و عرض کند نفس خود را برو، اجابت آن زن کند ، واگر معامله کند با مؤمنی فریب دهد اورا .

و اما آنچه دلالت میکند بر دعا کردن از احادیث بسیاراست و ذکر همه منجر میشود بطول پس اختصار میکنیم بربعضی ازاخبار .

اول روایت کرده حنان بن سدیر کـه گفتم بابی جعفر علیه‌السلام کدام عبادت افضلست گفت هیچ چیز نیست که دوستر باشد نزد خدا ازآنکه سؤال کنند و طلب کنند آنچه نزد اوست ، وهیچکس دشمن تر نیست بسوی خدا ازآنکس که تکبّر کند از عبادت او وسؤال نکند آنچه نزد اوست .

دوم روایت کرده‌است زراره‌ازابی‌جعفر علیه‌السلام که گفت بدرستی که خدای عزوجل میگوید که ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و مراد از عبادت دعاست و افضل عبادت دعاست گفتم حق تعالی فرموده که : ان ابراهیم لاوّاه حلیم؛ اوّاه بچه‌معنی‌است فرمود اوّاه شخصی‌است که بسیاردعا کننده باشد .

سیم روایت کرده ابن قداح ازامام‌جعفرصادق علیه‌السلام که گفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود که دوسترین اعمال نزد خدا در زمین دعاست و افضل عبادت عفّت است ، و بعدازآن فرمود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بسیار دعا کننده بود .

چهارم روایت کرده عبید بن زراره از پدرخود واواز مردی و اواز ابوعبدالله علیه‌السلام که گفت دعا آن‌عبادتیست که‌حق تعالی گفته : ان‌الذین یستکبرون عن‌عبادتی

دعا کن ومگو امر فارغست از دعا ، یعنی آنچه مقدر شده احتیاج بدعا ندارد ٠

پنجم روایت کرده عبدالله بن میمون القداح از ابی عبد الله علیه‌السلام که گفت : دعا معدن اجابت است همچو ابر که معدن باران است ٠

ششم روایت کرده هشام بن سالم که ابو عبدالله علیه‌السلام گفت میشناسید درازی و کوتاهی بلارا ؟ گفتم نه گفت هرگاه ملهم شود یکی از شما بدعا کردن پس بدانید که بلا کوتاه شد ٠

هفتم روایت کرده ابو ولاد از ابوالحسن علیه‌السلام که گفت هیچ بلائی نازل نمیشود بر بندهٔ مؤمن پس ملهم سازد اورا حق سبحانه و تعالی بدعا کردن ، الا که آن بلا از او برطرف شود بزودی و هیچ بلائی فرو نیاید بر بندهٔ مؤمن پس باز ایستد آن مؤمن از دعا مگر که آن بلا دراز کشد ، پس هرگاه نازل شد بلا برشما باید که دعا کنید و تضرع نمائید بدرگاه عزوجل ٠

هشتم مرویست ازحضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله که: فزع کنید بسوی خدا در حاجتهای خود و ملتجی شوید بسوی او در وقت فرو ماندگی ، و تضرع کنید بسوی او و بخوانید او را بدرستی که دعا مغز عبادتست ، و نیست هیچ مؤمنی که بخواند خدا را الا آنکه مستجاب میشود و این اجابت یامؤجلست از برای او در دنیا ویا مؤجلست درآخرت ویا کفارتست ازگناهان او بقدر آنچه دعا کرده است مادام که دعا نکرده باشد بآنچه موجب گناه بوده باشد ٠

نهم از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منقولست که عاجزترین مردمان آنکس است که عاجز باشد در دعا ، وبخیل ترین مردمان کسی است که بخل کند بسلام کردن ٠

دهم نیز از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منقولست که آیادلالت کنم شمارا بر کاهل ترین ودزدترین وبخیل ترین وجفاکارترین وعاجزترین مردمان؟ گفتند بلی یارسول الله فرمود: اما بخیل ترین مردمان مردیست که بگذرد بمسلمانی و سلام نکند بر او، و کاهلترین مردمان بندهٔ صحیح فارغی است که ذکر خدا نکند بلب و زبان ، واما دزدترین مردم آنکسی است که بدزدد از نماز خود بپیچیده شود آن نماز همچون جامه کهنه وبزنند آنرا برروی صاحب آن واما

جفا کارترین مردم مردیست که نام من نزد او مذکور شود واو صلوات نفرستد برمن ، و اما عاجزترین مردمان آنکسی است که عاجز باشد از دعا ٠

یازدهم روایتست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که افضل عبادت دعاست ، و هرگاه که رخصت دهد خدا بنده را در دعا کردن بگشاید از برای او در رحمت را بدرستیکه هیچکس هلاك نشد با دعـا ٠

دوازدهم معاویة بن عمار روایت کرده که گفتم بابی عبدالله علیه السلام که چه میفرمائی درحق دومرد که در یك ساعت ابتدا بنماز کنند یکی تلاوت قرآن بیشتر کند ودیگر دعا بیشتر خواند و هردو ازنماز فارغ شوند دریك حال آیا کدامیك ازاین هردو افضل باشند؟ امام علیه السلام فرمود که درهردوفضل هست ، و هردونیکوست گفتم میدانم که درهردوفضل ونیکوئی هست فرمود که دعا افضل است آیانشنیدهٔ که حق سبحانه وتعالی فرموده که: وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین ؟ بخدا سوگند که دعاعبادتست، بخداکه افضلست دعا ، آیا نیست آن عبادت ؟! والله که عبادتست آیا آن نیست اشدّ عبادت؟ والله که آن اشد عبادتست والله که آن اشدّ عبادتست ٠

سیزدهم یعقوب بن شعیب گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که گفت بتحقیق که حق سبحانه وحی کرد بآدم که زود باشد که جمع کنم از برای تو کلام را درچهار کلمه، آدم علیه السلام گفت ای پروردگار من کدامند آن چهار کلمه؟ گفت یکی برای منست و یکی مر تراست ویکی میان من و تست ویکی میان تو ومردمانست. گفت آدم علیه السلام که بیان کن آنهارا از برای من ای پروردگار من؛ خدای سبحانه فرمود که : اما آنکه از برای منست آنست که بپرستی مرا و شریك نسازی بمن چیزی را ، و اما آنکه مر تراست آنست که جزا میدهم ترا بعمل تو بچیزی که احتیاج تو بآن بیشتر باشد، و اما آنکه میان من و تست که بر تو دعا کردن وبرمن اجابت نمودن ، واما آنکه میان تو و مردمانست که راضی شوی از برای مردمان بآنچه راضی باشی

از برای نفس خود .

چهاردهم محمد بن حسن صفار در کتاب دعا نقل میکند بوسایط از حسین بن سیف و اواز برادر خود علی و اواز پدر خود واوازسلیمان بن‌عثمان بن‌اسود واواز کسی‌که رسانیده است آنرا به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که گفت : دومرد در بهشت درآیند که هردو بیك طریق عمل کرده باشند یکی از این هر دو بیند دیگری را که مرتبهٔ او فوق مرتبه اینست ، گوید ای پروردگارمن بچه چیز ویرا این مرتبه عطا کردی وحال آنکه هردو بیك‌طریق‌عمل کرده بودیم؟ حق‌سبحانه‌گوید اوازمن سئوال میکرد و تو نمیکردی ، بعداز آن فرمود که سؤال کنید از خدا و بسیار طلب‌کنید عطای اورا بدرستیکه هیچ چیز با اوبزرگی نتواند نمود ، یعنی همه محتاج و ذلیل اویند پس از او طلب حاجات خود کنید .

پانزدهم بهمین‌اسناد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که باید سؤال کنید ازخدا تاعطا کند برشما بدرستی‌که مر خدایرا بندگانی هست که عمل خوب میکنند پس عطا میفرماید بایشان . و بندگان دیگر دارد که سؤال میکنند از او بصدق و اخلاص پس عطا میکند بایشان ، بعداز آن جمع کند همه‌را در بهشت گویند آنانکه عمل خوب‌کرده اند که ای پروردگارما، عمل‌کردیم ما و بخشیدی بما آنچه باین جماعت بخشیدهٔ، پس‌حق سبحانه گویدکه اینها بندگان منند بخشیدم بشما اجر اعمال شمارا ونقصان نکردم از اعمال شما چیزی یعنی اجر عمل شمارا تمام دادم و این جماعت سؤال کردند بخشیدم ایشان را واین عطا فضل من است بهرکه میخواهم میدهم .

باب دوم در اسباب اجابت دعاست

و منقسم میشود بهفت قسم بواسطه آنکه اجابت یا راجع میشود بنفس دعا یا بزمان دعا یا بمکان دعا یا بحالات و حالات دو قسم است یکی حالات دعا کننده و دیگری حالاتی‌که واقع میشود در آن دعـا پس‌این پنج قسم‌است وآنچه مرکب میشود از مکان و دعا و آنچه مرکب میشود اززمان ودعاهفت قسم میشود .

قسم اول آنچیزیست که راجع میشود بوقت همچو شب جمعه و روزجمعه ، روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که طلوع نکرد آفتاب بروزی افضل از روز جمعه ، وبدرستیکه که کلام مرغان در این روزکه بیکدیگر ملاقات میکنند اینست که سلام سلام یوم صالح . وروایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله دراول تابستان پنجشنبه از خانهٔ زمستانی بیرون میآمد ، ودر زمستان روزجمعه بخانهٔ زمستانی داخل میشد. واز ابن‌عباس منقولست که شب جمعه داخل میشد وهم شب جمعه بیرون می‌آمد ، و روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که هر گاه اراده داری که تصدق کنی بچیزی تأخیر کن آنرا تاروز جمعه ، وهم ازاو علیه السلام منقولست که بدرستیکه خدای تعالی ندا میکند هر شب جمعه از بالای عرش از اول شب، تا آخر که آیا نیست بندهٔ مؤمنی که بخواند مرا از برای دین خودودنیای خود پیش ازطلوع صبح ؟ پس‌اجابت کنم آنرا آیا نیست بندهٔ مؤمنی که توبه کند بسوی من از گناهان خود پیش ازطلوع صبح پس قبول کنم توبهٔ اورا ؟ آیا نیست بندهٔ مؤمنی که تنگ شده باشد براو روزی سؤال کند زیادتی رزق را پیش از طلوع صبح پس زیاده کنم آنرا و فراخ سازم برو روزی را؟ آیانیست بندهٔ مؤمنی بیمار که سؤال کند ازمن شفا را پیش ازطلوع صبح پس عافیت دهم اورا ؟ آیا نیست بندهٔ محبوس غمناك که سؤال کند ازمن آنکه آزاد کنم اورا از زندان تا من خلاصی دهم اورا وخالی کنم راه اورا ؟ آیا نیست بندهٔ‌مؤمنی‌ستم‌رسیدهٔ که سؤال کنداز من که بگیرم از برای اوظلامه‌اورا پیش‌ازطلوع‌صبح پس نصرت دهم اورا وبگیرم ظلامه اورا ؟ وظلامه آنچیزیست که بآن ظلم رفته باشد بر بنده مثل آنکه مالی ازاو گرفته باشد یا ضرر بدنی باو رسانیده باشد ، و مراد آنست که انتقام بکشم ازظالم او. بعد از آن امام علیه السلام فرمود که حق سبحانه همیشه ندا میکند باین تا صبح طلوع کند واز یکی ازصادقین علیهما السلام منقولست که بدرستیکه بندهٔ مؤمن سؤال میکند از خدای سبحانه حاجتی را او تأخیر میکند حاجتی را که سؤال کرده تا روز جمعه .

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که روز جمعه سید روزهاست و بزرگترین

روزهاست نزد حق سبحانه وتعالی وبزرگترست نزد حق سبحانه از روز فطر وروز اضحی ، ودر روز جمعه پنج خصلت است در آن روز حق تعالی خلق کرده است آدم را ودر آن روز اورا بزمین فرستاده ، و در آنروز آدم متوفی شده ودر آنروز ساعتی است که سؤال نمیکنند از خدای عزوجل هیچکس در آن ساعت چیزی را مگر که میبخشد خدا باو آنچه طلبیده مادام که حرام نطلبد ، ونیست هیچ فرشتهٔ مقربی ونه آسمان ونه زمین ونه باد ونه کوه ونه درخت الا که اینها میترسند روز جمعه که روز قیامت دراین روز قایم شود .

واز امام جعفرصادق علیه‌السلام منقولست در قول یعقوب علیه‌السلام که به پسران خود گفت که :سوف استغفر لکم ربی یعنی زود باشد که طلب آمرزش کنم از برای شما از پروردگارخود که فرمود تأخیر استغفار کرد برای ایشان تا سحرشب جمعه ودر روز جمعه دوساعت شریف است یکی وقت فارغ شدن خطیب ازخطبه تا صفوف مردم راست شود از برای نماز گذاردن ودیگری آخرروزجمعه ، و در روایتی دیگرواقع شده که هرگاه غایب شود نصف قرص آفتاب .

و امام محمدباقر علیه‌السلام فرموده که اول آن وقت از روز جمعه که زوال آفتابست تا یکساعت از آن بگذرد محافظه کنید آنرا که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده که سؤال نکند بنده از خدای تعالی در آن وقت چیزی را الا که بدهد خدا باو آنرا ، واز جابربن عبدالله انصاری روایتست که دعا کرد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر احزاب روز دوشنبه وسه شنبه ومستجاب شد روز چهارشنبه میان ظهر وعصر ، پس ظاهرشد خوشحالی در روی آنحضرت وجابر گفت نازل نشد هرگز برمن امری اندوه آورنده الا آنکه در این ساعت توجه کردم و مستجاب شد دعای من .

واز پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که هرکه اورا حاجتی باشد پس بایدکه طلب کند آنرا وقت نماز خفتن چه آن وقت را نداده‌اند به امتانی که پیش ازشما بوده‌اند، یعنی آنوقت از برای عبادت مخصوص این امت است ودر روایت دیگر واقع شده که طلب کنید مدعیات خود رادرسدس اول از نصف دوم شب، ومؤید این روایت است آنچه

وارد شده از ترغیب وفضل هر آنکس راکه نماز گذارد در شب ومردم درخواب باشند ودر ذکر باشد آن شخص از میان غافلان ، و شکی نیست که در این وقت خواب غالب میشود بر اکثر مردمان بخلاف نصف اول شب که بسیار است مثل روز میگذرانند در مشغولی بمهمات و غیر آن ، و آخرشب بسیار است که تردد میکنند در آن ازبرای معاش وسفر ومیان شب وقت غفلت مردمانست ودل درآنوقت فارغ است وآن وقت مشتمل است برمجاهده نفس بدورشدن از خواب و از بستر نرم وخلوت کردن بپادشاه بندگان ، و سلطان دنیا و آخرت واین ساعت آنست که روایتکرده عمر بن اذینه از ابی عبدالله علیه السلام که بدرستیکه در شب ساعتی است که موافقت نکنند در آن ساعت بندهٔ مؤمنی که نماز گذارد وبخواند خدارا در آن ساعت الا که استجابت کند از برای او، گفتم بآنحضرت که اصلحك الله آن کدام ساعت است؟ فرمودهرگاه بگذردنصف شب وباقی ماند سدس اول ازاول نصف ثانی ، واما ثلث اخیر بتواتر ثابت شده است که پیغمبر صلی الله علیه فرمودکه هرگاه باشد آخر شب حق سبحانه وتعالی میگوید که آیا هیچ دعا کنندهٔ هست تا اجابت کنم اورا ؟ آیا هیچ استغفار کنندهٔ هست تا بیامرزم او را ؟ آیا هیچ توبه کننده هست تا قبول کنم توبهٔ او را ؟ .

روایت کرده ابراهیم بن محمود که گفتم بامام رضا علیه السلام که چه میگوئی در حدیثی که روایت کرده اند ازحضرت رسالت پناه صلی الله علیه که فرمودبدرستیکه خدای تعالی فرود میآید هرشب بآسمان دنیا ، امام علیه السلام گفت لعنت خدای بر آنها باد که تغییر داده اند کلمات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را از مواضع خود؛ والله که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم این چنین نگفته ، بلکه فرموده بدرستی که خدای تبارك وتعالی میفرستد فرشته را بآسمان دنیا هرشب در ثلث آخرشب وشب جمعه دراول شب ، پس امرکرده است اورا که ندا کند آیا هیچ سایلی هست که اعطا کنم مطلوب اورا ؟ آیا هیچ توبه کنندهٔ هست که قبول کنم توبهٔ اورا ؟ آیا هیچ استغفار کنندهٔ هست که بیامرزم اورا ؟ اي طالب خير رو آور بدرگاه خدا؛ ای طالب شر سخن کوتاه کن . همیشه باین

وجه منادی ندا میکند تا صبح طلوع کند ، وچون صبح طلوع کرد بموضع خود عود میکند از ملکوت آسمان .

بعد از آن امام علیه‌السلام فرمود که این حدیث را بمن گفته است پدر من او نقل کرده از جدمن واوازپدران خود وایشان از پیغمبر صلی‌الله علیه وآله

نصیحت

سزاور است هر کسی را که خداوند ایمان صریح است و اعتقاد صحیح در تصدیق رسول و فرزندان زهراء بتول در آنچیزی که خبر میدهند از معالم تنزیل ، و پیغام میرسانندازرب جلیل که بگوید در این ساعت باین منادی حاجتهای خود را درجواب ندای او،همچنانکه اگر واقف شود که رسول پادشاهی از پادشاهان دنیا بر درخانهٔ او ایستاده ومیگویدکه حاجتهای خود را عرض کن که پادشاه مرا اذن داده که بتو بگویم هرحاجت‌که داری بپادشاه عرض‌کن تا قضای حاجت تو کند ، پس بدرستیکه این شخص غنیمت خواهد شمرد عرض حاجت خود را وذکرخواهد کرد آنچه ضرورتر باشد از حوائج و اغراض و جمیع حاجات خود ویاران خود را بتفصیل معروض خواهـد داشت ، خصوصاً هر گاه این پادشاه موصوف باشد به بخشش بسیار ومعروف باشد بافعال خوب ، وبایدکه اعراض نکند از منادی پادشاه با احتیاج او بفرستادهٔ آن منادی و جدا نشود از او بی جواب وضایع نکند مقصود از آن خطاب را باعراض و اهمال که اگر چنین کند مستحق قهر پادشاه میشود وباز میگردد بجواب: ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و ضایع نکند مقصود را بغفلت پستی واقع شود در عساکر محرومان و بازگردد ببار گران وگناه خود ، و روایت است هر که ترك طلب‌کند از خدامحتاج شود .

ورضی‌الدین علی‌بن موسی بن طاوس قدس سره گفته که اگر میخواهی بگو در وقت این‌ندا که:

أَللّٰهُمَّ إِنِّي قَدْ صَدَّقْتُ بِرُبُوبِيَّتِكَ وَ بِمُحَمَّدٍ خاتِمِ رِسالَتِكَ وَ بِهٰذَا الْمُنادِي عَنْ جُودِكَ وَإِنْ لَمْ تَسْمَعْهُ أُذُنِي فَقَدْ سَمِعَهُ عَقْلِي الْمُصَدِّقُ بِالْأَخْبارِ الْمُتَضَمِّنَةِ لِوُعُودِكَ فَأَنَا أَقُولُ مَرْحَباً بِكَ أَيُّهَا الْمَلَكُ الْوارِدُ عَلَيْنَا مِنْ مالِكِنَا الْحَلِيمِ الْكَرِيمِ الْجَوادِ الْمُحْسِنِ إِلَيْنَا قَدْ سَمِعْنَا بِلِسانِ حالِ عُقُولِنَا قَوْلَكَ عَنْ مَعْدِنِ نَجاحِ مَسْؤُلِنَا هَلْ مِنْ سائِلٍ فَأُعْطِيَهُ سُؤْلَهُ وأَنَا سائِلٌ لِكُلِّ ما أَحْتاجُ إِلَيْهِ مِمَّا يَقْتَضِي دَوامَ إِقْبالِهِ عَلَيَّ وَدَوامَ تَوْفِيقِي لِلْإِقْبالِ عَلَيْهِ وَ تَمامَ إِحْسانِهِ إِلَيَّ وَ كَمالَ أَدَبِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْ يَحْفَظَنِي وَ يَحْفَظَ عَلَيَّ كُلَّما أَحْسَنَ بِهِ إِلَيَّ وَسَمِعْنَا قَوْلَكَ أَيُّهَا الْمَلَكُ عَنْ مَوْلانَا الَّذِي هُوَ أَهْلٌ لِبُلُوغِ مَأْمُولِنَا هَلْ مِنْ تائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ وَأَنَا تائِبٌ إِخْتِياراً وَإِضْطِراراً لِأَنِّي ضَعِيفٌ عاجِزٌ عَنْ غَضَبِهِ وَ عِقابِهِ وَ مُضْطَرٌّ إِلىٰ رِضاهُ وَ ثَوابِهِ فَإِنْ صَدَقَتْ نَفْسِي فِي التَّوْبَةِ عَلَى التَّحْقِيقِ وَ إِلاَّ فَلِسانُ حالِي وَعَقْلِي تائِبٌ إِلَيْهِ بِكُلِّ طَرِيقٍ مِنْ طُرُقِ التَّوْفِيقِ وَسَمِعْنَا قَوْلَكَ أَيُّهَا الْمَلَكُ عَنْ سَيِّدِنَا وَ سُلْطانِنَا الَّذِي هُوَ أَهْلٌ لِرَحْمَتِنَا وَ قَبُولِنَا هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ وَأَنَا مَمْلُوكُهُ الْمُسْتَغْفِرُ مِنْ كُلِّ ما يَكْرَهُهُ مِنِّي الْمُسْتَجِيرُ بِهِ فِي الْعَفْوِ عَنِّي فَإِنْ صَدَقَ قَلْبِي وَ لِسانِي فِي الْإِسْتِغْفارِ وَ إِلاَّ فَلِسانُ حالِ عَقْلِي وَما أَنَا

عَلَيْهِ مِنَ الْاِضْطِرارِ وَالْاِعْسارِ وَالْاِنْكِسارِ يَسْتَغْفِرُ عَنّي بَينَ يَدَي جَلالَتِهِ وَعَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ وَهُوَ ذَليلٌ حَقيرٌ بَينَ يَدَيْ عِزَّتِهِ وَرَأْفَتِهِ وَقَدْ جَعَلْتُ أَيُّهَاالْمَلَكُ ما قَدْ ذَكَرْتُهُ مِنْ سُؤالي وَتَوبَتي وَاسْتِغْفاري وَافْتِقاري وَذُلّي وَانْكِساري أَمانَةً مُسَلَّمَةً إِلَيْكَ تَعْرِضُها مِنْ بابِ الْحِلْمِ وَالرَّحْمَةِ وَالْكَرَمِ وَالْجُودِ عَلى مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْنا وَبَعَثَكَ وَأَرْسَلَكَ إِلَيْنا وَفَتَحَ بَينَ يَدَيْنا أَبْوابَ التَّوَصُّلِ إِلَيْهِ فيما تَعْرِضُهُ عَلَيْهِ.

بعد از آن ابن‌طاوس گفته که اگر یاد نتوانی گرفت آنچه مذکور شد ومیسر نشود که بخوانی آن را پس بنویس آنرا ، و باخود نگاه‌دار یا آنرا در زیرسر خود بنه‌ومحافظت کن آنچه این را بر آن نوشتهٔ ، همچنانکه حفظ میکنی قماشی راکه عزیز داری پس هرگاه ثلث آخرشب رسد بیرون آور آن دعا را و در میان هر دو دست‌گیر وبگو :

أَيُّهَا الْمَلَكُ الْمُنادي عَنْ أَرْحَمِ الرّاحِمينَ وَأَكْرَمِ الْأَكْرَمينَ هٰذِهِ قَضِيَّتي قَدْسَلَّمْتُها إِلَيْكَ ما لي لِسانٌ وَلا جُناحَ يَصْلِحُ الْكَلامَ أَعْرِضُهُ عَلَيْكَ

این آخر کلام ابن‌طاوس است‌رحمةالله و مصنف این کتاب میگوید که اگر میسرشود ترا که دراین وقت دعاکنی بآنچه اهل‌البیت فرموده‌اند ، وتعلیم کرده‌اند از دعاهای خود پس آن‌بهتراست واگرانفاق نیفتد آن‌ادعیه پس‌بگوکه :

أَللّٰهُمَّ آمَنْتُ بِكَ وَصَدَّقْتُ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ فيما أَخْبَرُونا مِنْ مَكارِمِ عَفْوِكَ وَأَوانِسِ لُطْفِكَ أَللّٰهُمَّ فَصَلِّ

عَلىٰ مُحَمَّدٍ وأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَشْرِكْني في صَلاحِ ما دُعيتَ بِهِ في هٰذِهِ اللَّيْلَةِ مِنْ عاجِلِ الدُّنيا وآجِلِ الْآخِرَةِ ثُمَّ افْعَلْ بِنا ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَلا تَفْعَلْ بِنا ما أَنَا أَهْلُهُ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

بدانکه روایتست از امام جعفرصادق علیه‌السلام که فرموده مدهید چشم را حظ او، یعنی‌همه وقت خواب مکنید بلکه بعضی اوقات شب بعبادت‌مشغول‌باشید که‌این اقل شکرست. واز پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منقولست،که هر گاه برخیزد بنده از خوابگاه خود که لذت داشته باشد از آن، و درچشم او خواب باشد بجهت آنکه راضی سازد پروردگارخودرا بسبب نمازشب،حق سبحانه مباهات کند باو بفرشتگان، پس گوید آیا می‌بینید این بنده مراکه برخواسته است از خوابگاه لذید خود بجهت نمازی که واجب نساخته‌ام براو؟ گواه باشید ای فرشتگان که من آمرزیدم اورا

فایده‌؛ بتحقیق دانسته که روز دوازده ساعتست پس توجه میباید کرد در هر ساعتی ازاینها، ومتوسل شدن بجانب خدا بیکی از ائمه اثناعشر (ع) بر آن وجه که روایت کرده شیخ ابوجعفر رحمه‌الله درکتاب‌مصباح بادعیهٔ که مختارند از برای این ساعات، و ذکر کرده سید رضی‌الدین که هر روزي از ایام هفته مختصست بضیافت یکی از ائمه و اجازت او ومراد آنست که درآنروز آن امام را وسیله میباید ساخت درطلب حاجات از حق سبحانه، ودر هرروز از این ایام مقرر شده زیارت آن امامی که امید ظهور ضیافت و اجازت از او دارند.

پس روز شنبه ازپیغمبر است صلی‌الله‌علیه‌وآله، وروزیکشنبه‌ازامیرالمؤمنین‌علی‌است‌علیه‌السلام و روز دوشنبه از امام حسن وامام حسین علیهما‌السلام، و روز سه‌شنبه ازامام زین‌العابدین و امام محمد باقر و امام جعفرصادق است (ع)، و روز چهارشنبه از امام موسی و امام رضا و امام محمد تقی و امام علی‌النقی است (ع)، و روز پنجشنبه از امام حسن عسکري است علیه‌السلام، و روز جمعه از امام محمد مهدی علیه‌السلام. و دیگر شب

قدر است و آن مجهولست در شهر رمضان ، و بسیار است که منحصر میسازند شب قدر را در یکی از سه شب که آن شب نوزدهم و بیست ویکم و بیست وسیم است ، و مؤکد شد از این سه شب شب بیست و سیم وشبهائی که بیدار باید بود شب اول رجب است ، وشب نصف شعبان و شب عید رمضان ، و عید قربان .

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام تعجب میفرمود از آن کس که در این شبها خود را از عبادت معاف دارد ، و روز عرفه که آن نهم ذی‌الحجه است روز دعااست و طلب حاجات ، و از این جهت است که افطار کردن افضل است در آنروز کسی را که بسبب دعا خواندن ضعف او را عارض شود با آنکه روایت واقع شده در ترغیب بسیار در روزه داشتن در آنروز ، و دیگر وقت دعا در وزش باد است و زوال آفتاب و آمدن باران و اول قطره که بچکد از خون شهید بنا بر روایت زید شحام که امام جعفرصادق علیه‌السلام فرمود که طلب کنید دعا را درچهار وقت نزد وزیدن باد و زوال سایها و نازل شدن باران و اول قطرهٔ از خون کشته شده که مؤمن باشد .

پس بدرستی که درهای آسمان گشاده میشود در این اوقات وهم از او علیه‌السلام منقولاست که هرگاه زوال آفتاب باشد گشاده میشود درهای آسمان و درهای بهشت ، وبرآورده میشود حاجتهای بزرك پس ازآنحضرت پرسیدند که تا کدام وقت چنین‌است؟ فرمود آنمقدار وقت که شخصی چهارر کعت‌نماز باهستگی بگذارد ، ودیگر از طلوع صبح تا طلوع آفتاب وقت اجابت دعا است .

در روایتی‌واقع شده که هرگاه صبح طلوع کرد وقت اجابت دعااست وروایت کرده ابوالصبّاح کنانی‌از ابی‌جعفر علیه‌السلام که گفت بتحقیق که خدای تعالی دوست میدارد از بندگان هر کسی راکه بسیار دعاکننده باشد؛ پس بر شما باد دعا کردن از وقت سحر تا طلوع آفتاب بدرستی که آن ساعتی است که گشوده شده است در آن درهای آسمان و تقسیم میکنند در آن وقت رزق‌ها و بر آورده میشود در او حاجتهای بزرك .

قسم دوم آنچیزی است که راجع میشود بمکان دعا کردن همچو عرفات ؛

و در خبر آمده است که خدای سبحانه در آنروز بملائکه میگوید که ای فرشتگان من آیا نمی‌بینید بندگان و کنیزان مراکه آمده‌اند از اطراف عالم گرد آلودموی، آیا میدانید که چه طلب میکنند؟ پس ملائکه گویندبارخدایا ایشان طلب میکنند از تو آمرزش را، پس خدای سبحانه گویدکه گواه میگیرم شما را که آمرزیدم ایشان‌راودرروایت‌واقع شده که‌بعضی‌از گناهان‌هست که آمرزیده نمیشودمگردرعرفه ومشعرالحرام‌خدای‌تعالی‌فرموده که: **فاذاافضتم من‌عرفات فاذکروالله‌عندالمشعر الحرام** یعنی هرگاه که برگردید ازعرفات‌پس ذکرکنید خدای‌را نزد مشعر الحرام وشب مشعرالحرام ازشبهائیست‌که بیدار باید بود، ودیگر مکان استجابت دعا حرم مکه است وخانهٔ کعبه، روایت‌کرده‌اند از امام رضا صلوات‌الله علیه که توقف نکرد هیچکس در این کوهها یعنی مکه الا که مستجاب شد دعای او، اما مؤمنان پس مستجاب میشود دعای ایشان که بجهت آخرت میکنند، و اما کافران پس مستجاب میشود دعائی‌که برای دنیا میکنند ودیگر مسجد الحرام پس بتحقیق که آن خانهٔ خداست و قصد کننده بجانب آن قصد نماینده است بسوی خدا و زیارت کنندهٔ او است.

در حدیث قدسی آمده که آگاه باشید که خانه‌های من در زمین مساجد است، پس خوشا حال بندهٔ که در منزل خودطهارت سازد بعداز آن زیارت کندمرا درخانهٔ من، واو کریم‌تراست ازآنکه نومیدسازد کسی‌راکه‌زیارت کنداوراوقصد کند بسوی او. روایت‌کرده سعدان بن مسلم‌ازمعویة بن عمار ازابی‌عبدالله علیه‌السلام که هرگاه حاجتی داشت نزد زوال آفتاب طلب میکرد، و هرگاه اراده طلب حاجت داشت پیش از طلب حاجت تصدق میفرمود بچیزی و می‌بوئید چیزی را از روایح طیبه، ومیرفت بمسجد پس دعا میکرد در حاجات خود بآنچه میخواست پس بتحقیق که دلالت میکند این‌روایت بر چهارچیز، اول آنکه زوال وقت طلب حوائج است، دوم آنکه تقدیم صدقه برطلب‌حاجت سنت‌است، سیم بوئیدن طیب، چهارم آنکه مسجد مکان حاجت است، و دیگر از اماکن دعا بلکه از شریفترین مکانها نزد قبر امام

حسین است عليه‌السلام . ودر روایت آمده که حضرت حق سبحانه چهار فضیلت درعوض شهادت بامام حسین عليه‌السلام عطا کرده . یکی آنکه وضع کرده شفا را در تربت مبارك او ، ودیگر اجابت دعا را در تحت قبهٔ او و ائمه معصومین را از ذریه او ، و اینکه نمی‌شمرد ایام زائران اورا از عمر ایشان باین معنی که آنچه عمر ایشان مقرر شده این ایام را داخل نمیگرداند بلکه زاید بر آن خواهد بود .

مرویست که امام جعفر عليه‌السلام را عارضهٔ شده بود بشخصیکه نزد او حاضر بود امر کرد که کسی را اجاره بگیر تا برود بنزد قبرامام حسین عليه‌السلام ، وجهت شفای من دعا کند پس آن مرد بیرون آمد و شخصی را بردر خانه یافت ، و این حکایت باو گفت آن شخص گفت من میروم لیکن امام حسین عليه‌السلام امام مفترض الطاعة است ، و امام جعفر صادق عليه‌السلام نیزامام مفترض الطاعة باعث چیست که بجهت شفای خود کسی‌را بروضهٔ امام‌حسین عليه‌السلام میفرستد؟ تادعا کند برای‌او وچون این کس مراجعت نمود واین سؤال را بامام عرض کرد ، حضرت فرمود که آنچه اومیگوید چنان‌است لیکن او ندانسته است که خدای تعالی را بقاع هست که دعا مستجاب میشود در آنها ، وروضهٔ امام حسین عليه‌السلام ازآن بقاع است .

قسم سیم آن چیزی است که راجع میشود بدعا از اسباب اجابت وآن‌دعائی است که متضمن اسم اعظم باشد و اسم اعظم را بعینه کسی ندانسته مگر شخصی که خدای تعالی اورا برآن مطلع ساخته باشد از انبیا و اولیای خود(ع) ، و بتحقیق که اشارات بآن وارد شده مثل اینکه مرویست که آن درآخر سورهٔ حشرست ، و روایت کرده‌اند که در آیةالکرسی است ودراول آل‌عمران وبعضی گفته‌اند که در «الحی القیوم» است بواسطهٔ آنکه‌آن جامع است میان آیةالکرکسی و آل عمران وموجود است درهر دو ، واز پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله منقولست که« بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» نزدیکتر است به اسم‌اعظم ازسیاهی‌چشم بسفیدی‌آن ، وبعضی گفته‌اند که در یا حی یا قیوم موجود است ، وبعضی گفته‌اند‌که در یا ذوالجلال و الاکرامست ونزد بعضی دیگر اسم‌اعظم« یا هویا من هو الا هوست» ، و گفته‌اند الله است و الله مشهورترین

اسمهای خدا است ، و اعلی ازهمه است بحسب محل و مرتبه در ذکر و دعا وآن را پیشوای سایر اسماگردانیده‌اند ، و مخصوص‌شده به او کلمهٔ اخلاص و باو شهادت واقع شده است .

وبدان بتحقیق که این قول بصواب نزدیکتر است بواسطه آنکه در این ماده روایات بسیار واقع شده پس بدانکه این اسم مقدس ممتاز شده است از سایر اسما بچند خاصیت اول آنکه بذات مقدس است ومخصوص است بحق سبحانه و اطلاق نمیکنند آنرا برغیر خدا نه حقیقتاً ونه مجازاً همچنانکه مفهوم میشود از آیه‌کریمهٔ **هل تعلم له سمیاً** یعنی آیا میدانی شخصی را غیر ازخدا که الله نام او باشد دوم آنکه دالست بر ذات و باقی اسما دلالت نمیکنند احاد ایشان الا بر احاد معانی چون قادر بر قدرت وعالم بر علم و باقی بر این قیاس .سیم آنکه جمیع‌اسما نام‌نهاده میشوند باین اسم مقدس و نام نهاده نمیشوداین‌اسم‌مقدس‌بآن اسماء، چه میگویند که صبور اسمی‌است از اسماء الله ونمیگویند الله اسمی است از اسمای صبور یارحیم و شکور ، وقبل ازاین‌امتیاز آن‌ازاسماءبشش وجه‌گذشت، پس ممتاز باشد ازآنها به‌نه‌وجه . ومرویست که چون سلیمان علیه السلام علم پیداکرد بآمدن بلقیس در وقتی‌که باقی مانده بود میان او وبلقیس یك فرسخ گفت کیست ازشما بیاورد بمن تخت اورا پیش ازآنکه او وکسان اوبیایند ومسلمان شوند؛ عفریتی از جن که قوی‌وورزیده بود گفت‌که من بیاورم اورا پیش ازآنکه برخیزی ازمجلسی‌که حکم میکنی ، واو از صباح تاپیشین در مجلس می‌نشست ومن قادرم بربرداشتن تخت او و برطلائی‌که در اوست امینم ، پس سلیمان گفت که از این زود تر میخواهم آصف بن برخیا که‌نزداو علمی‌ازکتاب بود ووزیر سلیمان و پسرخواهر اوبود وصدیق‌بود واسم اعظم میدانست و هرگاه دعا میکرد بآن‌اسم مستجاب میشد گفت **انا اتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك** . درتفسیر این آیه بعضی گفته‌اند که‌من بیاورم اورا پیش‌از آنکه‌برسدبتو آن کس که باشد از دور بقدر مد بصر ، وبعضی‌گفته‌اند که مدعا از یرتد الیك طرفك دوام نظر است تا وقتی‌که بجهت خیرکی نظر چشم برهم نهند ، پس بنا بر

این معنی این خواهد بود که سلیمان مد بصر کرده بود باقصای بصر وهمیشه نظر بر آن داشت پس پیش‌از آنکه چشم برهم زند بجهت خیرگی آصف تخت بلقیس را آورد ، وکلبی گفته که آصف بروی افتاد برای سجده خدا ودعا کرد باسم‌اعظم پس تخت بلقیس فرورفت بزیر زمین ودر زیرزمین حرکت میکرد تا ظاهر شد نزدتخت سلیمان ، وگویند مکان او شکافته شد وپیش تخت سلیمان بیرون آمد و بعضی گفته‌اند طی ارض کرد و این قول از ابوعبدالله علیه‌السلام منقولست ، وگویندکه آن اسم اعظم‌الله‌است‌و آنچه در پهلوی اواست که الرحمن‌است ، وبعضی گفته‌اندکه‌یاحی‌یا قیوم است، و در زبان‌عبرانی‌اهیاشراهیا ونزدبعضی‌دیگریا«ذوالجلال‌والاکرامست»وبعضی گفته‌اند **یا آلهنا وآله کل شیء آلهاً واحداً لااله الا انت** است

وبتحقیق که وارد شده است که اجابت دعا در الفاظ مخصوصه ودعوات معینه از برای خصوصیات حاجات مثل‌آنکه روایت است از امام جعفرصادق علیه‌السلام که هرکه ده باربگوید یا الله خدای تعالی درجواب گوید لبیك ای بندهٔ من سؤال‌کن حاجت خودرا که عطاکرده شوی ، و همچنین روایتست هرکه ده بار بگوید یا رباه و مثل این‌است یا رب‌ومانند این است یا سیداه ومرویست هر که سه نوبت بگوید در سجده یا الله یا رباه یا سیداه جواب داده شود بمثل آنچه‌گذشت . و روایت کرده سماعه ازابوالحسن علیه‌السلام که‌گفت ای سماعه هرگاه ترا حاجتی باشد نزدحق سبحانه پس بگو :

أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْراً مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذٰلِكَ الشَّأْنِ وَبِحَقِّ ذٰلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلْ بِي كَذا وَكَذا .

پس بدرستی که در روز قیامت باقی نماند هیچ ملك مقربی و نه نبی مرسلی و نه بندهٔ مؤمنی‌که آزموده باشد خدای دل او را برای ایمان الا که او محتاج باشد باین هر دو در آنروز ، و روایت‌کرده است ابی عمیر از معاویهٔ

بن عمار هر که سه نوبت بگوید در عقب نماز فریضه که **یا من یفعل مایشاء و لا یفعل مایشاء احد غیره** پس سؤال کند عطا کرده شود آنچه سؤال کرده . مرویست از برای ادای قرض در روز جمعه که **اللهم اغننی بحلالك عن حرامك واغننی بفضلك عمن سؤال** ودر بعضی روایات مخصوص نیست بروز جمعهٔ

واز برای فراخی روزی ده نوبت این دعا درعقب نماز صبح بخواند که **سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله واسئله من فضله** وهم از برای رزق بعد از خفتن این دعارا بخواند که **اللهم انه لیس لی علم عنده بموضع رزقی** تا آخر دعا و این دعا در مصباح مذکور است و از برای خوف از ظالم و داخل شدن بر سلطان آن دعائی است که امام جعفرصادق عليه السلام نزد دخول بر منصور خوانده وآن اینست که

يا عُدَّتي عِنْدَ شِدَّتي وَ يا غَوْثي عِنْدَ كُرْبَتي أَحْرِسْني بِعَيْنِكَ الَّتي لا تَنامُ وَاكْنُفْني بِرُكْنِكَ الَّذي لا يُرامُ .

ونیز از برای ادای قرض روایت کرده معاذ بن جبل که یك جمعه بازماندم از آن که با رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نماز بگذارم ، فرمود ای معاذ چه چیز ترا باز داشت از نماز ؛ گفتم یا رسول الله یوحنا یهودی یك وقیه گندم بر ذمت من دارد و بر در خانهٔ من ایستاده بود وانتظارمن میکشید ترسیدم که اگر بیرون آیم مرا حبس کند،فرمود ای معاذ میخواهی که حق سبحانه ادای دین تو کند ؛ گفتم بلی یا رسول الله گفت بگو که:

قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ يارَحْمٰنَ

الدُّنيا وَالْآخِرَةِ. وَرَحيمَهُما تُعْطي مِنْهُما ما تَشاءُ وَتَمْنَعُ مِنْهُما ما تَشاءُ إِقْضِ دَيْني.

پس اگر باشد قرض تو آن مقدار که روی زمین پراز طلا شود هرآینه‌خدای عزوجل ادا کند از برای تو، و از برای حفظ دعائیست که روایت کرده‌اند ازپیغمبر صلى الله عليه وآله که گفت ای علی اگر اراده داری که حفظ کنی هرچه شنیدی پس بگودر عقب هر نمازی‌که:

سُبْحانَ مَنْ لا يَعْتَدي عَلى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ سُبْحانَ مَنْ لا يُؤاخِذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِأَلْوانِ الْعَذابِ سُبْحانَ الرَّؤُفِ الرَّحيم أَللّهُمَّ اجْعَلْ لي في قَلْبي نُوراً وَبَصَراً وَفَهْماً وَعِلْماً إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ.

ومرویست‌که مردی شکایت کرد بامام‌حسن عليه السلام ازهمسایه که ایذامیرسانید باو امام عليه السلام باو گفت چون نماز شام بگذاری دو رکعت نماز بگذار و بعد از آن بگو:

يا شَديدَ الْمِحالِ يا عَزيزُ أَذْلَلْتَ بِعِزَّتِكَ جَميعَ ما خَلَقْتَ إِكْفِني شَرَّ (فُلان) بِما شِئْتَ.

پس آن شخص این کار کرد، و چون نصف شب رسید شنید آواز نوحه‌که گفتند فلان امشب بمرد، و امثال این ادعیه برای مدعیات مخصوصه بسیارست که ذکر آن بطول مـی انجامد و اگر کسی طالب آنها باشد از کتب ادعیه استخراج کند.

قسم چهارم آن چیزیست که مرکب میشود از دعا و زمان همچو دعای سماد که مقرر است در آخر روز جمعه و سنت است که در عقب آن بگویند:

أَللّهُمَّ إِنّي أَسْئَلُكَ بِحُرْمَةِ هذَا الدُّعاءِ وَبِما فاتَ مِنْهُ مِنَ الْأَسْماءِ وَ

بِما يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ مِنَ التَّفْسيرِ وَالتَّدْبيرِ الَّذي لا يُحيطُ بِهِ إلاّ أَنْتَ أَنْ تَفْعَلَ بي كَذا و كَذا.

و مثل آنچه روایت کرده‌اند از ابوجعفر عليه السلام که در ثلث دوم شهر رمضان مصحف را بگیرند و بگشایند وبگویند:

أَللّـهُمَّ إِنّي أَسْئَلُكَ بِكِتابِكَ الْمُنْزَلِ وَما فيهِ وَ فيهِ إِسْمُكَ الْأَعْظَمُ الْأَكْبَرُ وَ أَسْماؤُكَ الْحُسْنىٰ وَ ما يُخافُ وَ يُرْجىٰ أَنْ تَجْعَلَني مِنْ عُتَقائِكَ مِنَ النّارِ.

بعداز آن هر حاجتیکه داری بخواهد مثل آنکه مرویست که هرکه بخواند در ثلث آخر شب جمعه انا انزلنا في ليلة القدر را پانزده نوبت بعد از آن حاجتی که داشته باشد بخواهد مستجاب میشود.

قسم پنجم آن چیزیستکه مرکب باشد از دعا و مکان مثل آنچه روایت کرده‌اند از امام جعفر صادق عليه السلام که هرکه مراورا حاجتی باشد بجانب خدا پس بایدبایستدنزدقبرامام‌حسین عليه السلام وبگوید: یا ابا عبدالله اشهد انك تشهد مقامی و تسمع كلامی و انك حی عندربك ترزق فاسل ربك و ربی فی حوائجی پس بدرستیکه حاجت او بر آورده میشود اگر خدا خواهد ، و روایت کرده‌اند که شخصی بود که خلیفه هر ساله او را چیزی میداد پس غضب کردوقطع آن وظیفه کرد چند سال ؛ پس آن مرد نزد ابی الحسن الهادی عليه السلام آمد و این معنی عرض نمود و از آن حضرت التماس کرد که هرگاه بخلیفه ملاقات نماید بگوید که وظیفه اورا بدهد وازمنزل‌امام(ع) بیرون آمد پس چون شب شد خلیفه او را طلبید و او متوجه منزل خلیفه شد در راه بچند رسول خلیفه ملاقات کرد که همه بتعجیل بطلب او می آمدند، پس‌چون‌بدرخانه‌خلیفه رسیدازدربان‌پرسید که امام علي‌بن محمد عليه السلام اینجاست گفت نه پس بخانه خلیفه آمدخلیفه‌او را نزدیک‌خود

نشانید، و امر کرد که آنچه از وظیفه او قطع کرده‌اندباورسانند پس چون بیرون آمد دربان خلیفه که فتح نام داشت باو گفت بگو بآنکسی که این دعا از برای تو کرده تا مرا تعلیم کند، پس این مرد بخانهٔ حضرت امام آمد و چون آن‌حضرت اورا دید گفت این وجه رضاست یعنی آنچه مقصود تو بود حاصل کردهٔ گفت‌بلی، ولیکن گفتند که شما با او ملاقات‌نکرده‌اید، آن حضرت فرمود بدرستیکه حق سبحانه عهد داده است ما را که التجا نبریم درمهمات مگر بسوی‌او، و سؤال‌نکنیم غیر او را پس ترسیدم که اگر تغییر کنم‌تغییر یابدآنچه‌مراست پس آن مرد گفت ای سیدمن مرا فتح دربان گفت که بامام بگوتعلیم کند مرا دعائی که از برای تو بآن‌دعا کرده، آن حضرت گفت فتح دوستی میکند با ما بظاهر نه بباطن، و این دعا از برای کسی مفیدست که تولّا داشته باشدبما که اهل بیتیم لیکن‌این دعابسیاراست که میخوانم نزد حاجتها پس روا میشود طلب کرده‌ام از خدای عزوجل که دعا نکند باین دعا بعد از من هیچکس نزد قبر من الا آنکه مستجاب شود و آن دعا اینست:

يا عُدَّتي عِنْدَ الْعَدَدِ وَيا رَجائي وَ الْمُعْتَمَدَ ويا كَهْفي وَ السَّنَدَ وَياواحِدُ يا أَحد وَ يا قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ أَللّهُ أَللّهُ أَسْئَلُكَ اللّٰهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ و لَمْ تَجْعَلْ في خَلْقِكَ مِثْلَهُم أَحَداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْ تَفْعَلَ بي كَذا و كَذا.

و مثل این ادعیه بسیار است و ما اختصار کردیم باین و بدانکه قول امام علیه‌السلام که این دعا بشرط دوستی ما تأثیر میکند اشارتست باینکه تولا بائمهٔ شرط قبول دعاست، بلکه شرط عمل واجب و سنت است و درین معنیست آنچه روایت کرده محمد بن‌مسلم از امام محمدباقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام که گفتم یا امام می‌بینم مردی را از مخالفین شما که او را عبادتی و اجتهادی و خشوعی هست، آیا او را نفع خواهد کرد اینها؛ امام علیه‌السلام فرمود که ای ابا محمد مثل ما که اهل

البیتیم مثل اهل بیتی است که در میان بنی اسرائیل بوده‌اند پس بود یکی از ایشان که جدّ نمیکرد در عبادت چهل شب الا آنکه دعا میکرد و مستجاب میشد، و بود یکی از ایشان که جدّ میکردچهل شب ، و بعد از آن دعا میکرد مستجاب نمیشد پس نزد عیسی علیه السلام آمد و شکایت کرد باو از این احوال ، و التماس کرد ازعیسی علیه السلام که بجهت او دعا کند پس عیسی علیه السلام طهارت ساخت و نماز گذارد بعد از آن بجهت او دعا کرد، پس خدای تعالی باو وحی فرستاد که ای عیسی بدرستیکه بنده من می آید بسوی من از غیر آن دری که از آن می باید آمد، بدرستیکه او می خواند مرا و در دل او شکی است از تو پس اگر او بخواند مرا تاوقتی که جداشود گردن او، و بریزد انگشتان او مستجاب نخواهد شد دعای او ، پس عیسی علیه السلام بجانب آن مرد توجه نمود و گفت میخوانی پروردگار خود را و در دل تو شك است از نبی او گفت ای روح‌الله و ای کلمةالله‌والله‌چنین‌است که گفتی.پس سؤال کن از خداي سبحانه که این شك را از دل من زایل سازد، پس عیسی علیه السلام دعا کردو خدای تعالی تفضل نمود بر او و داخل شد در سلك اهل البیت همچنین ما که اهل البیتیم قبول نمیکند خدای سبحانه عمل بندهٔ که شك کند درما .

قسم ششم آن چیزیست که راجع میشود بفعل همچو دعا کردن در عقب نمازها ، روایتست از امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که ادا کند از برای خدا نماز فریضه را پس‌مراوراست در عقب آن نماز دعای مستجاب ابن فحام گفته که امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم و از این حدیث سؤال کردم گفت راستست‌هرگاه فارغ شوی از نماز واجب پس بگودرسجده که:

أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِحَقِّ مَنْ رَوَاهُ وَمَنْ رُوِيَ عَنْهُ صَلِّ عَلىٰ جَمَاعَتِهِمْ وَافعَلْ بِي كَيْتَ وَ كَيْتَ .

و از امام جعفر علیه السلام منقول‌است بدرستی که خدای تعالی فرض کرده است بر شما نماز ها را در دوست ترین اوقات بسوی او پس طلب کنید حاجت های

خود را در عقب نمازهای خود ، و از امیرالمؤمنین عليه السلام منقول است که باید منصرف نشود بنده از نماز تا سؤال کند از خدا بهشت را ، وپناه گیرد باو از آتش وطلب کند که اورا بحورالعین متزوج سازد ، و از ابوحمزه روایت است که گفت شنیدم ازابوجعفر عليه السلام که هرگاه بایستد مؤمن درنمازحق سبحانه بفرستد حورالعین را تا بگرد او درآیند ، پس هرگاه فارغ شد و از خدا نطلبید حورالعین متفرق میشوند و تعجب‌کنان مراجعت مینمایند . و روایت کرده است فضل بقباق ازامام جعفرصادق عليه السلام که مستجاب میشود دعا در چهار وقت در نماز وتر وبعد از صبح وبعد از ظهر و بعد از شام و در روایتی واقع شده که امام جعفر عليه السلام سجده میکرد بعد از نماز شام و دعا میکرد در سجود .

فصل - و از جمله آنچه راجع میشود بفعل دعای سایلست از برای آن کسی که باو چیزی می‌دهد در وقت دادن، و مستجاب نمیشود دعای سائل ازبرای نفس خود درین وقت اگر دعا کند برای خود . وحضرت امام زین العابدین عليه السلام میگفت بخادم که : نگاه دار اندك زمانی آنچه خواهی تا سایل دعا کند.وفرمود که دعای سایل محتاج رد نمی‌شود ، و بخادم می‌فرمود که هر گاه چیزی بسایل میدهی امر کن او را تا دعای خیر کند. وازیکی ازصادق و باقر عليهما السلام منقولست که هرگاه‌چیزی می‌دهید بفقرا تلقین کنید دعا رابایشان، بدرستی که دعای‌ایشان مستجابست در حق شما ، و مستجاب نمیشود در حق خودشان یعنی در این وقت دعا در حق خودشان مستجاب نیست. و حضرت امام زین العابدین عليه السلام میبوسید دست خود را در وقت صدقه دادن پس ازاوسؤال کردند باعث این را فرمود بدرستی که واقع می‌شود در دست خدای سبحانه قبل ازآنکه واقع شود دردست سایل. و امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده که : هرگاه سائل‌چیزي را از شما فراگرفت‌باید که رد کند به دهن‌خود آن کسیکه ازاو فرا گرفته دست خودرا ، پس‌ببوسدآن را بدرستي که خدای عزوجل اخذ میکند آن را قبل از آنکه واقع شوددردست

سائل چه حق سبحانه صدقات را فرا میگیرد. و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که واقع نمی‌شود صدقه مؤمن در دست سائل تا واقع شود دردست خدای تعالی بعد از آن آیت خواند که: **الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم** یعنی آیا نمی‌دانند که خدای تعالی قبول میکند توبه‌را از بندگان و میگیرد صدقات‌را ، یعنی قبول میکند و بدرستی که خدای تعالی توبه پذیرنده و مهربانست. و روایتست از ابوعبدالله علیه السلام که بدرستی که خدای تبارك و تعالی میگوید هیچ چیز نیست الا که وکیل کرده‌ام کسی را که قبض کند آنرا از غیر مگر صدقه پس بدرستیکه فرا میگیریم آن‌را به دست خود فرا گرفتنی تا بمرتبهٔ که اگر مردی تصدیق کند یا زنی بیك خرما یا نیم خرما می پرورم آن‌را همچنانکه پرورد مردی کُرّهٔ اسب یا شتر بچه از شیر باز گرفته خودرا پس ملاقات کند مرا و آن صدقه، مثل کوه احد شده باشد.

و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که فرود آورید رزق را بصدقه دادن و بپسر خود محمد علیهما السلام گفت ای پسرك من چند باقی مانده از این نفقه؟ گفت چهل دینار فرمود بیرون آور و تصدق کن ، گفت غیر از این چیزی دیگر با من نیست فرمود تصدق کن این را، بدرستیکه خدای تعالی عوض می دهد آن را آیا ندانستهٔ که هر چیزی را کلیدی است وکلید رزق صدقه دادنست!؟ پس تصدق کن آن را گفت چنین کردم. و بعد از ده روز مردی آمد از جائی و چهار هزار دینار آورد. و امام جعفر علیه السلام فرموده که : تصدق ادا میکند قرض را . و بعوض می‌آورد برکت را و فرموده که هرگاه درویش شوید تجارت کنید با خدای تعالی بصدقه دادن. و امام محمد باقر علیه السلام فرموده بدرستیکه صدقه دفع میکند هفتاد علت از بلاهای دنیا و مردن بدرا، بدرستیکه صاحب صدقه هرگز بد نمیرد.

و گویند عیسی علیه السلام روزی با اصحاب خود نشسته بود شخصی از پیش ایشان گذشت، عیسی علیه السلام گفت که این مرد دربن ساعت میمیرد پس چندان توقف نکردند که آن شخص مراجعت نمود، و پشتهٔ هیزم بر دوش داشت گفتند یا روح الله خبر

دادي ما را که او حال می‌میرد، و ما او را حالا زنده می‌بینیم!! عیسی علیه السلام بآن شخص گفت که بر زمین نه این هیزم را، پس او نهاد و گشود آن را، دیدند مار سیاهی که سنگی در دهن داشت، عیسی علیه السلام گفت که امروز چه کار کردهٔ؟ گفت یا روح‌الله دو تا نان با من بود. سایلی بر من بگذشت یکی را باو دادم پس از این سخن چنین مفهوم می‌شود که با آنکه گزیدن مار او را و موت او در آن روز مقرر بوده بجهت یك نان که صدقه نمود آن بلا از او دفع شد.

و امام جعفر علیه السلام فرموده که نیکو نگرداند بنده صدقه را در دنیا الا آنکه نیکو گرداند خدای تعالی خلافت را بفرزند او بعد از او، و نیز فرموده که قانع کسی است که سؤال میکند و مُعتَرّ دوست تست، و نزد بعضی از مفسرین معتر کسی است که سؤال نکند، و مرویست که آن حضرت در منی بود سایلی نزد او آمد امام امر کرد که یك خوشه انگور باو دهند سایل گفت مرا حاجتی باین نیست اگر درهمی داری بده، امام (ع) گفت که خدای تعالی گشاده گرداند روزی را از برای تو، سایل برفت و چیزی نگرفت بعد از او سایل دیگر آمد آن حضرت سه دانه انگور باو داد سایل او را گرفت و گفت **الحمدلله رب العالمین الذی رزقنی** پس امام علیه السلام گفت توقف کن وهر دو کف او را پر کرد سایل گفت **الحمدلله رب العالمین** و امام علیه السلام فرمود بایست و بغلام خود گفت هیچ درهم باتو هست؟ گفت بیست درهم هست از آنچه نگاه داشته بودیم فرمود بسایل ده سایل آنرا گرفت و گفت **الحمدلله رب العالمین هذا منك وحدك لاشریك لك** امام علیه السلام گفت توقف کن پس پیرهن خود را از بدن مبارك بیرون کرد و باو داد سایل آن را پوشید و گفت **الحمدلله الذی کسانی وسترنی یا عبدالله جزاك الله خیراً** امام علیه السلام نیز مثل آن او را دعا کرد، پس سایل برفت اصحاب حضرت گفتند ظنّ ما این بود که اگر او دعا نمیکرد آن‌حضرت را، همیشه او را عطا می‌نمود، بواسطه آنکه تا حمد الهی می کرد امام باو عطا می‌نمود، و نیز آن حضرت فرموده هر که تصدق کند بصدقه و آن راجع شود باو بیك وجهی یعنی آنچه بصدقه داده باز به

دست او در آید بوجهی از وجوه شرعیه؛ پس باید که نفروشد آنرا و نخورد زیرا که او شریك نیست در آن ، و آن بمنزلهٔ بنده‌ای است که آزاد کنند و آن بعداز آزادی صلاحیت آن ندارد که باو راجع شود. و هم از آن حضرت منقولست که شخصی از خانه بیرون آمد که چیزی بسایل تصدق کند سایل رفته بود امام علیه السلام بآن شخص گفت بدیگری تصدق کن این را و رد مکن آن را به مال خود.

تتمه صدقه بر پنج قسم است اول صدقه مال و گذشت دوم صدقه جاه و آن شفاعت است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که صدقه زبان افضل است گفتند یا رسول الله صدقه زبان کدامست؟ فرمود شفاعتی که بآن خلاص شود اسیری ، و محفوظ ماند بآن خونی ومنجرشود بسبب آن نیکی ببرادر دینی تو ، ودفع شود بآن مکروهی ازاو و گفته اند مواساة درجاه و مال پناه بقای هردواست . سیم صدقه عقل ورأي و این مشهوراست ، واز پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که تصدق کنید ببرادرخود بعلمی که راه نماید اورا ورأیی که بصلاح آورد کار اورا . چهارم صدقه زبانست وآن درمیان مردم در آمدنست ، وسعی نمودن درچیزی که آتش غضب شخصی را فرو نشاند واصلاح نمودن میان مردم حضرت حق سبحانه فرموده که : لا خير في كثير من نجويهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس یعنی نیست چیزی در بسیاری از راز گفتن ایشان الا آنکسی که امر میکند بصدقه دادن یا بمعروف وآن چیزیست که درشرع واجب باشد یا اصلاح میان مردمان .

پنجم صدقه علمست و آن بذل کردن علمست بکسی که اهلیت آن داشته باشد ومنتشر ساختن آن برمستحق آن ، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که نوعی از صدقه آموختن علمست و آموزانیدن آن بکسی که نداند ، ونیز فرموده که زکوة علم تعلیم علمست بکسی که نداند ، واز امام جعفر علیه السلام منقولست که هرچیزی را زکوتیست و زکوة علم آنست که تعلیم کنند آنرا باهل آن. وروایت کرده‌است صاحب کتاب منتق الیواقیت در آن کتاب حدیثی راکه منقولست از محمد بن علی بن الحسین بن یزید بن علی

بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که گفت امام رضا علیه السلام نقل کرده از پدرخود امام موسی واو از پدر خود امام جعفر واو از پدرخود امام محمد باقر واو از پدر خود امام زین العابدین و اواز پدر خود امام حسین و اوازامیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی پس طلب کنید علم را از مواضع آن، و فرا گیرید آنرا از اهل آن پس بدرستی که تعلیم آن از برای خدا حسنه است وطلب آن عبادتست ، ومذاکره بآن تسبیح است وعمل بآن جهاد است ، وتعلیم کردن کسی راکه نداند صدقه است و بذل آن بکسی که اهل آن باشد نزدیکست بخدای تبارك وتعالی بواسطه آنکه ازعلامات حلال وحرامست ، یعنی حلال وحرام را بآن امتیاز میتوان کرد ، و نشانهٔ راه بهشت است ومونس است در وقتی که این کس ازمردم رمیده باشد ، ومصاحبت درغربت وتنهائی و حدیث کننده است درخلوت و راه نماست برسرور وضرر وسلاح است بردشمنان ، و زینت است نزد دوستان و بلند میسازد خدای تعالی بسبب علم مرتبه علمارا پس ایشانرا میگرداند درخیر قاده یعنی کشندهٔ مردمان اند در نیکوئی، و فرا میگیرند مردم آثار ایشانرا ، و هدایت می یابند بافعال ایشان ومنتهی میشوند درامور برای ایشان ، و رغبت مینمایند ملائکه بدرستی ایشان وببال خود مسح میکنند ایشانرا ودرود میفرستند برایشان درنمازخود ، وطلب آمرزش میکنید از برای ایشان هر تر وخشکی حتی ماهیان دریا وجانوران آن وسباع صحرا وچهار پایان آن ، و بدرستی که علم حیات دلهاست ازجهل و روشنی دیدهٔ هاست ازظلمت ، و قوهٔ بدنها است ازضعف ومیرساند بنده را بمنازل نیکان ومجالس نیکوکاران و بدرجات بلند در دنیا وآخرت ، و فکر درعلم برابری میکند باروزه داشتن و مباحثه آن با شب زنده داری وبسبب علم اطاعت پروردگار میکنند ومیپرستنداوراو بآن شناخته میشود صلهٔ رحم وحلال وحرام ، وعلم پیشوای عملست وعمل تابع آنست وحق تعالی ملهم میسازد بآن سعدارا ، و محروم میگرداند از آن اشقیارا ، خوشاحال کسی که خدای تعالی اورا محروم نگردانیده باشد از حظ علم .

تنبیه نظر کن بقول او علیه السلام که عمل تابع علمست که چگونه گردانیده است هردو را قرین یکدیگر ، و بدرستی که نفع نیست یکی را بدون دیگری و ناچار است عالم را ازعمل ، و علم تنها نجات نمیدهد صاحبش را و تصریح کرده است باین امر پیغمبر صلی الله علیه و آله هر که علمش زیاده شود و هدایت‌اوزیاده نشود از خدا دورتر می‌شود . و بدانکه عمل بغیرعلم منتفع به نیست، بنابر آنکه حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله فرموده که عمل کننده که بر بصیرت نباشد همچو سیر کنندهٔ ایست که براه نرود ، و زیاده نمیگرداند سرعت سیر اورا الا دوری ازراه ، پس علم وعمل قرین یکدیگرند وبا هم منضم اند چنانچه قوام نیست یکی را بدون دیگری ، و بواسطه علم‌وعملست هرچه می بینی از تصنیف مصنفین ووعظ واعظین و نظر ناظرین ، بلکه بواسطه این هردو کتب آسمانی نازل گشته اند و رسل فرستاده شده اند ، و بلکه خلق آسمانها و زمین و آنچه مابین آسمان و زمینست از مخلوقات بواسطهٔ علم وعملست ، وتأمل کردن در هردو آیهٔ کریمه راه مینماید ترا باین یکی قول او عزوجل : **الله الذی خلق سبع‌سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامربینهن لتعلموا ان الله‌علی کل شیی قدیر و ان الله قد احاط بکل شیی علماً** یعنی خد آنکسی است که آفریده است هفت‌آسمان را و از زمین مثل آسمانها ، وفرود میآیدفرمان‌خدای تعالی میان آسمانها و زمینها تا بدانند که خدای تعالی بر همه چیز تواناست ، وبدرستیکه خدای‌تعالی احاطه کرده است بهمه چیز ازروی علم ، وکافیست این‌آیه از برای دلالت بر شرف علم خصوصاً علم توحید و دیگر آیه : **و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون** یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر بواسطهٔ آنکه عبادت کنند مرا ، وکافیست این‌آیه ازبرای دلالت برشرف عبادت پس بایدکه بنده مشغول نباشد الا بعلم و عبادت ، و تشویش نکشد الا از برای این هردو ، و نظرنکند الا دربن دو و آنچه غیر این هردوست باطلیست که خیر درآن نیست ، و لغویست که حاصلی نیست آنرا ، و هرگاه دانستی این را پس بدانکه علم اشرف و افضل از عمل است .

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود زیادی علم محبوب تر است نزد خدایتعالی از زیادی عبادت و نیز فرمود که فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه است در شب بدر بر سایر ستاره گان، وفرمود ای علی خواب عالم افضلست از عبادت عابد ، وای علی دو رکعت نماز که بگذارد عالم افضل است از هفتاد رکعت نماز عابد، و نیز فرمود که یکساعت که عالم تکیه کرده باشد بر فراش خود و تأمل کند در علم بهتر است از عبادت هفتاد سال، و نظر کردن بر عالم عبادتست بلکه نظر بدر خانهٔ عالم عبادتست و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که نشستن یکساعت نزد علما دوسترست بسوی خدا از هزار سال عبادت و نظر کردن بعالم دوسترست نزد خدا از معتکف شدن یکسال در بیت الحرام ، و زیارت علما دوسترست نزد حق سبحانه از آنکه هفتاد نوبت بگرد خانه کعبه طواف کنند ، و افضلست از هفتاد حج و عمره مقبول ومبرور ، و برمیدارد خدای تعالی از برای او هفتاد درجه وفرو میفرستد براو رحمت ، وگواه میگیرد ملائکه را از برای او که بهشت او را واجب شده لیکن ناچاراست عالم را ازعبادت بعلم والا آن علم ضایع وعبث است .

بدرستی که علم بمنزله درخت است وعبادت بمثابهٔ میوهٔ آن، پس شرف از درخت است بنا بر آنکه اصلست لیکن انتفاع بمیوه است واگر درخت را میوه نباشد اورا شرف نیست و صلاحیت هیچ چیز ندارد، الا آنکه هیزم شود پس ناچار باشد بنده را از هردو ، ولیکن علم اولی است بتقدیم بواسطهٔ شرف و بنا بر آنکه آن اصلست و بنابگفتهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله که علم پیشوای عملست و عمل تابع اوست و چون علم اصل و ریشه است لازمست تقدیم او بواسطهٔ دو امر .

اول آنکه بشناسی معبود خود را بعداز آن عبادت کنی اورا ، و چگونه عبادت کنی کسی را که نشناسی و این مطلوب مستفاد شد از دلائل قطعی .

دوم آنکه بدانی آنچه برتو لازم شده از عبادات شرعیه و کیفیت ایقاع آن تا واقع نشود چیزی ازین عبادات درغیر محل وخلل نرساند بشرط آن پس قبول نشود و این مستفاد شده از دلائل سمعی ، و سؤال کرده اند از یکی ازعلما که علم افضل است یا عمل ؟ گفته که علم افضل است کسی را که جاهل باشد ، و عمل کسی را که

عالم باشد ، پس بتحقیق دانستی که علم نفع نمیرساند بصاحب آن در آخرت هرگاه عمل بآن نکرده باشد بلکه آن علم وبالست اورا ، یا نشنیدهٔ قول پیغمبر صلی الله علیه و آله را که اهل دوزخ اینرا خواهند داشت از بوی عالمی که تارك علم خود بوده باشد ، و بدرستی که سخترین اهل دوزخ از روی حسرت وپشیمانی مردی خواهد بود که خوانده باشد بندهٔ را بسوی خدا وآن بنده سخن او را اجابت نموده باشد و قبول کرده و اطاعت کرده باشد خدارا وخدای سبحانه اورا داخل سازد در بهشت، وآن شخصی که این را خوانده باشد داخل شود در دوزخ بواسطه ترك عمل و پیروی هوای نفس .

روایت کرده هشام بن سعید کـه شنیدم از ابو عبدالله علیه السلام که میگفت : **فکبکبوا فیها هم والغاون** یعنی بروی درانداخته شوند در دوزخ کفار و کجروان تبه کار، وفرمود که غاویان آنکسانی‌اند که حق خودرا شناختند وعمل بخلاف آن کردند ، و نیز فرموده که سخترین مردم در عذاب عالمی خواهد بود که نفع نگرفته باشد از علم خود بچیزی و گفته که بیاموزید آنچه میخواهید واگر علم پیدا کنید نفع ندهد خدا شمارا بآن علم تاوقتی که عمل کنید بآن علم، بواسطهٔ آنکه علما همتشان مصروف اینست که رعایت کنند آنچه دانسته‌اند، وسفها همتشان مصروف روایتست و بدانکه علم مدح کرده شده است در قرآن و احادیث مثل قول خدای تعالی : **شهدالله انه لااله الا هو والملائکة واولوا العلم قائماً بالقسط** که علمارا بعداز ملائکه ذکر نموده درشهادت بروحدانیت خدا ، وقول او **هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون** که مساوی نساخته علمارا با جاهلان ، و قول امام جعفرصادق علیه السلام که هرگاه روز قیامت شود جمع کند خدای سبحانه مردمانرا درزمین قیامت ووضع کند ترازوها را پس وزن کنند خون شهدا را با مرکب علما ورجحان یابد مرکب علما برخون شهدا.

بعضی علما گفته‌اند که سرّ این آنست که خون شهدا بعد ازموت شهید نفعی ندارد ، ومرکب علما بعد از موت ایشان نفع میرساند ، ومثل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که

هرگاه مؤمنی بمیرد و بمیراث بگذارد ورقی را که برآن علمی باشد آن ورق مانع میشود میان او و آتش ، و برای هـر حرفی خدای تعالی باو ببخشد شهری بوسعت هفت برابر دنیـا ، و نیست آن عـلم عبارت از استحضار مسائل وتقریر بحث ودلایل بلکه مراد علمی است که باعث زیادتی خوف شود از خدای سبحانه ، وبنشاط آورد اورا درعمل آخرت و بی‌رغبت سازد اورا از دنیا ، و امام محمد باقر علیه‌السلام فرموده که اولتیرین علم بتو آنست که بصلاح نیاید عمل‌تومگر بآن علم وواجب‌ترین علم بر تو آنست که توسؤال کرده شوی ازعمل بآن ، ولازم‌ترین علم مرترا علمی است که راه نماید ترا برصلاح دل تو وظاهر سازد ازبرای تو فساد آنرا ومحمود ترین علم از روی عاقبت آنست که زیاده سازد عمل آینده ترا پس مشغول مشوبعلمی که ضرر نداشته باشد ندانستن آن‌ترا وغفلت مکن ازعلمی که ترک آن جهل ترا زیاد می‌کند ، نظر کن بآیاتی که وارد شده است در مدح علما تا یابی آن آیات را وصف کننده علما بوجهی که ما ذکر کردیم و حق سبحانه فرموده که : **انما یخشی الله من‌عباده العلماء** یعنی نمیترسند از خدای تعالی از جملهٔ بندگان او الا علما و وصف فرموده علما را بصفت خشیت ومنحصر ساخته ترسیدن را در ایشان بنابر آنکه «انما» برای حصراست و دیگر گفته : **امن هو قانت آناء اللیل‌ساجداً و قایما یحذرالاخرة ویرجو رحمة ربه قل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون**

وصف کرده علما را بشب زنده داشتن و مواصله رکوع و سجود و خوف ورجا ونیز فرمـوده کـه : **ذلك بان منهم قسیسین ورهباناً وانهم لا یستکبرون** و قسیس عالمست پس وصف کرده علما را بترك تکبر.

و امام جعفرصادق علیه‌السلام فرموده که ترس میراث علمست یعنی آنچه از علم باین کس میرسد ترس است از خدا ، وعلم شعاع معرفت است ودل ایمان و کسی که محرومست از ترس عالم نیست و اگرچه مو شکافته باشد بمتشابهات علم و خدا فرموده که **انما یخشی‌الله من عباده العلماء** و حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده منشینید نزد هر دعوت کننده که بخواند شما را از یقین بشك و از اخلاص بریا واز

تواضع بتکبّر و از نصیحت بعداوت و از زهد برغبت و نزدیکی کنید بعالمی که بخواند شما را از کبر بتواضع و از ریا باخلاص و از شك بیقین و از رغبت بزهد و از عداوت بنصیحت . و عیسی علیه السلام گفته شقی‌ترین مردم آن‌کس است که معروف باشد نزد مردمان بعلم و مجهول باشد بعمل ، و نیز گفته که سنگی را دیدم بر آن نوشته‌بود که بگردان‌مرا پس آنرا گردانیدم برباطن آن‌نوشته بود که کسی که عمل نکند بآنچه میداند شوم است براو طلب آنچه نمیداند و مردود است بر او آنچه میداند . و وحی فرستاد خدای تعالی بداود علیه السلام که آسانترین آنچه خواهم کرد ببندهٔ که عمل‌نکند بعلم خود از جمله هفتاد عقوبت باطنی آنست که بیرون‌خواهم کرد از دل اوحلاوت ذکر خود را .

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که علمی‌که عمل نکنند بآن همچو گنجی است که نفقه نکنند از آن بزحمت می اندازد صاحب آن گنج نفس خود را در جمع آن و نمیرسد فایده بنفس او از آن ، و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که علم معروف است بعمل پس هر که دانست عمل‌کرد وهر که عمل‌کرد دانست ، وعلم آواز میدهد عمل را اگر اجابت کرد قرار میگیرد و الا میرود ، و امام جعفر علیه السلام در قول حق سبحانه‌که انما یخشی الله من عباده العلماء فرموده که عالم شخصی است که تصدیق کند قول اورافعل او ؛ و کسی که تصدیق نکند قول او را فعل او عالم نیست . و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که خدای تعالی وحی فرستاد ببعضی‌از انبیای خود که بگوئید بآن کسانی که‌فقه‌می آموزنداز برای‌غیردین‌وتعلیم‌میگیرندنه از برای‌عمل و طلب میکنند دنیا را از برای غیر آخرت ومیپوشند از برای مردم پوست های‌گوسفندان را و دلهای ایشان همچودل‌گر گانست‌زبانهای‌ایشان‌شیرین‌تر ازعسل‌است و اعمال ایشان‌تلخ تراز‌صبرست ؛ مرا فریب میدهندو بمن استهزامیکنند هر آینه مقدر سازم از برای شما فتنهٔ که بگذارد حکیم را در آن حیران ، مراد این است که چنان فتنهٔ عظیمی‌باشد که حکیم درعلاج آن حیران باشد چه جای دیگران ، وپیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که مثل آنکس که میداند چیزی را وعمل‌نمیکند

بآن مثل چراغی است که روشنائی بمردم میرساند و میسوزاند خودرا .

فصل- هرگاه دانستی ادب عالم را با پروردگارخود و اینکه چگونه باشد بعد ازعلم پس بدان ادب او را با استاد درحین تعلیم گرفتن واینکه چگونه سلوك کند در وقت تعلیم . روایت کرده است عبدالله بن حسن بن علی از پدر خود و او از جد خود که از جملهٔ حقوق معلم بر متعلم اینست که بسیار سؤال ازمعلم نکند وسبقت نکند او را درجواب ، و الحاح ننماید هرگاه اعراض کرده باشد و نکشد جامه اورا هرگاه کاهلی کند و اشارت نکند بدست بجانب او ، و حقیر نسازد او را بچشم خود و مشاورت ننماید درمجلس او، وطلب نکند آنچه او پنهان میدارد و نگوید که فلان خلاف قول توگفته و اسرار او را فاش ننماید ، وغیبت نکند نزد او وحفظ کند جانب اورا در حضور و غیبت او ، و تمام مردم را سلام کند و معلم را خاص سازد بتحیت و اکرام و بنشیند نزد او و اگر او را حاجتی باشد سبقت کند بر قوم در آن حاجت ، وملال پیدا نکند ازطول صحبت او بدرستی که او مثل درخت خرمائی است که منتظر می‌باید بود تا برسد بتو منفعتی ، و عالم بمنزله روزه دار شب زنده داریست که جهاد کند در راه خدا ، وهرگاه عالمی بمیرد رخنهٔ در اسلام پیدا شود که برطرف نشود تا روز قیامت ، وبدرستی که طالب‌علم را مشایعت‌میکنند هفتاد هزار فرشته از مقربان آسمان . و ابن عباس گفته که خواری طلب بکش تا عزیز شوی نزدمطلوب. وبعضی حکما گفته‌اند : کسی که تاب نیاورد خواری طلب را یکساعت باقی ماند در خواری جهل همیشه؛ و از پیغمبر صلى الله عليه وآله منقولست که نیست از اخلاق مؤمن چاپلوسی کردن الا در طلب علم .

فصل= امام جعفرصادق علیه السلام فرموده که یافتم علم مردم را تمام در چهار چیز. اول آنکه بشناسی پروردگار خود را ، دوم آنکه بدانی که چه کرده است بتو؛ سوم آنکه بدانی که چه اراده کرده است از تو، چهارم آنکه بدانی که چه چیز بیرون میبرد ترا از دین تو. و نیز از او منقولست که نفرستاده است خدای تعالی

پیغمبری را هرگز تا آنکه فرا گرفته از او سه چیز اقرار به بندگی و بر طرف ساختن شریك و اینکه خدای تبارك و تعالی محو میکند آنچه میخواهد و اثبات میکند آنچه میخواهد.

فصل = هرگاه شناختی‌نفاست این دو جوهر را کـه علم و عملست پس بدانکه غیراین دو هر دو باطلست که خیری در آن نیست و لغویست که مرآن را حاصلی نیست بواسطهٔ آنکه ماسوای این هردو یا چیزی است که ناچار است از آن همچو قوت یا زیاده از این پس این دو قسم است اول قوت وحرجی در طلب آن نیست بلکه از جملهٔ عبادانست ، وپیغمبر صلی‌الله علیه و آله فرمود کسی که سعی کند از برای عیال خود همچو کسی است که جهاد کند در راه خدا ، وامیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده که تجارت کنید تا برکت دهد خدا از برای شما بتحقیق که من شنیدم از حضرت رسالت صلی‌الله علیه و آله که فرمود رزق بر ده قسمت است نه قسم از آن در تجارت و یکی در غیر تجارت ، و امام جعفر علیه‌السلام فرموده که مرد را این گناه کافیست که‌حقوق عیال‌خودراضایع کند و پیغمبر صلی‌الله علیه و آله فرمود ملعونست کسی که ضایع کند و واگذاردعیال‌خودرا و برآنکس است که‌مراعات چند چیز کند.

اول آنکه طلب کند از حلال و ترك حرام‌کند بلکه ترك شبهه بواسطه آن که اقدام برشبهه واقع میگرداند اورا درحرام ، پیغمبر صلی‌الله علیه و آله گفته‌که کسی که باك نداشته باشد که از کجا کسب میکند مال را باك ندارد خدا که از کجا درآورد او را در دوزخ .

دوم آنکه قانع شود بآنچه کافیست او را مثلا اگر تمام روز یکدینار کار تواند کرد و داند که او را ثلث یکدینار کافیست اختصارکند درکار کردن بر ثلث روز ، وصرف کند باقی روز را درعبادت و اگر تمام روز کار کند یکدینار ودو روز دیگر را صرف‌عبادت‌کند باکی نیست ، و همچنین هرگاه تاجر باشد و فاضل آید از قوت یکروزهٔ اوچیزی؛ آن زیادتی را صرف نماید در راه خدا ، و جایزاست ذخیره‌کردن اخراجات سالیانه را و اما زیاده بر آن‌خطراست . روایت کرده است

صدوق بوسایط از ابی‌دردا که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده هر که بامداد کند در حالتی که صحیح باشد بدن او وایمن‌باشد از خوف دشمن در طریق خود نزد او قوت یکشبانه روز باشد گوئیا جمع شده‌است از برای‌اودنیا یابن جعشم کافیست ترا از دنیا آن مقدار که سد گرسنگی تو کند و بپوشاند عورت تورا پس اگر باشد خانهٔ که نگاه دارد ترا ، و دابه که سوار شوی پس نیك نیك و الا نان وآب کوزه و آنچه غیر از این است حسابیست بر تو یا عذاب.

سوم آنکه ترك حرص کند بدرستیکه حرص مذموم است ومی‌اندازد صاحب خود را در شبهه ، و بسیار است که‌او را واقع میگرداند در حرام ، و رزق‌قسمت شده است، زیاده‌نمیسازد او را برخواستن حریص از برای تحصیل آن وکم نمیکند آنرا نشستن قانع . و از ائمه (ع) منقولست که کسی را که نشسته ندادند ایستاده هم نخواهند داد . وپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درحجة‌الوداع فرموده که ای مردمان نمیدانم عملی را که نزدیك سازد شما را ببهشت و دور گرداند شما را از آتش الا که خبردادم شما را بآن عمل و ترغیب کردم شما را بعمل کردن بآن ، و نیست هیچ عملی که نزدیك سازد شما را بآتش و دور گرداند شما را از بهشت الا آنکه تحذیر کردم شما را ازآن ونهی نمودم ، بدانید که روح‌الامین دمیده است در دل‌من که نمی‌میرد هیچ نفسی تا تمام شود روزی او پس تأنی ورزید در طلب و مبادا که دیر رسیدن رزق بشما شما را برین دارد که طلب رزق کنید از وجهی که بمعصیت خدای تعالی باشد ، بدرستی که خدای سبحانه قسمت کرده است ارزاق را میان خلق خود بوجه حلال ، و قسمت نکرده است حرام وکسیکه بپرهیزد ازحرام وصبر کند میرسد باو رزق خدا ، وکسیکه بدرد پردهٔ حلال را و تعجیل کند پس فرا گیرد رزق را نه از وجه حلال، در روز قیامت برابر کرده شود بآن از روزی حلال وحساب از اوطلبند و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیکی از اصحاب گفته که چگونه باشی هرگاه باقی مانی در میان قومی ، روزی خود را یکسال جمع کنند و ضعیف باشد یقین ایشان ؟ پس هرگاه صبح کردی حدیث مکن با نفس‌خود بشبانگاه وهرگاه بشام در آمدی حدیث مکن

با نفس خود بصباح ، بدرستیکه تو نمیدانی که فردا چه نامزد تو خواهد بود ؛ کار کن در آن چیزی که حاصل شود ترا از کسب برقانون کتاب وسنت و حذر کن از اسراف که خدای تعالی فرموده که **ان المنذرین کانوا اخوان الشیاطین** یعنی بدرستی که اسراف کنندگان برادران شیاطین‌اند.

وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که اسراف کند خدای تعالی او را محتاج گرداند ،و نیز فرموده که درویش نشود کسی که میانه نگه دارد یعنی اسراف وبخل نکند ، وواجبست در نفقه کردن که ابتدا بنفس خود کند و باید که اجتناب کند از پرخوردن که روایتست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بس است فرزند آدم را لقمهٔ چند که راست کند پشت اورا پس اگر ناچار باشد باید که سه یك معده از برای طعام باشد وسه یك برای آب و سه یك برای نفس . ونیز فرموده که اکثر مردم از روی سیری درازتر خواهد بود گرسنگی ایشان روزقیامت . ونیز سیری دل را سخت میسازدو سنگین میگرداند اعضارا از عبادت، و بس است برای سیران بازماندن از نماز شب وشب زنده‌داری شب زنده داران و اینکه اینان طواف برمزابل کنند وآنان درمساجد ، و بدانکه بعد ازنفقه بر نفس خودواجبست نفقه کردن برعیال خودبحد وسط بدون تنك گیری ، وسنت است فراخ گردانیدن نفقه برایشان وخوشحال ساختن ایشانرا بوعده‌های راست. روایت است از امام رضا علیه السلام که هرگاه وعده کردید باطفال پس وفا کنید از برای ایشان ، بدرستیکه ایشان تصور میکنند که شما ایشان را روزي میدهید و بدرستی که خدای عزوجل غضب نمی کند از برای هیچ چیز همچو غضب او از برای زنان و کودکان ، و سنت است میوه از برای عیال بردن خصوصاً روزهای جمعه :

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که بیاورید میوه را به اهل خود در شبهای جمعه تا شاد شوند بجمعه ، وسنت است اکرام پدر ومادر خصوصاً مادر. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که فاضلترین اعمال نمازست در وقت خود و نیکوئی با مادر و پدر و جهاد کردن درراه خدا ، وروایتست که دروقتی که موسی علیه السلام مناجات میکردباحق

سبحانه مردیرا دید که در ساق عرش نماز میگذارد او را رشك آمد گفت ای پروردگار من بچه چیز بنده خودرا رسانیدهٔ باین مرتبه که میبینم ؟ حق سبحانه گفت ای موسی این مرد بسیار نیکوئی میکرد به پدر و مادر و سخن چین نبود . ومرویست که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله ترك نکرده ام هیچ چیز از اعمال قبیحه را آیا توبهٔ من قبول باشد ؟ پیغمبر فرمود از پدر ومادر توهیچ کدام باقی مانده، گفت بلی پدر دارم ؛ پیغمبر فرمود برو و با او نیکوئی کن چون برفت حضرت فرمود که اگرمادر میداشت بهتر میبود . و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که دوست دارد که عمر او دراز باشد و رزق بسیار یابد باید که پدر و مادر پیوندد یعنی مراعات ایشان کند ، بدرستی که صله ایشان ازجملهٔ طاعت خداست ، و روایتست که مردی بامام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرمن پیر شده وهرگاه حاجتی دارد ما او را بر میداریم ، امام علیه السلام فرمود اگر استطاعت داری بکن این کار را که فردا سپری خواهد بود ازبرای تو ، وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده کهچهچیزمنع میکند یکی از شما را از اینکه نیکوئی کند با پدر ومادر خود در زندگی و مرگشان و نماز گذارد برای ایشان و روزه دارد و تصدق کند برای ایشان پس آنچه کرده است ثواب آن بایشان راجع میشود ، و مر او را نیز مثل آن هست ، و زیاده میسازد خدای تعالی خیر بسیار ازبرای اوبجهت نیکوئی که کرده است ، و ازجمله حقوق پدر برفرزند اینست که بنام نخواند پدر راو در پیش او نرود و ننشیند پیش از او مردی گفت یا رسول الله چیست حق پسرمن که اینست ؟ فرمود نیکوساز نام اورا و ادب دارکن او را و در موضع نیکو بدار .

فصل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که ازسعادت مردفرزند صالحست . و نیز فرموده که فرزند از برای پدر ریحانیست از جانب خدای تعالی که قسمت کرده است میان بندگان ، وبدرستی که دوریحانهٔ من حسن وحسین‌اند نام نهاده‌ام ایشان را باسم دو سبط بنی اسرائیل که شبّر و شبیرست . و روایت کرده فضل بن ابی قره از ابوعبدالله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که عیسی‌بن مریم

بگذشت بقبری که عذاب میکردند صاحب آنرا ، و بعد از یك سال دیگر از آنجا بگذشت اورا عذاب نمیکردند گفت ای پروردگار من پارسال باین قبر گذشتم صاحب این را عذاب میکردند و امسال که مرور کردم عذاب نمیکنند اورا ؛ وحی باو نازل شد که فرزند صالحی از اوبوجود آمده که اصلاح میکند راه را یعنی براه راست میرود ، وجای میدهد یتیم را یعنی نگه داری او میکند ؛ از جهت عمل پسر او را آمرزیدم ، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که میراث خدای تعالی از بنده مؤمن فرزندیست که بپرستد خدای را بعد از فوت او؛ بعد از آن ابوعبدالله علیه السلام آیه زکریا راتلاوت فرمود که **هب لی من لدنك ولیاً یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا** یعنی ببخش بمن از خود فرزندی که متولی امر دین باشد و میراث برد از من و از آل یعقوب خلافت را باستحقاق ، وبگردان اورا ای پروردگار من شایسته و پسندیده .

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست هر که او را چهار فرزند شود و نام نکند یکی از آنها را باسم من پس بتحقیق که جفاکرده است برمن؛ وازسلیمان جعفری منقولست که شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که داخل نشود درویشی درخانه که دراو نام محمد یا احمد یا علی یاحسن یا حسین یا جعفر یا ابوطالب یا عبدالله یا فاطمه باشد . و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بدرستیکه شیطان هرگاه میشنود آواز منادی که ندا میکند یامحمد یاعلی گداخته میشود همچنانکه گداخته میشود قلعی . و امام رضا علیه السلام فرموده که خانهٔ که در او محمد نامی باشد اهل آن خانه صبح میکنند بخیر وشب میکنند بخیر . و ازامام جعفر صادق علیه السلام منقولست که متولد نمیشود هیچ فرزندی از ما الا آنکه نام مینهیم اورا محمد پس هرگاه هفت روز گذشت اگر بخواهیم تغییراسم اومیکنیم والابحال خودمیگذاریم ، و نیز فرمود که نامهای نیکو نهید خودرا بدرستی که شما روز قیامت خوانده خواهیدشد بآن اسمها که برخیزای فلان بن فلان بنور خود و برخیزای فلان بن فلان که نوری نیست ترا. و روایت کرده است محمد بن یعقوب بوسایط از حسن بن احمد مقری و او ازشخصی

و آن شخص از امام جعفر صادق عليه السلام که هر گاه زن یکی از شمـا آبستن باشد و مولود چهار ماهه شده باشد پس باید که مرد و زن بقبله بایستند و مرد دست خود را بر پهلوی زن بزند و بگوید اللهم انی قد سمیة محمداً یعنی بار خدایا بدرستی که من نام نهادم این ولدرا محمد، بدرستی که آن فرزند پسر میشود پس اگر وفا کرد بآن اسم برکت میدهد خدای تعالی در عمر او واگر رجوع کرد از آن اسم خدای تعالی مختار است اگر خواهد فرا گیرد او را و اگر خواهد بگذارد . واز سهل بن زیاد منقولست که او از بعضی اصحاب شنید که حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله فرموده هر که مر اورا حملی باشد پس بایدکه نیت کند که او را محمد نام نهد یا علی تا پسر متولد شود ، وهر گاه بحضرت امام زین العابدین بشارت فرزند میدادند سؤال نمیکرد که پسرست یا دختر ؛ بلکه اول میپرسید که مستوی الخلقه است و چون میگفتند که مستوی الخلقه است میفرمود الحمدلله الذی لم یخلق من شیاءمشوها یعنی ستایش مر خدای راکه خلق نکرد ازمن چیزی بدخلقه .

و امام موسی کاظم فرموده نیك بخت مردی، که نمیرد تا به بیند فرزندی از نفس خود ، و بعد از آن فرمود بتحقیق که نموده است بمن حق سبحانه خلف مرا از نفس من و اشاره کرد بامام رضا عليه السلام ، وامام جعفر صادق عليه السلام فرموده بدرستی که حق تعالی رحم میکند بر پدر بواسطه بسیاری دوستی که بفرزند دارد . وروایتست که مردی از انصار بامام جعفر صادق عليه السلام گفت بکه نیکوئی کنم؟ فرمود بپدر و مادر؛ گفت ایشان در گذشته اند فرمود نیکوئی کن بفرزند خود . و ازامام جعفر صادق عليه السلام منقولست که حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله فرموده که دوست دارید کودکانرا ورحم کنید بریشان وهر گاه وعده چیزي بایشان دادید وفا کنید بدرستی که ایشان نمی بینند الا آنکه شما بایشان روزی میدهید . ونیز پیغمبر صلى الله عليه وآله فرموده که رحمت کند خدا آنکس راکه یاری دهد فرزند خودرا برنیکوئی وعفو کند بدی اورا ، و دعا کند برای او در آنچه میان او ومیان حق تعالی است ،

و نیز فرموده هر که ببوسد فرزندخودرا ؛ اورا حسنه‌ایست وهر که‌فرزندش را خوشحال سازد خدایتعالی اوراخوشحال‌سازد درروزقیامت، و هر که قرآن‌تعلیم کند فرزندخود رادر روز قیامت مادر وپدر آن کودك‌رابطلبندو دوجامه‌برایشان به پوشانند که‌روشن‌شوداز نور آن چهره‌های‌اهل‌بهشت. و روایت‌است که‌مردی‌نزدپیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت هرگز اطفال خودرا نبوسیده ام چون برفت حضرت فرمود این مرد نزدماازاهل آتش‌است ، وپیغمبر صلی الله علیه و آله شخصی را دید ازانصار که دوفرزند داردیکی را میبوسد ودیگری را گذاشته‌فرمود که چرا میان‌این‌دومساوات‌رارعایت‌نمیکنی ؟ و شخصی روایت کرده که شکایت بردم نزد امام رضا علیه السلام از فرزند خود فرمود مزن اورا و دوری کن ازاو واما دراز مکن دوری را . و منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه صباح میشد دست مبارك میسود برسرهای فرزند و فرزند فرزند وروایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله یکروزی نماز میگذارد با مردم پس تخفیف کرد دردورکعت آخر چون فارغ شد مردم گفتند یا رسول‌الله دیدیم‌تراکه تخفیف کردی ، آیا امري‌حادث شد درنماز؟ گفت‌چه امر گفتند تخفیف فرمودی دورکعت آخر راگفت آیا نشنیدید آواز کودك‌را ؟ و آن‌آواز یکی از سبطین بوده و درحدیث دیگر وارد شده که ترسیدم که خاطر پدر او باو مشغول شود.

وامام جعفر صادق علیه السلام فرموده که ابراهیم علیه السلام سؤال کرد از پروردگارخود که اورا دختری روزی کند که بگرید براو ونوحه کند ازبراي او بعدازموت او ، وپیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نیکو فرزندانند دختران مستوره و جهازکننده و انس گیرنده وبرکت آورنده وشپش چیننده‌اند و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده هر که آرزوی مرك دختران کند محروم شود ازاجرایشان ، وملاقات کند خدای تعالی را عاصی . ونیز فرمودکه هرکه دعای بدکند فرزند خودرا حق سبحانه اورا محتاج سازد .ودیگر فرمودکه دختران حسنات اند وپسران نعمت‌اند وثواب مترتب میشود برحسنات و ازنعمت سؤال خواهندکرد . وپیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هرکه عیالمند شود بسه دختر یا سه‌خواهرواجب شود برای او بهشت گفتند یارسول‌الله بدو هم میشود؟ فرمود میشود

پس گفتند یارسول الله بیکی هم میشود ؟ فرمود میشود، ونیز فرموده کسی که عیالمند شود بسه دختر یا مثل آن ازخواهران و صبر کند برجای دادن ایشان تا وقتی که جدا شوند و بشوهر روند، یا بمیرند و ایشانرا بقبر سپارد باشیم من و او در بهشت همچو این دو و اشاره بانگشت سبابه ووسطی فرمود ، وگفتند یا رسول الله دودختر همین حال دارد ؟ فرمودکه دو هم چنین است پس گفتند یارسول الله یکی هم اینحال دارد ؟ فرمود یکی همچنین است .

روایتست که شخصی را دختری شد پس او را دید ابوعبدالله علیه‌السلام غضبناک؛ باو گفت اگر خدای تعالی وحی فرستد بتوکه من اختیار کنم از برای تو یا خود اختیار میکنی چه خواهی گفت ؟ او در جواب گفت که میگویم ای پروردگار من تو اختیار کن از برای من امام علیه‌السلام فرمود بدرستی که خدای تعالی اختیار کرده است از برای‌تو، بعد از آن فرمودآن پسری راکه کشت عالمی که با موسی بود و موسی از کشتن آن سؤال کرد ودرجواب گفت فاردنا ان یبدلهما ربهما خیراً منه زکوة و اقرب رحماً یعنی‌خواستیم‌بدل دهد پدر ومادر اورا پروردگارایشان فرزندی‌که بهتر ازاو باشد ازروی پاکیزگی از روی مهربانی بمادر وپدر بدل آن دختری بوجود آمد که هفتاد پیغمبر از او پدید آمدند . و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده که وصیت میکنم حاضر امت خود را و غایب ایشانرا و آنرا که در پشتهای مردان و رحمهای زنان اند تا روز قیامت باینکه مراعات صلهٔ رحم نمایند و اگرچه دور باشند از خویشان یکساله راه بدرستی که مراعات خویشان از دینست ، و دیگر فرمود که هر دو طرف صراط روز قیامت امانت وصله رحم است پس‌هر گاه مرور کند بر مراعات کنندهٔ صله رحم و ادا نمایندهٔ امانت میرود به بهشت ، و هرگاه بگذرد برو خائن امانت و قطع کنندهٔ صله رحم نفع نمیدهد او را با این هر دو صنعت عمل وبروی در آورند او را خیانت وقطع صله رحم ازصراط درآتش .

و دیگر فرموده که همیشه جبرئیل وصیت میکند مرا بزن تا بحدی که گمان

بردم که سزاوار نیست طلاق زنان الا آنکه از ایشان عمل قبیح آشکار ابوجود آید، و نیز فرمود بپرهیزید از ترس خدا در حق دوضعیف که آن زنست و یتیم ، ودیگر فرمود که حق زنان برشوهر آنست که شوهر دفع گرسنگی زن کند و بپوشاند عورت اورا وزشت نکند از برای او روی را یعنی روی از او درهم نکشد پس هر گاه چنین کند بخدا سوگند که ادا کرده حق زن را .

فصل و بتحقیق دانستی آنچه واجبست بر کسب کننده و صاحب عیال از میانه نگاه داشتن در کسب وخرج کردن ، و این قانون کلی است که امر کرده است باو شریعت بر عموم ، روایت کرده است عمر بن یزید از ابی عبدالله علیه‌السلام که گفت بدرستی که من شروع میکنم در حاجتی که بر آرد آنرا خدا وشروع نمیکنم آنرا مگر باین امید که ببیند خداوند متعال مرا درطلب حلال آیا نشنیدهٔ قول خدای عزوجل را که : **فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله** یعنی هرگاه گذارده شود نماز پس متفرق شوید درزمین وطلب کنید از روزی خدا و فرمود آیا دیده مردي را که داخل شود در خانه و درب آن خانه را بگل بگیرد و بعد از آن گوید روزی من فرود می آید بر من ، این از آن سه نفراست که دعای ایشان مستجاب نیست عمر بن یزید گوید که گفتم کیستند این سه شخص ؟ فرمود مردی که زنی داشته باشد واو را انفرین کند مستجاب نیست ، بواسطهٔ آنکه اختیار نگاه داشتن وطلاق گفتن در دست اوست اگر خواهد اورا واگذارد ، و دیگر مردی که مر اورا حقی بر ذمت کسی باشد و گواه برو نگرفته باشد و آنشخص انکار حق او کند واین اورا دعای بد کند مستجاب نیست بواسطه آنکه برو لازم بود که کسی را شاهد سازد و او ترك کرده آنچه برو لازم بود ، و دیگر مردی که مالی داشته باشد پس بنشیند در خانهٔ خود وطلب معاش نکند تا آن مالرا تمام بخورد پس دعا کند و رزق طلبد مستجاب نیست .

بدانکه سعی درطلب رزق تکلیف عمومی است از برای جمهور از خلایق و اما خواص بعضی از ایشان مکلفند باکتساب ، وبعضی متوکلند واین توکل درجه عظیمست

وصفتی‌است ازصفات صدیقین ، و هر که رسید باین درجهٔ برطرف شد ازاوقید سعی و اهتمام وگشوده شد از او زمام طلب ونیست شد ازاوداعیه کسب کردن ومنکشف شد ازاوابرهای غم واحاطه کرد باو ابرسفید امنیّت ونشست برخوان‌رضا وسیراب شد ازحوضهای‌اطمینان همچنانکه خدای‌تعالی‌فرموده **و من یتوکل علی الله فهو حسبه** یعنی هرکه توکل کند برخدا کافیست خدا اورا ونیز فرموده **الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء** یعنی آنکسانیکه گفتند ایشانرا مردمان که بدرستی‌که مردم جمع‌شده‌اند ازبرای حرب کردن باشما پس ترسانیدندایشان را پزیاده شد ایشانراایمان‌و گفتند کافیست مارا خدا و نیکو وکیلی است خدا پس باز گشتند بنعمت وفضل تمام ازجانب خدای تعالی ، و بدی بایشان نرسید .

ودر وحی قدیم وارد شده‌که ای پسرآدم آفریدم ترا از خاك بعد از آن ازنطفه ودرمانده نشدم بآفریدن تو آیا درمانده خواهد ساخت مرا نانی‌که برسانم بتو در وقت خود . و وحی فرستاد بعیسی علیه‌السلام که مرا درخاطر خود جای ده همچنانکه قصد را در دل خود جای میدهی و بگردان یاد مرا از برای روز معادت ونزدیکی جوی بمن بسنّتها ، و توکل کن بر من که من‌کافیم ترا و دوستی مکن با غیر من تا من ترا فرا گیرم ، ای عیسی صبر کن بر بلا و راضی شو بقضا وباش مثل شاد شدن من ازتو بدرستی‌که شاد شدن من آنست که‌اطاعت کرده شوم ، و عصیان نورزند بمن ومراد اینست که ای عیسی مطیع باش وعاصی مباش و نیز وارد شده که ای عیسی زنده‌کن ذکر مرا برزبانت وحب مرا درقلبت‌قرارده. امام جعفرعلیه‌السلام فرمود هرکه اندوه خورد بجهت روزی مینویسند ازبرای اوگناه ، وروایت است که دانیال‌پیغمبرعلیه‌السلام در زمان‌پادشاه‌غضب‌کنندهٔ‌ستمکاری بود پادشاه اورا گرفته و در چاهی انداخت ، و بعضی جانوران درنده نیزدرآن چاه انداخت وآن جانوران باو نزدیك نشدند واورا مجروح نساختند ،حضرت حق سبحانه وتعالی بیکی ازانبیاء

خود وحی فرستاد که ازبرای دانیال طعام ببر او گفت بار خدایا کجاست دانیال ؟ حق سبحانه گفت بیرون رو ازاین ده که پیش روی تو کفتاری خواهد آمد و ترا راه خواهد نمود ، وی بیرون آمد و آن کفتار اورا بسرچاهی برد که دانیال در آن بود وطعام جهت اوفرو آویخت چون دانیال طعام نزد خود دید گفت ستایش مرخدایرا که فراموش نمیکند کسی را که یاد او میکند وسپاس مرخدایرا که نومید نمیسازد کسی را که میخواند او را و ستایش مرخدایرا که کسی که براو توکل کرد بس است آنکس را ، و ستایش مرخدای راکه هر که اعتماد براو کرد اورا بغیر خود وانگذارد، وستایش آن خدای راکه جزامیدهد بعمل نیك نیکوئی وببدی آمرزش وبصبر نجات .

بعد از آن امام جعفرصادق علیه‌السلام فرمود بدرستی که خدای تعالی قبول نموده که برساند رزقهای متقیانرا از جائیکه ندانند ، و قبول نمیکند از برای دوستان خود حاضر شدن در دولت ظالمان یعنی منکر اینستکه دوستان او بجهت حاجات نزد ظالمان حاضر شوند. ووحی فرستادحق سبحانه بداود هر که منقطع شود بمن کفایت کنم اورا، یعنی هر که ازجمیع مخلوقات ببردو بمن بپوندد مهمات اورا بسازم، وروایتست از امام جعفر صادق علیه‌السلام که جبرئیل بپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد و گفت یا رسول الله بدرستیکه خدای تعالی فرستاده است مرا بسوی تو بهدیه که قبل از تو بهیچ کس نداده ، پیغمبر فرمود چیست آن؟ جبرئیل گفت صبرست و نیکو تر از آن پیغمبر فرمود گفتم نیکوتر از آن کدامست؟ گفت قناعت ونیکوترازآن، گفتم آن کدامست؟ گفت رضا وبهتر از آن، گفتم آن کدامست ؟ گفت زهد و بهتراز آن؛ گفتم آن کدامست؟ گفت اخلاص و بهتراز آن، گفتم آن کدامست؟ گفت یقین و بهتراز آن، گفتم آن کدامست ؟ گفت راه این همه توکل است برخدا گفتم یا جبرئیل تفسیر توکل بر خدا چیست ؟ گفت علم باینکه مخلوق ضرر و نفع نمیتوانند رسانید وعطا و منع آن نمیتوانند کرد ، و نومید شدن از مخلوقات هر گاه بندهٔ چنین باشد عمل نخواهد کرد از برای هیچ کس غیر خدای سبحانه، و میل نخواهد کرد دل او بغیر خدا

و نخواهد ترسید الا از خدا وطمع نخواهد داشت بهیچ کس بغیر از خدای سبحانه پس اینست تفسیر توکل.

پیغمبر فرمود که گفتم ای جبرئیل تفسیر صبر چیست؟ گفت صبر کردن در سختیها همچو صبر در خوشحالی، وصبر نمودن دردرویشی همچنانکه در توانگری ودر توانگری چنان که در عافیت، وشکایت نکنند آفریدگار خود را نزد مخلوقات بآنچه میرسد بایشان از بلاها، گفتم چیست تفسیر قناعت؟ گفت قانع شدن بآنچه برسد از دنیا و قانع شود بچیزی کم وشکر کند اندك را، گفتم چیست تفسیر رضا؟ گفت راضی کسی است که خشم نگیرد بر خداوند خود اگر برسد باو چیزی از دنیا و اگر نرسد وراضی نشود از نفس باندکی اعمال خوب گفتم ای جبرئیل چیست تفسیر زهد؟ گفت زاهد کسی است که دوست داشته باشد کسی را که خالق اورا دوست دارد و دشمن دارد کسی را که خالق او را دشمن دارد، وکناره کند از حلال دنیا و ملتفت نشود بحرام آن بدرستی که در حلال دنیا حساب خواهد بود و در حرام آن عقاب، و رحم کند برجمیع مسلمانان همچنانکه رحم میکند بر نفس خود، و کناره کند از شخصی که دراوفایده نباشد همچنانکه کناره میکند از حرام، و احتراز نماید از بسیار خوردن همچنانکه احتراز میکند از مردهٔ که بسیار بدبو شده باشد، و اجتناب از متاع دنیا همچنانکه اجتناب مینماید از آتش که مبادا فراگیرد او را وکوتاه سازد آرزوی خود را و درمیان هردو چشم گیرد اجل خود را یعنی هرگز از آن غافل نباشد.

گفتم ای جبرئیل تفسیر اخلاص کدامست؟ گفت مخلص آنکسی است که سؤال نکند از مردم چیزی تا بیابد و چون بیابد راضی باشد وهرگاه بماند نزد او چیزی صرف کند در رضای خدا پس اگر سؤال نکند از مخلوق بتحقیق که اقرار کرده است ببندگی خدای تعالی، وهرگاه خیر بیابد و راضی باشد پس او از خدا راضیست وخدای تبارك وتعالی هم از او راضی است، و هرگاه عطا کند باو خدا خیری او خرسندباشد. باز گفتم تفسیر یقین چیست؟ گفت صاحب یقین عمل میکند از برای خدا همچنانکه گویا او را میبیند و اگر نمی بیند خدایرا بدرستیکه خدا

او را می بیند ، و آنکه بداند بیقین که آنچه برسد باو نه بواسطهٔ خطای اوست و آنچه خطا کرده نه آنست که باو برسد یعنی هرچه بنده رسد از سختیها نه آنست که بواسطهٔ گناهان شده است ، بلکه میتواند بود که بواسطهٔ بالا رفتن درجات اوباشد وهر گناهی که بکند نه آنست که البته او را عذاب کند بلکه محتمل است که عفو فرماید ، و آنچه مذکور شد شاخه ها و راههای زهد هستند؛ پس نظر کن بنیکوئی این حدیث و آنچه دلالت میکند بر آن از فواید ، و بتحقیق مذکورشد که صبر وقناعت و رضا وزهد و اخلاص ویقین اموری هستند منشعب از توکل یعنی اینها توکلست ، و کافیست همین مدح توکل را؛ بعد از آن مذکورشده درتعریف توکل اینکه متوکل آنکسی است که بداندکه مخلوقات ضرر و نفع نمیتوانند رسانید ، و بخشش و منع آن نمیتوانند کرد و نومید باشد از جمیع مردم پس این پنج ستون توکلند چهار اول علمی هستند وآخرین عملی و چهار اول را قوامی نیست بدون پنجم ، بلکه پنجم اصل آن چهار است و آنان باین قایمند و نزد پنجم ظاهر میشود فایده آنها .

وازاین معلوم شد که علم را بدون عمل قوامی نیست واینکه پاکیزه نمیشود و نفع نمی یابد صاحب علم مادامی که عمل بآن نکند واین امریست ظاهر بدرستی که کسی که مثلاشکایت کند از درد دندان وداند که ترشی او را ضرر میکند و بعد از آن ترشی بخورد ، البته دندان او بدرد خواهد آمد واین علم او باینکه ترشی ضرر میکند اصلا نفع باو نخواهد رسانید مادام که عمل بآن نکرده باشد پس نظر کن به‌نتیجهٔ که حاصل میشود ازاین پنج رکن همانطور که فهمیدی ازقول جبرئیل که هرگاه بندهٔ چنین باشد عمل نخواهدکرد از برای هیچکس غیراز خدای تعالی بروجهی که مذکورشد واین نتیجه سه چیزاست .

اول اخلاص بواسطهٔ آنکه هرگاه محقق شدکه مخلوق ضرر ونفع نمیتواند رسانید عمل از برای او نخواهدکرد و طلب منزلت در دل اونخواهد نمود ومنقطع میشود از او داعیهٔ ریا و دل او میل هیچ طرف نخواهد کرد ، و باقی خواهد ماند

مستقیم باخلاص خود و بجای خواهد آورد عبادت را بوجهی که لایق باشد .

دوم آنکه عزت باین است که بالکلیه غنی باشد ازمردمان درقطع طمع از ایشان بواسطهٔ آنکه هر کرا محقق شد که نیست بخشندهٔ از خلق امید بخلق نخواهد داشت و اعتماد خواهد نمود درامید به پروردگار خود بنابر آنکه او بخشنده است نه غیر او .

سیم امن بودن وعدم خوف از مخلوقات وتمام موذیات ، وازاینجهت است که مخلصان وعبادت کنندگان ورهروان خدا مرورمیکنند برسباع وازآن باك ندارند زیراکه هر که متیقّن است دراینکه مخلوقات ضرر نمیتوانند رسانید از ایشان نمی ترسد ، و اعتقاد اودرباره درنده همچو اعتقاداوست دربشه .

روایت کرده ابوحازم عبدالغفاربن حسن که ابراهیم ادهم بکوفه آمد و من با او بودم ، واین درزمان منصور دوانقی بود وابوعبدالله جعفربن محمّدبن علی العلوی نیز بکوفه آمد و بعداز چند روز ارادهٔ نمودکه بمدینه مراجعت کند ، علما واهل فضل کوفه اورا مشایعت کردند و از آن جمله که مشایعت اوکردند ثوری و ابراهیم ادهم بود . ومشایعت کنندگان پیشتر میرفتند ناگاه در راه بشیری رسیدند ابراهیم بآن جماعت گفت توقف کنید تا ابوعبدالله بیاید وملاحظه کنید که چه خواهد کرد . ابوعبدالله علیه‌السلام آمد ، و چون حکایت شیررا باو گفتند متوجه شیرشد تا بنزدیك او رسید وگوش اوراگرفت و اورا از راه دورساخت ، وبعدازآن روی باین جماعت کرد وگفت اگر مردمان اطاعت خدا کنند آنچه حق طاعتست هرآینه بار خواهند کرد برین شیراحمال واثقال خودرا . وجویرة بن مسهر روایت کرده که با امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوجه بابل شدم و دیگری با مانبود پس بشوره زمینی رسیدیم دیدیم که ماده شیری در راه تکیه کرده و نره شیری درعقب آن خوابیده وبچه‌های ایشان در عقب ایشان خوابیده ، چون من اینرادیدم لجام اسب کشیدم تادرعقب بروم ، امیرالمؤمنین فرمود که پیش رو ای جویره بدرستی که اینها سك خدایند و نیست هیچ دابهٔ مگر آنکه خدای تعالی موی پیشانی اوراگرفته واین کنایتست از آنکه زمام اختیار همه در دست خداست ، و دفع شرّ اینها هیچکس بغیر خدا نمیتواند کرد و نزدیك شد بشیر دیدم که روی آورد بآنحضرت و دم خود را میجنبانید امیرالمؤمنین علیه‌السلام قدم

مبارك خود را بر روی او مالید پس حق سبحانه اورا بزبان آورد و گفت : السلام علیك یا امیرالمؤمنین و وصی خاتم‌النبیین ، حضرت فرمود که علیك السلام یاحیدره چیست تسبیح تو ؟ شیر گفت میگویم : **سبحان ربی سبحان الهی سبحان من اوقع المهابة والمخافة فی قلوب عباده منی سبحانه سبحانه** پس آنحضرت از آنجا گذشت و من با او بودم زمین شوره زار طولانی شد و وقت عصر رسید پس من دغدغه کردم که نماز عصر فوت شود ، بعدازآن با خود گفتم که وای برتوای جویره آیا تو نیکوگمانتر یا حریص تری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وحال آنکه دیدی ازامر شیر آنچه دیدی وحضرت میرفت ومن با او بودم تا زمین شوره زارتمام شد پس پای مبارك گردانید واز مرکب فرودآمد ، و توجه نمود و اذان و اقامه‌دوبارفرمودبعداز آن چیزی آهسته بگفت و اشاره کرد بدست مبارك ، ناگاه آفتاب بازگشت تا بموضع عصر وآنرا صدائی بود درمراجعت و نماز گذاردیم و چون فارغ شدیم سر بالا کردم آفتابرا دیدم بحال خود رفته و نگذشت مگر مقدار چشم برهمزدن که ستارگان ظاهر شد ، حضرت اذان و اقامه گفت و نماز شام گذارد وبعدازآن سوار شد و رو بمن کرد وگفت ای جویره آیا گفته باشی که این ساحراست وگفته باشی که ندیدم طلوع و غروب آفتاب را مثل این ؟ آیااین سحرباشدیاچشم من‌خیره‌شده باشد زود باشد که خارج کنم آنچه‌راکه القا کرده شیطان‌دردل تو؛ آنچه‌دیدی‌ازامر شیر و آنچه شنیدی از سخن گفتن آن آیا ندانسته که خدای سبحانه فرموده که **ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها؟** یعنی مر خدایرا نامهای نیکوست پس بخوانید اورا باین نامها . ای جویره بدرستی‌که برسول خدا وحی نازل شد و در آن وقت سر مبارك آنحضرت در دامن من بود ، آفتاب غروب کرد و من‌نماز عصر نگذارده بودم حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از من پرسید که نماز گذاردهٔ؟ گفتم نه، فرمودبار خدایا بدرستی‌که علی درطاعت توو‌حاجت نبی تو بود و دعا فرمود باسم اعظم پس آفتاب مراجعت کرد ومن نماز گذاردم از روی اطمینان ، بعداز آن آفتاب غروب کرد و تعلیم فرمود مرا آن اسمی که بآن دعا کرده بود و من حالا بآن اسم دعا کردم .

ای جویره بدرستی که حق ظاهر ترست در دل مؤمنان از القائات شیطانی بدرستی که من خواندم خدای عزوجل راکه محو سازد اینرا از دل تو پس چه‌چیز می‌یابی حالا گفتم ای سید من بتحقیق که محو شد این ازدل من .

فصل بدانکه قول او که هرگاه سؤال نکند کسی از مخلوقات بتحقیق که اقرار کرده به بندگی خدا ، دلیل بر ضعف ایمان سایل و قوه ایمان امیدوار بخدا آنکه هرگاه او نفی کرد بخشندهٔ غیر حق سبحانه را اعراض کند از طلب کردن حاجات از غیر حق پس خالص میگردد توحید او و تمام میشود عبودیت و در این معنی روایت کرده اند از امام جعفرصادق عليه السلام درقول خدایتعالی که : و ما يؤمن اكثرهم بالله و هم مشركون یعنی ایمان نیاورده‌اند اکثر ایشان بخدا الاآنکه ایشان شرك آرندگان بودند ، فرمود که مراد قول آنکسی‌است که گوید اگر فلان نمی بود من هلاك میشدم و اگر فلان نمی بود نمیرسید بمن این و اگر فلان نمی بود هلاك میشد عیال من آیا نمی بینی هر که اینرا گوید بتحقیق که شریك پیدا کرده از برای خدایتعالی درملك اوکه روزی میدهد اورا و دفع ضرر از او میکند گفتم بگوید که اگرمنّت نمی‌نهاد خدای تعالی برمن بفلان هلاك میشدم ، اما فرمود بلی باکی نیست باین وامثال این . ونیز فرمود که شیعه ما آنکسی‌است که‌طلب نکند از مردم اگر چه از گرسنگی بمیرد و از اینجهت رد کرده میشود شهادت سائل . روایت است از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله که شهادت آنکسی که سؤال میکند از کف خود یعنی دست پیش میدارد مردود است . ومنقولست که امام زین العابدین عليه السلام در روز عرفه نظر کرد بجماعتی که سؤال میکردند ازمردمان ، فرمود اینها بدترین خلق خدایند ، مردمان روی بدرگاه خدادارندوایشان‌روی بمردم کرده‌اند. و امام‌جعفرصادق عليه السلام فرمود که‌اگر بداند سائل آنچه براوست ازگناه هیچگاه از کسی طلب نکند و اگربداند آنکسی که ازاو چیزی می طلبند که چقدر گناه‌است منع‌دادن‌به سائل‌هیچکس کسی را منع نکند .

فصل در کراهت سؤال و رد آن امام جعفر صادق علیه السلام فرموده هر که طلب کند و محتاج نباشد بدرستی که خمر خورده است . وامام محمد باقر علیه السلام فرموده که سوگند یاد میکنم بخدا و این سوگند راست است که نگشود مردی بر نفس خود دری از سؤال الا آنکه گشود خدای تعالی براو دری از احتیاج و امام زین العابدین فرمود که من ضامن میشوم بر پروردگار خود که هیچکس سؤال نکند از دیگری بی احتیاج الا آنکه مضطر سازد اورا حاجت ، یکروزی باصحاب فرمود آیا مبایعت نمیکنید بمن؟ عرض کردند ما مبایعت کرده ایم بتو یارسول الله فرمود مبایعت کنید با من که سئوال نکنید از مردمان خیری و بعداز آن اگر تازیانه از دست کسی می افتاد فرود میآمد و برمیداشت و بکسی نمیگفت آنرا بمن ده . و نیز فرمود که اگر یکی ازشما ریسمانی بردارد و پشتهٔ هیزم بر پشت بندد و بفروشد و باین وسیله ترك گدائی کند بهتر است مراورا ازسئوال کردن. وامام جعفرصادق علیه السلام فرمود که پریشان حال شد مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس زن او باو گفت چه شود اگر بروی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و از او سئوال کنی چیزیرا، او نزد پیغمبر آمد شنید که حضرت میفرمود هر که سؤال کند ازما می بخشیم باو، وهر که استغنا کند خدایتعالی اورا غنی میسازد آنمرد با خود گفت که پیغمبر نمیخواهد غیرمرا ازاین گفتار و مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از این فرمایش منم و آمد نزد زن خود و اینحال را باو اعلام نمود زن گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشر است احوال خود را باو اعلام کن تا بداند پس چون نزد پیغمبر آمد حضرت همان سخن میفرمود تا سه مرتبه این واقع شد آن مرد برفت و تبری بعاریت گرفت و ببالای کوه رفته و هیزم قطع کرد ، و سپس آنرا به نیم « مد » آرد فروخت و روز دیگر نیز برفت و بیشتر از آن آورد و فروخت و همیشه این کار میکرد تا آنمقدار زرجمع کرد که تبری خرید بعداز آن زر جمع میکرد تا دو شتر جوان و غلامی خرید وتوانگرشد وحال او نیکو گشت و بخدمت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و بحضرت عرض نمود که چگونه بجهت سئوال آمده بود و چه شنید ،

حضرت فرمود که از برای تو بود که میگفتم هر که سؤال کند از ما عطا میکنیم باو ، وهر که استغنا ورزد خدا اورا غنی میگرداند .

و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که طلب حاجات از مردم سلب عزت میکند و حیا را می برد و نومیدي از آنچه در دست مردمانست باعث عزت مؤمن میگردد وغنی حاضراست ، یعنی هر که سؤال بکند زود محتاج میشود . و ازپیغمبر صلی الله علیه وآله منقولست هر که استغنا ورزد خدای تعالی او را غنی میسازد و هر که عفت ورزد خدایتعالی باو ارزانی فرماید ، وهر که سؤال کند حق سبحانه باوعطافرمایدوهر که بگشاید بر خود درب سؤال را خدای عزوجل هفتاد باب از فقر براو بازکند که کوچکترین آنرا بچیزی نتوان مسدود نمود . و مردی طلب حاجت کرد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وگفت سؤال میکنم از تو برای خاطر خدا، پیغمبر صلی الله علیه وآله امر کرد او را پنج تازیانه بزنند و بعداً فرمود سؤال کن بنفس لئیمت و سؤال مکن بوجه الله الکریم ونیز فرمود که قطع نکنید برسائل سؤال اورا ؛ و اگر نبود که بعضی از مساکین دروغ میگویند رستگار نمی شد کسیکه‌رد سؤال آنها را بکند . و نیز فرمود خوشحال‌کنید سائل را به بخشش اندك و بنرمی‌ورحمت بدرستی که‌می آیندبسوی شما کسانی‌که نه‌آدمی اند ونه جن ، یعنی ملائکه تا به بینند که چه میکنید شما در آنچه خدا بشما داده .

و روایتست ازبعضی‌که ما نشسته بودیم بردرخانه ابی‌عبدالله علیه السلام یك‌صباحی پس سائلی‌آمد بدرخانه وسؤال‌کرد خدمتکاران ردکردند سؤال او را امام علیه السلام ایشانرا ملامت بسیارکرد وگفت اول سائلی‌که‌آمد بدرخانه او را ردکردید ، طعام بدهید سه سائل را بعدازآن اختیار دارید اگر زیاده کنید و الا حق آنروز را ادا کرده اید ، ونیز فرمودکه‌بدهید یکی‌را، ودورا، وسه را، بعدازان اختیار باشماست و از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقلست که هرگاه سائل شب بطلب آیداو را رد نکنید . و از ائمه علیهم السلام منقولست که ما عطا میکنیم بغیر مستحق بجهت حذر از اینکه مبادا رد مستحق شود . و امام زین العابدین علیه السلام فرمود که صدقه دادن در شب

فرو مینشاند غضب پروردگاررا. و نیز فرمود به ابوحمزه که اگر میخواهی که حق سبحانه پاکیزه گرداند مرگ ترا و بیامرزد گناه ترا درروزي که ملاقات کنی بجزای او، برتو باد بنیکوئی وصدقه دادن در پنهانی وصله رحم؛ بدرستی که اینان عمررازیاد میکنند و برطرف میسازند احتیاج راورفع میکنند ازصاحب خود هفتادمرگ بدرا. واز پیغمبر صلی الله علیه وآله سئوال کردند که کدام صدقه بهترست؟ فرمود بخویشانی که با تو به پنهانی دشمنی می‌کنند مراد مبالغه است در رعایت خویشان با وجود آنکه ایشان دشمنی کنند، بهترین صدقه آنست که بایشان دهند. و از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال کردند که صدقه را بآنها دهند که بردر خانها می‌آیند یا ازایشان باز گیرند و بخویشان دهند؟ فرمود نفرستند صدقه را مگر برای خویشان که آن صدقه اجرش بیشتراست. و نیز فرمود هرکه تصدق دهد در ماه رمضان دور میشود از او هفتاد نوع از بلا.

و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هرگاه اراده داشته باشی که تصدق کنی پیش از جمعه تاخیر بینداز آنرا تا روز جمعه، ونیز فرموده هرکه آب دهد تشنه را حق سبحانه اورا آب خواهد داد ازرحیق مختوم که آن نیکوترین آبهای بهشت است. و امام جعفرصادق علیه السلام فرموده که افضل صدقه سرد ساختن جگر گرم است وکسی که آب دهد جگر گرم را ازچهارپایان وغیرآنها، حق سبحانه و تعالی او را در سایه بدارد روزی که هیچ سایهٔ نباشد الا سایهٔ اوسبحانه.

قسم دوم= در آنچه زیاده از قوت است، و آن وبالست بر صاحب آن بواسطه آنکه در حرام او عقاب خواهد بود و در حلال آن حساب، روایت کرده است عبدالله بن عمیرازحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله که امت من در دنیا سه طبقه‌باشند اما طبقه اول دوست نخواهند داشت جمع کردن مال را و سعی نمیکنند در بدست آوردن و احتکار آن؛ و راضی خواهند بود از دنیا بآنمقدار که رفع گرسنگی ایشان کند و عورت ایشانرا بپوشاند، و آنچه از دنیا خواهند خواست بجهت آن

خواهد بود که وسیلهٔ آخرت سازند ، این جماعت ایمنند و خوف بر ایشان نیست و اندوهناك نخواهند شد . و اما طبقهٔ دوم آنهااند که دوست میدارند جمع کردن مالرا ازپاك‌ترین‌وجهی‌ونیکوترین راهی ، و باآن صله ارحام و نیکوئی ببرادران دینی می‌نمایند ومواسات با فقیران میکنند ، و ایشانرا دندان بر سنگ فرو بردن آسانتر است ازآنکه کسب کنند درهمی‌از راه غیرحلال یا منع نمایند آن درهم را از مستحق آن یا آنکه حفظ آن‌کنند تا روز موت پس ایشان آن‌کسانند که اگر با ایشان در حساب مناقشه کنند معذب خواهند بود در آخرت ، و اگر عفوکنند ایشانرا سالم خواهند بود. واما طبقه سوم جماعتی‌اند که دوست میدارند جمع‌کردن مال را از حلال و حرام ، و از آنچه بر ایشان واجب شده بجا نمی‌آورند اگر نفقه میکنند اسراف و شتاب مینمایند و اگرنگاه میدارند بخل میکنند و حبس مینمایند اینها کسانی‌اند که مالك شده دنیا دلهای ایشان‌راتاآنکه در آورد ایشانرا بآتش بسبب گناهان ایشان .

و از پیغمبر ﷺ منقولست که کسب نکرد بندهٔ مال حرامی که تصدق بدهد ازاو تا اجر یابد ونفقه نکرد ازاین مال حرام بجهت این که برکت یابد ، ونگذاشت بعد از خود آن مال را الاآنکه کشید اورا این مال درآتش و مدعا اینست که هر که مال حرام کسب‌کند و بقصد ثواب آنرا تصدق‌کند و نفقه نماید تا برکت یابد بعد از خود آنرا بگذارد آن مال او را بآتش خواهد کشید. واز امیرالمؤمنین عليه‌السلام از بزرگترین بدبختی سؤال کردند فرمود شخصی که ترك دنیا کرده باشداز برای‌دنیا پس دنیارا ازدست‌داده و درآخرت زیان‌کار است ، و دیگر مردی که عبادت‌کند وسعی‌نماید درطاعت و روزه دارد بجهت ریای مردم پس این آن‌کسی‌است که‌محروم است از لذات دنیا ووباو رسیده است مشقتی که اگر با آن اخلاص میداشت مستحق ثواب میشد پس وارد شودبآخرت‌وگمان داشته باشد که عملی‌که کرده بواسطهٔ‌آن سنگین شده ترازوی اعمال او پس بیابد آنرا عبث‌وضایع. گفتند کیست حسرتمندترین مردم؟ حضرت‌فرمود آنکس که به‌بیند مال خود را در

ترازوی اعمال غیر خود پس حق سبحانه و تعالی در آورد او را بسبب آن مال در دوزخ و داخل سازد وارث او را بسبب آن مال در بهشت گفتند این چگونه باشد گفت این همچنانست که یکی‌ازبرادران‌دینی‌ما بمن‌حکایت کرد از مردی که در مرض الموت نزد او حاضربوده آن‌مریض گفت ای فلان چه میگوئی در حق این صدهزار دینار که در این صندوق است و نداده‌ام از این زکوةهرگز؛ گفت باو گفتم پس‌چرا جمع کردی این مال را گفت ازبرای حقوق پادشاه و بسیاری عیال وبجهت آنکه مبادا عیال من فقیر شوند و بواسطهٔ خوف حوادث زمان این شخص گفت هنوز از نزد او بیرون نیامده بودم‌که نفس او منقطع شد بعد ازآن حضرت فرمودکه سپاس مرخدائی راکه بیرون برد او را از دنیا ملامت‌کرده شده بباطلی که جمع کرده واز حقی‌که منع نموده آنرا و در ظرف‌کرده و نیك نیست پس قطع کرد در طلب این مال بیابانها و دریاها را ای واقف فریب مخور همچنانکه فریب خورد مصاحب تو دیروز بدرستیکه حسرتمندترین مردم در روز قیامت‌کسی‌است‌که ببیند مال‌خود را در ترازوی غیر، داخل‌سازد خدای‌تعالی اورا بسبب آن مال دردوزخ ودرآورد غیررا بسبب آن مال دربهشت .

و روایتست از امام جعفر صادق ؑ بزرگتر از این حسرت مردیست که جمع‌کند مال بسیار را بتشویش تمام ومباشرت اهوال و خطر بسیار بعد ازآن فانی گرداند مال خود را بصدقات و نیکوکاری‌ها، و فانی سازد جوانی و قوت او را عبادات و نماز او وبا این همه‌نبیندحق‌را برای‌علی‌بن‌ابی‌طالب ؑ ونشناسدمقام‌اورا دراسلام وبیندکسی راکه‌عشراویاعشر عشراو نباشدافضل ازاوست‌و واقف سازند او را بر دلایل ، ولی‌توجه درآنها نکند وحجت و استدلال‌کنند بر او بآیات واحادیث و او ابا نماید و درگمراهی فرو رود پس این شخص حسرتش بسیار است در روز قیامت وصدقات او بشکل‌مارهائی خواهدشد که اورا می‌گزند ونماز او وعبادات او بصورت مالکان دوزخ مصور خواهند شد و او را بخواری بجهنم خواهند راند و او خواهدگفت وای بر من آیا من از نمازگذارندگان نبودم ؟ آیا من از زکوة

دهندگان نبودم ؟ آیا من نبودم که ازاموال مردمان وزنانشان خودرا بازمیداشتم ؟ پس چرا باین مصیبت عظیم گرفتار شدم!! باو گویند ای بدبخت چه نفعی بتو دهد وحال آنکه بزرگترین واجبات را بعد از توحید خدا و ایمان برسالت محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرو گذاشتی ؛ وضایع ساختهٔ آنچه راکه لازم بود برتو از شناسائی امیرالمؤمنین علی ولی الله وملزم ساختی خودرا بر آنچه که خدای تعالی حرام کرده برتو از اقتدا بدشمن خود پس اگر باشد مرترا بجای این اعمال عبادت دهر از اول آفرینش دنیا تا آخر وعوض این صدقات که کردهٔ صدقه بهمه اموال دنیا بلکه اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد و همه را صدقه کنی زیاده نمیکند این از برای تو الا دوری از خدای سبحانه ونزدیکی بغضب او .

و از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که حذر کنید ازمال بدرستی که در زمان سابق مردی بود که جمع کرده بود مال را و اولاد داشت وآن مال را برای ایشان جمع کرده بود ناگاه ملك الموت بدر خانهٔ او آمد و در کوفت ودر لباس فقیران آمد بود پس دربانان بیرون آمدند ملك الموت بایشان گفت بطلبید از برای من خواجهٔ خودرا ایشان گفتند هرگز بیرون نخواهد آمد خواجهٔ ما از برای مثل توئی، و او را از در خانه دور کردند ، دیگر بار بهمان نوع آمد و گفت بطلبید خواجهٔ خود را از برای من و خبر کنید او را که من ملك الموتم، خواجه چون این سخن بشنید بترسید وگفت باصحاب خود که با او بملایمت سخن گوئید ، وبگوئید که شاید غیراز خواجهٔ ما را طلب میکنی ودعاکنید اورا، ملك الموت چون این شنید گفت نه چنین است وداخل شد را، وگفت برخیز و آنچه میخواهی وصیت کن که من قابض روح توام پیش ازآنکه بیرون روم .

پس خویشان او فریادبرآوردندومیگریستنداو گفت که صندوقها را بگشایند وآنچه درآنهاست ازطلاونقره بنویسندبعدازآن روی بمال خود کرد ودشنام میداد آنرا و میگفت لعنت خدا برتو باد، بفراموشی انداختی مرا از ذکر پروردگارم و غافل ساختی مرا از امر آخرت تا وقتی که خبرموت را بمن دادند خبر دادنی! پس خدای

تعالی آن مال را گویا کردو گفت چرا مرا دشنام میدهی وحال آنکه تومستحق‌تری بملامت کردن ازمن، آیا تو در چشم مردم حقیر نبودی و ترا بلند مرتبه کردند برای خاطرمن؟ آیا نبود که تووصلحاچون بدرگاه سلاطین وبزرگان حضور پیدا میکردید اول ترا وارد میکردند و بعداً صلحا را ؟ آیا تو خواستگاری نکردی دختر پادشاهان‌راو بزرگانرا و صلحا نیز خواستگاری کردند پس تو بنکاح در آوردی و صلحا مردود شدند پس اگر تو نفقه میکردی مرا در خیرات مانع نبودم برتو واطاعت تومیکردم وبرای تو مفید میبودم و اگر انفاق میکردی مرا در راه خدا ترا از من باز نمی‌داشتند یعنی کمالات اخروی بسبب انفاق حاصل میشد ترا ، پس دشنام مده مرا چه استحقاق تو در اینکه ملامت‌کردی، شوی بیشتر است ازمن ومن وتو هر دو از خاك آفریده شده‌ایم ومن میروم بخاك و تو میروی بگناه من ، یعنی بگناهی که بسبب من حاصل کرده ، این چنین آن مال بصاحبش توبیخ میکرد.

فصل = بدانکه جمع‌کننده مال وسعی نماینده برای او زیان کار است وضعیف‌العقل وبیان میکنیم این را بچند وجه اول آنکه بنفس خود ظلم میکند ببار کردن همّ وغم بر آن‌وسود گرفتن از آن بدرستی‌که برداشتن و بدوش کشیدن مال سنگین و غم آن برای صاحبش طولانی است اگردرمیان مردم است شغل او فکر کردن در مال است و اگر تنهاست بیخواب میسازد او را پاسبانی مال ، از بعضی از علماء منقولست که اختیار کرده‌اند فقرا سه چیزرا یقین، وفراغت دل، و آسانی‌حساب، و اختیار کرده‌انداغنیاسه چیزرا بزحمت‌انداختن، نفس‌ومشغولی‌دل،ودشواری‌حساب، دوم گرفتاری باطن بزیادکردن آرزوهای آن و مشغولی باینکه چه کند تا زیاده شود وچگونه حفظ کند آنرا از دزد و ظالم و چگونه لذت آن ببرد برای آنکه اگر آرزوئی نداشته باشددراین‌مال جمع نخواهد کرد آنرا وبعداز آن اجل میرباید او را وباطل میشود آرزوهای‌او ، و بوارث منتقل‌میشود اموال‌او عیسی ﷺ فرمود وای برصاحب دینار که چگونه میمیرد و میگذارد آنرا ، ایمن می‌باشد از آن وحال آنکه فریب میدهد اورا واعتماد مینماید بآن وحال آنکه خوارمیسازد اورا

سیم جمع کردن دنیا طول آرزو می‌آورد و احداث تاریکی دل میکند و بیرون میبرد شیرینی عبادت را و این از مهلکاتست، عیسی ؏ فرمودکه براستی میگویم مر شما را که همچنانکه نظر میکند بیمار بطعام ولذت نمی‌یابد از آن بواسطه شدت درد همچنین صاحب دنیا لذت نمییابد بعبادت و نمی‌یابد حلاوت عبادت را با حلاوت دنیا یك‌جا، وبراستی میگویم بشما اگر چهارپا را سوار نشوند ومهمل بگذارند مشکل‌میشود سواری دادن براوهمچنین دلها را هرگاه نرم نسازند بیادمرگ، عبادت نمودن بر او دشوار می‌شود،وبراستی میگویم بشماکه هرگاه پاره نباشد مشك ظرف عسل‌میشود همچنین هرگاه دلها را پاره نسازد شهوات وچرکین نکند او را طمع و تابع نشود نعیم دنیا را پس زود باشد که آن ظرف حکمت شود. چهارم وقوع مال در عکس مدعای صاحب مال و ضدّ مقصود او زیرا که او سعی‌میکنددر تحصیل مال تا راحت یابد از آن ومال زیاده میسازد غم ومشقت او را وپرهیز میکند از آن همانطور که از مارهای سیاه و سگهای درنده دوری میکند. بعضی علما گفته‌اند که راحتی فقیرازسه جهتست ومبتلی‌است‌بآنها غنی پرسیدندکه کدامند آنها؟ گفت جور سلطان وحسد همسایها ولطف ودوستی نمودن برادران و در مذمت دنیا وطالب آن گفته‌اند:

و طالب المال فی الدّنیا لیحرسه ولم یخف عند جمع المال عقباها

کدودة القزظنّت انّ سترتها تعینها والذی ظنّته ارداها

یعنی طلب کنندهٔ مال در دنیا از جهت آنکه پاسبانی کند آن مال او را ونمی‌ترسدازجمع کردن مال ازعاقبت آن همچو کرم پیله است که‌گمان دارد که پوشش آن مدد میکند آنرا وحال‌آنکه آنچه گمان‌کرده هلاك‌میکندآنرا.

پنجم آنکه صاحب دنیا خریده است دنیا را بعمرخود و حال‌آنکه عمر او نفیس‌تر است از دنیا ، هم‌در دنیا وهم درآخرت، بنا بر آنکه اگر بعاقلی گویند میفروشی عمرخود را بملك دنیا و آنچه دراوست البته ابا خواهد نمود و قبول این نخواهد کرد بلکه وقتی که ملك‌الموت را به بیند و تجلی کند ازبرای قبض روح او

اگر قبول نماید ملك الموت خون بهارا ومصالحه کند براینکه یك روز او را باقی گذارد تا او تلافی کند آنچه از او فوت شده بجمیع اموال او، هر آینه او خواهد داد روایت کرده جارالله علامه زمخشری در کتاب ربیع الابرار که چون وقت مردن عمر بن خطاب رسید گفت به پسران خود که در گردا گرد او بودند که اگر میبود مرا روی زمین پر از زر سرخ یا نقره هر آینه فدا میکردم از هول آنچه می‌بینم، پس عمری باین عزیزی را تو میفروشی بتدریج باندك چیزی که آنرا مقداری نیست وقیمتی نه، و نظر نمیکنی وتفکر نمی‌نمائی دراینکه آدمی نهایت عمرش در اغلب اوقات بیشتر ازصدسال نیست پس اگر اورا مخیرسازند بفروختن عمر بتمامی روی زمین که پرازطلا باشدالبته‌اوامتناع خواهدنمودونخواهدفروخت؛پس نظر کن که قیمت هرسال چندباشد، بعد از آن ملاحظه کن که قیمت هرماهی چند است بعد از آن نظر کن که قیمت هرروزچه باشد پس خواهی یافت قسط هرروز را چند هزار که عدد آنرا از بسیاری نتوان شمرد، و تومیفروشی بیك درهم یا یکدینار و بنصف دینار و کدام غبن ازاین بزرگترست.

پس اگر گوئی تو که آدمی محتاجست بطعامی که پشت او را راست نگه دارد، وحاصل نمیشود این الا بکسب کردن ونهایت آنچه حاصل توان کرد ازحلال در روزی یکدرهم است یایکدینار پس غبن ضروری‌الوقوع باشد.

جواب میگوئیم: هرگاه مقصود بنده از کسب کردن آن مقدار قوت باشد که یاری جوید بقوت آن برای بدن خود بجهت عمل آخرت، این روز را نفروخته بیکدرهم یا یکدینار و چنین روزی صرف عبادت شده بواسطهٔ آنکه طلب مال بر این وجه عبادتست، واندك عبادت برابر نیست بچند برابر دنیا بواسطه آنکه نعیم آخرت دایم است و نعیم دنیا برطرف خواهدشد ،وچه نسبت دایمی را به موقت آیا نمینگری بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگوید سبحان الله بنشاند خدای تعالی بسبب این کلمه ده درخت در بهشت که در آنها انواع میوه ها باشد ،واین ده درخت اگر بدنیا آورده شوند بروجهی که وصف کرده شده از خوبی طعم و اختلاف خوردن آن بر

نوعی که روایت کرده شده که خرمای تازه حاضر آید نزد خورندهٔ آن، و وقتی کام خودش را از رطب گرفت انگور می‌شود وچون از انگور نیز بقدر میل تناول نماید آن انگور انجیر یاانار شود، و همچنین پیش انسان تبدیل بمیوه‌های دیگر میشود و این میوه‌ها نزد طالبان خود آیند بروفق آرزوی ایشان بی‌تشویش چیدن، پس اگر او ارادهٔ انگور نماید نزد او حاضر شود و اگر میل انار داشته باشد انار نزد او حاضر گردد، واگر بیاورند درختی از اینگونه درخت را بساحت دنیا و بخواهند بفروشند گمان توچیست بآنچه پادشاهان در بهای آن بایدبدهند، وچگونه است که چنین درختی نیازی بآب یاری و رسیدگی نداشته باشد، بلکه چگونه باشد اگر وصف کرده شود باینکه ده هزار سال باقی خواهد ماند وچه نسبت است ده هزار سال را با عمرجاویدان ! روایتست ازحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که اگر جامهٔ از جامه‌های اهل بهشت افکنده شود بر اهل دنیا، تاب دیدن آنرا نخواهند آورد و هر آینه خواهندمرد ازلذت نظر بآن، پس هرگاه حال جامهٔ چنین باشد چیست ظن تو بآنکس که آنرا خواهدپوشید؟! و ازاینجاست قول امیرالمؤمنین علیه السلام که اگر بیندازی نظر دل خود را بجانب آنچه از برای تو وصف کرده شده از نعیم بهشتی هر آینه جان خواهی داد ، و از این مجلس من شتابان بجانب قبرستان خواهی رفت بخاطر شوق بآن، و این مبالغه ازتوصیف حاصل میشود پس مشاهده آن چگونه باشد .

واز ائمه علیهم السلام منقولست که هر چیزی که از دنیا است شنیدن آن بزرگتر است از دیدن ، و هرچه از آخرتست دیدن آن بزرگترست از شنیدن . وحضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که و اذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیراً و وقتیکه نگاه کنی می‌بینی نعمت وملك بزرگی، و دروحی قدیم وارد شده که مهیا ساخته‌ام برای بندگان خود آنچه هیچ چشم ندیده وهیچ گوش نشیده ودر دل هیچ آدمی خطورنکرده،ای شنونده‌اگر آرزو دارد نفس تو این نعمتها را پس ترك کن دنیا را بدرستی که ترك دنیا کابین آخرتست، ومثل دنیا و آخرت مانند دو زنست که در نکاح یك شوهر باشند که هرگاه یکی راضیست دیگری خشمناك است، و

مثل مشرق و مغربست که بهریك که نزدیك شوی از دیگری دور میشوی، واز اینجاست قول سید ما امام جعفر صادق علیه السلام که ما دوست میداریم دنیا را ونمیدهند بما آنرا و این بهتر است از آنکه بما بدهند چرا که بپسر آدم نمیدهند از دنیا چیزی الا آنکه کم میشود حظ او از آخرت، ومعنی قول امام علیه السلام که ما دوست میداریم دنیا را اشارت بنوع انسانست، و این بزبان حال اهل تکلیف در دنیا و اشاره نیست باو وپدران او وپسران او علیهم السلام، بواسطه آنکه ناقص نخواهد شد حظ ایشان از آخرت بسبب آنچه داده باشند بایشان ازدنیا، وچگونه تواند بود که ناقص شود حظ ایشان از آخرت و مؤید اینست که:

جبرئیل نازل شد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سه بار وکلیدهای تمام گنجهای دنیا را بجهت آنحضرت آورد و در هر مرتبه گفت که این کلیدهای گنجهای دنیا است و بسبب این ناقص نخواهد شد از حظ تو نزد پروردگارتو، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله قبول ننمود و دوست میداشت که کوچك کند آنچیزی را که خدای تعالی دوست میدارد کوچکی آنرا؛ ونیست ایام دنیای توکه میخری بآن ایام این نعیم را الاعبارت ازیکساعت، بنابرآنکه نمی‌یابی از نعیم ایام گذشته لذتی و نه از سختی آن المی و ایام آینده را خود معلوم نیست که دریابی، ونیست دنیا الا عبارت از یکساعت که تو در اوئی. و از اینجاست قول امیرالمؤمنین علیه السلام که سلمان فارسی را گفته که غمهای خود را بریز بواسطهٔ آنکه یقین میدانی که مفارقت خواهی کرد از آن، بآنکه ما ندیدیم هرگز کسی را که بفروشد دنیا را بآخرت الا آنکه سود میکند هردو راوندیدیم کسی را که بفروشد آخرت را بدنیا الا آنکه ضرر میکند از هردو، و چگونه چنین نباشد که حضرت حق سبحانه بدنیا گفته خدمت کن کسی را که خدمت من میکند و در تشویش انداز کسی را که خدمت تو میکند، وقتی که مشغول بکسب بودی غنیمت بشمار ذکر خدا را وفراموش مکن و بالا ببر نامه اعمالت را پراز حسنات، آیا نشنیدهٔ حکایت عابد آهنگر را و آنچه داشته از بزرگی مقام با آنکه مشغول بوده دربازار بآهنگری؟ وزود باشد که واقف شوی بر آن حکایت

در این کتاب ما در باب ذکر انشاالله.

و همچنین روایتست از سید ما امیرالمؤمنین علیه السلام که چون از جهاد فارغ میشد میپرداخت بتعلیم مردمان وحکم کردن میان ایشان، پس هر گاه از آن فارغ میشد مشغول میبود در چهار دیواری که مراورا بود وعمل میکرد در آن بدست خود باین وجه که درختان را آب میداد و اصلاح میکرد و با این عمل ذکر خدای عزوجل میکرد، حکم بن مروان روایت کرده است از جبربن حبیب که نازل شد بعمر بن خطاب اشکالی در واقعه بر میخواست و می‌نشست و سست میشد و به پهلومی افتاد وبعد از آن میگفت ای گروه مهاجرین چه بخاطر شما میرسد درحل این واقعه گفتند ای امیرمؤمنان تو ملجأ وپناه مردمانی می‌بایدکه این را توبگشائی او درغضب شد و این آیه‌راخواندکه. **یا ایهاالذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا** یعنی ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید بترسید از خدا و بگوئید سخن راست و درست، آگاه‌باشید بخدا سوگند که ما و شما می‌شناسیم شخصی را که عالمست بحقیقت امور و داناست باین‌مسئله، گفتند گوئیا اراده کرده پسرابوطالب را،گفت چگونه عدول کرده شود از او بمن یعنی چرا اورا واگذارند وبمن رجوع نمایند در حل‌مشکلات، آیا هیچ آزادی حامله شده است بمثل‌اوئی؟ یعنی هیچ زنی فرزندی مثل‌او نیاررده گفتند اگر بسوی اوفرستی و او را بطلبی دور نیست، عمر گفت هیهات او مردیست، از بزرگان بنی‌هاشم و خویش نزدیك رسول‌خدا صلی الله علیه وآله و باقیمانده‌ای است از حاملین علم او و قصد ملازمت او کنید پس این جماعت بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند وعمر نیز با ایشان‌بود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در چهار دیواری بود و شلواری کوتاه پوشیده بود وزمین را بیل میزد و این آیت میخواند که:

ایحتسب الانسان ان یترك سدی الم یك نطفة من منی یمنی ثم کان علقة فخلق فسوی یعنی آیا می‌پندارد آدمی که اورا واخواهند گذاشت آیا نبودآدمی نطفه از منی که ریخته میشود دررحم، بعد از آن خون بسته شده پس بیافرید

خدای تعالی او را و اعضای او را راست کرد، و هر وقتی که این آیت میخواند اشك چشم بر روی مبارك آن حضرت فرو میریخت آن قوم نیز بواسطهٔ گریهٔ آن حضرت بگریه درآمدند، بعد از آن حضرت از گریه باز ایستاد و قوم نیزساکت شدند وعمرسؤال کرد ازمسئله که بر او مشکل‌شده‌بود، وحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواب فرمود پس عمر به‌پیچانید هردو دست خودرا وگفت آگاه باش بخدا سوگند که تو ارادهٔ حق‌کردی ولکن قوم توابا نمودند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام باو گفت یااباـ حفض حفظ علیك من هنا و من هنا ان یوم الفضل کان میقاتا یعنی کوتاه کن کلام خودرا و دراز مکن سخن را بدرستی که روز قیامت روز قضاوتست پس عمر مراجعت کرد و روی او از غایت پریشانی و غضب تیره و سیاه شده بود.

فصل = پس اگر نفروشی ساعت خود را بنعیم آخرت خواهی فروخت ببهای ناقص که آن چند درهم‌معدود است، بعد از آن جمع میکنی عمر خود را آنچنان عمری‌که اگر بدهند در بهای آن تمام دنیا را نخواهی فروخت و توجه میکند نفس‌تو که بفروشی این عمر را ببهای اندکی‌که نباشد خانه از طلا بلکه از نقره بلکه کمتر ازاین ودر این معنی گفته‌اند:

الدهر ساومنی عمری فقلت له ما بعت عمری بالدنیا و ما فیها

ثم اشتراه بتدریج بلا ثمن تبت یدا صفقة قدخاب شاریها

یعنی روزگارمبالغه مینمود دراینکه عمر مرابخرد پس گفتم باوکه نمیفروشم عمر خودرا بدنیا وآنچه دراوست بعدازآن بتدریج ازمن خرید بی‌آنکه بها دهد نابود باد دستهای بیعی‌که نومید شد فروشندهٔ آن .

روایتست از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که روز قیامت بگشایند از برای بنده بازای هر روزی از ایام عمر او بیست وچهارخزانه بعدد ساعات‌شب و روز، وخزانه‌را خواهد یافت پر از نور و سرور و بمشاهده آن چندان فرح و خوشحالی اورا حاصل شود که اگرآن فرح وسرور را براهل دوزخ قسمت‌نمایند هرآینه ایشان مدهوش شوند و احساس بالم آتش نکنند، و این خزانه از آن ساعتی است که بنده در آن ساعت

اطاعت پروردگارخود کرده باشد، بعداز آن بگشایند ازبرای‌اوخزانه دیگریرا پس بیند آنرا تاریك و بد بو و ترساننده پس عارض شود او را بمشاهدهٔ آن آنمقدار ترس وجزع که اگر قسمت کنند براهل بهشت ناخوش گرداند بر ایشان عیش را و این ساعتی است که عاصی شده‌باشد در آن پروردگارخودرا، بعداز آن‌خزانهٔ دیگر بگشایند بیند آنرا خالی نباشد در آن آنچه خوشحال سازداورا و نه آنچه پریشان شود بسبب آن، و آن ساعتیست که خوابیده باشد یا مشغول بوده باشد بچیزی از امور مباحه‌دنیا، پس میرسد باو غبن و تأسف برفوت آنساعت چه او قدرت داشت برآنکه پرسازد آن خزانه را از نیکوئیهائی که‌دروصف‌نگنجد. واز اینجاست قول حق سبحانه و تعالی که **ذلك يوم التغابن** یعنی روز قیامت روز غبن خواهد بود چه همه مردمان تأسف خواهند داشت که چراتمامی اوقات‌را صرف عبادت و نیکو کاری نکردند تا عوض آن‌را بیابند •

فصل فرا مگیر قول آنکسی راکه گوید تنعم میکنم ازدنیا بآنچه خدایتعالی حلال ساخته واقدام مینمایم بواجبات و ادای حقوق واجبه‌میکنم، وکیست که حرام ساخته زینتهای الهی را که آفریده از برای بندگان خود و چیز های پاکیزه از روزی، پس گوید تنعم میکنم‌بآنچه حلال ساخته حق سبحانه از خوردنیهای‌پاکیزه لذیذ و ملبوسات جمیله و مرکبهای فاخره و خانه های معموره و قصر های بلند و این تنعم منع نخواهدکرد مرا از سبقت نمودن ببهشت باسابقان‌چه‌این مقاله سخنان بی شعوران و اهل فریب است از چند وجه •

اول آنکه‌فرورونده درفضول‌دنیاجدانیست ازحرصی که‌کشندهٔ اوست و اورا درشبهات می اندازد وکسی‌که بسیار در شبهات افتاد هلاك میشود •

دوم آنکه اگر سلامت ماند بر فرض محال از حرص سالم نخواهد ماند از درشت گوئی و دل‌سختی‌وتکبر،وچگونه‌ازاین‌هاسالم‌ماند وحال آنکه حق سبحانه و تعالی گفته که: **ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى** یعنی بدرستی که آدمی سرکشی میکند بآنکه می بیند خود را که توانگرشده است. و از پیغمبر ﷺ

منقولست بپرهیزید از زیادتی خوردنی بدرستی که آن داغ قساوت بردل مینهد .
و روایت کرده است حسان بن یحیی از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که فقیری نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و مردی غنی نزد آنحضرت حاضر بود پس لباس خود را درهم پیچید و دور گردانید از آن فقیر، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باو گفت چه ترا براین داشت که چنین کردی آیا ترسیدی که فقر این فقیر بتوبچسبد یا غنای‌تو باو چسبد؟ او گفت یا رسول الله چون این فرمودی پس نصف مال من از او باشد، حضرت بآن‌فقیرفرمود که آیا قبول میکنی؟ او گفت‌نه،پیغمبر فرمود چرا قبول نمیکنی گفت میترسم که داخل‌شود مرا آنچه دراو داخل شده یعنی تکبروامثال‌آن. و دیگر آنحضرت فرمود که درانجیل آمده که عیسی علیه‌السلام فرمود بار خدایا روزي کن مرا صباح يك نان جو ، و شب يك نان جو ، و روزی مکن مرا زیاده ازین که مبادا گردن‌کشی کنم از حکم تو همچنانکه فرو رونده درآب البته تر میشود و صاحب دنیا نیز می یابد بر دل خود شك و سختی .

سیم آنکه بیرون میرود از دل او شیرینی عبادت و دعا و تنبیه کرده بر این عیسی علیه‌السلام همچنانکه مذکورشد.

چهارم زیادی‌حسرت در هنگام دور شدن از دنیا وفقیر عکس این حالرا دارد . و منقولست از یکی از باقر و صادق‌علیهما السلام که هر که بسیار باشد اختلاط او بدنیا سختتر خواهد بود حسرت او نزد مفارقت از دنیا .

پنجم آنکه فقرا بیشتر ببهشت خواهند رفت و اغنیا از برای حساب در عرصات توقف بسیار خواهندنمود. و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام منقولست که سبك شوید تا لاحق شوید یعنی تا زود برسی باهل‌بهشت، ومرویست که سلمان فارسی دروقت فوت تحسر وندامت داشت باوگفتند که یا ابا عبدالله تأسف تو بجهت‌چیست؟ گفت تأسف من بردنیا نیست لکن‌حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله عهدی‌فرا گرفته ازما وفرموده که میباید ذخیره شما همچو توشه سواری باشد ومن میترسم که تجاوز نموده باشم ازامر او، ودر حوالی‌من این چیزهاست و اشارت نمود بآنچه درخانه او بود و آن

دیگی بود و شمشیری و کاسهٔ چوبین و ابوذر از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد که یا رسول الله ترسندگان و فروتنان و تواضع کنندگان و آنهائی که ذکر خدا بسیار کنند پیشی خواهند گرفت بر مردم ببهشت رفتن ، فرمود نه لیکن فقرای مؤمنان خواهند آمد و قدمها را بر گردنهای مردم خواهند نهاد، پس گویند بایشان خازنان بهشت بر حال خود باشید تا به حساب شما برسند، گویند بچه چیز حساب داده شویم بخدا سوگند که ما مالك ملکی نبودیم تا جور و عدل کرده باشیم و مالی نداشتیم که بخل و اسراف نموده باشیم لیکن میپرستیدیم پروردگار خودرا تا آنکه موت مارا دریافت .

و روایت کرده محمد بن یعقوب از ابی عبدالله علیه السلام که فقرای مؤمنان سیر خواهند کرد در باغهای بهشت پیش از توانگران بچهل سال بعداز آن فرمود که بیان کنم مثلی از برای تو، بدرستی که فقر و غنا مثل دو کشتی است که مرور کند بر آنها باج گیرنده؛ پس نظر کند در یکی و چیزی نیابد گوید واگذارید اینرا تا برود نظر کند در دیگری بیند آنرا پر بار گوید نگاه دارند آنرا (که با آن کار داریم).

و روایت کرده است داود بن نعمان از اسحق بن عمار و او از ابو عبدالله علیه السلام که چون روز قیامت شود توقف کنند دو بندهٔ مؤمن که هردو از اهل بهشت باشند بجهت حساب، یکی آنکه در دنیا فقیر بوده باشد و دیگری غنی، پس فقیر گوید ای پروردگار من برای چه مرا نگه داشته اند بعزتت قسم تو میدانی که مرا والی ولایتی نکرده بودی که من عدل در آن کرده باشم یا جور، ومرا مالك مالی نساخته بودی که من ادای حقوق کرده باشم یا منع آن و نمی آمد بمن رزق الا آنقدر که کفاف بود مرا و تو میدانستی ومقدر ساخته بودی برای من، پس خدای تعالی گوید راست میگوید بندهٔ من اورا بگذارید تا ببهشت رود؛ وآنکسی که دردنیا غنی بوده آنمقدار اورا متوقف کنند تا چنان عرق بریزد که اگر چهل شتر از آن بنوشند باز هم زیادماند، بعداز آن داخل شود در بهشت فقیر باو گوید که چه ترا حبس کرده بود گوید طول حساب چه همیشه مرا از حساب چیزی پیش می آمد وخدای تعالی می آمرزید مرا و بعداز آن سؤال کرده میشدم از چیزی دیگر، پس خدایتعالی

مرا برحمت خود ملحق ساخت بتوبه کاران، پس غنی گوید تو کیستی ؟ او گوید من فقیری ام که با تو بودم آنروز، پس غنی گوید متغیر ساخته نعمتهای بهشت ترا بعداز آنکه از یکدیگر جدا شدیم .

ششم دریافتن اکرام خدای تعالی فقیر را روز قیامت و مهربانی کردن براو. روایتست از امام جعفر علیه السلام که خدای عزوجل عذر خواهی خواهد کرد از بندهٔ خود که در دنیا محتاج بوده باشد همچنانکه عذر خواهی کند برادری از برادری، گوید بعزت من سوگند که فقیر نساختم ترا بجهت خوارشدن تو وبردار این پرده راونظر کن بآنچه در عوض دنیاداده ام بتو، پس پرده را بر دارد و نظر کند بآنچه خدای سبحانه درعوض دنیا باو داده گوید ای پروردگار من ضرر نکردم درآنچه که ازمن منع کرده بودی با آنچه راکه بجای آن بمن دادی .

هفتم آنکه فقر زینت اولیاء وعلامت صالحانست و دروحی نازل شده بموسی علیه السلام که هرگاه فقر را بینی روی بتو آورده بگو خوش آمدی ای شعارصالحان، و هرگاه بینی که غنا روي بتو آورده پس بگو این گناهیست که جلو افتاده عقوبت آن، بعدازآن نظر کن درحکایات انبیا علیهم السلام و احتیاج ایشان وآنچه درآن بودند درتنگی‌معیشت. پس موسی‌کلیم الله که حق سبحانه اورا برگزیده بود برای وحی خود وسخن گفتن باو، میدیدندسبزی‌خوردن را از پوست‌شکم او از غایت لاغری‌او، وطلب نکرد مگر نان در وقتی‌که رجوع کرد بسایه در بیرون‌شهرمدین، بقول خودکه : رب انی لما انزلت الی من خیرفقیر یعنی‌بدرستی که‌آنچه‌میفرستی بمن از طعام محتاجم بآن بواسطهٔ آنکه هشت شبانه روز سبزی صحراخورده‌بود و آن‌مینمود از پوست شکم او بجهت لاغری‌او. و مرویست که روزی موسی گفت ای پروردگار من بدرستیکه من گرسنه ام پس حق سبحانه و تعالی گفت من عالم ترم بگرسنگي توگفت‌بارخدایاطعام‌ده مرا،گفت‌آن وقت‌که ارادهٔ من باشد خواهم داد و وحی نازل گشت بموسی که ای موسی فقیر آنکسی‌است‌که نباشد او را مثل من ضامن روزی، و بیمار آنکسی است‌که نباشداورا مثل من طبیبی، و غریب آن

کسی‌است که اورا مونسی همچومن نباشد، ودربعضی روایات واقع شده که دوستی همچومن نباشد، ای موسی راضی باش بنان پارهٔ جوی که سد، گرسنگی‌خود کنی، و بخرقهٔ که بپوشانی بآن‌عورت خودرا، پس صبر کن بمصیبتهاکه بتومیرسد و هرگاه بینی دنیا راکه بتو رو آورده بگو انا لله و انا الیه راجعون این عقوبتی‌است که پیش افتاده دردنیا، و هرگاه بینی دنیا را که پشت بتوکرده پس بگو مرحبا بشعار الصالحین ای موسی تعجب مکن بآنچه داده شده بفرعون وآنچه بآن تمتع گرفته، بدرستی که آنها شکوفه زندگانی دنیاست که چند روزي پیش نپاید و اماعیسی‌بن مریم که روح الله و کلمةالله بود گفته که خادم من دستهای منست‌ومرکب‌من‌پایهای من و فرش من زمینست و بالش من سنك است وآنچه‌گرم میسازد مرا درزمستان زمینی‌است که آفتاب دراو تابیده باشدوچراغ من درشب ماهست ونان خورش من گرسنگی است وپیراهن من خوفست و لباس من پشمینه است ومیوهٔ من و ریحان من آنچیزیست که میرویاند زمین از برای‌حیوان، بشب میرسانم و نیست مرا چیزی و برروی زمین‌هیچ کس ازمن غنی‌تری‌نیست. واما نوح علیه‌السلام باآنکه شیخ‌المرسلین بود و عمر طولانی در دنیا یافت چنانچه دربعضی روایات واقع شده که دو هزار و پانصد سال عمر اوبود، وباوجود اینعمر هرگز بنا نکرد در دنیاخانهٔرا، وچون‌صبح میکرد میگفت شب نخواهم بود وچون بشب میرساند میگفت‌صباح نخواهم بود. وهمچنین پیغمبر ما صلی‌الله علیه وآله از دنیا بیرون رفت و درمدت حیات هرگزخشتی بربالای خشتی ننهاد، ودیدکه شخصی از اصحاب او خانه میسازد به گچ وآجر، فرمودکه مرك پیش‌ازخراب شدن این خواهدرسید. و اما ابراهیم علیه‌السلام که پدر پیغمبران‌بود لباسی اواز پشم بود و خوردنی او نان‌جو. و اما یحیی بن زکریا لباس او از لیف خرما بود وخوردنی او برك‌درخت. واما سلیمان با وجود آن همه ملك وشوکت پشمینه می پوشید و چون شب میشد دستهای خود را بگردن می بست و همیشه ایستاد میگریست تا صبح میشد و رزق اواز زنبیل بافتن تأمین میشد که بدست خودمیبافت. واما سید المرسلین محمّد المصطفی صلی‌الله علیه وآله میدانی لباس و طعام اورا؟

مرویست که روزی در مدینه گرسنه شده بود سنك برشکم بسته بود و میفرمود که آگاه باشید که بسیاراست که کسی اکرام میکند نفس خود را و نفس او را ورا خوار میسازد، و بسیاراست که اینکس نفس را خوار میسازد و نفس اکرام میکند و بسا نفس گرسنه و برهنه در دنیا که سیر باشد در آخرت و تنعم کننده در روزقیامت؛ وبسا نفس پوشیده وتنعم کننده در دنیا که گرسنه و برهنه باشد در روزقیامت، و بسا فرو رفته وتنعم کننده در اسبابی که خدای تعالی بوسیله رسولش داده است از غنایم کفار ولی او را در قیامت نصیبی نباشد. بدرستی که عمل اهل بهشت مثل زمین ناهموار است و عمل اهل دوزخ آسان و مرغوبست و بدانید بسیاراست که شهوت یکساعت می آورد اندوه طولانی در روزقیامت. و اما علی بن ابی طالب علیه السلام که سیدالوصیین است وتاج العارفین وبرادر رسول رب العالمین حال او در زهدوقناعت ظاهرتر از آنست که از آن باید گفت. روایت کرده است سویدبن عقله که داخل شدم بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعداز آنکه بیعت کرده بودند بااو درخلافت، دیدم اورا که نشسته بود برحصیری کوچك و بغیر آن هیچ دیگر در منزل نبود گفتم یا امیرالمؤمنین بیت المال دردست تست وباوجود آن نمی بینم هیچ چیز از ضروریات در منزل تو، فرمود یا ابن عقله بدرستی کـه عاقل متاع بسیار ترتیب نمینماید در خانهٔ که از آنجا نقل بایدنمود، و ما را خانه امنی هست که نقل کرده ایم بآن بهترین متاع خود را و بدرستی که مـا در این زودی بسوی آن خـانه میرویم؛ و آنحضرت هرگاه اراده میفرمود که جـامه بپوشد ببازار میرفت ودو جامه میخریدو بهتر آنرا بقنبر میداد و آن دیگررا میپوشید، ویکروز بعدازجامه پوشیدن نزد درودگر آمد وفرمود که آستین را به تیشهٔ خودکوتاه کن بکاری دیگر خواهدآمد و آستین دیگر را باقی گذاشت، وفرمود که فرامیگیریم دراین آستین از برای حسن وحسین از بازارچیزی؛ پس بایدکه نظر کند عاقل بچشم باز که اگر در دنیا وزیادی آن خیری میبود این نوابغ عالم بشریت وخاصان حق وآیات الهی بر مردم آنرا ترك نمی کردند، بلکه برعکس با دوری از آن بخدا نزدیك می شدند

تا بمرتبه که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بدنیاخطاب فرموده که طلاق داده ام ترا سه بار آنچنان طلاقی که رجوع در آن نیست. و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که پرستیده نمیشود خدا بچیزی مثل زهد ونداشتن رغبت در دنیا و عیسی علیه السلام بحواریین گفته که راضی شوید باندکی ازدنیا باسلامتی دین شما همچنانکه راضی شده اند اهل دنیا باندکی ازدین باسلامتی دنیا، و دوستی کنید باخدای تعالی بدوری از اهل دنیا و راضی سازید خدا را در خشم ایشان، حوارین گفتند یاروح الله باکه بنشینیم؟ گفت آنکس که دیدن او بیاد شما آورد ذکرخدارا وزیاده سازد عمل شما را سخن گفتن او وترغیب کند شما را بعمل آخرت اعمال او .

فصل = چگونه میتواند عاقل از دوستی درویشی و درویشان اعراض کند و حال آنکه میداند که اولیا واوصیا باین صفت متصف بوده‌اند، بلکه وظیفه قیام بخدمت صانع وفرمان برداری احکام پیغمبران وشریعت واحیای دین خدا و اعزاز کلمه او و نصرت رسول و انتشار دعوت او از عهد آدم تا زمان پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله نداده اند الا بصاحبان فقر ومسکنت، آیا نشنیدهٔ آنچه خدای سبحانه برتو خوانده در قرآن برزبان رسولش صلی الله علیه و آله و ظاهرساخته برای توکه پیشوایان منکرین صانع و ادیان توانگران گردنکش‌اند .

پس حق سبحانه در قران مجید خبر میدهد از قوم نوح وقتی که سر زنش میکردند او را وحقیر میشمردند جماعتی را که تابع نوح علیه السلام بودند، و ایشان در آنچه میگفتند بانوح شادان و نازان بودندبکثرت نعمت و غنا که : **انومن لك** (ونمن) **اتبعك الارذلون و ما نریك الا الذین هم اراذلنا** یعنی ایمان بیاوریم بتو و حال آنکه تابع توشده اندجماعتی از اوباش ونمی‌بینیم که تابع شده باشند الا آنان که ناکسان‌مایندومیگفتند بشعیب که **انا لنریك فینا ضعیفاً ولو لارهطك لرجمناك وما انت علینا بعزیز** یعنی بدرستی که ما می‌بینیم ترا در میان مان ضعیف و اگر قوم تو نمیبودند هرآینه تراسنگسار میکردیم ، ونزد ما توعزیز و ارجمند نیستی، و میگفتند متکبران قوم صالح مران ضعیفانی را که ایمان آورده بودند که

اتعلمون ان صالحاً مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون قال الذين استكبروا انا بالذی آمنتم به کافرون یعنی آیا میدانید شما که صالح فرستاده‌شده است ازنزد پروردگار خود ، ایشان گفتند بدرستی که ما بآنچه فرستاده است صالح ایمان آورده‌ایم، گفتندآنهائی که تکبرمینمودند بدرستی که مابآنچه ایمان آورده‌اید ایمان نمی آوریم و پسران یعقوب گفتند بپادشاه مصر که **و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین** یعنی آورده ایم ما بضاعت‌اندك پس تمام کن از برای ما کیل‌را، و تصدق کن برما بدرستی که خدای تعالی پاداش میدهدتصدق کنندگانرا، گفت فرعون بموسی دروقتی که حقیر میشمرد او را و افتخار مینمود بخود براوکه **فلولا القی علیه اسورة من ذهب** یعنی چرا بموسی‌دستبندطلاانداده‌اند و کفار بپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله میگفتند که **اولا القی الیه کنز او جاء معه ملك اوتکون له جنة یاکل منها** یعنی آیا افکنده شود بسوی او کنجی (از آسمان)یا باشد مر اورا باغی که بخورد از محصول‌آن، و دیگر میگفتند که **اوتکون لك جنة من نجیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیراً** یعنی یا باشد ترا بوستانی از درخت خرما و انگور پس روان گردانی جویهای آب در میان آن روان کردنی ودیگر گفتند که **لولانزل‌هذا القران‌علی‌رجل‌من القریتین عظیم** یعنی چرا فرو فرستاده نشد این قرآن بر مردی بزرك صاحب مال وجاه از این دو قریه،یعنی مکه وطائف واین دومرد یکنفرشان مغیره ویاپسرش ازمکه بود ودیگری عروة بن مسعود ثقفی یا حبیب‌بن‌عمروثقفی از طائف بود و این سخنانرا برای این میگفتند که این دوشخص درمکه و طائف عظیم الشأن بودند و اموال بسیارداشتند، پس کافیست‌آنچه مذکور شد ازجهت مدح وفخر درویشی وقلت‌مال و برای مذمت توانگری و کثرت مال وچگونه چنین نباشد و حال آنکه حق‌سبحانه بعیسی علیه‌السلام خطاب فرموده که ای عیسی بدرستی که من بخشیدم بتو مسکینانرا و رحم میکنم برایشان و دوست میداری ایشانرا و ایشان دوست میدارند ترا و راضی اند باینکه توامام و پیشوای ایشان باشی، وتو راضی باش‌باینکهاآنهااصحاب وتوابع‌تو باشند، و

این اصحاب و توابعین دو خلقند هر که ملاقات کند بمن بوسیلهٔ ایشان ملاقات کرده است مرا بپاکترین اعمال و محبوبترین آن ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که فقر فخر منست و بآن افتخار میکنم .

و از عیسی علیه السلام منقولست که گفت براستی، میگویم بشما که اطراف آسمان خالیست از اغنیا و داخل شدن شتر درسوراخ سوزن آسانترست از دخول غني در بهشت. واز پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که اطلاع پیدا کردم براهل بهشت پس یافتم اکثر اهل بهشت را فقراومساکین و نبود در بهشت هیچکس کمتر ازاغنیا و زنان، واگر در توانگری جز خطر ترك برابری با فقرا ومساعدت بآنان خطر دیگری نبود، همین یك خطر کافی بوده واگر غنی بخواهد برفقری راکه می یابد علاج کند وهراحتیاجی را کـه بر او مطلع می شود از بین ببرد ثروتش تمام شـده و بین مردم فقیر خواهـد گردید وازاینجاست قول اویس قرنی که اداى حقوق باری تعالی براي مـا طلا و نقره ائی باقی نمیگذارد .

و مشهور است که امیرالمؤمنین علیه السلام فروخت باغی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله درخت نشانیده وبدست مبارك خود آب داده بود بدوازده هزار درهم، ودر وقتی که نزد عیال آمد هیچ نمانده و تمام را تصدق فرموده بود پس فاطمه علیها السلام بآنحضرت گفت تو میدانی که چندروزشده که ما طعام نچشیده ایم وگرسنگی بما غالب گشته و ظن من اینست که تو هم همچو ما گرسنهٔ پس چرا نگذاشتی از برای ما از این وجه آنقدر که قوت لایموت شود؟ آنحضرت فرمود که نگاه کردن به زرد چهرگان مرا از نگهداری زر بازداشت. وگفته اند که سبب ترك کردن معاویة بن یزید خلافت را این بود که معاویه دو کنیز داشت، روزی شنید که بیکدیگر دشنام میدهند و یکي از این دو صاحب جمال بود بدیگری میگفت که تو بسبب جمال دارای بزرگی شاهان شده ای دیگری در جواب گفت چه سلطنتی مشـابه حکومت حسن است که او بر ملوك فرمانروائی میکند و سلطان حقیقی اوست، پس دومی گفت چه خوبی در سلطنت است و حال آنکه صاحب آن یا باید قیام باداى حقوق مردم وشکرگزاری آن

نماید و این شخص بالطبع لذت و قرار وعیشی نخواهد داشت ، و یا تسلیم شهوات خویش شود و آنگاه حقوق مردم ضایع خواهد شد و از شکرگزاری بازخواهد ایستاده وبآتش کشیده خواهد شد، پس این سخنان در معاویه مؤثر واقع گردیده اورا بر آن داشت که خلافت و سلطنت را ترك نماید پس اهل او باو گفتند که شخصی را قائم مقام خودساز، گفت چگونه بچشم تلخی ترك حکومت را ودر گردن گیرم وبال آنچه راکه دیگری کند و اگر من اختیار میکردم آنرا از برای شخصی هر آینه از برای نفس خوداختیار میکردم، پس بخانه رفت و در بر خود بست و کسی را اذن نمیداد که نزداو آید تا بیست و پنج روز و بعد از آن فوت شد و مرویست که در وقتی که مادر اوازاواین سخن بشنید گفت کاشکی تو حیضهٔ میبودی او گفت کاش چنین میبودم که تو میگوئی و نمیدانستم که بهشت و دوزخ از برای مردم آماده شده‌است، وبدانکه بیرون رفتن ما در این باب از آنچه مناسب کتابست بجهت مبالغه و اصرار بعضی دوستان بود که ملاحظهٔ این نوع سخنان نمودند و دوست داشتند که از این مقوله بسیار مذکور شود پس ماکراهت داشتم از آنکه خلاف ایشان کنیم .

فصل = و از جملهٔ اوقاتی که دعا مستجاب میشود بعد از قرائت قرآنست و میان اذان و اقامه و در رقت دل و جریان آب چشم، روایت کرده ابوبصیر از ابوعبدالله علیه‌السلام که هرگاه رقت نمود دل یکی ازشما پس بایدکه دعاکند بدرستیکه دل رقیق نمیشود تا خالص نشود .

قسم هفتم در حال دعا کننده است مثل غازی وحاجیان وکسی که عمره بجا آورد و بیمار بنا بر روایت عیسی بن عبدالله القمی که گفت : ازامام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود سه کس‌اند که دعای ایشان مستجاب میشود اول حج وعمره گذارندگان؛ پس نظر کنیدکه چگونه حج وعمره را وامیگذارید یعنی‌چون دعای حاجی ومعتمر مستجابست پس چرا ترك حج وعمره میکنید دیگری غازی

در راه خدا پس نظر کنید که چگونه غزا را وامیگذارید، ودیگر بیمار پس تعرض مکنید باو وتنگ دل مسازید او را

فصل = بدانکه دعای بیمار از برای کسی که بدیدن او رفته باشد مستجابست از پیغمبر صلى الله عليه وآله منقولست که چهار خصلت است بیمار را رفع قلم از اوشده و امر میکند خدا بفرشته که بنویسد برای او زیاده از آنچه در ایام صحت عمل کرده، و پاك از هر عضو او آنچه کرده از گناه، پس اگر او فوت شد آمرزیده مرده است. واگر صحت یافت گناهان او مغفورست؛ و هر گاه بیمار شد مسلمانی می‌نویسد خدای تعالی از برای او بهتر از آنچه در ایام صحت بعمل می‌آورد و میریزد از او گناهانش را همچنانکه میریزد برك درخت وکسی که برای رضای خدا بعیادت بیماری رود آن بیمار جهت عیادت کننده خود هیچ دعائی نکند مگراینکه مستجاب شود؛ و خدای تعالی وحی میفرستد که درجانب چپ اوست که منویس هیچ بربنده من مادام که در بند منست و بفرشته جانب راست وحی میفرستد که بگردان ناله بندهٔ مرا حسنات؛ وبدرستی که بیماری پاك میسازد بدن را از گناهان همچنانکه پاك میسازد دم آهنگران جرم آهن را وهر گاه بیمارشود طفلی مرض او کفاره گناهان پدر ومادر اوست .

وامام جعفر صادق عليه السلام ازپیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم نقل میفرماید که تب پیش رو مرگست وزندان خداست درزمین خداو گرمی تب ازدوزخست واین گرمی سهم هرمؤمنیست از آتش دوزخ؛ ونیکو دردیست تب، که میدهد هرعضوی را بهره او ازبلاء وخیرنیست در آنکس که مبتلا به بیماری نشود وبدرستیکه مؤمن هر گاه به تب مبتلا شد گناهان او همچو برك درخت میریزد پس اگر ناله کند برفراش خود ناله او تسبیحست؛ و فریاد او تهلیل است وگردیدن او بر فراش خود همچو کسیست که شمشیر زند در

راه خدا پس اگر رو آورد بعبادت خدای تعالی او آمرزیده است و خوشا حال او و تب یکروزه کفاره گناه یکساله است بنا بر آنکه الم او باقی می‌ماند در بدن تا یکسال، و تب کفاره گناهان گذشته و آینده است و کسی که یکشب بواسطهٔ تب بنالد و بار تب را قبول کند و شکر آنرا بجانب خدا ادا نماید، آن تب کفاره گناهان دو ساله او باشد یکسال بجهت قبول نمودن او تب را، یکسال بجهت صبر بر تب کردن؛ و بیماری از برای مؤمن تطهیر و رحمت است و از برای کافر عذاب و لعنت و همیشه بیماری مؤمن را عارض میشود تا وقتی که باقی نماند بر او گناهی، و درد سر یکشبه بر طرف میسازد هر گناهی را مگر گناهان کبیره . و از امام جعفر صادق علیه‌السلام منقولست که اگر بداند مؤمن آنچه مر او راست از ثواب در مصیبتها هر آینه آرزو کند که او را بمقراض قطع کنند .

و از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقولست که هر گاه بندهٔ بر طریق خیر بوده باشد پس بیمار شود یا سفر کند یا عاجز شود از عمل بجهت کبر سن خدای تعالی مینویسد از برای او مثل آنچه عمل میکرده و بعد از آن این آیه را خواند که « فلهم اجر غیر ممنون »

یعنی پس ایشانراست ثوابی که قطع کرده نخواهد شد و از امام جعفر صادق علیه‌السلام منقولست که هر گاه مؤمنی فوت شود هر دو فرشته او بآسمان روند و گویند پروردگارا فلان را قبض روح نمودی؛ خطاب آید که بروید و نماز بر و بگذارید نزد قبر او تهلیل و تکبیر او گوئید مرا و بنویسید ثواب آنرا از برای او. و از جابر منقولست که مردی کنك و کر نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و اشارت کرد بدست پس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که کاغذی باو دهید تا بنویسد آنچه خواهد کاغذ باو دادند او آنجا نوشت که اشهدان لااله الاالله و اشهدان محمد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت رسالت پناه فرمود که بنویسید از برای او چیزی که بشارت دهید او را ببهشت و بدرستی که نیست هیچ مسلمانی که المی رسیده باشد بچشمهای او یا بزبان یا بگوش یا بپا یا بدست او و شکر گزاری کند بر آن مصیبتی که باو رسیده

است و مزد آن خواهد ازنزد خدای تعالی الاآنکه خدای تعالی نجات میدهد اورا از آتش و داخل دربهشت‌میسازد، بعد از آن پیغمبر ﷺ فرمود بدرستی که آنکسانیکه در دنیاببلاها گرفتارند ایشانرا در آخرت در جاتیست که باعمال‌بآن درجات نمیرسند ، تا بمرتبه که بنده روز قیامت آرزو کند کاش بدن مرا در دنیا بمقراض پاره پاره میکردنداز آنچه می بیند ازجزای خدابرای اهل‌بلا که‌خدایتعالی قبول نمیکند عمل غیرمسلمانرا .

و ازجمله حالات روزه داشتن است امام جعفر صادق عليه‌السلام فرموده که خواب روزه دار عبادتست وخاموشی او تسبیحست وعمل او قبولست ودعای اومستجاب ، و پیغمبر ﷺ فرمود که‌رد کرده نمیشوددعای روزه‌دار،و از امام محمد باقر عليه‌السلام منقولست که حاجی وعمره گذارنده رسولان خدایند اگر طلب بکنند ازاوچیزی بایشان میدهد و اگر بخوانند اورا اجابت‌میکند؛ واگرشفاعت‌کنند بپذیرد شفاعت ایشانرا و اگرساکت باشند ابتدا نماید بمهم ایشان وعوض دهد بیکدرهم هزار هزار درهم و هرگاه که دعا کند از برای‌چهل‌نفر ازبرادران دینی باین طریق که در وقت دعا کردن نامهای‌ایشان ونام پدران ایشانرا مذکور سازد وبعد ازآن دعا کند ازبرای هرحاجت‌که داشته باشد دعای او مستجاب‌است‌وکسی که در دست او انگشتری فیروزه یا عقیق باشد دعای او مستجاب میشود .

از امام جعفر صادق عليه‌السلام منقولست‌که پیغمبر ﷺ فرموده که خدای تعالی گفت من شرم دارم ازبنده‌که برآورد دست خودرا بدعا ودر آن انگشتری فیروزه باشد من او را نومید کنم ؛ و هم از امام جعفر عليه‌السلام منقولست کـه برداشته نمیشودکفی بجانب خدای تعالی‌که دوسترباشد نزد اوازدستی‌که درآن انگشتری عقیق‌باشد وزود باشد‌که بیاید ازاین‌باب دربی یکدیگرذکرآنهائی که دعای‌ایشان مستجابست و آداب دعاکردن .

فصل - ازامام رضا عليه السلام منقولست که ابوعبدالله عليه السلام گفت هرکه انگشتری در دست کند که نگین اواز عقیق باشد هیچگاه فقیر نخواهد شد ، وحاجات او به بهترین وجه بر آورده شود ، وبگذشت باو شخصی از اهل او با غلام او حاکم امام عليه السلام فرمود که انگشتری عقیق باو دهید دادند ، وهیچ مکروهی باو نرسید و نیز فرموده که عقیق حرز است در سفر یعنی اینکس را از بلاها نگاه میدارد و هم از او عليه السلام منقولست هرکه صبح کند و در دست او انگشتری عقیق باشد بایدکه در دست راست کند ، وصباح قبل از آنکه کسی او رابیبند بگرداند نگین آنرا بکف دست و انا انزلناه فی لیلة القدر را تا آخر بخواند و بعد از آن بگوید: آمنت بالله وحده لاشريك له آمنت بسر آل محمد و علانیتهم و ولایتهم و کفرت بالجبت والطاغوت او را خدایتعالی در آن روز از گزندهای آسمانی وزمینی محفوظ میدارد ، و او در پناه خدا و پناه رسول خدا است تاشب شود ، وامیرالمؤمنین عليه السلام فرمود که انگشتری عقیق در دست کنید که مبارکست بر شما ، و از بلاها ایمن خواهید بود .

و مرویست که مردی شکایت کرد نزد پیغمبر صلى الله عليه وآله از دزدان ، حضرت فرمود آیا انگشتری عقیق نداشتی بدرستی که آن حفظ میکند ترا ازهر بدی ، وهرکه انگشتری عقیق داشته باشد عاقبت بخیر است مادام که در دست اوست ، و همیشه از جانب خدای تعالی براو نگهبان باشد ، وهرکه انگشتری از عقیق بسازد ونقش کند در آن « محمد نبی الله علی ولی الله » نگاه دارد خدای تعالی او را ازمردن بد ، ونمیرد مگر بفطرت ایمان و بر داشته نمیشود کفی بجانب خدای تعالی که دوستر باشد از کفی که در او انگشتری عقیق باشد ، وکسیکه قرعه زند بعقیقی بهرهٔ او در آن قرعه بیشتر باشد ، و در وقتی که مناجات کرد موسی با خدای تعالی و سخن گفت با او در کوه سینا پس نظر کرد بزمین و عقیق را آفرید و گفت سوگند میخورم بذات خود که عذاب نکنم بآتش کفی را که پوشیده باشد عقیق اگر دوست داشته باشد علی را .

و نیز آنحضرت فرموده که دو رکعت نماز با نگین عقیق برابری میکند با

هزار رکعت که بدون عقیق باشد، ونیز فرموده انگشتری فیروزه که نقش آن «الله الملك» باشد نظر کردن بآن حسنه است ، و فیروزه اتي جبرئیل از بهشت از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بهدیه آورده بود و پیغمبر بامیرالمؤمنین علیه السلام بخشید ، و نام فیروزه بعربی ظفرست . و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که انگشتری جزع یمانی در دست کنید که آن رد میکند کید شیاطین را ، ونیز فرموده که انگشتری زمرد آسانی در آنست نه دشواری وانگشتري یاقوت فقر رامیبرد وفرموده که نیکو نگینی است بلور .

باب سوم در احوال دعا کننده

و آن بر دو قسمست اول کسی که دعای او مستجاب است و آن روزه دارست و حاجی و عمره گذارنده و جهاد کننده وبیمار ومظلوم و امام عادل و کسی که دعا کند از برای برادر غائب دینی خود ، روایت کرده است عبدالله بن سنان از ابوعبدالله علیه السلام که پنج دعا محجوب نمیگردد از حق تعالی ، دعای امام عادل و دعای مظلوم که حق سبحانه میفرماید که من انتقام از برای تو خواهم کشید واگر چه بعد از مدتی باشد، ودعای فرزند صالح از برای پدرومادر، وپدر صالح از برای فرزند و دعای غائبانه مؤمن برای برادر ایمانیش ، و فرمود بتو میدهند مثل آنچه را که برای برادر مؤمنت اجابت شده .

و مرویست که خدای تعالی بموسی خطاب فرمود که بخوان مرا بزبانی که گناه نکرده باشی بآن زبان بامن، موسی گفت ای پروردگار من کجاست براي من چنین زبانی؟ فرمود که بخوان مرا بزبان غیر خود . و دیگر کسی که دعای او مستجابست شخصی است که تعمیم دهد در دعایش یعنی مخصوص بخود نسازد و کسی که پیش از نزول بلا دعا کرده باشد ، روایت کرده است هرون بن خارجه از ابی عبدالله علیه السلام که دعا کردن در راحتی برمی آورد حاجات را در بلا ؛ ومحمد بن مسلم ازاو علیه السلام روایت کرده که گفت جد من میفرمود که پیش فرستید دعا را بدرستیکه هر گاه بنده دعا کرد ، وبعد از آن بلا نازل شد وبجهت رفع آن بلا دوباره دعا کرد فرشتگان گویند این آواز را میشناسیم واگر هرگز دعا نکرده باشد وبعد از آن که بلا نازل شده باشد

دعا کند فرشتگان گویند که پیش ازاین کجابودی ؟

وهم از او عليه‌السلام منقولست که کسی که میترسد بلائی باو رسد پیشی بجوید بدعا کردن که خداوند آن بلا را بر او نخواهد گذارد ؛ و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود ای اباذر میخواهی بیاموزم ترا کلماتی که خدای تعالی بآن کلمات بتونفع دهد؟ گفت بلی یا رسول الله ، فرمود حفظ کن جانب خدا را که خدای تعالی ترا نگاه میدارد و نگاه دار جانب خدا را تا بیابی اورا نزدخود وبشناس خدارا درراحتی تا شناسد اوتورادرسختی ، و هر گاه سؤال کنی ازخدا سؤال کن وهر گاه طلب‌یاری کنی ازخدای کن، پس بتحقیق که جاری شده است قلم بآنچه واقعست و اگرتمامی خلق جهد کنند بتو نفعی رسانند که خدای تعالی آنرا ازبرای تو مقدرنساخته باشد نتوانند رسانید .

روایت کرده است سکونی از امام جعفرصادق عليه‌السلام که حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده که بپرهیزید از دعای مظلوم بدرستی که‌دعای مظلوم ببالای ابرمیرود تا آنکه خدایتعالی بآن نظر میکند ، ومیگوید بلند سازید این دعا را تا از برای او مستجاب سازم و بپرهیزید از دعای پدر که‌آن تیزتر از شمشیراست .

و از امام جعفر صادق عليه‌السلام منقولست که سه دعا محجوب نمیشود از خدای تعالی ، دعای پدر از برای فرزند هر گاه نیکوئی کرده باشد بپدر ، ودعای او بر فرزند هر گاه عاق شده باشد و دعای مظلوم برظالم و دعای او ازبرای کسی که داد او بستاند از ظالم و دعای مرد مؤمنی از برای برادر مؤمن هر گاه که یاری کرده باشد اورا درمحبت ما ، و دعای مؤمني براو هر گاه که یاری نکرده باشد با وجود آنکه قدرت بر یاری اوداشته باشد و آن مؤمن بیاری او محتاج باشد . ودرحدیث دیگر واقع شده که بپرهیزید از دعای مادر که آن تیزتر ازشمشیر است ، ومرویست که هر گاه فرزند بیمار شود باید که مادر او ببام رود ومقنعه‌ازسر بردارد تاموهای او ظاهر شود بجانب آسمان و بگوید :

أَللّٰهُمَّ أَعْطَيْتَنِيهِ وَأَنْتَ وَهَبْتَهُ لِي أَللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ هِبَتَكَ الْيَوْمَ جَدِيدَةً إِنَّكَ قَادِرٌ مُقْتَدِرٌ .

بعداز آن سجده کند هنوز سر بر نداشته باشد که حق تعالی فرزند او را شفا دهد .

فصل = و از آنکسانی که دعای ایشان مستجاب است شخصی است که اعتماد نکند درحاجات خود بغیر حق سبحانه و تعالی ، و خدا فرموده که و من یتوکل علی الله فهو حسبه یعنی هر که توکل بر خدا کند خدای تعالی اورا بس است ، و روایت کرده است حفص بن غیاث از ابی عبدالله عليه‌السلام که هرگاه بخواهد یکی از شما که چیزی از خدا سؤال کند و باو عطا شود پس مأیوس شود از جمیع مردم و امیدواری نداشته باشد مگر بخدا ، و هرگاه بداند خدای تعالی اینرا از دل او هیچ چیز سؤال نخواهدکرد الا آنکه خدای باو عطاکند ، و حضرت حق سبحانه بعیسی عليه‌السلام موعظه فرموده که ای عیسی بخوان مرا همچو خواندن اندوهگین غریقی که نباشد مراورا فریاد رسی ، یا عیسی ازمن طلب کن و از غیرمن طلب مکن و نیکوست از تو دعا و از من اجابت و مخوان مرا مگر که تضرع کنی بسوی من و قصد تو یك قصد باشد ، پس بدرستی که هرگاه توبخوانی مرااینچنین من اجابت کنم ترا .

تنبیه سزاوار آنست که رجوع کنی در جمیع حاجات به پروردگار خود و فرود آوری حاجات را نزد او خواه بزرك باشد خواه کوچك ، و ننگ نداشته باشی از خواسته های کوچك از خدا که آن غایت توکل است براو ، و در حدیث قدسی وارد شده که ای موسی سؤال کن از من هرچه احتیاج بآن داری حتی علف گوسفند خود و نمك خمیرخود ، واز امام جعفر صادق عليه‌السلام روایتست که برشما باد دعاکردن بدرستی که شما نزدیك نمیشوید بخدا بچیزی مثل دعا ، وترك نکنید

خواسته کوچکی ازخواسته ها را برای کوچکیش ؛ بدرستی که بر آورنده حاجات کبیر بر آورنده حاجات صغیر هم هست .

نصیحت هرگاه دانستی که اعتماد بر خدای تعالی متصل است بروا شدن حاجت و بسته است بمهار رستگاری پس بدانکه توجه بغیر خدای تعالی واعراض از خدا مقرونست برسوا شدن و موجب خواریست و مهیا سازنده حرمان ، آیا نشنیدهٔ حکایت محمد بن عجلان را وقتی که دردناك ساخته بود اورا حوادث زمان ؛ که گفت بمن بیچارگی و تنگدستی بسیار رسیده بود و هیچ دوستی نبود مرا و قرض بسیار داشتم و قرض خواهان مبالغه درطلب آن داشتند ، پس توجه کردم بخانه حسن بن زید و او در آنزمان امیر مدینه بود و میان من و او آشنائی بود ، و واقف شد از این حال پسر خال من محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین علیه‌السلام و میان من و او آشنائی قدیم بود پس ملاقات کرد بمن در راه و دست مرا گرفت و گفت بمن رسیده است آنچه راکه توگرفتار اوئی، پس بکه امیدواری جهت کشف آنچه بتو نازل شده گفتم بحسن بن زید گفت در این هنگام حاجت تو گذارده نمیشوه و روانمیگردد طلب تو ، و برتو باد که بکسی رجوع کنی که قدرت علاج کار را دارد واو بخشنده بخشندگان است ، پس التماس کن آنچه آرزو داری از نزد او بدرستی که من شنیدم ازابن عم خود جعفر بن محمد علیه‌السلام که او حکایت میکرد از پدرخود او از جد خود و او از پدرخود حسین بن علی و او از پدر خود علی بن ابیطالب علیهما‌السلام که گفت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که وحی فرستاد خدای تعالی به بعضی از پیغمبران خود که سوگند بعزت و جلال من که قطع میکنم امید هرکه را که امیدوار باشد بغیر من بنومیدی، ومیپوشانم او را لباس خواری درمیان مردمان ، و دور میسازم اورا از گشایش و فضل خود آیا امید دارد بندهٔ من در سختیها بغیراز من و حال آنکه سختی‌ها در دست منست، وامید واراست بغیر من وحال آنکه من غنی بخشنده‌ام وبدست منست کلیدهای درهای بسته، وباب من گشوده است از برای کسی که مرا بخواند ، آیا نمیدانید که هرکرا عارض شود مصیبتی هیچکس کشف آن آرزو نمیتواند کرد الا

من ؟ پس چیست مرا که می‌بینم اورا دربر آوردن آرزویش اعراض کننده از من، وحال آنکه میدهم من با وبجود وکرم خود آنچه نطلبیده از من ، پس او اعراض میکند از من و او سؤال نمیکند از من، ومی طلبد در مصیبت غیر مرا، و حال آنکه منم خدائی که ابتدا میکنم ببخشش قبل از آنکه طلب کنند آیا سؤالی کرده اند که من نداده باشم ؟! نه چنین است ؛ آیا نیست بخشش وکرم مرا ؟ آیا نیست دنیا وآخرت در دست من ؟ و اگر جمیع ساکنین آسمانها و زمینها از من بخواهند و برای هر کس حاجتش را رواکنم از ملك من بال پشه ای کم نخواهد شد ، وچطور از ملکی کم خواهد شد که قیم او منم ؛ پس بدا بحال کسیکه عصیان من ورزد و نترسد از من، پس باو گفتم یابن رسول الله اعاده کن بر من اینحدیث را اعاده فرمود تا سه مرتبه گفتم لا والله بعدازاین سؤال نکنم از هیچکس حاجات خود را بعدازاندك وقتی رزق خدای سبحانه بمن رسید . و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که خدای عزوجل گفته که هیچ مخلوقی نیست که چنك درزند بخلق من نه بمن الا آنکه قطع میکنم اسباب آسمانها و زمینها را از نزد او، پس اگر چیزی از من طلبند هم او را و اگر مرا خواند اجابت نکنم دعوت اورا، هیچ مخلوقی نیست که چنك درزند بمن نه بمخلوق من الا آنکه ضامن گردانم آسمانها و زمینها را بررزق او، و اگر مرا خواند اجابت کنم اورا و اگر چیزی از من سؤال کند ببخشم باو و اگر طلب آمرزش کند از من بیامرزم اورا . و از ابو محمد عسکری منقولست که سؤال مکن حاجتی را تا موقعی که تحمل آنرا داری و بدرستی که هر روز را رزقی تازه است یعنی اگر امروز تحمل توانی کرد جهت فردا سئوال مکن که رزق فردا بتو خواهد رسید، و بدانکه الحاح و مبالغه در حاجات برطرف میسازد نیکوئی را و میآورد تشویش و مشقت، پس صبر کن تا آنکه خدا بگشاید از برای تو دری که آسان شود داخل شدن در آن وحظوظ چند مرتبه دارد پس تعجیل مکن برمیوهٔ که هنوز نرسیده بدرستی که آن بتو خواهد رسید در وقت خود ، و بدانکه مدبر تو دانا تراست بوقتی که صلاح تو در آن وقت باشد پس اعتماد کن باختیار او در جمیع امور خود

که صلاح تو در آن باشد و تعجیل مکن بحاجت های خود پیش از وقت ، پس تنگدل شوی و نومید گردی و بدانکه بارانرا اندازه ایست که اگر زیاده بر آن بیاید اسرافست و موجب خرابی‌میشود، و برای دلیری نمودن در کارها و انجام آن اندازه ایست که اگر زیاده شود آن تهوراست که مذموم میباشد و با احتیاط ترین عقلاء کسی است که ساکن الطرف باشد یعنی دست و پای نزند واگر عاقل‌باشند همه اهل دنیا خراب میشود دنیا ، پس نظر کن باین حدیث و آنچه مشتملست بر آن از آداب ارجمند ونیز مشتملست بر زهد در دنیا همچنانکه فهم میشود ازقول اوکه اگر شمهٔ اهل دنیاعاقل باشند دنیاخراب‌شودودلالت‌میکند براینکه دارندهٔعقل سلیم مایل به خراب شدن دنیاست ، و اهتمامی در امور دنیا ندارد پس کسی که ارادهٔ دنیا داشته باشد یا عمارت کندآنرا این دلالت برعدم عقل او میکند

قسم دوم ـ در ذکر آنهائی که دعای ایشان مستجاب‌نیست. روایت کرده است جعفر بن ابراهیم از ابی عبدالله عليه‌السلام که فرمود دعـای چهار کس مستجاب نمیشود ، یکی مردی‌که در خانه خود نشسته و دعاکند که بارخدایا مرا روزی ده در جواب او گفته میشود که آیا من امر نکرده ام ترا بطلب رزق ، و شخصی‌که زنی داشته باشد و دعای بدکند اورا پس گفته میشود باو که آیا اختیار او را بتو نداده ام یعنی اگر اورا نمیخواهی طلاق ده ، و شخصی که او را مالی بوده باشد و همه را بی موقع صرف کرده باشد و بعدازآن گوید بارخدایا روزی ده مرا ، باو گفته میشود که آیا امر نکرده بودم ترا بمیانه نگه داشتن و عدم اسراف آیا امر نکرده بودم باصلاح ، بعدازآن این آیه‌را خواند که : **الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلك قواماً** یعنی آنکسانی‌که هرگاه نفقه میکنند اسراف نمیکنند و بخل نمیورزند و میان این و آن اعتدال مرعی میدارند ، و این جماعت ممدوح اند ، و شخصی‌که اورا مالی باشد و بکسی قرض دهد وگواه براو نگیرد پس او انکار کند باو گفته میشود که آیا امر نکرده بوده بودم ترا بگواه گرفتن

و در روایت ولیدبن صبیح واقع شده که یک

خود وحال آنکه خدای تعالی باو راهی نموده باینکه خانه را بفروشد واز همسایگی او خلاص شود .

و روایت کرده است یونس بن عمار ازابی عبد الله علیه السلام که بدرستی که بنده میگشاید دستها را و میخواند خدا را و سؤال میکند از فضل او مالی و خدا باو میدهد واو نفقه میکند درجائی که دراوخیری نیست، پس دیگر بار خدارا میخواند و ازو طلب میکند خدای تعالی میگوید که آیا عطا نکردم بتو وآیا نکردم بتوچنین وچنین، ودیگر کسی که دعا کند بقلب سخت ویا دل مشغول بغیر حق . روایت کرده است سلمان بن عمرو از ابی عبد الله علیه السلام که بدرستی که خدای تعالی مستجاب نمیکند دعای کسی راکه دل او غافل باشد ازحق، پس هر گاه دعامیکنی بدل توجه کن و بعداز آن یقین دان که مستجاب میشود، و سیف بن عمیر نقل کرده از شخصی که او روایت کرد از ابی عبدالله علیه السلام که بدرستی که خدای سبحانه مستجاب نمی سازد دعای کسی راکه دل سخت باشد ، وکسیکه در دعا پیشی نجوید، بعد از نزول بلا دعای او را نخواهند شنید .

و روایت کرده هشام بن سالم از ابی عبدالله علیه السلام که هرکس قبل از نزول بلا دعاکند هنگام نزول بلا اگر دعائی کند مستجاب خواهدشد، و فرشتگان میگویند آواز آشناست ومحجوب نمیشود از آسمان ، و هرکس پیشی نگیرد در دعا کردن دعای او مستجاب نخواهد شد بعداز نزول بلابراو، و ملائکه میگویند صاحب این آواز را نمی شناسیم ، وکسی که دعاکند واو مصر باشد برمعاصی دعای اومستجاب نمیشود . از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست هرکه دعا کند بغیر عمل همچوآنکسی است که تیرمی اندازد بی چله کمان ؛ و از امام جعفرصادق علیه السلام روایتست که مردی بود درمیان بنی اسرائیل و سه سال دعاکرد که خدای تعالی او را پسری دهد ، و چون دیدکه خدای تعالی دعای او را اجابت نمیکند گفت ای پروردگار من آیا دورم از تو که صدای مرانمیشنوی؟ آیانزدیکم واجابت نمیکنی؟ پس شخصی را درخواب دیدکه باو گفت تو سه سالست که خدا را میخوانی بزبان فحاش ودل ناپاك ونیت غیر

صادق پس ریشه کن بکن فحاشی را ازخود وپاك ساز از برای خدا دل خود را و نیکو ساز نیت خودرا وآن شخص یکسال چنین کرد خدای تعالی اورا پسری داد مشتمل است اینحدیث برچهارشرط اول دورشدن از فحش گوئی دوم عدم سخت دلی سیم حسن نیت وآن اینجا عبارتست ازحسن ظن بخدای تعالی .

چهارم توبه از معصیت همچنانکه مفهوم میشود از حدیث که قطع کن فحش را از خود و پاك ساز دل خود را از برای خدای تعالی ، و دعا با خوردن حرام مستجاب نیست ودرحدیث قدسی واقع شده که از تو دعا کردنست وبرمن اجابت نمودن ،ومخفی نمی ماند از من دعائی الادعـای حرام خوار. و از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم منقولست هرکه دوست دارد دعای او مستجاب شود پس باید که پاك سازد طعام خود را وکسب خود را ومنقولست که شخصی به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت دوست میدارم که مستجاب شود دعای من ، حضرت فرمود که پاك ساز طعام خود را و داخل مساز در شکم خود حرام را ، و روایت کرده است علي بن اسباط از ابی عبدالله علیه السلام که هر که خوش حال میسازد او را اینکه دعای او مستجاب شود پس باید که پاکیزه سازد کسب خود را ، و نیز فرموده که ترك یك لقمه حرام دوست تر است بسوی خدا از هزار رکعت نماز سنت ، وهم ازاو علیه السلام منقولست که رد کردن یکدانك مال حرام برابری میکند نزد حق سبحانه با هفتاد حج مقبول ، وکسی که مظالم بندگان بر گردن اواست دعای اومردودست. و ازائمه علیهم السلام منقولست که خدای عزوجل وحی نمود بعیسی که یا عیسی بگو بظالمان بنی اسرائیل که رویهای خود را مشوئید و دلهای خود را چرکین میگذارید ، آیا مرا فریب میدهید یا بر من جرئت میکنید خوشبو میسازید خود را از برای اهل دنیا ببوهای خوش ، و اندرونهای شما نزد من بمنزله مردارهای بدبوست ، گوئیا شما جماعت مردگانید، ای عیسی بگو بایشان که قطع کنید انگشت های خود رااز کسب حرام و کر سازید گوشهای خود را از شنیدن فحش ، و اقبال کنید بمن بدلهای خود بدرستی که من نمیخواهم صورت های شما را ، ای عیسی بگو بظالمان بنی اسرائیل

که نخوانید مرا و حال آنکه حرام در زیر قدمهای شماست و بتها در خانهای شماست
پس من سوگند خورده‌ام که اجابت کنم قول کسی را که مرا بخواند بدرستی که اجابت
من ایشان را لعنست مر ایشان را تا متفرق گردند . واز پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست
که وحی فرستاد خدای تعالی بمن که یا اخا المرسلین یا اخا المنذرین بترسان قوم
خود را که داخل نشوند در خانه از خانهای من وحال آنکه یکی از بندگان مرا
نزد ایشان حقی باشد، لعنت میکنم اورا مادامی که ایستاده است پیش من و نماز
میگذارد مگر آنکه آن حق الناس را اداکند آن وقت من گوش او میشوم که با
آن گوش میشنود و چشم او میشوم که با آن چشم می‌بیند وازاولیای من واصفیای
من میشود وباشد همسایهٔ من با پیغمبران و صدیقان وشهدا در بهشت ، و از
امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که وحی فرستاد خدا بعیسی علیه السلام که بگو ببنی اسرائیل
که داخل نشوید در خانه از خانهای من الا بچشمهای گریان ، و دلهای پاك و
دست های پاکیزه و خبرده ایشان راکه من اجابت نمیکنم دعای یکی‌ازایشان‌را و
حال آنکه نزد اوحق کسی باشد .

باب چهارم در کیفیت دعا

و مرانرا آدابیست که منقسم میشود بسه قسم پس بعضی از آنها آنست که
شرطست پیش از دعا همچو طهارت و بوئیدن بوی خوش و رو بقبله کردن
وصدقه دادن ، همچنانکه خدای تعالی فرموده که **وقدموا بین یدی نجویکم
صدقة** و دیگر بواسطهٔ قول اعتقاددعاکننده بقدرت پروردگار او که **ولیؤمنوا بی**
یعنی باید بتحقیق بدانند که من قادرم بر اینکه آنچه میطلبند بایشان بدهم، برانجام
مقصوداو. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که خدای سبحانه فرمود هرکه سؤال کند
از من و او داندکه منم کسی که نفع یا ضرر بدست من است اجابت میکنم قول او
را ، و یکی دیگر از آداب نیکوئی ظنست بپادشاه بندگان در اجابت دعا و خدا
فرموده که **و ادعوه خوفا و طمعاً** یعنی بخوانید او را از روی خوف و از
روی طمع ، ودر حدیث قدسی واقع شده من نزد گمان بنده‌ام و بایدکه ظن نکنند
بمن الا خیر .

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که بخوانید خدایرا در حالیکه یقین به اجابت آن داشته باشید ، و وحی فرستاد خدای سبحانه بموسی علیه السلام که ای موسی مادام که بخوانی مرا و امیدوار باشی پس زود باشد که بیامرزم ترا ، وروایت کرده است سلیمان بن فرا از شخصی و او از ابی‌عبدالله علیه السلام که هرگاه دعا کردی پس یقین کن که حاجت تو بردر خانه است ، ودر روایت دیگر واقع شده که بدل توجه کن ویقین کن که حاجت تو بردر خانه است .

فصل = وچگونه نیکوئی‌ظن بخدا نداشته باشند وحال آنکه کریمترین کرم دارانست و رحیم‌ترین رحم‌کنندگان است ، و او آنکس است که رحمت او پیشی‌گرفته برغضب‌او، روایت کرده‌اند که در وقتیکه حق‌سبحانه روح بدمید در آدم و او بشر شد پس وقتی که راست نشست عطسه کرد وملهم شد باینکه بگوید «الحمدلله رب العالمین» ، و خدای تعالی‌درجواب او گفت که «یرحمك‌الله» یا آدم و اول خطابی که متوجه شد بآدم از جانب حق سبحانه رحمت بود ، و مرویست که حق سبحانه بموسی گفت در وقتی که میفرستاد او را بسوی فرعون که او را بترساند و خبردار کند که من بعفو و آمرزش شتابنده‌ترم تا بغضب‌وعقوبت، ومرویست در وقتی که نزدیك بود غرق شود استغاثه بموسی نمود و بخدایتعالی استغاثه نکرد و وحی فرستاد حق سبحانه بموسی که ای موسی بفریاد فرعون نرسیدی برای آنکه اورا خلق نکرده‌ائی و اگر بمن استغاثه کرده بود او را اجابت میکردم .

روایت‌کرده است محمد بن خالد در کتاب خود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که یونس رسید بدریائی که قارون در آن بود قارون‌گفت بفرشته که موکل او بود این چه آوازیست که میشنوم ؟ آن فرشته گفت یونس است که خدای تعالی او را حبس کرده در شکم ماهی و آن ماهی او را درهفت دریا گردانیده تا باینجا رسانیده و این آوازوترس بجهت‌اینست ، قارون گفت آیا رخصت باشد که من با او سخن بگویم آن فرشته گفت رخصت دادم وقارون گفت ای یونس آیا توبه نکردهٔ بسوی پرورد گارخود؟ یونس در جواب گفت آیا تو توبه نکردهٔ بسوی پروردگار

خود؟ قارون گفت من توبه کردم بسوی موسی وقبول نکرد از من و تو اگر بازگشت کنی بسوی خدا هرآینه رحمت اورا فوراً می‌یابی آیا نظر نمیکنی بنیکوئی صنایع او ببندگان واینکه چگونه تعلق گرفته است عنایت او باحسان نمودن ببندگان و رحمت کردن بر ایشان، و از اینجاست که ترغیب کرده است دعا کنند بعضی برای بعضی تا آنجا که فرمود بخوان مرا بر زبانی که بآن عصیان مرا نکرده باشی و آن زبان دیگران است، واجابت میکند دعای ترا برای برادر ایمانیت ومر تراست اضعاف آنچه برادر مؤمن وعاید میشود از دعای توو زود باشد که بیاید این بحث بتفصیل درموضع خود، واز اینجاست دستور ترغیب در اهداء ثواب طاعات زندگان برای مردگان و اینکه قرار داده است مضاعف آن ثواب را برای اهداکنندگان، تا بحدی که مرویست از پیغمبر ﷺ که فرمود هرکه داخل شود در مقبرهٔ وسورهٔ یس بخواند خدای تعالی تخفیف کند عذاب را ازاهل آن مقبره در آنروز وباشد مزد قاری بعدد هرکه در آن مقبره است از حسنات.

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که داخل میشود بر میت در قبر نماز و روزه وحج وصدقه ونیکوئی ودعا و مینویسند اجر اورا ازبرای کسیکه بفعل آورده وهمچنین از برای آن میت، و نیز فرمود هر کس ازمسلمانان عمل خوبی کنداز برای میت مضاعف میدهد خدای تعالی از برای او ثواب آنچه کرده، و میت را نیز نفع میرساند، و ازاینجاست که امر کرده به پیغمبر ﷺ درقول خود که **فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات** یعنی بدانکه نیست هیچ پروردگاری غیر از خدای بی‌همتا وطلب آمرزش کن از من برای گناهان خود و مؤمنین ومؤمنات پس نظر کن که چگونه قرین ساخته است امر باستغفار را باشهادت توحیدی که آن اساس اسلام است وبر آنست مدار احکام، وآیا این جز غایت لطف وتمامی رحمت وکمال فضل چیزدیگر یست؟ و مؤکد ساخته مطلب را بگفتگوی در این مثال (با اینکه وضع روشن است) که من نزد گمان بنده‌ام میباشم و ترسانیده کسی راکه باو بدگمان باشد وغضب کرده بر آن شخص، و از واضح‌ترین دلایل

بر بسیاري کرم او ومحبت او بکسی که حسن ظن باو دارد و اینکه گمان بنده او باو محقق خواهد شد موقعی که خوب باشد مسلماً مخالف نخواهد شد باآنچه که خداوند متعال از توکل کردن بنده بر اوخبر داده آنجا که فرمود : و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین واین آیه کافیست ترا از برای رغبت برتوکل ، بواسطه آنکه توکل را شرط ایمان قرارداده سپس تاکید کرده این رابه بشارت دادن او بندگانرا بجزاي اعمال و کفایة وافضال ورعایت وقتی که رجوع کردند باین ندای جمیل بقول خود که و قالوا حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسم سوء یعنی گفتند ایشان که کافیست ما را خدای و نیکو وکیلیست وگردانیده شدند بنعمتی که ازجانب خدااست .وفضل بعداز آن می افزاید درسرور ایشان باینکه بشارت میدهد ایشانرا بدریافت محبت خویش و میفرماید که ان الله یحب المتوکلین یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توکل کنندگانرا .

و از امام جعفر صادق علیه السلام تعریف توکل را پرسیدند فرمود آنکه با بودن با حق از چیزی دیگری نترسند پس عقد توکل و مدار آن نیکوئی ظن بخداست بواسطهٔ آنکه کسی که نترسد الا از خدا مجبور است که حسن ظن بخدا داشته باشد ، و نظر کن بآنچه وارد شده از سادات بزرگوار درین معنی از کلام ، روایت کرده اند از امام محمد باقر علیه السلام که بخدا سوگند که داده نمیشود بمؤمن هرگز خیر دنیا وآخرت الا بنیکوئی ظن او بخدای عزوجل وامیدواری او بحق سبحانه و نیکوئی خلق و باز داشتن خود ازغیبت مؤمنین، و خدای تعالی عذاب نمیکند بنده اش را با اینکه توبه و استغفار کرده باشد مگربه سوء ظن بخداو کوتاه آمدن در امیدواری بحق و بدی خلقش و غیبت کردن اواز مؤمنین،نیست بندهٔ مؤمن که نیکوباشد ظن اوبخدای عزوجل الا آنکه خدایتعالی نزد ظن اوست بواسطهٔ آنکه خدای تعالی کریم است و شرم دارد از آنکه خلاف کند ظن بندهٔ خود و امیدواریش را، پس نیکوسازید گمان خود را به پروردگار و رغبت کنید باو و خدای فرموده که الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء وغضب الله علیهم

و لعنهم و اعدلهم جهنم وسائت مصیراً

یعنی آنکسانیکه بخدا ظن بد دارند ، گردش بد غضب خدا بر ایشانست و لعنت کرده ایشانرا ومهیاساخته از برای ایشان دوزخ را وبد جای باز گشتی است دوزخ .

ومرویست که هر گاه خدای تعالی حساب خلق کند باقی ماند مردی که سیئات او زیاده باشد ازحسناتش پس فرشتگان اورا بگیرند که بدوزخ برند واو باز پس نگرد و امر کند خدای تعالی که اورا بر گردانید، و باو گوید چرا از پس مینگریستی و حال آنکه خدا عالم‌ترست باین مطلب او گوید ای پروردگار من حسن ظن من بتو این نبود ، و خدای تعالی گوید ای ملائکه من بعزّت و جلالم که اوحتی یکروز هم بمن گمان نیکو نبرده ، لیکن او را ببرید ببهشت بواسطه آنکه او دعوی حسن ظن میکند .

و روایت کرده عطا بن یسار از امیرالمؤمنین علیه السلام که نگه دارند بنده را روز قیامت نزد خدای تعالی و خدای سبحانه گوید قیاس کنید میان نعمت من براو وعمل او یعنی ملاحظه کنید که کدام بیشتراست پس نعمت خدامستغرق سازد عمل او را خدای تعالی گوید بخشیدم باو نعمت خود را ، قیاس کنید میان خیر و شراو اگر مساوی باشد نیك و بد او محو سازد خدایتعالی بدی اورا به نیکی ، و داخل سازد او را در بهشت و اگر او را فضلی بوده باشد می بخشد خدای تعالی او را بسبب فضل و اگر براو فضلی بوده باشد و او از اهل تقوی بوده باشد و شرك بخدا نیاورده باشد و پرهیز کرده باشد از شرك او از اهل مغفرتست ومی آمرزد او را پروردگار او برحمت خود ، و داخل میسازد او را دربهشت بعفو خود اگرخواهد.

و مرویست که روز قیامت خدای تعالی جمع خواهد کرد خلایق را و بعضی از ایشان را حقوقی خواهد بود بر بعضی دیگر و خدای تعالی نیز بر گردن ایشان حق دارد؛ گوید ای بندگان من آنچه از حقوق من نزد شماست بخشیدم بشما و شما نیز آنچه برذمت یکدیگر دارید به بخشید و داخل شوید همه دربهشت برحمت من

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولستکه روز قیامت منادی ندا خواهد کرد در زیر عرش که ای امت محمد آنچه مراست نزد شما بخشیدم آنرا بشما وباقی مانده حقوقی که شمانزد یکدیگر دارید بیکدیگر ببخشید و داخل شوید دربهشت برحمت من . و روایت کرده است محمد بن خالد برقی از بعضی اصحاب و ایشان از امام جعفر صادق علیه السلام که عابدي بود دربنی اسرائیل وحی کرد خدای تعالی بداود علیه السلام که او ریا کار است ، و چون او را فوت رسید داود بجنازه او حاضر نشد پس چهل نفر از بنی اسرائیل گفتند بار خدایا ما نمیدانیم از او الا خیر ، و تو دانا تری باو از ما پس بیامرز اورا، و چون غسل دادند اورا چهل کس غیر آن چهل کس اول همان گفتند که آنها گفته بودند، و چون در قبر نهادند اورا چهل کس دیگر برسر قبر او ایستادند و همان دعا کردند، پس وحی فرستاد خدای تعالی بداود که چه منع کرد ترا از آنکه نماز گذاری بر آنشخص؛ داود گفت بجهت آنچه مرا خبر داده بودی که اوریا کار است پس وحی فرستاد بداود که جماعتی برنیکوئی او گواهی دادند و من قبول کردم گواهی ایشانرا و آمرزیدم او را از آنچه میدانستم که ایشان نمیدانند .

نصیحت سزاوار اینست که امید مخلوط باشد بترس ، و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر استطاعت ندارید که نیکو سازید ظن خود را بخدا و بسیار باشد ترس شما ازاو؛ پس جمع کنید میان این هردو و میباید که باشد نیکوئی ظن بنده بخدا بقدر خوف او از حق سبحانه ، و بدرستی که بهترین مردم در حسن ظن بخدا آنکسی است که سخت تر باشد خوف او از خدا .

و روایت کرده است حسن بن ابی ساره از ابی عبدالله علیه السلام که نیست بندهٔ مؤمن الا آنکه امیدوار و ترسان است ، ونیست امیدوار و ترسان مگر آنکه عمل کند بآن چه از آن میترسد یا امید واراست . مرویست از علی بن محمد بن رفعه که گفتم بابو عبدالله علیه السلام که قومی از دوستان تو نزدیك میشوند بمعاصی و میگویندما امید واریم ، فرمود دروغ میگویند ایشان از دوستان ما نیستند بلکه جماعتی هستند

که غالب شده است برایشان آرزوها و کسی که امید چیزی دارد عمل از برای آن میکنند وهر که میترسد از چیزی میگریزد از آن ، و مرویست که می‌شنیده اند آه ابراهیم علیه‌السلام را ازیك میل‌راه ولهذا حق سبحانه او را مدح گفته بقول خود که : ان ابراهیم لحلیم اواه منیب یعنی بدرستی که ابراهیم حلم داشت و بسیار آه کننده و انابت کننده بود و وقتی‌که در نماز بود از او صدای دیك جوشان میشنیدند و همین صدا از سینه حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده میشد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هرگاه شروع در وضو ساختن میکرد متغیر میشد رنك روی‌او از ترس خدای‌تعالی، و حضرت فاطمه علیها السلام میلرزید ومنقطع میشد نفس او در نماز ازخوف حق سبحانه ، و امام حسن علیه‌السلام هرگاه فارغ میشد از وضورنك او متغیر میگشت پس سبب این ازاو پرسیدند فرمود لازمست بر کسی که‌اراده دارد برصاحب عرش داخل شود آنکه رنك او متغیر گردد .

و مرویست مثل این ازحضرت امام زین العابدین علیه‌السلام و روایت کرده است مفضل‌بن عمر از ابی عبدالله علیه‌السلام که فرمود مرا خبرداده پدر من و اواز پدر خود شنیده که امام حسن علیه‌السلام عابد ترین مردم زمان خود بود وزاهد ترین وفاضلترین ایشان ، و هرگاه حج میگذارد رمی جمرات پیاده میکرد وبسیاربودکه پا برهنه حج گذاردی ، وهرگاه ذکر موت میکرد میگریست وهرگاه ذکرحشرونشرمینمود گریه میکرد وهروقت ذکر گذشتن برصراط میفرمود میگریست‌وهرگاه ذکرعرض کردن‌اعمال به‌خدای‌تعالی‌میکردنعره‌میزد که‌بیهوش میشداز آن ، و هرگاه‌بنمازمی‌ایستاد نزد پروردگارخود میلرزید گوشت پاره که درمیان هردو کتف وهردوپهلوی اوبود، و هرگاه ذکر بهشت و دوزخ میکرد اضطراب داشت همچو اضطراب مار گزیده‌وسؤال‌میکرداز خدابهشت‌را واستعاذه مینموداز آتش . و عایشه نقل کرده که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با ما حرف میگفت و ما باوسخن میگفتیم پس چون وقت نماز میشد گویا او مارا نمیشناخت و ما او را نمیشناختیم، وهرگاه این باشد حال مقربین و

انبیای مرسلین و شهداء الله علی الخلق اجمعین پس چیست ظن تو باهل عیوب و آنهائی که فرورفته اندر گناهان؛ .

فصل = و از شرایط مستجاب شدن دعا آنست که سؤال نکند از خدا چیزی حرام و نه قطع رحم و نه چیزی که متضمن قلت حیاء و سوء ادب باشد و بعضی مفسرین در تفسیر آیت ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة انه لا یحب المعتدین گفته اند مراد اینست که بخوانید پروردگار خودرا ازروي فروتنی و ذلت وپنهانی بدرستی که او دوست نمیدارد کسانی را که ازحد خود تجاوز کنند دردعا ،آنطور که انبیاء می طلبیدند، وامیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود ای صاحب دعا سؤال‌نکن چیزی را که از شأن تو نباشد و حلال نباشد و نیز فرموده هر که سؤال‌کند چیزی را که زیاده از او باشد مستحق حرمان میشود ، و یکی دیگر از آداب دعا پاك کردن شکم‌است‌ازحرام بروزه داشتن وگرسنگی و تازه ساختن توبه ، و از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منقولست هرکه چهل روز حلال خورد نورانی سازدخدای تعالی‌دل اورا، و فرموده که خدای تعالی را فرشتهٔ هست‌که ندا میکند نزد بیت المقدس هرشب که هرکه حرام خورد قبول نمیکند خدای‌تعالی‌ازاو‌نافله‌وفریضه رااو نیزفرموده که اگر نماز گذارید آنمقدار که همچوزه کمان شوید در باریکی و روزه دارید آنقدرکه همچوکمان شوید قبول نکند خدای تعالی از شما الا به پرهیزگاری از محرمات ، و نیز فرموده که عبادت باخوردن حرام همچو عمارتیست که بر ریك بنا کنند و بعضی روایت کرده اند که همچو عمارتی‌که برآب‌بناکنند. و نیز فرموده همانطور که طعام نمك لازم دارد دعاکردن هم با نیکوئی توأم است ، و بدانکه بعضی ازین شروط همچنانکه واجبست تقدم او بر دعا واجبست استمرار و دوام آن بعدازدعا.

قسم دوم آنچیزیست که مقارن حال دعاکننده باشد از آداب و آن چند چیزاست

اول درنك نمودن در دعا و ترك عجله نمودن درآن همچنانکه وارد شده در وحی قدیم که ملول مشو از دعا کردن بدرستي‌که من ملول نمیشوم از اجابت

کردن. و روایت کرده است عبد العزیز طویل از ابی عبدالله عليه السلام هنگامیکه بنده دعا کند خداوند متعال پیوسته در بر آوردن حاجت اوست اگر تعجیل ننماید، و نیز از او عليه السلام منقولست که هر گاه بنده تعجیل نمود و برخاست از برای حاجت خود میگوید خدای تعالی آیا نمیداند بنده من که من خدائی هستم که برمیآورم حاجات را؟ و در روایتی واقع شده که هر گاه بنده تعجیل کند در نماز بجهت آنکه زودتر مشغول شود بمدعیات خود، خدایتعالی گوید تعجیل میکند بندهٔ من آیا می بینی اورا که گمان دارد که حاجات او بدست غیر منست؟.

و از امام محمد باقر عليه السلام منقولست که ای طالب علم نماز گذار پیش از آنکه قدرت نداشته باشی بر نماز خواندن در شب و روز بدرستی که مثل نماز از برای صاحب خود همچو مثل مرد یست که داخل شود بر سلطان، و آن سلطان گوش دارد باو تا فارغ شود از حاجت و همچنین است مردی که مطیعست بامر خدای تعالی مادام که در نمازاست خدایتعالی همیشه باو نظر میکند تا از نماز فارغ شود.

و امام جعفر صادق عليه السلام فرمود که هر گاه نماز فریضه گذاری پس بگذار آنرا دروقت خود همچو نماز وداع کننده که ترسد عود نکند بسوی آن نماز دیگر هرگز پس بگردان چشم خودرا بموضع سجده بمرتبهٔ که ندانی درچپ وراست تو چیست، واگر چنین کنی نیکوخواهد بود نماز تو، و بدانکه تو پیش کسی ایستادهٔ که می بیند ترا و تو نمی بینی اورا. و پیغمبر صلى الله عليه وآله فرموده ای اباذر مادام که تو در نمازی میکوبی درب خانهٔ پادشاهی را، وهر که بسیار بکوبد درب خانهٔ پادشاه رامیگشایند از برای او، ای اباذر هیچ مؤمنی نیست که درنماز بایستد الا آنکه آن مقدار نیکی براو میریزند که ما بین او و عرش را پر کند، و موکل میسازد خدای تعالی باو فرشتهٔ را که ندا میکند که ای فرزند آدم اگر میدانستی که برای تو از نماز چه ثمری حاصل خواهد شد و با چه کسی راز و نیاز میکنی ملول نشوی، و التفات بهیچ جانب نکنی. و وحی فرستاد خدای تعالی بموسی عليه السلام که ای موسی تعجیل کن در توبه و تاخیر کن در گناه و ادامه بده در ایستادن خودرا درنماز در پیشگاه من و امید مدار بغیر من و

فراگیر مرا سپر خود درسختیها و قلعه خود درحوادث .

دوم الحاح نمودن دردعا- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی دوست میدارد سؤال کنندهٔ راکه مبالغه والحاح نماید ، و روایت کرده‌است ولیدبن عقبه الهجری از امام محمد باقر علیه السلام که بخدا سوگند که اسرار نمیکند هیچ بندهٔ مؤمن بر خدا در حاجت خود الا آنکه خدای تعالی بر میآورد حاجت او را ، و روایت کرده است ابوالصباح از ابو عبدالله علیه السلام خدای تعالی کراهت دارد از خواستن و الحاح کردن مردم بیکدیگر در حاجاتشان و دوست دارد این را از برای خود بدرستی که خدای تعالی دوست دارد که سؤال کنند و طلب نمایند حاجاتشان راازاو

سیم نام بردن حاجاتست - روایت کرده است ابوعبدالله الفراز امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که خدای تبارك وتعالی میداند آنچه مدعای بنده است از دعا کردن،ولیکن دوست میدارد که عرض کنند باو حاجات را ، و ازکعب الاخبار منقولست که در توراة مکتوب شده که ای موسی هر که مرا دوست میدارد فراموش نمیکند مرا ، وهر که امید واراست بخیرمن الحاح ومبالغه مینماید درسؤال کردن از من بدرستی که من غافل نیستم از خلق خود ولیکن دوست میدارم که بشنوند ملائکه من آواز دعـا را از بندگان من ، و ملازمان من ببینند چگونه بنی آدم نزدیکی میجویند بمن برای طلب چیزهائیکه من سبب ساز آن چیزهایم .

چهارم آهسته‌دعا کردن- بواسطه دوری آن از ریا وبواسطهٔقول‌خدایتعالی که : ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة و بواسطهٔ روایت اسمعیل بن همام ازامام رضا علیه السلام که فرمود دعای یکنوبت‌بنده به پنهانی وآهستگی برابری میکند با هفتاد نوبت که بآشکارا باشد ، ودر روایت دیگر واقع شده که دعائی که پنهان داری آنرا افضلست از هفتاد دعا که ظاهر سازی آنرا .

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که پروردگار تو مباهات میکند بملائکه بسه شخص ، اول کسی که صباح کند درزمین بیابان بی‌گیاه و اذان گوید وبایستد ونماز گذارد پس میگوید پروردگار تو عزوجل بملائکه نظر کنید ببندهٔ من که نماز

میگذارد و هیچکس غیراز من اورا نمی بیند ، وفرودمیآیندهفتادهزار فرشته ونماز میگذارند در پس سر او وطلب آمرزش میکنند از برای او تا روز دیگرهمانوقت، دیگر مردی که در شب بنماز برخیزد و سجده کند و در حال سجده بخواب رود ، خدای تعالی گوید نظر کنید به بنده من که روح او نزد منست و جسد او سجده کننده است مرا ،و دیگر مردی که در جنك باشد و اصحاب او بگریزند واو ثابت قدم باشد تاکشته شود .

پنجم تعمیم در دعاست ـ همگانی نمودن دعا روایت کرده ابن القداح از ابی عبدالله عليه السلام که پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود که هرگاه دعا میکند یکی از شما پس باید تعمیم دهد بدرستی که آن واجبست از برای دعا .

ششم اجتماع دردعا همچنانکه حق سبحانه فرمودکه : و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم یعنی صبر ده نفس خود را با آنکسانی که میخوانند پروردگار خود را ، و نیز امر کرده خدای تعالی باجتماع در مباهله . و روایت کرده است ابو خالد از ابو عبدالله عليه السلام که نباشند هیچ گروهی که چهل مرد باشند و جمع شوند بجهت دعا کردن در امری الا آنکه اجابت شود از برای ایشان ، و اگر چهل کس نباشند چهار کس که بخوانند خدایتعالی را ده بار اجابت میکند خدای سبحانه از برای ایشان ، و اگر چهار کس نباشند یکی که بخواند خدایرا چهل نوبت مستجاب میکند خدایتعالی دعای اورا . وروایت کرده است عبدالاعلی هم از او عليه السلام که جمع نشدند چهار کس هرگز بر امری پس خواندند خدا را الا آنکه متفرق نشدند مگر آنکه دعای آنان باجابت رسیده بود .

تذنیب ـ آمین گوینده شریك است در دعا وخدا فرمود قد اجيبت دعوتكما یعنی بتحقیق که اجابت شد دعای شما هردو ، و موسی عليه السلام دعا میکرد و هرون آمین میگفت پس نسبت داده است خدای تعالی دعا را بهردو و فرموده قداجيبت دعوتكما . و روایت کرده است علی بن عقبه از مردي و او از ابو عبدالله عليه السلام که هرگاه پدر من محزون وغمگین میشد بواسطهٔ امری جمع میکرد زنان و کودکان

را بعداز آن دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و روایت کرده است سکونی از ابوعبدالله علیه السلام که دعاکننده و آمین گوینده هردو شریکند .

هفتم اظهارفروتنی - همچنانکه فهم میشود ازقول‌حق سبحانه‌و تعالی‌که : ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة و در دعای ائمه علیهم السلام واقع شده که نجات نمی یابد از تو الا آنکه تضرع کننده بتو و وحی فرستاده حق سبحانه و تعالی بموسی علیه السلام که ای موسی‌هر گاه که میخوانی‌مرا خائف وهراسان باش و درخاك مال روی خودراوسجده‌کن بمن‌به بهترین‌اعضایت وقنوت‌گودرپیش من در وقتی که ایستادهٔ و رازگوی بمن وقتی‌که راز میگوئی با قلب ترسانی ؛ و بعیسی‌علیه السلام وحی فرستاد که ای عیسی بخوان مرا همچو خواندن غریق اندوهناکی‌که اورافریادرسی غیرمن نباشد ؛ ای عیسی ذلیل ساز دل خود را ازبرای من‌و ذکر مرادرخلوات بسیار گوی و بدان رضای من اینست‌که توفروتنی‌نمائی بسوی من ، و بشنوان مرا ازخود آواز حزین ، و مرویست وقتی‌که خدای تعالی‌موسی وهرون را نزد فرعون فرستاد گفت بایشان که نترساند شما را لباس او بدرستی‌که ناصیهٔ او بید قدرت منست و تعجب نکنید از آنچه‌که فرعون از متاع دنیا بهره ورشده ؛ واگرمن میخواستم به زینتی شمارا مزین خواهم نمودکه اگر فرعون به‌بیند یقین‌کندکه ازداشتن‌مثل آن عاجز است از شما، و همچنین میکنم بجمیع‌اولیاء خودکه دورمیکنم ایشانرا ازنعیم دنیا همچنانکه دفع میکند شبان گوسفند خودرا ازچراگاه هلاك‌کننده ، و دورمی گردانم ایشانرا از آنکه از پی دنیا روند همچنانکه میگرداند شبان مهربان شتر خودرا ازموضعی‌که ظن هلاکت باشد ، ونیست این بواسطه خواری ایشان نزد من بلکه بجهت آنست‌که کامل باشد نصیب ایشان از کرامت من وآن نصیب سالم و تمام بایشان عاید شود درآخرت ، و میباید که زینت کنند اولیای من از برای من بذلت وخشوع و ترسی‌که ثابت‌باشد دردل‌ایشان وظاهرشود ازدل‌ایشان‌برجسدهای ایشان و این روش شعار آنان است و نجات ایشان که بآن رستگار میشوند ، و درجات ایشانست‌که بآن امید وارند و بزرگی ایشانست‌که بآن افتخار میکنند و

سیمای ایشانست که بآن شناخته میشوند ، وهرگاه بایشان ملاقات نمودی ای موسی بگستران از برای ایشان بال تواضع خودرا ونرم ساز از برای ایشان جانب خود را وخوارساز دل وزبان خودرا از برای ایشان ، و بدانکه هرکه بترساند دوست مرا بمبارزه خوانده است مرا بعدازآن من انتقام کشم ازبرای ایشان در روز قیامت.

هشتم تقدیم مدح حق سبحانه و ثنا بر او پیش از دعا

روایت کرده است حارث بن مغیره از ابی عبدالله عليه السلام هرگاه اراده دارید که سؤال کنید ازحق سبحانه وتعالی چیزی را ازحوائج دنیا باید ابتدا کنید به ستایش بر خدای عزوجل و مدح او و صلوات به پیغمبر و آل او علیهم السلام؛ بعدازآن سؤال کنید ازخدا حاجات خودرا، وگفت که مردی درمسجد رفت و نماز گذارد بعدازآن سؤال کرد از حق تعالی پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود که تعجیل کرد این بنده پروردگار خود را ، و دیگری آمد و دو رکعت نماز گذارد و ثنای خدا کرد و صلوات برپیغمبر وآل او فرستاد ، پس حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله فرمودکه سؤال کن حاجت خودرا که داده میشوی .

و روایت کرده است محمدبن مسلم از ابو عبدالله عليه السلام که درکتاب امیرالمؤمنین عليه السلام مکتوب بود که حاجت طلبیدن بعداز مدح پروردگار است ، و هرگاه که خدا را خوانی پس ببزرگی یاد کن او را من گفتم چگونه ببزرگی یاد کنم او را فرمود بگو :

يا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ يا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلىٰ يا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ .

روایت کرده است معاویة بن عمار از امام جعفرصادق عليه السلام که اول مدحتست بعدازآن ثنا بعدازآن اقرار بگناه بعدازآن طلب حاجات، بخداسوگند که بیرون نمی آید بنده از گناه الا باعتراف بگناهان ، وروایت کرده است غیص بن ابی القاسم از ابی عبدالله عليه السلام که هرگاه یکی ازشما طلب حاجت کند پس باید اول ثنا گوید

بر پروردگار خود و مدح کند بدرستی که هرگاه مردی از شما طلب حاجت دارد از پادشاه مهیامیسازد بهترین کلماترا که برای اوممکن است وهرگاه که طلب حاجت میکنید پس ببزرگی یادکنید خدای عزیز جباررا ، و مدح گوئید اورا و ثنا گوئید براو براین وجه که :

يا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطىٰ و يا خَيرَ مَنْ سُئِلَ و يا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ وَيا واحِدُ يا أَحَدُ يا صَمَدُ يا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ يا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً يا مَنْ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَيَحْكُمُ ما يُريدُ وَيَقْضي ما أَحَبَّ يا مَنْ يَحُولُ بَينَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ يا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلىٰ يا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ يا سَميعُ يا بَصيرُ .

و بسیار ذکرکن ازنامهای خدا بدرستی که اسماء حق سبحانه بسیاراست و صلوات فرست برمحمد صلی الله علیه وآله و آل او و بگو :

أَللّٰهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ ما أَكُفُّ بِهِ وَجْهي وَ أُؤَدّي بِهِ عَنْ أَمانَتي وَأَصِلُ بِهِ رَحْمي وَيَكُونُ لي عَوْناً عَلَى الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ .

نهم تقدیم صلوات برپیغمبر صلی‌الله علیه وآله - روایت کرده است ابوبصیر از ابوعبدالله علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود هر که من نزد او مذکور شوم پس فراموش کند که صلوات فرستد بر من خدای تعالی دور گرداند او را از راه بهشت وروایت کرده است ابن القداح از او علیه السلام که پدرمن شنید از مردی که درآویخته بود بخانه کعبه و میگفت اللهم صل علی محمد پس آنحضرت گفت قطع مکن پیش از اتمام وستم مکن برما بحق ما وبگو اللهم صل‌علی‌محمد واهل بیته ، و روایت کرده است عبدالله بن نعیم که گفتم بابوعبدالله علیه السلام که من داخل

شدم در خانه کعبه وحاضر نبود نزدمن هیچ از ادعیه الا صلوات بر محمد و آل اوفرمود آگاه باش که بیرون نیاید هیچکس افضل از آنچه تو بیرون آمدی بآن ، وروایت کرده است جابر از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که مردی باشد که توقف کند در آتش وسوگند دهد خدای را هفتاد خریف و هفتاد خریف و هر خریفی هفتاد سال و هفتاد سال و هفتاد سالست بعد از آن گفت که سؤال کند خدا را بحق محمد و اهل بیت او از جهت آنکه برو رحم کند ، وحی فرستد خدای تعالی بجبرئیل که پائین رو بسوی بنده من و بیرون آور او را بجانب من ، جبرئیل گوید ای پرورگار من چگونه فرو روم بسوی آتش ؟ حق‌سبحانه گوید من امر کرده‌ام بآتش که باشد بر تو سرد و سلامت ؟گوید ای‌پروردگارمن نمیدانم‌موضع‌اورا،حق تعالی گوید او در زیرترین چاه‌های دوزخست ، پس جبرئیل فرود آید وبیند که بسته‌اند روی او را بقدم او جبرئیل گوید چه مدتست که مکث کردهٔ در آتش؟ گوید بشمار در نمیتوانم‌آورد که چه مدتست در اینجا مانده‌ام، پس جبرئیل او را بیرون آورد بسوی پروردگار خود وخدای‌تعالی باو گوید ای بندهٔ من چند مدتست که تو مرا سوگند میدهی در آتش ؟ اوگوید بشمار در نمیتوانم آورد ای پروردگار من حق سبحانه فرماید آگاه باش سوگند بعزت وجلالم اگر سؤال نمیکردی از من بمحمد و اهل‌بیت او ، هر آینه طولانی میکردم خواری ترا در آتش لیکن واجب گردانیده‌ام بر نفس خود که هیچ بندهٔ سؤال نکند ازمن بحق محمد واهل‌بیت او الا آنکه بیامرزم اورا آنچه میان من و او بوده وبتحقیق که آمرزیدم ترا امروز .

و ازسلمان فارسی روایتست که شنیدم از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که خدای عزوجل میگوید ای بندگان من آیا اتفاق نیفتاده که کسی حاجات بزرگ ازشما بخواهد، وشما حاجات آنانان را روا نکنید مگراینکه شفیع قراردهد کسی را که نزد شما عزیزاست آنوقت حاجات او را برآورید ؛ آگاه باشید و بدانید که گرامی‌ترین خلق من و افضل ایشان نزد من محمد است وبرادر او علی وکسانی که بعد ازاویند که ایشان ائمه معصومینند ، و وسیله نجات‌اند بسوی من آگاه باشید کسیکه

حاجتی دارد اعم از جلب نفع یا دفع ضرر باید بخواند مرا بمحمد و آل طاهرینش پس روا میکنم برای او حاجت اورا به‌بهترین وجه برای اینکه عزیزترین خلق بر او شفیع شده‌اند ، و جمعی از کفار و منافقان از روی استهزاء باو گفتند ای‌سلمان پس ترا چیست که سؤال نمیکنی بوسیله ایشان از خدا که ترا غنی‌ترین اهل مدینه سازد ؟ سلمان گفت که خوانده‌ام خدا را وسؤال کرده‌ام از او آنچیزی را که آن بزرگتر و انفع و افضل از ملك همه دنیاست ، سؤال کرده‌ام بوسیله ایشان صلی‌الله علیهم که ببخشد خدا بمن زبانی که سپاسگزار او باشد، ودلی که ذکر کننده باشد آلا ونعمتهای او را وبدنی که برسختی‌ها صبر کننده باشد، و او سبحانه اجابت‌نموده است دعای مرا که اینست واین افضلست ازملك دنیا بالتمام، و آنچه مشتمل است بر آن از نیکوئی‌ها صد هزار هزار بار .

وروایت‌کرده است محمد بن علی بابویه بوسایط از امام جعفرصادق علیه‌السلام که دستوری خواست زلیخا تا بر یوسف داخل شود؛ گفتند ما کراهت داریم از آنکه ترا ببریم نزد او بواسطه آنچه از تو باو رسیده ، زلیخا گفت من نمیترسم از کسی که از خدا می‌ترسد پس چون داخل شد یوسف علیه‌السلام باو گفت ای زلیخا چیست مرا که می‌بینم که متغیر شده رنگ تو ؟ زلیخا گفت حمد مرخدای را که ملوك را با نافرمانی کردن بنده ساخت ، و بندگانرا با فرمان بری از پادشاهان ساخت یوسف گفت چه ترا براین کار بداشت ؟ زلیخا گفت حسن روی تو ای یوسف ، او گفت چگونه میبود اگر میدیدی پیغمبری را که محمد نام اوست و در آخر الزمان خواهد آمد ، وبصورت وسیرت نیکوتر وبخشنده‌تر ازمن خواهد بود ، زلیخا گفت راست میگوئی، یوسف علیه‌السلام فرمود چگونه دانستی که راست‌میگویم ؟ گفت ازاین دانستم که هنگامیکه که ذکر او کردی محبت اودرخاطر من‌جای گرفت ، پس‌وحی فرستاد خدای عزوجل بیوسف، که‌راست میگوید زلیخا ومن‌اورا دوست میدارم‌بجهت آنکه اودوست‌میدارد محمد وآل‌اورا ؛ امر کرد خدای تعالی‌یوسف را بتزویج زلیخا

وروایت‌کرده است جابر از ابی عبدالله علیه‌السلام که فرشتهٔ از فرشتگان ازحق

سبحانه خواست که آنچه بندگان گویند آن فرشته بشنود؛ و خدای تعالی این را باو عطا نمود ، پس این فرشته خواهد بود تا روز قیامت نیست هیچ یك از مؤمنان که گوید «صلی الله علیه و آله و سلم» الا آنکه این فرشته میگوید که «وعلیك السلام» بعد از آن میگوید یا رسول‌الله بدرستی که فلان سلام میرساند ترا ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درجواب گوید که و علیه‌السلام . و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که داده شده است شنوائی بچهار شخص، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بهشت و دوزخ و حورالعین و هر گاه بنده فارغ شد از نماز باید که صلوات فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بطلبد از خدا بهشت را و زینهار خواهد بخدا از دوزخ و طلب کند تزویج حورالعین را بدرستیکه هر که صلوات فرستد بر پیغمبر و آل او علیهم السلام دعای اورا ببالا می‌برند ، وهر که بطلبد بهشت را میگوید بهشت ای پروردگار من ببخش بنده خودرا آنچه سؤال میکند، وکسی‌که زینهار خواهد بخدا از آتش گوید آتش که ای پروردگار من زینهار ده بندهٔ خودرا از آنچه زینهار میخواهد ازآن ، وهر که بطلبد حورالعین را ایشان گویند ای پروردگار ببخش بندهٔ خود را آنچه سؤال میکند . و روایت کرده است محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که نیست درترازوی اعمال هیچ چیز سنگین‌تر ازصلوات برمحمد و آل او وبدرستی که مردی باشد که بنهند عمل اورا در میزان و سبك باشد میزان؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آورد صلواتی را که فرستاده‌اند براو وبر آل او ودرمیزان نهد پس رجحان یابد میزان بسبب صلوات، وروایت کرده است هشام بن سالم از ابی‌عبدالله علیه السلام که همیشه دعا محجوبست تا آنکه صلوات فرستند بر پیغمبر و آل او ، وهم از او علیه السلام منقولست هر که دعا کند و ذکر نکند پیغمبر را پرواز کند آن دعا بر سر او و خواهد که فرود آید و هر گاه که ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کند آن دعا ببالا رود ، و هم از او علیه السلام منقول است هر که او راحاجتی باشد بخدای سبحانه پس باید اول صلوات فرستد بر پیغمبر و آل او وبعد ازآن طلب حاجت کند ، و دیگر ختم کند بصلوات بر محمد وآل او ؛ بدرستی که خدای عزوجل کریم تر است از آنکه قبول کند هر دو طرف را

وواگذاردمیان‌را چه هرگاه صلوات فرستد بر محمد و آل او دعای او رد نمیشود .

دهم گریه‌است‌درحالت دعا- وآن سید آداب وعالی‌ترین درجات آنست

اما اولا بواسطه آنکه او رهنمائی بسوی رقت قلبی میکند که او نماینده اخلاصی است که تحصیل اجابت دعا میکند . امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده که هرگاه موی بربدن تو راست شود و از ترس اشك چشم ریزان شود و بترسد دل تو پس دریاب آن حالت را بدرستی که خدای تعالی حاصل میکند مقصود ترا، ودیگر بواسطه آنکه خشکی چشم از سختی دلست همچنانکه واقع شده دراخبار و این قساوت دل مشعرلست بدوری از خدای سبحانه ، و وحی فرستاد خدای تعالی بموسی که ای موسی دراز مکن در دنیا امید خود را که دل تو سخت شود ، ودل سخت از من دور است و مردودالدعاست بنابر قول پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که قبول نمیکند خدای تعالی دعای‌کسی راکه دل او سخت باشد .

و امّا فایده دوم دعـا سبب انقطاع از خلق و پیوستن بحق و از دیـاد خشوع است .

روایتست از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که هرگاه دوست داشته باشد خدا بنده ائی را در قلب او غم و اندوه جای میدهد ، بدرستی‌که خدای تعالی دوست میدارد هردل حزین را ، و داخل آتش نمیسازد کسیرا که از خوف خدا گریان بوده همانطور که شیر به پستان برنمیگردد ، بدرستی‌که گرد و خاك خوردن در راه خدا بادود جهنم توأماً در بینی مؤمن جمع نخواهد شد ، و هرگاه دشمن داشت خدا بنده را میگرداند در دل اونای نوازنده ازخنده یعنی قهقهه ،وخنده میمیراند دل را وخدای سبحانه‌دوست‌نمیداردافراط کننده‌گان‌درفرح‌را.

و اما ثالثاً بواسطه موافقت با اوامرحق‌سبحانه با انبیایش‌همچنانکه میگوید بعیسی علیه‌السلام که ای عیسی ببخش بمن از چشمانت اشك واز دل خود ترس‌وبایست بر قبور ونداکن ایشانرا بآواز بلند شاید از آنان پندگیری ، و بگوکه منهم‌ملحق به پیشینان‌خواهم‌شد ای‌عیسی بریزازبرای من از چشمانت اشك وذلیل‌ساز ازبرای

من دل، خود را ای عیسی پناه جوی بمن درحالات سخت بدرستی که من بفریادمیرسم غمناکانرا و اجابت میکنم آنهائی‌راکه مضطرند ومن ارحم الراحمین هستم ، و وحی فرستاد بموسی علیه‌السلام که ای موسی هرگاه مرا خوانی‌باید که باشی‌ترسنده وهراسان و بمال روی خود را در خاك و سجده کن مرا بشریف ترین اعضای خود و قنوت کن‌در پیش من در وقت ایستادن و با من با دلی ترسان رازی گوی و زنده گردان بتوریة من ایام حیوة خود را ، و بیاموز جاهلانرا از خوبیهای من و بیاد آور ایشانرا نعمتهای من و بگو بایشان‌که بیشترفرو نروند در گمراهی که‌درآن هستند بدرستی‌که گرفتن ومؤاخذه من دردِ ناکست وسخت، ای‌موسی دراز مکن در دنیا امید خود را که سخت میشود دل تو و دل سخت از من دورست و بمیران دل خودرا بترس ، و باش‌کهنه جامه و تازه دل وپنهان باش بر اهل زمین و بشناسان خود را بآسمانیان ، خانه نشین و شب زنده دار باش ، و قنوت‌کن مرا همچوقنوت صبرکنندگان و فریاد بردار بسوی من از بسیاری گناهان همچو فریاد کسی که گریزد از دشمن خود ، و طلب یاری‌کن ازمن برین امور بدرستیکه من بهترین یار ویاورم ، ای موسی بگردان مرا پناه‌خود وبنه‌نزد من‌گنج خودرا ازباقیات صالحات که اعمال‌پسندیده‌است

و اما رابعاً بواسطه آنکه دراوست ازخصوصیات وفضایلی که یافت نمیشود در غیرآن از اصناف طاعات و بتحقیق که وارده شده است که میان بهشت و دوزخ عقبه ایست که نمیتوانند بگذرند از آن الا گریه کنندگان ازترس خدا

و روایت کرده اند از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که پروردگار من تبارك و تعالی خبر داده است که بعزت وجلالم در نخواهند یافت عبادت کنندگان آنچه در خواهند یافت گریه کنندگان نزد من ،و بدرستی‌که من بنا میکنم ازبرای ایشان در مقام بلند قصری که شریك دیگری در آنجا نخواهند داشت ، و وحی نمود خدابموسی که گریه کن بر نفس خود مادامیکه در دنیائی و بترس از مهالك و مغرور نسازد ترا زینت دنیا و شکوه آن ، و بعیسی علیه‌السلام وحی فرستاد که ای عیسی بن

بکرالبتول گریه کن بر نفس خود گریه آنکسی که وداع کند اهل خود را و دشمن دار دنیارا وترك کن آنرا ازبرای اهل آن وبگردان رغبت خودرا در آنچه نزد پروردگار توست .

و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام منقولست که در وقتی که سخن گفت بخدا موسی گفت الهی چیست جزای کسی که آب ریزان‌شود ازچشمهای او بواسطهٔ ترس از تو ؟ گفت ای موسی نگاه میدارم روی او را از حرارت آتش و ایمن میسازم اورا در روز فزع اکبر که روز قیامتست ، و امام‌جعفر صادق علیه‌السلام فرمود که همه‌چشمها گریه خواهند کرد در روز قیامت الا سه چشم یکی آنکه پوشیده باشد از آنچه خدای تعالی حرام گردانیده دیدن آنرا ، و دیگر چشمی که بیدار بوده باشد در طاعت حق سبحانه ، و دیگرچشمی که گریه‌کرده باشد در میان شب ازترس خدا .

و هم ازو علیه‌السلام منقولست که هیچ چیزی نیست مگر آنکه او کیل و وزنی باشد مگراشك‌چشم که يك‌قطره از آن فرو مینشاند دریاهای آتش‌را ، وهر گاه فروریزاند چشم اشك خود را بررخسار نرسد بروی آنکس در روز قیامت نه غبار تیره و نه خواری ، ودر وقتی که اشك او جاری شود حق سبحانه حرام میگرداند آتش را برو، و اگر گریه‌کنندهٔ باشد که بگرید درامتی‌هر آینه جمیع آن امت رحمت‌کرده میشوند ، وهم ازاوعلیه‌السلام منقولست‌که هیچ چشمی نباشد الا آنکه بگرید روز قیامت مگر چشمی که گریسته باشد از ترس خدا و هیچ چشمی نباشد که فرو ریزاند اشك خود را از ترس خدا الا آنکه حرام میسازد خدای تعالی تمام جسد او را برآتش ، و هیچ اشکی بر رخسار او نیاید الا آنکه ببرد از روی او غبار و خواری را ، و هیچ چیز نیست‌که او را کیلی و وزنی نباشد الا آب چشم که باندکی از آن حق‌سبحانه فرومینشاند دریاهای آتش را واگربندهٔ بگرید در میان امتی هر آینه رحم میکند خدا بر آن امت بواسطهٔ گریه این بنده.

وروایت کرده است معاویة بن عمار از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقتی‌که وصیت میفرمود بامیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت یا علی وصیت میکنم ترا در نفس

تو بچند خصلت ، ونگاه دار آنها را، بعد از آن گفت بار خدایا یادیده اورا، وسه خصلت شمرد وچهارم آن بسیاری گریه بود ازترس حق سبحانه که بنا کرده میشود بهر قطرهٔ اشك هزار خانه در بهشت و روایت کرده است ابوحمزه از امام محمد باقر علیه السلام که هیچ قطره دوست‌تر نیست نزد خدا از قطرهٔ آب چشم در سیاهی شب از ترس خدای تعالی که اراده نکرده باشد بآن قطره غیر خدا را ، و کعب الاحبار گفته بحق آنکسی که جان من در دست اوست که اگر من بگریم از ترس خدا و ریزان شود آب چشم من بر رخساره من بیشتر دوست دارم از تصدق کردن در راه خدا کوهی از طلا را .

روایت کرده است ابن عمر از مردی از اصحاب خود که او نقل کرده از ابی‌عبدالله علیه السلام که وحی فرستاد حق سبحانه بموسی علیه السلام که بندگان من نزدیك نمی‌شوند بمن بچیزي زودتر از این سه خصال موسی گفت اي پروردگار من کدامست آن خصائل ؟ حق‌سبحانه فرمود اي موسی زهد در دنیا، وپرهیزکاری از معصیت، وگریه از ترس من ، گفت موسی ای پروردگار من چیست مزد آنکس که این کارها را بکند ؟ پس وحی فرستاد خداي تعالی باو که اي موسی اما زاهدان در دنیا در بهشت خواهند بود ، و اما گریه کنندگان از ترس من پس در مقام اعلی خواهند بود که هیچکس شریك ایشان نباشد در آنجا ، و اما پرهیزکاران ازمعصیت پس بدرستی که من بازرسی خواهم کرد مردمانرا ولی‌ایشانرا بازرسی نخواهم کرد یعنی از اعمال همه‌کس خواهم پرسید و ازاعمال ایشان نخواهم پرسید، و درخطبةالوداع پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده کسیکه ازچشمانش اشك جاري شود بعلت خوف ازخدا براي‌او در ازاي هرقطره اشکی در ترازوي اعمالش مزدي مانند کوه احد خواهد بود، و باشد مراو را بهر قطرهٔ چشمهٔ از بهشت‌که در هردو جانب آن شهرها وقصرها باشند که هیچ چشمی ندیده باشد وهیچ گوشی نشنیده و نگذشته باشد در خاطر هیچ آدمی ، و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که ابراهیم علیه السلام گفت الهی‌چیست مزد بنده که ترشده باشد روي اواز آب‌چشم ازترس؟

خدای‌تعالی گفت جزای‌او آمرزش‌وخشنودی من خواهدبود درروز قیامت، وروایت کرده است اسحق‌بن عمار که گفتم بابی عبدالله علیه‌السلام چه بسا که من دعا میکنم وآرزوی گریه دارم و گریه نمی آید مرا، و بسیار است که یاد میکنم بعضی‌را که مرده اند از اهل من پس گریه میکنم آیا این جایز است؟ امام علیه‌السلام فرمود بلی یاد کن ایشان را و هر گاه رقت نمودی گریه کن از برای پروردگار خود تبارك و تعالی .

تقریب و تخفیف - اگر گریه نیاید خودرا بگریه باید داشت ، بنا برقول امام جعفر علیه‌السلام که اگر نباشد ترا گریه پس خود را بر گریه دار، و از سعدبن یسار مرویست که گفتم بابی عبدالله علیه‌السلام آیاخودرا بگریه دارم دردعا وحال‌آنکه مرا گریه نباشد؟ فرمود بلی وا گرچه مثل پرمگس باشد، و از ابی‌حمزه‌روایتست که ابوعبدالله علیه‌السلام گفت بابی بصیر که اگر خوف داشته باشی ازچیزی که‌واقع شود یعنی از بلائی یا تشویشی که مبادا حادث گردد یا حاجتی باشد ترا ، پس ابتدا بخدا کن و اورا ببزرگی یاد کن و ثنا فرست بر او و همانطور که حق اوست، و صلوات فرست بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خود را بگریه دار و اگرچه مثل پر مگس باشد ، بدرستی که پدر بزرگوار من میفرمود که نزدیکترین حالات بنده به پروردگارش موقعی‌است که در سجده گریان باشد، وهم از او علیه‌السلام منقولست که اگر نیاید ترا گریه پس خودرا بگریه دار و اگر بیرون آید از چشم تو مثل سر مگس خوشا حال تو .

نصیحت - وهر گاه ایستادی از برای دعا وچشمانت با روان کردن اشك با تو مساعدت کرد بعلت یاد آوری گناهان عظیم و رسوائیهای روز قیامت و ترسیدن خلایق از خداوند جبار ودیدن فردای قیامت مردم که بآن گرفتار شوند، بطوریکه زبانها گنگ وآوازها ساکت شود ، وجوارح واعضای هر کس بر معاصی او گواهی دهند ؛ و عرق مردمان را چنان بگیرد که از نرمی گوش آنها سرازیر شود ، و آنروز روز تبلی سرایراست که معایب و گناهان آشکار شوند .

روایتست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که محشور شوند مردمان در روز قیامت پا برهنه و عرق فرو گیرد ایشان را چنانکه از نرمهٔ گوش ایشان بزیر آید ، سوده که زوجه پیغمبر بود صلی الله علیه و آله گفت وای از رسوائی آنروز که نظر کنند بعضی از ما ببعضی دیگر ؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مشغولی مردم بخود چندان باشد که بدیگری نظر نکنند ، و هر شخصی را از ایشان در آنروز کاری باشد که اورا از نظر بدیگران بازدارد ، و چگونه چنین کنند و از کجاباشد مر ایشانرا حال نظر کردن بدیگران و حال آنکه بعضی از ایشانرا بصورت بر زمین کشند ، و بعضی با شکم راه روند و بعضی از آنان زیردست و پای پایمال شوند ؛ مثل ذره وبعضی را بردار کشند در کنار آتش تا وقتی که مردمان از حساب فارغ شوند ، و بعضی از ایشانرا مار در گردن کنند که بگزد ایشانرا تا مردم از حساب فارغ شوند ، و بر بعضی از ایشان چهار پایانی را مسلط سازند مثل شتر که ایشانرا در زیر دست وپا گیرند یا مثل گوسفند و گاو که شاخ بر ایشان زنند و ایشانرا در زیر سم پایمال کنند ، پس فکر کن در احوال مردمان درآنروز و پیش از آن و بعدازآن روز از بد بخت و نیکبخت شدن آنان، بدرستیکه این افکار برای تو باعث خوف و علت گریه و رقت واخلاص قلب میشود پس غنیمت شمار فرصت دعا کردن دراینوقت را، و بدانکه این ساعت از نفیسترین ساعات عمراست ، و برتوباد که مشغول‌باشی دراین حال بپرورد گار از طلب آرزوها وخواستن حاجات، وهر گاه از حق تعالی سؤال میکنی باید دوام توجه پرورد گار را بخود وتوجه خودرا بپرورد گار ومؤدب بودن در پیشگاه او را بخواهی و همیشه سؤال کن چیزیرا که باقی ماند از برای تو نیکوئی آن و برطرف شود ازتو وبال آن ، و مال باقی نمی ماند ازبرای تو و تو باقی نخواهی ماند از بران آن .

تنبیه- بدانکه گریه و آواز بلند کردن بجانب حق‌سبحانه بجهت ترس از گناهان کارنیکوئی است لیکن فایده ندارد با عدم دور شدن از گناهان ، و توبه نکردن از گناهان ؛ امام زین العابدین علیه السلام فرمود خوف ندارد کسیکه گریه کند

و اشکهای او جاری باشد مادامیکه پرهیز از گناهان نمیکند ، چون این ترس ترس کاذب است .

واز پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که روزی موسی علیه السلام گذشت برمردی ازاصحاب خود که در حال سجده بود ، چون موسی از حاجت خود فارغ شد و مراجعت نمود او را باز هم بحال سجده دید، موسی گفت اگرحاجت تودردست من می بود روا میکردم از برای تو ، حضرت حق سبحانه وحی فرستاد بموسی که ای موسی اگر سجده کند او آنمقدار که منقطع شود گردن او ، من قبول نمیکنم آنرا تا وقتی که دور شود از آنچه کراهت دارم، و اقبال کند بآنچه دوست میدارم ، و در روایت دیگر واقعشده که موسی گذشت برمردی که گریه میکرد وچون بر گشت هنوز گریه میکرد؛ موسی گفت خدایا بندهٔ تو میگرید از ترس تو، خطاب آمد که ای موسی اگر دماغ او با اشکهای چشمانش فرود آید اورا نخواهم آمرزید در حالتی که او دوست میدارد دنیا را ، و وحی فرستاد حق سبحانه بموسی علیه السلام که ای‌موسی بخوان مرا بدل‌پاك وزبان راست ، و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که دعا کلید های روا شدن حاجتست و کلیدهای رستگاری ، و بهترین دعا آنست که صادر شود از سینه پاك و دل ترسنده ، و مناجات سبب نجات است و باخلاص رهائی از سختی ها حاصل میشود ، و هنگامیکه سختی ها زیاد شد بسوی خدا فزع باید کرد .

یازدهم اعتراف‌کردن بگناه پیش‌ازدعاـ برای آن چیزیکه در اولست از بریدن از خلق و پیوستن به‌حق و فروتنی نفس و کسی که تواضع کند برای خدا بالا میبرد خدا درجهٔاورا ، وحق‌سبحانه نزد دل‌شکسته گانست.مرویست که عابدی بود هفتاد سال عبادت خدا کرد باین طریق که روز روزه میداشت وشب همه شب در عبادت بود ، و طلب کرد از خدا حاجتی و روا نشد ، پس متوجه نفس خود شد و گفت این بواسطه بدی تست ، واگر نزد تو چیزی میبود ازخیر روامیشد حاجت تو و خدای تعالی فرستاد باو فرشتهٔ را و گفت یا بن آدم این یکساعت که نفس

خودرا ذلیل‌نمودی بهتراست ازعبادتی که پیش‌ازاین کرده‌ای، و از امام‌محمدباقر علیه‌السلام منقولست که وحی فرستاد خدای تعالی بموسی علیه‌السلام که آیا میدانی چرا ترا از سایر خلق برای تکلم خود برگزیده ام ؟ گفت نمیدانم ای پروردگار من ، حق سبحانه و تعالی فرمود ای موسی بدرستی که من بندگان خودرا زیرورو کردم و از تو نفس ذلیل تری بین آنان ندیدم ، هرگاه که نماز میگذاری می نهی روی خودرا برخاك ، و در روایت دیگر آمده که بدرستی که بررسی کردم باطن بندگان خود را ، و از تو ذلیل‌نفس‌تری بین آنان ندیدم ، و حالا دوست دارم که ترا بین آنان بلند مرتبه گردانم . ومرویست که خدای تعالی وحی فرستاد بموسی که بالا رو بکوه بجهت مناجات بامن ، وآنجا کوه بسیار بود و هر کدام طمع داشتند که موسی ببالای آن‌رود الاکوه کوچکی که حقیرشمردنفس‌خودرا و گفت من کمترم ازآنکه بالا رود بمن پیغمبر خدا از برای مناجات رب العالمین ، پس وحی‌فرستاد باو که ببالای این کوه کوچك رو بواسطهٔ آنکه اوخودرا درحساب نیاورد .

وازپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منقولست که سه چیزاست که زیاده نمیکند خدا بآنها الا نیکوئی ، اول تواضع و زیاده نمیکند خدابآن الا رفعت‌جاه‌را ، ودیگرخوار کردن نفس و زیاده نمیکند خدا بآن الا عزت را ، و دیگر پرهیزکاری و زیاده نمیکند خدا بآن الا توانگری را ، و نیز درشکست نفس‌وخواری وخشم گرفتن براورضای خداست ، و وحی فرستاد خدای سبحانه بداود که ای داود بدرستی که من وضع کرده‌ام پنج‌چیزرا درپنج‌چیز ومردمان درپنج‌چیزدیگرطلب‌میکنند، پس‌نمی‌یابند. وضع کرده ام علم را در گرسنگی ومشقت و ایشان طلب میکنند درسیری وراحت پس نمی یابند آنرا ، و وضع کرده ام عزت‌را درطاعت خود و ایشان طلب میکنند درخدمت سلطان و نمی یابند آنرا ، و قرار داده ام غنا را درقناعت و ایشان طلب میکنند دربسیاری‌مال‌و نمی یابند آنرا ، ووضع کرده ام خشنودی خود را د رخشم گرفتن برنفس و ایشان طلب میکنند در رضای نفس و نمی یابند آنرا ، و وضع کرده ام راحت‌را دربهشت و ایشان طلب میکنندآنرا در دنیا پس‌نمی‌یابند آنرا ،

و یکی دیگر از فواید ذکر کردن گناهان اینست که دردکر ذنوب خوف و رقت حاصل میشود .

و امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود که هر گاه رقت نماید یکی از شما باید که دعا کند در آنوقت بدرستی که دل رقت نمیکند مگر اینکه خالص میشود ، و بسیار است که ذکر ذنوب سبب گریه و روان ساختن آب چشم میشود و این ازآداب دعاست و مؤدب شدن تو بادبی سبب ادب دیگر میشود .

حضرت صادق علیه‌السلام میفرمایند که در دعا اول ستایش کردن حق سبحانه‌است بعدازآن‌ثنا براو؛ و بعدازآن اقرار بگناه وبعدازآن‌طلب‌حاجت ، بخداسو گند که بیرون نمی‌آید بنده از گناه الا باقرار بآن، دراقرار بگناه پنج فایده است ، اول ـ بریدن از خلق و پیوستن بحق تعالی دوم ـ شکست دل و دانستی فضیلت آنرا سیم آنکه بسیار است که حاصل میشود نزد اقرار بگناه رقت ، وآن دلیل اخلاص‌است وباخلاص دعـا مستجاب میشود چهارم بسیار است که سبب گریه میشود و آن سید آدابست پنجم موافقت بامر امام جعفر صادق علیه‌السلام

دوازدهم اقبال نمودن بدل- همچنانکه اگر کسی ازروی غفلت باتو سخن گوید و اعراض ازصحبت تو نماید، استحقاق این را دارد که تواز صحبت اواعراض کنی، وبجای اجابت او باموز دیگرمشغول شوی. امام جعفرصادق علیه‌السلام فرمود هر که اراده دارد که ببیند منزلتش را نزد حق‌سبحانه باید نظر کند منزلت خدا رانزد خود، بدرستیکه خدای‌تعالی فرود می‌آورد بنده‌را بآنمقدار که بنده خداوند راپائین میآورد. وامیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود که خدای تعالی قبول‌نمیکند دعای کسی را که دل‌اومشغول بغیرحق‌باشد، وروایت کرده است سیف بن‌عمیره ازامام‌جعفرصادق علیه‌السلام که هر گاه بخوانی‌خدارا پس‌روآور باقلب‌خود، ووحی‌نمودحق‌سبحانه بعیسی علیه‌السلام که مخوان مرا الا وقتی که تضرع کننده باشی بسوی من وقصد تویك قصد باشد و هر گاه بخوانی مرا این‌چنین، اجابت‌میکنم دعای‌ترا. وازائمه(ع) منقولست که دو رکعت‌نماز که تفکروتدبردرآن کنندبهتراست ازاحیای‌یك‌شب که دل‌مشغول‌بغیرحق

بوده باشد ونیز ازائمه (ع) منقولست که ازنمازتو غیرازآنچه که با حضورقلب انجام دهی چیز دیگری برای توباقی نمی‌ماند و از سنن ادریس علیه‌السلام است که گفته با اشتغال بنماز افکار وخواطر دیگررا از خود دور کنید وبخوانید خدای را خواندن پاکیزه از روی شادی، وسؤال کنید ازاو مصالح ومنافع خودرا بافروتنی و بندگی، ونیز ازسنن اوست که هر گاه‌داخل‌شوید در روزه داشتن پس پاك سازید نفسهای‌خود را ازهرچرك‌وپلیدی،وروزه‌بگیرید ازبرای‌خدای‌تعالی‌بادلهای‌مخلصی که‌ازافکارپلید وچیزهای منکر که بخاطردر می‌آید مبرا باشد بدرستیکه خدای‌تعالی‌نجس‌میشمارد دلهای آلوده ونیات معیوبه را .

سیزدهم پیشی گرفتن دردعا قبل‌از احتیاج بآن- پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بابی‌ذر گفته یا اباذر آیا خبردهم بتوکلمهٔ چند که نفع دهد تورا خدای تعالی بآن‌کلمات؟ ابی‌ذر گفت بلی‌یارسول‌الله فرمود حفظ کن‌جانب‌خدارا تاحفظ کند خداجانب‌ترا،نگه‌دار جانب‌خدا را تا بیابی اورا پیش‌خود، بشناسان خودرا بخدادر راحتی‌ها تا بشناسداو ترا در سختی ها ، وهر گاه سؤال کنی از خدا کن وهر گاه طلب‌یاری مینمائی طلب یاری‌ازاو کن،بتحقیق که‌قلم‌تقدیرجاری‌شده‌است بآنچه‌واقع‌خواهد شد تاروزقیامت واگرتمام مخلوقات سعی‌نمایند در اینکه بتو نفعی رسانند که خدای تعالی آنرا از برای تومقدر نساخته باشد قدرت نخواهند داشت، وروایت کرده هرون بن‌خارجه‌از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که دعا کردن‌درهنگام گشایش برآورنده‌حاجات‌است درروزابتلاء. وهم ازاوعلیه‌السلام منقولست هر که ترسد که بلائی‌باوخواهد رسد بایدپیشی بجویدبدعا کردن تا خداوند متعال اورا بآن‌بلامبتلانسازد وامام زین‌العابدین‌علیه‌السلام فرمود که دعا بعدازآنکه فرودآمد بلانفع‌نمیدهد .

چهاردهم دعاکردن ازبرای‌برادران مؤمن-والتماس‌دعا ازایشان نمودن‌روایت کرده است‌ابن‌ابی‌عمیر ازهشام بن‌سالم واواز ابی‌عبدالله علیه‌السلام هر که مقدم داردچهل مؤمن را یعنی اول‌از برای ایشان دعا کند وبعد ازآن برای خود دعا کند دعای او مستجاب‌میشود، وتأکید شده بعدازفارغ شدن از نماز شب درحال سجده این دعارا

بخواند که :

أَللّٰهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ وَاللَّيالي الْعَشرِ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ إذا يَسْرِ وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَآلِهِ كُلِّ شَيْءٍ وَمَليكَ كُلِّ شَيْءٍ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْعَلْ بي بِفُلانٍ وَفُلانٍ ما أَنتَ أَهْلُهُ ولاٰ تَفْعَلْ بِنا ما نَحْنُ أَهْلُهُ يا أَهلَ التَّقْوىٰ و أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ .

ومرویست که خدای سبحانه وحی فرستاد بموسی که ای موسی بخوان مرا بزبانی که عصیان نکرده باشی مرا بآن، موسی گفت کجاست مرا چنین زبانی ؟ حق‌سبحانه وتعالی گفت‌بخوان مرا بزبان غیرخود، وپیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که نیست هیچ چیز که زودتر اجابت‌شود ازدعای غایب که ازبرای غایب کند. وروایت کرده است فضل‌بن یسار ازامام محمد باقر علیه السلام که هیچ دعائی‌زودتر ازدعای‌غائب برای‌غائبی دیگراجابت نمیشود؛ وهم‌ازو علیه السلام منقولست که سریع‌الاجابه ترین دعا؛ دعای‌برادر مؤمنست که از برای برادر غایب کند ، وهمین که او ابتدا بدعا کرد از برای برادر مؤمن خودفرشتهٔ که موکلست‌براو آمین‌میگوید، وبرای توهم دوبرابر آن‌ثواب‌است، وروایت کرده است عبدالله بن سنان ازابی‌عبدالله علیه السلام که دعای مردی ازبرای‌برادر غایب او رزق‌اورا فراوان ساخته وناملایمات را ازاو دور میسازد ؛ و هم از او علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هیچ مؤمن نیست که دعا کند برای مؤمنان الا آنکه خدای‌تعالی باومیدهد مثل‌آنچیزی که دعا کرده است ازبرای ایشان‌بعدد هرمؤمن و مؤمنه که از اول دنیا بوده یا آنچه بیاید بعد از این تا روز قیامت ، بدرستی که در روز قیامت امر کنند که بنده‌ای را بآتش برند و بکشند اورا بجانب دوزخ‌پس‌مؤمنین ومؤمنات گویندای پرورد گار ما این آن بنده‌است که دعا کرده ازبرای ما وشفاعت کنند درباره او و خدای تعالی بپذیرد شفاعت ایشانرا ونجات یابد او .

وروایت کرده است علی بن ابراهیم ازپدرخود که دیدم عبدالله بن جندق را ایستاده بود درعرفات بنوعی که ندیدم موقفی بهتر ازموقف او، چه دراز کرده بود دستهای خودرا بجانب آسمان وآب چشم او ریزان بود برروی او تابمرتبه که میرسید بزمین، وچون مردم باز گشتند گفتم یا ابامحمد ندیدم مکان توقفی بهتر از موقف تو، او گفت بخدا سوگند که دعا نکردم مگر برای برادران خود واین بجهت آنست که خبر داد مرا ابوالحسن علیه‌السلام که هر که دعا کند از برای برادر مؤمن غایب خود، ندا میدهند ازعرش که تراست صدهزار برابر این، و کراهت داشتم که واگذارم صد هزارحسنهٔ ضمانت شده را ازبرای یکی که نمیدانم مستجاب خواهد شد یا نه. روایت کرده است ابن ابی عمیر اززید ترسی که بودم بامعاویة بن وهب درعرفات، واودعا میکرد پس جستجوی دعای او کردم ودیدم اورا که دعا میکرد، وندیدم که برای خویش دعا کند حتی یك کلمه؛ دعامیکرد یك یك مردم را از آفاق ونام میبرد ایشان وپدرانشانرا تامردم از عرفات باز گشتند، باو گفتم یاعم دیدم ازتوامری عجیبی، گفت چیست آنچه بتعجب آورده ترا ؟ گفتم اینکه اختیار کردی مردم را برنفس خود درچنین موضعی؛ واینکه یاد کردی یك یك آنها را در اینجا، پس بمن گفت نیست جای تعجب از این ای پسر برادر من، بدرستیکه من شنیده‌ام ازمولای خود ومولای تو ومولای هر مؤمنی ومؤمنهٔ و اوبخدا سوگند سید گذشتگان و آیندگان بود بعداز پدران بزرگوار خود علیهم‌السلام. والا کر باد هردو گوش معاویه و کورباد هردوچشم او نرسد باوشفاعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اگر نشنیده باشد این سخن را ازامام علیه‌السلام که هر که دعا کند ازبرای برادر مؤمن خود غایبانه، ندا کند فرشتهٔ ازآسمان دنیا که ای بنده خدا مرتراست صدهزار برابر آنچه طلب کردی، وندا کند اورا فرشتهٔ ازآسمان دوم که ای بنده خدا مرتراست دویست هزاربرابر آنچه طلب نمودی، وندا کند اورا فرشتهٔ از آسمان سوم که ای بنده خدا مرتراست سیصد هزار برابر آنچه طلب کردی ، وندا کند او را فرشتهٔ از آسمان چهارم که ای بنده خدا مرتراست چهارصد هزاربرابر آنچه طلب نمودی، وندا کند اورا فرشتهٔ ازآسمان پنجم که ای بنده خدا مرتراست پانصد هزار برابر آنچه

طلب کردی، وندا کند اورا فرشتهٔ ازآسمان ششم که ای بنده خدا مرتراست ششصد هزار برابر آنچه طلب کردی،وندا کند اورافرشتهٔ ازآسمان هفتم که ای‌بنده‌خدا مر تراست‌هفتصدهزاربرابر آنچه‌طلب نمودی، بعدازآن‌ندا کنداوراخدای‌عزوجل که‌منم غنی‌مطلق که‌اصلااحتیاج‌ندارم ای‌بنده من‌مرتراست‌هزارهزاربرابر آنچه‌طلب کردی پس کدام یك ازاین دوامرعظیم‌بزرگتراست ای‌پسر برادرمن، آنچه را که من‌ازبرای نفس خوداختیار کردم باآنچه‌تومرا بآن‌امر میکنی؟!.

تنبیه -وسزاوار آنست‌دروقتی که دعاازبرای‌برادرمیکنی‌بدل خوداورا دوست داشته‌باشی‌ومخلصانه‌دردعابرای‌اوطلب‌حاجت کنی که‌حاجت‌اورا خداوند بر آورد، و هر گاه توچنین‌باشی‌سزاوارآن خواهی‌بود که مستجاب‌شوددعای‌تو،وعوض‌داده شوی بچندین برابر آنچه جهت اوطلب کردی بواسطه آنکه دوستی مؤمن بخودی خود حسنه‌ایست و اراده خیر برای او حسنه دیگرست ، پس دعای تو مشتملست بر سه حسنه محبت بمؤمن، واراده خیر برای مؤمن، ودعای برای مؤمن، ونیز هنگامیکه چیزیرا برای برادر مؤمن خود خواستار می‌شوی باید قلباً هم دوست داشته باشی واگرطلب کنی از برای او چیزیرا که دوست نداشته باشی‌آن را ازبرای او بدل خود شفاعت کنی‌ازبرای اوبا دعایت نزد پرودگار عالمیان که بخشنده بخشندگان است واو کریم تر وتواناتر ورساننده نفع ببنده خود بیشتراست ازتو ، پس اجابت خواهد کرد دعای ترا البته و درآنچه روایتست ازجابر ازامام محمد باقر علیه‌السلام درقول خدای عزوجل که **ویستجیب الذین‌امنوا وعملوا الصالحات ویزیدهم‌من‌فضله** که مراد ازین مؤمنیست که دعا کند ازبرای برادر خود غایبانه ؛ و میگوید او را فرشتهٔ که برائ تو هست مثل‌آنچه درخواست کردی وعطا میشود بتو برای‌محبت تو باو همانطور که مذکورشد.وحکایت کنند که یکی ازصلحا در مسجد دعا میکرد از برای برادران دینی خود بعد ازآنکه از نماز فارغ شده بود ، وچون بیرون آمد ازمسجد رسید بپدر خوددید که فوت شده‌است، همین که ازدفن و کفن او فارغ شد اموال پدر را قسمت‌نمود برآنجماعتی که از برای ایشان دعا میکرد ، باو گفتند چرا چنین کردی؟ گفت من در مسجد از برای ایشان دعا میکردم ببهشت و

بخیلی کنم بایشان بمتاع دنیا که فانیست؟

و فکر کنی در قول امام جعفر صادق علیه‌السلام که هر گاه دو مؤمن بیکدیگر بیکدیگر مصافحه کنند قسمت میشود میان ایشان صد رحمت، نود و نه قسمت از آن کسی است که محبت او بیشتر باشد بآن دیگر و نظر کن عنایت خدارا از برای مؤمنان و صحبت خدارا بینده برای محبتی که بینده مؤمن میکند و میباید که دعای تو بجهت برادرت بقصد تجارت نباشد بی آنکه رحم کنی براو وقطع نظر از آنکه دوست داشته باشی این دعا مستجاب شود از برای او یا نه، پس میترسم که ثواب عایدت نشود آیا نظر نمیکنی بروایت جابر آنجا که گفت فرشتهٔ ندا دهد بواسطهٔ محبت تو ببرادر مؤمنت بتو داده خواهد شد.

فصل = و چگونه دوست نداشته باشی برادر مؤمن را وحال آنکه او یاری دهندهٔ تست بردشمنانت وپشت وپناه تست بردینت وموافق تواست بدوستی بادوستانت ودشمنی با دشمنانت، واز ائمه علیهم‌السلام منقولست که کامل نمیشود حقیقت ایمان بنده تا وقتی که دوست دارد برادر مؤمن را، و ازامام جعفر علیه‌السلام منقولست که شیعیان ما آنها هستند که با یکدیگر دوستی کنند وبذل مال نمایند در محبت ما، وروایت کرده است عبدالمؤمن انصاری که داخل شدم بر امام موسی علیه‌السلام ونزد او حاضر بود محمدبن عبدالله الجعفری ومن باو تبسم کردم، امام علیه‌السلام فرمود دوست میداری اورا؟ گفتم بلی و دوست نمیدارم او را مگر برای شما، امام علیه‌السلام فرمود او برادر تست ومؤمن برادر مؤمنست از پدری ومادری، ملعونست آنکسی که تهمت ببندد به برادر خود، ملعونست کسیکه نادرستی کند برادر خود را، ملعونست کسی که نصیحت نکند برادر خود را، ملعون است کسی که اختیار کند منافع خود را بر برادر خود، ملعونست کسی که پنهان کند خود را ازبرا، خود ملعونست آنکسی که غیبت کند برادر خودرا. واز پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله منقولست که محکم ترین ریسمان‌های ایمان دوستی و دشمنی درراه خداست.

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که برای هرچیزی وسیله است که برای راحتی اوست و مؤمن به برادر ایمانیش راحت میابد ،همانطور که مرغ باهم نشینی باهم جنس خود راحتی میابد ، آیا ندیدهٔ این را ؟ و نیز فرموده که مؤمن برادر مؤمنست ونور دیده و آئینه وراه نمای اوست ، باید که خیانت نکند اورا و فریب ندهد وظلم نکند ودروغ نگوید وغیبت نکند او را ، و دیگر فرموده که هردومؤمن یا سه مؤمن که جمع‌شوند نزد برادری که ایشانرا باشد و ایمن باشند ازشر او ونترسند از گزند او وامید داشته باشند بآنچه نزد اوست پس اگر خدا را خوانند اجابت‌میکند ، واگر چیزی سؤال کنند خدای‌تعالی بایشان عطامیفرماید، واگرطلب زیادتی کنند زیاده کند ازبرای ایشان واگر خاموش باشند خدای‌تعالی قضای حاجت ایشان کند ، و منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که کسی که زیارت کند برادر مؤمن خودرا ازبرای خدانه ازبرای چیزی دیگر بلکه‌برای آنچه خدا وعده کرده وراست شدن وعده‌آنچه نزد اوست، موکل سازد حق‌سبحانه وتعالی برو هفتاد هزارفرشته که ندا کنند اورا که خوشی بادترا خوش بوشده‌است برای توبهشت . وهم ازاو علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی‌الله علیه وآله‌فرمود هر که معامله کند بامردمان وظلم نکند برایشان وسخن گوید بایشان ودروغ نگوید و وعده کند بایشان و خلف وعده نکند ، او آنکسی است که غیبت او حرام ، و مروّت او کامل ، و عدالتش ظاهر ، و برادریش واجب است، و از امام محمدباقر علیه السلام منقولست که مر خدایرا بهشتی است که داخل نشونددرآن الاسه‌نفر ، مردی که برنفس خود بحق حکم کند ، و مردی که برادر مؤمن خودرا بخاطر خدا زیارت کند ، ومردی که ترجیح‌دهد برادرخودرابرخود بخاطرخدایعنی‌آنچه خود بآن احتیاج داشته باشدبـاو دهد .

وهم ازاو علیه‌السلام منقولست که هر گاه دومؤمن بیکدیگر برسندومصافحه کنند داخل میسازد خدای تعالی دست خودرا درمیان دست این‌هردو ، ومصافحه‌می

کند بآن یکی که محبت او بیشتر است بدیگری ، و دیگر فرمود که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله فرمود هر گاه ملاقات‌میکنید با یکدیگر پس بسلام و مصافحه شروع کنید وهنگام‌جدائی برای یکدیگر طلب آمرزش کنید ، وازامیرالمؤمنین علیه‌السلام منقولست که پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله می‌فرمود که فرشته ملاقات‌نمود مردی‌را که ایستاده بود بردرخانهٔ که صاحب آن خانه آنجا حاضرنبود، فرشته بآن شخص گفت بچکار آمدهٔ بدر این خانه ؟ گفت مرا برادریست‌ارادهٔ زیارت او دارم ، آن فرشته گفت بواسطهٔ خویشی که میان تواوست یابرای‌قضای‌حاجتی بنزد او آمده‌ائی ؟

گفت نیست میان من و او خویشی نزدیکتر ازخویشی‌اسلام، وندارم باوحاجتی: لکن زیارت میکنم‌اورا برای رضای پروردگار ، فرشته گفت بشارت‌باد ترا بدرستی که من رسول خدایم بسوی تو ، و حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که مرا قصد کردی و آنچه نزد من بود اراده نمودی باین کاری که کردی ، بتحقیق که‌من واجب گردانیدم از برای تو بهشت را و امان‌دادم ترا ازغضب خود وپناه‌دادم‌ترا از دوزخ بازای این‌عمل تو .

و هم ازاو عليه‌السلام منقولست که نظر کردن بعالم و نظر بامام عادل و نظر به پدر و مادر از روی مهربانی و ترحم و نظر ببرادری که دوست داشته باشد او را در راه خدا عبادتست ، و هم از او عليه‌السلام منقولست که پیدا نمیکند خدای تعالی برادری را میان دو مؤمن الا آنکه احداث میکند ازبرای هریك ازاینها درجهٔ .

وهم ازاو عليه‌السلام منقولست هر که اهدا کند مالی یا چیزی از برای برادر خود در راه خدا اهدا میشود باو بیتی (خانهٔ) درجنت ، و دیگر فرموده هر که اکرام کند برادر خودرا بدرستی که اکرام کرده خدارا ، پس چیست ظن‌شما بآنکسی که اکرام کند بخدا وباوچه جزا خواهد داد؟ وروایت کرده است عمر بن حریث از جابر و او از پدر خود و او از امام محمد باقر عليه‌السلام که دو مؤمن که برادری کرده باشند در راه خدا و باشد یکی ازاین هردو دربهشت فوق دیگری بیك درجه پس گوید بارخدایا

کجاست آن رفیقی که مرا بطاعت تو امر میکرد، وباز داشت مرا ازمعصیت تو وترغیب مینمود مرا در آنچه ازثواب نزد تست، پس جمع کن میان من ومیان اورا درین درجه، وجمع کند خدای تعالی میان ایشان را. ودومنافق که یکی زیر تر باشد از مصاحب خود بیک مرتبه دردوزخ، پس گوید ای پرورد گارمن بدرستی که فلان مرا امر میکرد بمعصیت تو و بازمیداشت از طاعت تو و بی رغبت میساخت مرا در آنچه نزد تست از ثواب و نمیترسانید مرا از جزای تو، پس جمع کن میان من و اورا درین درك و خدای تعالی جمع کند میان ایشان را. و این آیه را خواند که **الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین** یعنی دوستان در آنروز بعضی مر بعضی را دشمن باشند مگر متقیان.

و روایت کرده ابان بن تغلب از ابی عبد الله علیه السلام مؤمنی که سؤال کند از برادر مؤمن خود حاجتی را و او قدرت داشته باشد برقضای آن و رد کند او را از آنحاجت، مسلط میسازد خدای تعالی براو ماری در قبر او که بگزد انگشتان اورا، و روایتست از اسمعیل بن عمار که گفتم بابیعبدالله علیه السلام که مؤمن رحمتست گفت بلی و هر مؤمنی که بیاید نزد برادرخود بجهت حاجتی بدرستیکه آن رحمتست که کشیده خدای تعالی آنرا بسوی او، وسبب ساخته آنرا از برای او، و اگر قضای آن حاجت کرد قبول کرده رحمترا بقبول آن حاجت و اگررد نمود آنرا وحال آنکه قدرت داشت بر قضای حاجت بدرستی که او رد کرده از نفس خود رحمتی را که خدای تعالی کشیده بود بسوی او، وسبب ساخته بود آنرا از برای او و ذخیره شد آن رحمت از برای کسی که مردود شد حاجت او، وهر که قدم نهد درحاجت برادر خود و نفع نرساند باو بآنمقدار کوششی که باید بکند بتحقیق که خیانت کرده با خدا و رسول ومؤمنان، و هرمردی ازشیعهٔ ما که بیاید نزد برادر مؤمن وطلب یاری کند ازاو درحاجت خود پس اویاری نکند وحال آنکه قدرت داشته باشد، مبتلا سازد خدایتعالی اورا بگذاردن حوائج خود نزد دشمنان ما، تا باین سبب عذاب کشد وهر که حقیر شمرد مؤمن محتاجی را و سبك سازد

اورا وحقیر شمردن او بواسطهٔ آن باشد که او چیزی در دست ندارد و فقیر است خدایتعـالی او را مشهور سازد باین بیچارگی در روز قیامت بر سر همه خلایق ، و حقیر سازد اورا و همیشه دشمن باشد مراورا ، و کسی که غیبت کنند نزد اوبرادر مؤمن اورا و او یاری کند آن برادر مؤمن را که غیبت شده نصرت دهد خدایتعالی اورا در دنیا وآخرت، و کسی که یاری نکند آن برادرمؤمن را و دفع نکند ازاو آن غیبت را وحال آنکه قادر باشد وفرو گذارد خدای تعالی اوراودر دو دنیا خوار و بیچاره سازد .

وحکایت کرده حسین بن ابی العلا که رفتیم بمکه وزیاده ازبیست نفربودیم ومن درهرمنزلی ازبرای ایشان گوسفندی کشتم ، پس چون داخل شدم برابی عبدالله علیه‌السلام فرمود که وای برتوای حسین ، خوارساختی مؤمنانرا ، گفتم پناه میگیرم بخدا از این کار، امام فرمود بمن رسیده که تو ذبح میکردی در هر منزلی از برای ایشان گوسفندی، گفتم ای‌مولای من بخدا سو گند که اراده نکرده بودم ازاین عمل الا رضای خدایرا ، امام فرمود آیا ملاحظه نکردی که شاید در میان ایشان کسی باشد که دوست داشته باشد بکند مثل آنچه تو میکردی، وقدرت نداشته باشد و کوتاهی کند نفس او؟ گفتم یابن رسول‌الله صلی‌الله علیك استغفار میکنم خدایرا ورجوع نمیکنم بسوی آن عمل[1] . وپیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود که همیشه باشند امت من بخیروخوبی مادامی که دوستی با یکدیگر ورزند، وادا کنند امانت را ، وبدهند زکوة را ، وهر گاه‌چنین نکنند مبتلا شوند بقحط وخشك سالی وزود باشد که بیاید بر امت من زمانی که پلید باشد اندرونهای ایشان و نیکو باشد ظاهرهای ایشان بجهت طمع در دنیا و عمل ایشان بجهت ریا باشد ، ، آمیزش نباید کرد بایشان بجهت ترس آنکه مبادا خدای تعالی اینها را نیز مبتلا سازد ببلای ایشان ، پس خوانند خدایرا همچو خواندن کسی که غرق شده باشد ومستجاب نشود دعای ایشان .

واز ابراهیم‌تمیمی منقولست که طواف بیت‌الحرام میکردم و تکیه کرده بود برمن ابوعبدالله علیه‌السلام و گفت آیا خبردهم ای ابراهیم که در این طواف چه ثمری

(۱) مفهوم این حکایت مایهٔ تعجب و مورد تردید است

برای توهست؟ گفتم بلی فدای تو گردم ، فرمود هر که بیاید باین خانه در حالتی که عارف باشد بحق آن وطواف کند آن را هفت بار ودو رکعت نماز درمقام ابراهیم بگذارد ، مینویسد خدای تعالی برای او ده هزارحسنه و بر می‌دارد از برای او ده هزار درجه ، بعد از آن فرمود آیا خبردهم ترا ببهتر از این ؟ گفتم بلی فدای تو گردم ، فرمود هر که ادا کند حاجت برادر مؤمن را همچو کسی‌است که طواف کرده باشد طوافی وطوافی تا ده مرتبه شمرد و فرمود هرمؤمنی که سؤال کند از برادر مؤمن خود حاجتی، واوقدرت داشته باشد برقضای آن وروا نکند مسلط سازد خدای تعالی براو ماری را درقبراو که بگزد انگشتان اورا،وازابن‌عباس‌منقولست که من باامام‌حسین علیه‌السلام بودم در مسجدالحرام وآن حضرت معتکف بود و طواف میکرد خانه کعبه را پس مردی ازشیعه او باو عرض نمود که بدرستی که بر ذمت من قرضی‌است از فلان واگر میتوانی آنرا از برای من ادا کن ، امام علیه‌السلام فرمود بپرورد گاراین‌خانه قسم‌نزدمن‌هیچ‌نیست، او گفت اگرتوانی‌مهلت‌خواه‌ازاو ازبرای من که اومرا تهدید مینماید بحبس، ابن‌عباس گفته که‌آنحضرت قطع طواف کرد و بااو برفت، گفتم یابن رسول‌الله آیافراموش کردی که تومعتکفی؟ گفت نه لیکن شنیدم ازپدرخود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله میفرمود هر که قضای حاجت برادر مؤمن کند همچو کسیست که پرستیده باشد خدای سبحانه را نه هزار سال که روز روزه باشد و شب بیدار

فصل = هر گاه دانستی عنایت حق سبحانه را بسبب محبت کردن برادران بعضی به بعضی دیگر ، واینکه دوست میدارد بخشش‌آنانرا بیکدیگر ، پس بدانکه ازبهترین اعمال‌نزداوخوش حال ساختن‌برادران مؤمنست، روایت کرده‌است‌حسن‌بن یقطین‌ازپدرخود واوازجد خود که حاکم‌ساختند برما باهواز مردیرا ازنویسندگان یحیی بن خالد وبود بر ذمت من بقایای خراج سلطان آن‌مقدار که اگر از من میگرفتند آنچه داشتم تمام‌میشد، ومرا ازملك خوداخراج میکردند پس بمن گفتند

که او نهایت کوشش را برای گرفتن خراج خواهد کرد، من ترسیدم که با او ملاقات کنم بجهت ترس آنکه مبادا نداشته باشم که خراج خودرا بدهم، ونعمت من زایل شود ومرا بیرون باید رفت ازملك خود، و گریختم ازوی بجانب حق سبحانه ، وآمدم بخدمت امام جعفرصادق علیه‌السلام و زنهارخواستم ازاو، پس آنحضرت با ورقعه کوچکی نوشت ودر اواین بود که بسم‌الله‌الرحمن الرحیم بدرستی که مرخدایراست در زیرعرش او سایه که ساکن نمیسازد در آن سایه الا کسی را که برطرف ساخته باشد ازبرادرمؤمن‌خودغم‌را، یا آنکه یاری کند اورا بنفس‌خود یا با او نیکی بکند اگرچه بنصف خرما باشد، و این برادر تست والسلام، رقعه را مهر کرد وبمن‌داد و امر کرد بمن که برسان این رقعه را بآن حاکم، چون رجوع کردم بشهر خود شب‌رفتم‌بمنزل‌اووطلب‌اذن کردم‌ازاو، گفتم‌باوبگوئید که رسول‌امام‌جعفرصادق علیه‌السلام بردر خانه است ، ناگاه بیرون آمد بسوی من پا برهنه، و چون نظر بمن انداخت سلام کرد برمن وبوسید میان هردو چشم مراو گفت ای سید من تو رسول مولای منی؟ گفتم بلی، گفت بتحقیق که آزاد کردی مرا ازآتش اگرراست گوئی، ودست مرا گرفت وبرد بمنزل‌خود ونشاند مرا درجای‌خود، ونزدمن‌نشست و گفت چگونه بود حال مولای من گفتم بنیکوئی ، گفت بخدا سوگند؟ گفتم بخدا سوگند تاسه نوبت بعدازآن رقعه را باودادم پس خواند و مالید برچشم خود ، وبعد از آن گفت امر کن حاجت خود را؛ گفتم در دفترحساب تو ثبت شده که بر ذمت من هزار هزار درهم است ودر آن تشویش من وهلاك منست ، دفتر را طلبید وآنچه بنام من درآن بود برطرف ساخت وبخشید بمن خط پاکی ازآن ، بعد ازآن صندوقهای مال خود را طلبیدونصفی‌از اموال‌خودرا بمن‌داد، بعدازآن‌چارواهارا طلبیدویکی جهت‌خود برمیداشت ویکی بمن‌میداد، بعدازآن غلامان راطلبید ویکی‌خودبرمیداشت ویکی بمن میداد، بعدازآن لباس‌های‌خودرا طلبید ویك‌جامه‌جهت خود برمیداشت ویکی

بمن میداد تا آنکه جمیع آنچه داشت با من بمناصفه قسمت کرد، بعداز آن گفت آیا ترا خوش‌حال ساختم؟ گفتم آری، بخدا سوگند که خوشحالی مرا زیاد کردی و چون موسم حج رسید گفتم بخدا سوگند که این خوشحالی که بمن رسانید مقابل نیست بچیزی بهتر از رفتن من بحج و دعا کردن برای او و رفتن بسوی آقایم امام جعفر صادق علیه‌السلام وتشکر از او، و طلب دعا از برای او پس رفتم بمکه و گردانیدم راه خودرا بمولایم علیه‌السلام پس چون داخل شدم باو دیدم خوشحالی در روی مبارك او گفت ای فلان چیست خبر تو با آن مرد و خبر خودرا عرض نمودم.

امام علیه‌السلام گشاده روی شد وخوش‌حال گشت پس من گفتم ای سیدمن آیا خوش‌حال شدی آنچه از او نسبت بمن واقع شده که خدا خوش‌حال گرد اند او رادر جمیع امور؟ امام فرمود بلی بخداسوگند که خوش حال ساخت مرا و پدران مرا و بخدا سوگند که خوشحال ساخت امیر المؤمنین را و بخدا سوگند که خوش‌حال ساخت رسول‌الله را وبخدا سوگند که مسرور ساخت خدا رادرعرش خود.

نظر کن باین مؤمن که چگونه ملاقات کرد سفیر امام خود را، وچگونه بود اصرار او در اکرام اونزد مواجهت او وسلام او وبعداز آن نظر کن که چگونه راضی نشداز برای او باکرام بی آنکه مناصفه کند با او در جمیع آنچه مالك بود آنرا، و حمل نمود براین قول امام را که این برادرتست، و حکم برادران تساوی در اموال است و بتحقیق که این حدیث دلالت میکند برچند امر یکی از آنها اینکه خوشحالی مؤمن خوشحالی خداست ورسول وائمه علیهم السلام است

و دیگر آنکه مؤمن هر گاه احتیاج داشته باشد باو برادراو باید که یاری کنداو را بآنچه قدرت داشته باشد برآن حتی بجاه خودودعای خودهمچنان که امام علیه‌السلام بفعل آورد، وفرمود که تا اعانت کند او را بنفس خود چنانچه گذشت و دیگر آنکه آدمی را سزاوار است که در مهمات خود توجه کند بحق سبحانه و تعالی، و بدرهائی که بسوی او میروند و آنها آل محمد علیهم السلام هستند بنا برقول این راوی که گفت گریختم بجانب حق سبحانه وامام جعفر صادق.

وبدرستي که این موجب رستگاریست چنانکه دیدی که حاصل شد برای این راوی، ووحی فرستاد خدای تعالی بداود علیه السلام که بنده از بندگان من میآید بسوی من باحسنهٔ مباح میسازم براو بهشت خودرا پس داود گفت ای پروردگار من کدامست آن حسنه؟ گفت آنکه داخل سازد بر بندهٔ مؤمن خوشحالی اگر چه به نیم خرما باشد داود گفت لازمست بر آنکسی که ترا میشناسد که قطع نکند امید خودرا از تو .

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر مؤمنی عیادت کرد بیماری را داخل شد دررحمت وچون نشست نزد بیمار فرورفت دررحمت هرگاه بپرسش او رفت صباح صلوات میفرستند براو هفتاد هزار فرشته تا شب، واگر پرسش نمود او را بشب هفتادهزار فرشته براوصلوات میفرستند تاصباح .

واز ابوعبدالله علیه السلام منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرمود که خدای تبارك وتعالی گفته باید که یقین کند مبارزه مرا هر که آزار رساند بندهٔ مؤمن مرا وباید که ایمن باشد ازغضب من هر که اکرام کند بندهٔ مؤمن مرا ، و اگر نباشد در مخلوقات من که درزمین اند در آنچه میان مشرق ومغربست الا یك مؤمن یا امامی عادل هرآینه من مستغنی ام بعبادت این هردو ازجمیع مخلوقات زمینم ، و هرآینه برپاست هفت زمین وهفت آسمان باین هردو، و گردانیده ام ازبرای این هردو ایمان ایشان راتابآن انس گیرندو احتیاج نداشته باشند بانسی غیر ایمان خود .

پانزدهم برداشتن هردو دست بدعا ـ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دروقتی که دعا و زاری میکرد بر میداشت دستهای خود راهمچو مسکینی که طلب طعام کند ، و وحی فرموده حق سبحانه بموسی علیه السلام که بیفکن هردو کف خود راازروی خواری نزدمن همچوفعل بندهٔ که فریاد کند بسوی مولای خود ، و هرگاه چنین کردی رحمت فرستم ومنم اکرم القادرین ام ، ای موسی طلب کن از فضل و رحمت من بدرستی که آن بدست من است ومالك نیست آنرا غیر من ، پس نظر کن در وقتی که سؤال میکنی که چیست رغبت تودرآنچه نزد منست بنا بر آنکه هر عمل

کنندهٔ را جزا ئیست .

وبتحقیق که جزا داده خواهد شد ناسپاس بآنچه سعی کرده، و ابو بصیر ازامام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرده ازدعا ودست برداشتن، امام فرمود این برپنج وجهاست اما پناه گرفتن؛ پس رو آور قبلهرا بباطن هر دو کف خودواما دعادررزق، پس میگشائی هردو کف خودرا ومیکشی باطن هردو کف را بسوی آسمان. امادرطاعتی که از روی اخلاص باشد باید اشاره کرد بانگشت سبابهٔ خود واما در زاری کردن بر دار هر دو دست خود را تا برابر شود بسر تو و اما در تضرع آنست که حرکت دهی انگشت سبابهٔ خود را پهلوی روی خود و این دعای ترس است .

وازمحمدبن مسلمروایت است که شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که گذشت بمن مردی ومن دعا میکردم درنمازخود بدست چپ خود و آنشخص گفت ای بندهٔ خدابدست راست خود دعا کن گفتم ای بنده خدا بدرستی که مر خدایرا حقی براین هست همچو حقی که برآن دارد ، ودیگر فرموده که در رغبت بگستران هر دو دست خود را وظاهرساز باطن هردو را ؛ ودرخوف بگستران هردو دست خود را و ظاهر ساز ظاهر هردو را ؛ و در تضرع حرکت ده سبابه را بجانب راست وچپ ، ودر دعائی که باخلاص میکنی حرکت ده سبابه دست چپ راوبالا بر هردو دست خود را بجانب آسمان بآهستگی و فرود آورد بآهستکی ، و در زاری بگستران هردو دست وذراع خود را بآسمان و زاری کن دروقتی که بینی اسباب گریه را .

وروایت کرده سعید بن یسار از امام جعفر صادق علیه السلام که همچنین است رغبت در دعاوظاهر ساختن باطن کف خودرا بآسمان وهمچنین فرموده اینطوراستخوف و گردانیدن ظاهر کف خودرا بآسمان، وهمچنین است تضرع و حرکت داد انگشتان خود را بجانب راست وچپ؛ وهمچنین است دعای باخلاص و بر داشت انگشت خود را یکبار وفرود آورد باردیگر؛ وهمچنین است زاری کردن و کشید دست خود را

برابر روی خودوفرمود کهزاری مکن تا ببینی آبچشمرا .

ودر حدیث دیگر واقع شده که فروتنی در دعا آنست که بنهی دست خود رابرهر دودوش .

تنبیه - این‌اشکال مذکوره‌یاتعبدیست باینمعنی که دراحادیث واقع‌شده که در مطالب باین اوضاع دعا می‌باید کرد وعلت آنرا ما نمیدانیم ، ویا شاید که مراد بگسترانیدن هر دو کف در رغبت بنابرآن باشد که این‌وضع نزدیکتر است‌بحال راغب در بسط امید خود ، ونیکوئی ظن او با فضال حق سبحانه و امید واری او بعطای خدای تعالی ، پس راغب سؤال آرزوها میکند و میگستر اند هر دو کف را بواسطهٔ آنکه واقع شود در آنها احسان ، ومراد در خوف بگر دانیدن ظاهر کف بآسمان اینست که بنده میگوید بزبان خواری واحتقار بعالم‌الخفیات‌والاسرار که من اقدام ننموده‌ام بگستردن کف خود بسوی تو و بتحقیق که گردانند‌ه‌ام روی آنها را بزمین‌بجهت خواری وشرمندگی که مراست نزد تو ، ومراد درتضرع بحرکت دادن انگشتان بجانب راست و چپ بواسطهٔ اقتداست بنوحه‌گر هنگام رسیدن‌بمصیبت عظیم ، بدرستی که نوحه گر میگرداند دستهای خود را و نوحه میکند بآنها ازپیش و پس و جانب راست وچپ ، ومراد در دعا بتبتّل که دعای به اخلاص است ببرداشتن انگشتان وفرودآوردن آنست که معنی تبتّل انقطاع است وگویا اومیگوید بزبان حال خود به برآورنده حاجاتش که من بریده‌ام‌از خلق و پیوسته‌ام بتوتنها، بواسطه‌آنکه تواهلیت آن‌داری پس‌اشارت‌میکند بیك‌انگشت‌خود نه بانگشتان تا اشاره باشد بآنکه باو تنها پیوسته است ، ومراد درزاری بکشیدن‌هر دو دست برابرروی‌خودبقبله یا کشیدن هردو دست وذراع بآسمان یا کشیدن هردو دست و گذرانیدن ازسربحسب اختلاف روایات‌آنست که نوعی‌است‌ازانواع بندگی و احتقارو خواری و کوچکی ، یا همچو غرق‌شدهٔ که بلند سازد و دستهای خود را و برهنه کند از ذراعین و چنگ در زده باشد بدامن رحمت او ، و آویخته باشد خود را بریسمان رأفت او که نجات میدهد هالکان را وفریاد میرسد غمناکان را

و رحمتش فرو میگیرد د و عالم را و این‌مقام بزرگیست ؛ و نخواند آنرا بنده الا هنگام جاری شدن اشک چشم و بسیاری آه وناله وایستادن اودر مقام بنده ذلیل و مشغولی او بخالق جلیل طوری باشد که او را از طلب آرزوها و سؤال کردن باز دارد،و مراد درزاری ببر داشتن دستها بر دوش آنست که‌اوهمچوبنده گنه‌کاریست که‌ببرنداورا نزد مولای‌او ،و محکم ساخته باشداورا بند هوی و هوسش ومقید شده باشدبه‌بند های گران ونوحه کندبزبان‌حال که این دستهای منست که‌غل کرده‌ام نزد تو بسبب ظلم خود و جرأتـی که بر تو کرده‌ام .

بدانکه بعضی گفته‌اند سزاوار آنست‌مر دعا کننده را که‌هر گاه ذکر کند بزرگی خدا را وثنا فرستد براوذکر کند اسماء حسنائی را که مناسب مطلوب اوباشد مثلاهرگاه مطلوب او رزق باشد ذکر کند از اسمای خدای تعالی مثل - الرزاق والوهاب . والجواد.والمغنی‌المنعم. والمفضل.والمعطی.والکریم . والواسع ومسبب الاسباب . والمنان . والرازق . من یشاء بغیر حساب ، و اگر مطلوب او آمرزش باشد وتو به ذکر کند مثل التواب . والرحمن . والرحیم . والعطوف . والصبور . والشکور . والعفو . والغفور . والستار. والغفار . والفتاح . والمرتاح . وذی المجد. والسمّاح : والمحسن . والمجمل . والمنعم . والمفضل .

واگر مطلوب او انتقام کشیدن‌از دشمن‌باشد ذکر کند مثل العزیز . والجبار والقهار . والمنتقم . والبطاش . وذی البطش الشدید . والفعال لما یرید . مدوح - الجبابرة . و قاصم‌المردة . و الطالب الراغب . المهلك . المدرك . الذی‌لایعجزه‌شیء والذی لا یطاق انتقامه‌و براین قیاس‌اگر مطلوب اوعلم باشد ذکر کند مثل العالم و الفتـاح . و الهـادی ، و المرشد . و المعـز . و الرافع . و آنچه مثـل این باشد .

قسم سیم در آدابی که موخر است از دعاء

واین چند امر است اول معاودت دعا ومداومت چه اجابت بشود چه نشود اما بااجابت بنا بر آنکه ترك دعا با اجابت جفاست ، بلکه سزاوار آنست که در

مقابل اجابت مکرر مدح وثنا گوید،ودیگر بواسطه آنکه‌خدای‌سبحانه‌سرزنش و ملامت کرده آنکسی راکه بعداز اجابت ترك دعا کند ، در چند موضع از قرآن اول در این آیه «**اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیباً الیه ثم اذا خوله نعمة منه نسی ما کان یدعوا الیه من قبل**» یعنی هر گاه مس کرد آدمی‌را ضرری میخواند پروردگار خود رادر حالتی که رجوع کننده است بسوی او بعد از آن هر گاه خدایتعالی اورا صاحب نعمتی ساخت از جانب خود فراموش کرد آنچیز را که‌دعامیکرد برای او ازپیش. ودیگر در آیهٔ **و اذا مس الا نسان ضر دعانا لجنبه قاعداً اوقائماً فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضر مسه کذلك زین للمسرفین ما کانوا یعملون** یعنی هر گاه برسد بآدمی ضرری میخواند ما را وقتی که‌خوابیده ونشسته و ایستاده، و چون برطرف‌ساختیم ازاو آن ضررا برود بوضع اول که گویا هر گز نخوانده ما رابرای دفع ضرریکه‌باو رسیده‌بود،همچنین آراسته شده ازبرای اسراف کنندگان آنچه میکردند می‌کنند.

وازامام محمد باقر علیه‌السلام منقولست که سزاوار است مؤمن را که باشد دعا کردن او در آسانی همچو دعا کردن‌او درسختی، ومناسب نیست که هر گاه مدعای اوحاصل شود او دعا را کم کند، وملال پیدا مکن از دعا بدرستی که دعا نزدحق سبحانه منزلت دارد، واما با عدم‌اجابت‌بنا بر آنکه بسیاراست(۱) که تأخیر بسبب‌اینست که خدای تعالی‌دوست میدارد شنیدن‌آواز بنده راو بسیار دعا کردن اورا ،وسزاوار آنست که اوترك نکند آنچه را که خدادوست میدارد ، آیا نظر نمیکنی بروایت احمد بن‌محمد بن ابی‌نصر؟! که گفت گفتم بابوالحسن علیه‌السلام فدای تو گردم بدرستی که‌من سؤال کردم از خدای تعالی حاجتی چندین مدت‌و داخل شد در دل من از دیر روا شدن آن نگرانـی‌پس‌امام فرمود ای‌احمدحذر کن از شیطان که‌مبادا باشدمراورا برتورا هی‌و نومید گرداندترا.

و مرویست از امام محمد باقر علیه‌السلام که مؤمن سؤال میکند از خدای تعالی حاجتی و خدای تعالی تأخیر میکند تعجیل اجابت اورا بجهت آنکه دوست میدارد

(۱) وخداوند حکیم از نتایج وعواقب آن آگاه است وبنده بی اطلاع و دیگر اینکه

آواز اورا ، وشنیدن گریه با صوت اورا ، بعدازآن فرمود بخداسو گند که آنچه را که تأخیر می اندازد برای مؤمنان از خواستهای دنیائی آنان بهتراست برای‌ایشان ازآنچه که بعجله بآنان میدهد و دنیا چه ارزشی دارد .

و از امام جعفر صادق علیه‌السلام منقولست که بندهٔ که دوستدار خدا ست او را میخواند در امری که برآورده‌شود،و گفته میشود بفرشتهٔ که موکل اوست که روا کن از برای بندهٔ من حاجت او را و تعجیل مکن آن حاجت را بدرستی که من میل دارم که بشنوم‌آواز و ندای او را ، و بندهٔ که دشمن خداست میخواند خدا را درامری که برسد باو پس گفته‌میشود بفرشتهٔ که موکل اوست که روا کن‌حاجت بنده مرا و تعجیل کن درآن ، بدرستی که من کراهت دارم که بشنوم ندا و صوت اورا ، پس میگویند مردم که بغلط باو ندادند مگراینکه صاحب کرامتی بود ، و منع نکردند ازآن دیگری مگر برای خواری او . و هم از او علیه‌السلام منقولست که همیشه مؤمن بخوبی و آسانیست و رحمت از جانب خدایتعالی مادامی که تعجیل نکند پس نومید شود و ترک‌دعا کند؛ راوی گفته‌که گفتم بآنحضرت معنی تعجیل چیست ؟ فرمود باین طریق که دعا کننده بگوید خدارا خوانده ام اینطور واینطور و اجابت ندیده ام .

وهم از او علیه‌السلام منقولست که مؤمن میخواند خدای عزوجل را در قضاء حاجت خود پس‌حق سبحانه میگوید بملائکه که تأخیر کنید اجابت اورا بجهت شوق من بآواز و دعای او ، و هر گاه روز قیامت شود خدای تعالی گوید که بنده‌من‌خواندی مرا و تأخیر کردم اجابت ترا و ثواب‌تو بواسطه تأخیر چنین و چنین است ، و خواندی مرا چنین و چنان پس تأخیر کردم اجابت ترا و ثواب تو چنین است ، امام علیه‌السلام فرمود آرزو کند مؤمن که کاش مستجاب نمیشد دعای اودردنیا ازآنچه می‌بیند از نیکوئی ثواب بواسطه‌تأخیراجابت .

وهم ازو علیه‌السلام منقولست که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده که رحمت کندخدابندهٔ را که طلب نماید از خدا حاجتی و اصرار کنددر دعا مستجاب‌شود از

برای او یا مستجاب نشود ، و این آیت را خواند که **وادعوا ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیا** یعنی میخوانم پروردگار خودرا شاید که نباشم بخواندن پروردگار خود بد بخت ، و هم از پیغمبر ﷺ منقولست که خدای تعالی دوست میدارد سائل مبالغه کننده را و کعب الاحبار گفته در تورية مسطور است که ای موسی هر که مرا دوست میدارد فراموش نمیکند مرا ، و هر که امید میدارد احسان مرا مبالغه میکند در سؤال کردن از من ، ای موسی من غافل نیستم از خلق خود ولیکن دوست میدارم که بشنوند ملائکه من آواز دعا را از بندگان من ، وببینند حفظه من که نزدیك میشوند بنی‌آدم بمن در آنچیزی که تقویت کرده ام ایشان را و سبب سازنده ام آنرا از برای ایشان ، ای موسی بگو به بنی اسرائیل که شاد نگرداند شمارا نعمت که سلب نعمت شما را فرامیرسد، و غافل مشوید از شکر که میکوبد شمارا خواری ، و مبالغه کنید در دعا تا شامل شود شمارا رحمت باجابت آن ومبارکباد گوید شمارا عافیت .

و ازامام محمد باقر علیه السلام منقولست که اصرار نمیکند بندهٔ مؤمن برخدادرحاجت خود ، الا آنکه خدای تعالی برمی‌آورد آن حاجت را از برای او ، و از منصور صیقل منقولست که گفتم بابی عبد الله علیه السلام که بسیاراست دعا میکند مردی پس مستجاب میشود از برای او ، اما بتأخیر می افتد تا مدتی ، گفت بلی گفتم چرا چنین است آیا بواسطهٔ آنست که زیادت کند دعا را ، امام فرمود بلی وازاسحق بن عمار روایتست که بابی عبدالله علیه السلام گفتم مستجاب میشوداز برای مردی دعا پس بتأخیر می افتد ، امام فرمود بلی گاه باشد که بیست سال بتأخیر افتد. و ازهشام بن سالم منقولست که ابو عبدالله علیه السلام میفرمودبیین فرموده خداوندرا که بموسی و هارون گفت **قد اجیبت دعوتکما** یعنی بتحقیق که اجابت نمودم دعای شما هردو را و میان غرق شدن فرعون چهل سال فاصله بود ، و از ابی بصیر منقولست که ابی عبدالله علیه السلام گفت که مؤمن دعـا میکند پس تأخیر میشود اجابت او تا روز جمعه .

نصیحت سزاوار آنست که عاقل بسیار دعا کند ، و قطع نکند اصلا دعا را بواسطهٔ چندوجه، اول بواسطهٔ آنکه دانستی از فضیلت دعا و آنکه آن عبادتست و بلکه مُخّ عبادتست، دوم آنکه رستگار میشود بعلت مزیت پیش انداختن دعا بر آمدن بلا پس جایزاست که بلائی مقدر باشد که تو آنرا ندانی و رد کند آنرا دعا ازتو، سیم آنکه هر گاه دعا بسیار کنی آواز تو شناخته میشود در آسمان پس محجوب نخواهد بود نزد احتیاج تو بآن ، چهارم آنکه مشمول دعای پیغمبرشوی که فرمود رحمت کند خدابندهٔ را که طلب کند از خدانیکوئی، پنجم اگرصدای تو محبوب باشد نزد خدا موافق میل خدایتعالی عمل کرده ای وبجا آورده‌ای آنچه که او دوست دارد ، و اگر آواز تو محبوب نیست نزد خداوند یا اهل اجابت دعا نیستی ، پس او کریم رحیم است شاید بتو رحم کند بتکرار دعایت و مأیوس نکند (امید)ترا بنعمت‌هایش، و بردارد استغاثه تراواجابت نماید دعای تراوچگونه چنین نباشد و حال آنکه منادی ندا میکند در هر شب که آیا هیچ دعا کننده هست که اجابت کنم اورا؛ ای طلب کنندهٔ خیر روی آور بهدرگاه او ، آیانظر نمیکنی بقول او علیه السلام که هر گاه بسیار دری را زدی بر توباز خواهند کرد؟ .

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که بنده میگوید بار خدایا بیامرز مرا ، و خدای تعالی ازاو اعراض میکند؛ دو بارهٔ میگوید بارخدایا مرا بیامرز باز خدایتعالی از او اعراض میکند ، برای بار سوم عرض میکند بارالها مرا بیامرز ، پس خدای سبحانه بملائکه میگوید آیا نمی بینیدبندهٔ مرا که طلب آمرزش ازمن میکند ومن اعراض میکنم‌ازاو، برای بار سوم سؤال میکند ازمن آمرزش رادانسته است بندهٔ من که نمی آمرزد گناهان را کسی الاّ من ، گواه ساختم شما را که من آمرزیدم اورا . ششم آنکه آواز تو بر تقدیری که مطلوب خدا باشد حبس میکند از تو اجابت را بواسطه آنکه تو مداومت کنی دردعا پس هر گاه که مداومت کنی در دعا فایدهٔ نخواهد داشت حبس اجابت ازتو، بنا بر آنکه او علم دارد باستمرار و

دوام دعای تو ، وآنکه تأخیر در اجابت میکرد بواسطهٔ آن بود که تو استمرار در دعا داشته باشی ، مگر آنکه تأخیر در اجابت تو بواسطهٔ ذخیره کردن آنچیزی باشد که آماده ساخته ازبرای تو ازثواب درروز جزا و حساب، پس در این هنگام فرح و خوشحالی تو بیشتر خواهد بود بواسطه آنکه عطای آخرت دائمیست وخیر دنیا ناپایدار ، وچه بسیاراست تفاوت میان دائم و منقطع اگر تعقل کنی . هفتم آنکه نجات می یابی بمحبت خدایتعالی بنا برقول پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدا دوست میدارد از بندگان خود هر دعا کننده را . هشتم اقتدا بامام خود بواسطهٔ قول امام جعفر صادق علیه السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام مردی بسیار دعا کننده بود؛ و اگر بگوئی که منع میکند مرا از دعا کردن آنچه تو شرط کردی از توجه بدل وقیام نمودن بمناجات پروردگار ، و آنچه ذکر کردی از قول او علیه السلام را که خدایتعالی قبول نمیکند دعای کسی را که دل او مشغول بغیر حق باشد ، و قول او علیه السلام را که خدای تعالی قبول نمیکند دعای قسی القلب را ومی بینم من که میسر نیست مرا توجه در اکثر اوقات قساوت مستولیست بر دل من و این موجب دوریست از پروردگار من . .

پس بدانکه تو بامتصف بودنت بصفاتی که ذکر کردی هرگاه ترك کردی دعا را بدشمنت بیشتر کمك کرده ای وظفر یافتن دشمن بر تو حق تواست ویاری میدهد دشمن ترا بر تو نفس اماره تو که با دعا مخالف است و گرانست براو گریه کردن ومیل کننده است بشهوات ، و بدرستی که مثل تو و مثل او همچو دو شاخ است که بریکدیگر حمله کنند و هر گاه دانستی از نفس خود کاهلی و ترس ازجنگ با او پس برحذر باش ازآنکه ملاقات کنی اورا با آن حالت بی سلاح ، و اوغنیمت شمارد فرصت ظفر را و سرعت نماید بتو البته ، پس مسلح و چابك شو و ظاهر ساز براو که تو قادری برجنگ کردن با او و پشت نمیکنی از حرب او ، شاید که او بترسد و بگردد از تو ، و سالم مانی و شاید هنگامیکه چابك شوی قوی شود دل تو و بنشاط درآید نفس تو و ببرد از تو آنچه می یافتی ازکاهلی و ضعف ، یا آنکه اگر تو اینکار را

بکنی شاید رحم کند خدایتعالی برتو، پس قوت دهد ترا بیاری خود ، وبجهت این سز است که پیغمبر ﷺ دعا را سلاح نام نهاده آنجا که فرموده که آیا راه نمایم شمارا بسلاحی که از دشمنانتان نجات بخشد و ارزاقتانرا زیاد کند ؟ گفتند بلی فرمود بخوانید پروردگار خود را بشب و روز بدرستی که سلاح مؤمن دعاست و بدانکه دشمنان تو چهارند هوس ، و دنیا ، و شیطان ، ونفس سرکش تو ، و این چهار مذکورند دردعا ائمه علیهم السلام که:

فَیاغَوْثاهُ ثُمَّ وا غَوْثاهُ بِكَ یا أللّهُ مِنْ هَوًی قَدْ غَلَبَنِي وَ مِنْ عَدُوٍّ قَدِ اسْتَكْلَبَ عَلَيَّ وَ مِنْ دُنْیا قَدْ تَزَیَّنَتْ لِي وَ مِنْ نَفْسٍ أَمّارَةٍ بِالسوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبّي.

پس نظر کن باین دعا که چگونه استغاثه کرده نزد یاد کردن اینان و استغاثه نیست مگراینکه انسان برنفس خود از سخت‌ترین دشمنانش بترسد و کسی که تسلیم شد درچنگال دشمنش مسلماً هلاك خواهدشد ،وبرتو باددعا و زاری واگر میسر نشود ترا توجه بدل انتظار مکش خالی شدن دلرا ازمشغولیها، چه آن قلیل‌الوجود استوعزیزالمثال، ودعا کن بهروجه که ممکن باشد ترا وبرحالی که باشی بدرستی که دعا وذکرخدای سبحانه میراند شیطان را ازتو.

ومرویست ازپیغمبر ﷺ که برهردلی شیطانی نشسته پس هرگاه مذکور شد اسم خدا آن شیطان باز میگردد ، و میگذارد و هر گاه ترك ذکر خدا کرد فرومیگیرد اورا شیطان پس جذب میکند واغوا مینماید ومی‌لغزاند اورا ازحق، وطاغی می‌سازد و بسا که شروع میکنم در دعا بتکلف بی‌توجه ودر آخر او گریه و زاری ومبالغه در سؤال میباشد ، بلکه ترك دعا کردن دل را سخت میکند و تاریك میسازد آنرا تا بمرتبه که بواسطهٔ طول ترك‌دعا نفس میل‌نمیکندبآن‌اصلا،وهرگاه

عادت کردید بدعا الفت میگیرد بآن، وعاشق آن میشود وعود میکند بهوای دعا و اشتهای آن، وپیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که این عادت خوبی است وبسیار دیدیم ما کسی را که اشتیاق داشت نفس او دراوقات دعا بگریه همچنانکه اشتیاق دارد نفس بیمار بعافیت وشفا، و نفس تشنه بآب وشربت لذید وهر گاه می‌نشست درحالتی که خلوت کرده بود با پروردگار خود می‌یافت آنرا راحتی از برای نفس خود ، و فراغتی ازبرای باطن خود وراحت عقل وآرامش دل خود ونوری روشن کننده که احاطه کرده اورا، وتاج قیمتی که پوشیده آنرا ومیگردید همنشین پروردگار خود و سخن گوینده با آفریننده خود ومبالغه کننده بر رازق خود و ندا کننده از برای پادشاه دارفنا ودار بقا ونگرنده بحضرت سلطان آسمان .

پرسیدند از امام جعفر صادق علیه السلام که سبب چیست که آنهائی که نماز شب میگذارند صفای روی ایشان بیشتر از همه کس است ؟ امام فرمود بجهت آنکه آنان خلوت میکنند با خدای سبحانه پس می‌پوشاند ایشانرا از نور خود، وهم از ازاو علیه السلام نقل کرده اندواو ازپدر خودامام محمد باقر علیه السلام که وحی فرستاد حق سبحانه بموسی بن عمران که دروغ میگوید آن کس که گمان او اینست که ازمن میترسد هر گاه شب رسید خواب میکند، یابن عمران اگر به‌بینی آن کسانی را که نماز میگذارند از برای من در شب تاریك وبتحقیق که ممثل شده نفس من میان هردو چشم ایشان ، خطاب میکنند با من و روشن شده چشم ایشان از دیدن من و سخن میگویند با من وعزیز می‌شوند با حضورمن، یابن عمران ببخش مرا از هردو چشم خود اشك و از دل خود خواری و از بدن خود فروتنی بعد از آن بخوان مرا در تاریکی شب تا بیابی مرا نزدیك وجواب دهنده ، و روایت است ازعلی بن محمد نوفلی که گفت شنیدم ازحضرت صادق علیه السلام که بنده هر گاه برخیزد درشب ازبرای نماز پس بواسطهٔ خواب میل بجانب راست و چپ کند ، و واقع شود ذقن او بر سینهٔ او ، خدای تعالی امر کند که درهای آسمان را بگشایند و گوید بملائکه نظر کنید ببندهٔ من که چه رسیده باو ازنزدیکی بمن از برای آن چیزی که واجب نگردانیده‌ام

براو، درحالتی که امیدوار است از من سه خصلت را که آن گناهیست که بیامرزم آنرا ، یا رجوع برحمتی که تجدید کنم آن را از برای او ، یا رزقی که زیاده سازم آنرا، گواه باشید ای فرشتگان من بدرستی که من جمع کردم هرسه را از برای او.

وامام جعفرصادق علیه السلام روزی بمفضل بن صالح گفته که ای مفضل بدرستی که مر خدایرا بندگانی است که معامله میکنند با او باخلاص پس حق سبحانه معامله میکند با ایشان بخالص ازنیکویی خود ، ایشان کسانی‌اند که مرور کند صحایف اعمال ایشان روز قیامت خالی وهرگاه توقف کنند نزد حق سبحانه پر سازد آن را ازسر آنچه پنهان میداشتند بسوی او، مفضل میگوید گفتم ای مولای من چرا اینطور است ؟ فرمود ایشان بزرگترنداز آنکه حفظه مطلع شوند بر آنچه میان حق سبحانه ومیان ایشان بوده ، ای مرد غافل مشو از این مقامات شریفه که نفیس تر است از بهشت ، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه این مقامات سبب رسیدن ببهشت میشود و بآن چیزی که بزرگتر از بهشت است چه آن سبب خوشنودی خدا است وراضی است خدای تعالی از ایشان و ایشان راضی‌اند از حق سبحانه، وخوشنودی خدا بزرگتر ازهمه چیزاست‌واین رستگاری عظیمی‌است، ودر حدیث قدسی واقع شده که ای‌بندگان صدیق من راحتی جوئید بعبادت من در دنیا بدرستی که شما بآن عبادت تنعم خواهید کرد در بهشت .

وحضرت سید اوصیا ع صلوات‌الله علیه فرموده که نشستن من در مسجد جامع بعبادت بهتر است مرا از نشستن در بهشت، چرا در بهشت بودن رضای نفس منست ودرمسجد جامع رضای پروردگار من ، و براهبی گفتند چگونه برتنهائی صبر میکنی گفت من همنشین پروردگار خودم، هرگاه میخواهم او راز گویدبمن میخوانم کتب اورا وهرگاه اراده دارم که من باو راز گویم نمازمیگذارم.

و از امام حسن عسکری علیه السلام روایتست هرکس انس گرفت بخدای تعالی وحشت دارد از مردمان وعلامت انس بخدا وحشت از مردمانست، آیا نظرنمیکنی بآنچه وصف کرده آنرا ضرار بن ضمرة لیثی از مقامات سید اوصیا علیه السلام در وقتی

که داخل شد برمعاویه ومعاویه باو گفت وصف کن از برای من علی را؛ گفت آیا عفو میکنی مرا اگر تعریف او کنم ؟ گفت عفو میکنم ترا پس او گفت بخدا سوگند که بود او دورانديش وشديد القوت آنچه میگفت فصل بود میان خصمین ، وحکم میکرد از روی عدالت ،ریزان بود علم ازجوانب او ، سخن میگفت درحالیکه حکمت از تمام وجودش میبارید وحشت داشت از دنیا و زینت آن ، و انس میگرفت بشب و وحشت آن بخدا سوگند که او بسیار اشك بود وبا فکرت دوروددراز بود، میگردانید کف خود را خطاب میکرد با نفس خود و راز میگفت با پروردگار خود انتخاب کرده بود از لباس آنچه درشت بود و ازطعام آنچه غلیظ بود، وبخدا سوگند که او در میان ما مثل یکی بود از ما و نزدیك میشد بما هرگاه می‌آمدیم بسوی او و جواب میداد ما را؛ هرگاه سوال میکردیم وبا اینکه از نزدیکان او بودیم ازهیبتش تکلم نمیکردیم ، وچشم نمیگشودیم بسوی او بواسطه عظمت او، واگر تبسم میفرمود ظاهر میشد دندان‌های او مثل مروارید در رشته کشیده تعظیم میکرد اهل دین را و دوست میداشت مساکین را وطمع نمیکرد بسبب او قوی توانا درخیال باطل خود و نومید نمی‌شد ضعیف ناتوان از عدل او ، وخدا را گواه میگیرم که دیدم او را در بعضی مواقف او در وقتی که شب پرده گذاشته بود وستاره‌ها فرورفته، بود و اوایستاده بود در محراب خود و گرفته محاسن مبارك خود را و اضطراب میکرد همچو اضطراب مارگزیده ، وگریه میکرد گریه پرسوز ودرآن وقت میشنیدم که میگفت ای دنیا آیا بمن عرضه میکنی خود را ؟ یا بسوی من شوق‌داری؟ هیهات هیهات که هنگام تو نیست فریب ده غیر مرا که حاجتی نیست مرا بتو ، بتحقیق که من طلاق گفته‌ام ترا سه بار که رجوع نیست مرا درآن طلاق، پس عمر تو کوتاهست وقدر تو اندکست و آرزوی تو حقیر ، آه آه از کمی توشه و درازی سفر و خوف راه و بزرگی جای که محل ورود است ، و چکید آب چشم معاویه برمحاسن او پاك میکرد آنرا بآستین، وگلوگیر شدند مردم بگریه وبعد ازآن معاویه گفت والله ابوالحسن

چنین بود ، پس چگونه است دوستی تو با او ؟ گفت همچو دوستی مادر موسی بموسی و عذر میگویم بسوی خدا از تقصیر درخدمت او معاویه گفت پس چگونه است صبر تو ازمفارقت او ای ضرار؟ گفت مثل صبر کسی که بکشند فرزنداورا بر سینهٔ او ، وهر گز گریهٔ او فرو ننشیند و حرارت او تسکین نیابد بعد از آن برخواست و بیرون آمد ومیگریست پس معاویه گفت اگر شمامرا ازدست بدهید نیست درمیان شما کسی که ثنا گوید برمن ، گفتند باو بعضی ازاهل مجلس که رتبه مصاحب بر قدر مصاحبست ومراد ایشان این بود که ضرار مصاحب امیرالمؤمنین است وما مصاحب تو وچون تواند بود که درمیان ما مثل ضرار باشد .

دوم از آدابی که مؤخرست از دعاـ آنست که مسح کند دعا کننده بهر دو دست خود روی خودرا، و روایت کرده است ابن القداح ازامام جعفرصادق عليه‌السلام که ظاهر نساخت بنده دست خودرا بسوی خدای عزیز جبار الاآنکه شرم کرد حق سبحانه از آنکه رد کند دست او را خالی، وهر گاه دعا کرد یکی ازشما باید که رد نکند دست خود را تا آنکه بمالد برسر و روی خود. واز امام محمّد باقر عليه‌السلام منقول است که نگسترانید بنده دست خود را بجانب حق سبحانه وتعالی الا آنکه رد کند آنرا خالی، تاقرار دهد دراو ازفضل ورحمت خود آنچه خواهد، وهر گاه دعا کند یکی ازشما پس باید ردنکند دست خود را اما آنکه مسح کند بآن سروروی خود را و در خبر دیگرواقع شده که مسح کند بآن سرو سینه خودرا و در دعای ائمه عليهم‌السلام واقع شده که باز نمیگردد دست طلب کننده خالی ازعطای تو و نه نومید از بخششهای تو

سیم آنکه ختم کند دعای خود را بصلوات فرستادن بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل او بواسطهٔ قول امام جعفر عليه‌السلام که هر که او را حاجتی باشد بسوی خدا پس باید ابتدا کند بصلوات بر محمّد وآل او بعداز آن سؤال کند حاجت خودرا وآخر سرهم صلوات فرستد برمحمّد وآل اوبدرستی که خدای عزّ وجل اکریمتر است از آنکه قبول کند هردو طرف را و واگذارد میان را چه صلوات بر محمّد وآل او محجوب نیست ازاو .

چهارم ـ آنکه در عقب دعا ذکر کند آنچه امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود که هر گاه دعا کند مردی پس بگوید بعداز دعا که **ما شاء الله لاقوة الا با لله العلی العظیم** خدای تعالی گوید که از خلق بریده بنده من و گردن نهاده بامر من بر آورید حاجت اورا . و درخبر دیگر آمده است از امیر المؤمنین علیه‌السلام کسی که دوست دارد دعایش بهدف اجابت رسد باید بعد از فراغت از دعا بگوید : **ماشاء الله استکانة لله ماشاء الله تضرعاً الی الله ماشاء الله توجهاً الی الله ماشاء الله لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**

پنجم آنکه بعداز دعا بهتراز پیش‌از دعا باشد بدرستی که گناهانی که واقع میشود بعداز دعا بسیاراست که مانعست از تأثیر دعا ، آیا نشنیدهٔ آنچه در دعای ائمه معصومین علیهم‌السلام واقع شده که پناه میگیرم بتو از گناهانی که باز گرداند دعا را و پناه میگیرم بتو از گناهانی که حبس کند روزی را ، وروایت کرده‌است ابن‌مسعود از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که بپرهیزید از گناهان بدرستی که آنها نیست و نابود میسازد نیکوئیهارا،وبدرستی که‌بنده گناه میکند و فراموش میشود اورا بسبب این گناه علمی که میدانست بنده گناه میکند پس ممتنع میگردد بواسطهٔ آن گناه از برخواستن شب بطاعت و بنده گناه میکند پس حرام میشود بسبب آن گناه روزی او که آسان باو میرسید بعداز آن این آیت را خواند که : **انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذا قسموا لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون** .

یعنی بدرستی که ما آزمودیم کفار را همچنانکه آزمودیم اصحاب بوستان را دروقتی که سو گند خوردند با یکدیگر که ببرند خرما را از درخت درحالتی که صبح کنند گان باشند و تفصیل این حکایت اینست که جمعی شریک بودند در بوستانی و با یکدیگر قرار دادند که صباح زود بخرما چیدن روند تا فقرا مطلع نشوند که حق خودرا بگیرند و بواسطه این غضب الهی متوجه ایشان شد ، وصاعقه آمدوپیش ازآنکه ایشان ببوستان روند تمام درختهای ایشان‌بسوخت‌وغرض‌حضرت از خواندن‌این آیت‌این‌بود که گاهست‌بواسطهٔ گناهی رزق بر این کس حرام‌میشود

همچو اصحاب بوستان.

ومرویست که در زبور واقع شده که ای فرزند آدم طلب میکنی ازمن ومنع میکنم آنچه میطلبی بواسطهٔ علم من بآنچه نفع میرساند بتو ، بعد از آن مبالغه میکنی برمن بسؤال کردن، پس میدهم ترا آنچه طلب میکردی وتو یاری میجوئی بآن برمعصیت من وقصدمیکنم بدریدن پردهٔتو، پس میخوانی مرا ومن بازمی‌پوشم برتو بسیاری ازنیکوئی که کرده‌ام باتو، و بسیاری از زشتی که تو با من میکنی نزدیك است که غضب کنم برتو آنچنان غضبی که خوشنود نشوم بعد از آن هرگز وبرعیسی علیه السلام وحی نازل‌شده که‌فریب ندهد ترا گردن کشی که‌برمن‌عصیان‌میورزد درحالی که‌میخورد رزق مرا ومیپرستدغیرمرا،بعدازآن‌میخواندمرادرغم‌واضطراب، ومن اجابت میکنم قول اورا بعدازآن رجوع میکند بآنچه بود بر آن ، و بر من گردن کشی میکندیا بغضب من پیش‌میآید، بذات خود سو گند میخورم که بگیرم اورا آنچنان گرفتنی که نباشد مراورا ازآن‌خلاصی ، وغیر من پناهی نداشته‌باشد بکجا میگریزد ازآسمان‌و زمین‌من واز امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بنده سؤال میکند از حق سبحانه‌حاجتی از حاجات دنیا و از شأن حق سبحانه آنست که‌روا سازد حاجت اورا درآن‌نزدیکی یابعد از مدتی پس گناه کند بنده درآن اوقات و خدای سبحانه گویدبفرشتهٔ که مو کل حاجت اوست که روا مکن حاجت اورا که او در معرض خشم‌من در آمده ومستوجب حرمان گشته از جانب‌من .

فصل بدانکه وارد شده در ادعیهٔ ائمه علیهم السلام پناه گرفتن از انواع گناهان ووارد شده تفسیر آنها از امام زین‌العابدین علیه السلام وفرموده بدرستی که گناهانی که تغییرنعمت میدهند ظلم برمردمانست و کفار گذاشتن عادت خیروزوال فعل نیکو و کفران‌نعمت‌وترك شکر همچنانکه حق‌سبحانه فرموده که **ان‌الله‌لا یغیر مابقوم حتی‌یغیروامابانفسهم** یعنی بدرستی که خدای تعالی تغییر نمیدهد نعمت قومی راکه عطامیکند تا وقتی که ایشان تغییر دهند آنچیزیرا که در نفس ایشانست از

نیکوئی؛ و گناهانی که پشیمانی‌می‌آورد کشتن نفسی‌است که خدای‌تعالی حرام گردانیده ، و حق سبحانه در قضیه قابیل فرموده در وقتی که برادر خودهابیل‌را کشت وعاجز بود ازدفن او که**فاصبح‌من‌النادمین** یعنی صبح کرد در حالیکه از پشیمانان‌بود،و دیگر ترك مراعات صله‌رحم است در حال توانائی وترك نمازاست تا بگذرد وقت آن‌ونکردن وصیت است وترك رد حقوق که بر ذمت او باشد ، ومنع زکوة تا وقتی که موت برسد و زبان‌بسته شود، و گناهانی که زایل میسازد نعمت راعصیان عارفست .

و گردن کشی کردن برمردمان واستهزا ومسخره کردن ایشان ، و گناهانی که‌رزق را برطرف‌میسازد اظهاراحتیاجست وخواب کردن ازنمازخفتن ونمازصباح باینمعنی که در این‌وقت بواسطه خواب نماز از اوفوت شود ،ودیگر حقیر شمردن نعمت و شکایت معبود عزوجل،و گناهانی که بدرد پرده‌عصمت را شرب خمراست وقمار بازی‌و فرا گرفتن چیزی که مردمانرا بخنده آورد و بیهوده گفتن و مزاح کردن وذکر عیوب مردمان و نشستن بااهل شك ، وگناهانی که فرود آورد بلارا ترك فریاد رسی در مانده استوترك یاری مظلوم و تضییع امر بمعروف ونهی ازمنکر ، وگناهانی که غالب سازد دشمنانرا بر اینکس تظاهر وبعلانیه فسق کردن وحلال دانستن حرام ونافرمانی نیکوکاران و اطاعت از بدکاران ، و گناهانی که تعجیل نماید در فنا قطع صله رحم‌است وسو گند دروغ و سخنان دروغ وزنا کردن و بستن راههای مسلمانان ودعوی امامت بغیرحق، و گناهانی که قطع امید کند مأیوس بودن‌ازلطف پروردگار واعتقاد کردن بغیر حق سبحانه و تکذیب کردن وعده‌های‌خدارا؛ و گناهانی که تیره سازد قصد ها و همت را سحرست وغیب گوئي کردن بوسیله ستارگان و اعتماد نمودن‌باینکه ستارها مؤثرند در اوضاع عالم و تکذیب بقضاوقدر و عاق شدن پدر ومادر، وگناهانی که بر میدارد پرده حیا و ایمان را قرض کردنست بی نیت ادا نمودن و اسراف کردن در نفقه و بخل نمودن بر اهل و اولاد خود و خویشان؛ و دیگر بد خلقی و بی صبری و دلتنگی و

کاهلی در عبادت و خواری، باهل دین ؛ و گناهانی که رددعا کند بدی نیت است و پلیدی باطن ونفاق بابرادران مؤمن وترك تصدیق اجابت ایشان و تأخیر نمازهای واجبی تا آنکه وقت آن بگذرد .

فصل در مباهله که آن عبارتست ازنفرین کردن بر یکدیگر اما وقت آن پس باید جست آنچه مرویست اگر ممکن باشد و آن وقتیست که روایت کرده ابوحمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام که ساعتی که مباهله کنند در آن ماین طلوع صبح است تا طلوع آفتاب .

واما کیفیت آن همانطور است که روایت کرده است محمد بن ابی عمیر از محمد ابن حکیم و اواز ابی مسروق و اوازابی عبدالله علیه السلام که گفتم بآنحضرت بدرستی که ماسخن میگوئیم بامخالفان و احتجاج میجوئیم برایشان بقول خدای تعالی که **واطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**

پس ایشان میگویند که مراد از اولی الامر دراین آیه امرای لشگرند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تعیین فرموده بود ، نه ائمه پس ما احتجاج میجوئیم برایشان بآیت **انما ولیکم الله و رسوله** تا آخر آیه دراین ماده نیز میگویند که این آیت نازل شده درشأن مؤمنان نه درشأن امیرالمؤمنین، وبازاحتجاج میجوئیم برایشان بآیهٔ **قل لااسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی** دراین آیه نیزمیگویند که نازل شده درشأن مسلمانان، وابی مسروق میگوید که وانگذاشتم چیزی را ازآنچه یادداشتم از امثال این آیات الا آنکه ذکر کردم نزد امام؛ فرمودمرا که چون احوال چنین است یعنی چون در مباحثه عناد میکنند و حق را منظور نمیدارند بخوان ایشان را به مباهله، گفتم چگونه مباهله کنم ؟ امام فرمود اصلاح کن نفس خود را سه روزیعنی بازدار از چیزهای ناموافق وظن این دارم که فرمود روزه دار و غسل کن وبیرون روبادشمن بجانب صحرا ، ودر آور انگشتان دست راست خود را دز انگشتان دشمن وابتدا کن بنفس خود و بگو **اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم ان کان ابومسروق جحدحقاً وادعی باطلا**

فانزل علیه حسباناً من السماء اوعذاباً الیماً بعدازآن دعارا رد کن بردشمن وبگو **ان کان فلان جحدحقا وادعی باطلاًفانزل علیه حسبانامن السماءاوعذاباً الیماً** بعد از آن امام گفت بمن بدرستی که تو درنگ نکنی آنکه ببینی این را در او یعنی اثر این زود بظهوررسد، پس بخدا سوگند که نیافتم خلاف که اجابت کرد دعای مرا بسوی او، واز ابن عباس منقولست که درآور انگشتان خود را درانگشتان خصم ونیك فرو بر ، بعد از آن بگو که فلان انکار کرد حق را یا اقرار نمود بباطل برسان باو صاعقه از آسمان یا عذابی از نزد خود و لعنت کن او را هفتاد نوبت .

خاتمه ـ وچون دانستی شروط مقدم ومقارن و متأخر از دعا را بدانکه از جمله آن‌ها مخفی داشتن دعاست و اصرار بآن؛ واین سلطان آدابست ونگه‌دارنده آنها ، و باین محفوظ میماند اعمال از دشمن و از آن چیزهائی که دعا را نیست میگرداند وآنرانابودمینمایدوبلکه بجای ثواب گناه عاید مینماید ریا است وکاش ریا کننده وقتی که‌فوت میشوداز اوثواب سالم باشد ازعقاب ، ونه‌چنین است بلکه بواسطه ریا معاقب خواهد بود ، ومشابه ریا در آفت عُجب است و آن عبارتست از مغرور بودن بواسطه دعای خود بدرستی که عجب نابود میسازد عمل‌را ، و موجب غضب خداست واینجا دو قسمت است .

اول ریاوحقیقت آن نزدیکی‌جستن است بمخلوق باظهارطاعت وطلب‌منزلت دردلهای ایشان و اینکه ایشان اورا تعظیم کنند و بزرگ دارند و طلب این کند که بفریبد ایشانرا ازبرای اینکه قضای‌حاجت او کنند وقیام‌نمایند بمهمات‌او،واین ریا شرك خفیست وپیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده هر که نمازبگذاردنمازی که ریا کند بآن بتحقیق که‌شرك آورده؛ بعدازآن‌این آیت‌راخواند **فمن کان یرجوالقاءربه‌فلیعمل عملاصالحاًولایشرك بعبادةربه‌احداً** یعنی هر که امید وار است بلقای پروردگار خود باید که عمل کند عمل‌صالحی وشرك نیاورد بعبادت پروردگار خود دیگری را ، وهم از آنحضرت صلی الله علیه وآله منقولست که حق سبحانه فرموده که من بهترین

شریکم وهر که شریك سازد بامن شریکی‌را درعمل خود آن از برای شریکست نه ازبرای‌من، بواسطه‌آنکه من‌قبول نمیکنم الاآنچیزیرا که خالص باشد ازبرای من ودرحدیث دیگرواقع شده که من غنی‌ترین شریکانم ازشرك وهر که عمل کند بعد از آن شریك سازد درآن عمل‌غیرمرا پس‌من‌ازاوبیزارم وآن‌عمل از برای کسی‌است که شریك ساخته‌بود اورانه از برای من .

وپیغمبرصلی‌الله علیه‌وآله فرمود که هرحقی‌را حقیقتی‌است و نمیرسد بنده بحقیقت اخلاص‌تاوقتی که دوست نداشته‌باشد که مردمان اورا باعمالش ستایش کنند وبدانکه پنهان داشتن‌عمل همچنانکه سزاواراست در ابتدا و همچنین سزاوار است بعدازدعا نیز؛ پس‌برتوباد که همیشه پنهان داری عمل را ونیست نگردانی او را به اظهار وبجوئی‌خلوت‌ازمردمان که‌آن یاری دهندهٔ بزرگیست براین ، واگرباشی با مردم وبه‌بینی‌نفس‌خود را که آمیخته نشود بشایبهٔ‌از ریا پس این بلند ترین درجات مخلصانست که مساوی دانند حضوروغایب بودن مردم را ، واین تمام نمیشود مگر بحقیقت معرفت بحق سبحانه وبمخلوقات وشرف‌نفس وعلوهمت ، و مساویست نزد او وجود وعدم‌مردمان؛ وگویا باین‌اشارت کرده‌آنحضرت علیه‌السلام که ای‌اباذرفقیه‌نمی شود مرد بتمام فقه تا وقتی که‌ببیند مردمان رابرمثال‌شتران و باکی نداشته‌باشد بوجود ایشان و متغیر نسازد اورا این ؛ همچنانکه متغیر نمیسازد او راوجود شتری که نزد او باشد. همچنین گفته‌اند بعضی که این حدیث اشارتست باین و تمام‌این حدیث دلالت میکند بر معنی دیگر وآن اینست که مراد باین تحقیر نفس است بواسطه آنکه تتمه حدیث اینست که بعد ازآن رجوع کند بنفس خود وآنرا بیش ازهمه کوچك‌نماید .

ومثل اینست آنچه نقل کرده اند بعضی اصحاب که حق سبحانه وحی‌فرستاد بموسی که هرگاه بمناجات آئی مصاحب بیار با خود کسی‌را که بهتر از او باشی وگردید موسی علیه‌السلام و هیچکس را نیافت که جرأت تواند کرد که من بهتر از اویم، و بازپرداخت از مردمان و شروع کرد در اصناف حیوانات تا گذشت بسگی

که جرب داشت، گفت اینرا با خود میبرم و ریسمانی در گردن او کرد و با خود میبرد ، چون پارهٔ راه رفت ریسمانرا گشود و سگ‌را گذاشت ، و چون بمناجات حق سبحانه آمد گفت ای موسی کو آنچه امر کرده بودم بتو ؛ گفت ای‌پرورگار من نیافتم آنرا ، حق سبحانه فرمود که سوگند بعزت و جلالم که اگر می‌آوردی نفری را هر آینه محو میکردم ترا از دیوان نبوت.

توضیح و تقسیمـ خطرهای ریاسه است .

اول۔ آنچه داخل شود پیش از عمل وباعث شود برابتدای‌عمل همچو دیدن مخلوقات و اواز دین‌نباشد، پس این را واجب است که ترك کند بواسطهٔ آنکه‌این معصیت است و طاعت درآن نیست ، و اینست که اشارت کرده شده بآن‌بقول آن حضرت که **الریاء شرك خفی** اگر قدرت داشته باشد آدمی بر آنکه دفع کند از نفس خود باعث ریا را بمشقت بیاندازد نفس‌خودرابعمل کردن از برای خدا ، و عقوبت دادن‌بنفس بر بیرون کردن ریا از او پس باید که مشغول شود بعمل و الا ترك آن اولی است .

دوم۔ آنستکه برانگیخته شود برعزم عمل از برای خدای تعالی لیکن‌عارض شود ریا درحین شروع درعبادت، و سزاوار نیست که ترك عمل کند در این صورت چرا که یافته است برای‌آن باعث‌دینی، و باید که شروع کند در عمل و مجاهده کند با نفس خود در دفع ریا ، و تحصیل اخلاص بمعالجه که ذکر خواهیم کرد بعدازاین، و دیگر آنکه در ترك عمل موافقت شیطانست وخوشحالی او واین‌مقصود او بود به پیش‌آمدن مرتراو توحاصل کردهٔ مقصود او را ، و مظفر ساختهٔ اورا بر مرادش .

سوم۔ آنست که عقد عبادت بر اخلاص کرده باشی بعداز آن عارض شود ریا وآنچیزهائی که اینکس را بریا میخواند ، سزاوار آنست که سعی کند در دفع آن و ترك نکند عمل را لیکن رجوع نماید بعقد اخلاص و رد کند نفس خودرا بسوی

آن باکمك عقل و دین تا تمام شود عمل ، بواسطه آنکه شیطان میخواند اول ترا بترك عمل هرگاه اجابت قول اونکردی و مشغول شدی بعبادت میخواند ترا بریا، وهرگاه اجابت نکردی و دفع نمودی اورا میگوید بتو که این عمل‌خالص نیست و تو ریا کننده و رنج تو ضایعست و چه فایده ترا درعملی که اخلاص در آن نبوده‌باشد،وعملی که خالص نباشد وبالست برصاحب آن ، و ترك آن عمل مفیدتر است اورا و زینت میدهد از برای تو ترك آن عمل را بمثل این سخنان ، و داخل میشود بر تو باین صورت تا برای این دارد ترا که ترك کنی آن عملرا ، و هرگاه ترك نمودی حاصل کردی‌مقصوداوراومثل کسی که‌ترك‌عمل کند از جهت ترس ریا همچو کسیست که تسلیم کند باو مولای او گندمی که در آن اندکی از جو یاکلوخ باشد، و مثلا گوید خالص ساز اینرا از خاك و خوب پاك گردان، و این شخص ترك کند اصل عمل را و گوید میترسم که اگر مشغول شوم باین کار خالص انجام نگیرد؛ وترك کندعمل را از اصل ، و ازاین‌قبیل است آنکسی که ترك کند عملرا ازجهت خوف مردمان که مبادا گویند فلانکس ریاکاراست ، واین‌ترك دراین صورت ریای خفی است، برای آنکه مذمت مردم را از خویشتن باترك عمل دفع میکند ، و او مانند کسی است که بر انگیخته شود بر عملی بخاطر گفتار مردمان که نگویند او بدون عمل است ، بلکه این بر ثواب او می افزاید و مانند کسانی است که عبادت خودرا مخفی‌میکنند، وهنگامیکه بآنجائی رسید که او را مذمت نمودند باین حال ؛ وعملی برای اونشناختند وحتی اورابرآن عتاب کردند درآن عملی که پنهان است نزد آنان و آشکار است نزد آسمانیان ، آنوقت است که مشمول این حدیث میشود که: محبوبترین بندگان نزد حق سبحانه متقیان پنهانند؛ آنکسانی که هرگاه ذکر آنها شود نشناسد کسی ایشانرا ، وباشند همچو کسی که عمل کرده در پنهانی و اطلاع نیافته برعمل‌او کسی، و این خیال که‌ترك عمل کنند بواسطه خوف ریا از کیدهای شیطانست ؛ و برای او در این کید ها دام هائی چند است .

اول آنکه بد گمان میسازد اینکس را بمسلمانان و نیست از حق اینکس که ظن بد کند بمسلمانان ، دوم آنکه واقع میگرداند اورا بریائی که از او میگریخت اگر امر چنان باشد که او ظن کرده و الا ضرر نمیرساند او را قول مردمان ، و ترك کردن او عبادت را و محروم ماندن از ثواب آن بجهت خوف از قول ایشان که فلانکس ریا کننده است ، واین خود ریا است پس اگر دوست نمیداشت اومدح مردم را ونمیترسید از مذمت ایشان ترك نمیکرد عبادت را ، و اگر چنین نیست او چکار دارد بقول آنان که بگویند ریا کننده یامخلص است' وچه فرقست میان آنکه ترك عمل کند بجهت خوف از آنکه مبادا گویند ریا کننده است ومیان آنکه عمل نیك کند ازجهت ترس آنکه گویند غافل ومقصر است ، سوم طاعت شیطان درآنچیزی که میخواند بسوی آنچیز و حاصل شدن خوش حالی از برای شیطان بواسطه آنکه قصد شیطان آنستکه اطاعت او کنند .

وبدانکه هر نفس را اینجا کیدی هست از کید های شیطان پلید و باید نگاه داری خود را ازآنها، و بهوش باشی که فریب نخوری و آن اینست که میگوید بتو ترك کن عمل رابجهت شفقت برمؤمنین ازافتادن ایشان در گناه بواسطه بد گمانی که بتو خواهند کرد ، و هر گاه عمل را برای اشفاق بر مؤمنین ترك کردی که بگناه نیفتند ثواب کارمیباشی ، و ثواب این نکردن عمل خود بجای ثواب عمل کردن بحساب خواهد آمد؛ بواسطه آنکه نظر مصلحت از برای مسلمانان حسنه است پس برابری میکند با ثوابی که حاصل میشود از دعا کردن ، بلکه این نفعی است که عاید دیگریهم میشود و ثواب آن افضل است ، وجواب اینست که این خیال از بدیهای نفس سر کش است که مایلست بکاهلی و بیکاری و کیدیست عظیم از شیطان پلید چون نمی یابد راه بسوی تو،قصد میکند از اینراه ترا ؛و زینت داده از برای تو این نقش را و وجه فساد این ظاهر است از چند وجه .

اول آنکه تعجیل کرده از برای توافتادنت رادر گناه زیرا که تو هر گاه ظن کردی که گمان دارند مردم که تو ریا کنندهٔ این خود گمان بد است و برفرض

واقع شدن این گمان بد از ایشان که نتیجتاً گناه عاید آنان خواهد شد ، گمان تو هم گمان بد است که بتو گناه عاید خواهد نمود اگر آنطور که تو درباره آنان گمان کرده ای نباشد،و ترك عمل کردهٔ! بواسطهٔ این گمان و عدول کرده از گمان‌موهوم‌بگناه معلوم،وازترس افتادن دیگران‌در گناه خود در آن گناه‌افتادی. دوم آنکه موافقت کردهٔ با اراده شیطان بترك عملی که مراد او ست ، و ترك عمل و بیکاری موجب جرأت شیطانست برتو ، و متمکن شدن او ازتو بواسطهٔ آنکه‌ذکر خدای تعالی و برپا ایستادن در خدمت او نزدیك میگرداند ترا بحق سبحانه ، و بقدر آنچه نزدیك میشوی بخدا دور میگردی از شیطان ، و بدرستیکه در ترك عمل موافقت نفس سر کش‌است، بواسطه آنکه او میل دارد بکاهلی و بیکاری واین هردو منبع آفات بسیارند که میشناسی آن آفات رااگر بصیرتی داری .

سوم از آنچیزی که رهبری مینماید ترابانیکه این خیال ازبدیهای نفس‌است و میل او به بیکاری است و چون تو نظر کردی بفوت شدن ثوابی که آن حاصل میشود برای تو از بیکاری و از گناهی که عاید مردمان میشود ؛ و اختیار کردی ایشانرا برنفس خود بجهت آنکه تخفیف شود از ایشان گناهی که لازم میشود ایشانرا بواسطهٔ گمان بد بردن ؛ومحروم ساختی نفس خود را از ثواب . وفکر کن در نفس خود و ممثل کن در دل خود بچشم انصاف که اگر میان تو و میان ایشان در چیزی از حظوظ این جهان منازعه حاصل شود در مال یا درخانه یا ظاهر شود ترا نوع معیشتی که ظن داشته باشی در آن فایده و حصول مالی ، آیا ایشانرا اختیار میکنی برنفس خود ؟ و وامیگذاری این فایده را از برای ایشان ، بخدا سوگند که نه چنین است بلکه مناقشه خواهی کرد با ایشان همچومناقشه دشمن ؛ و اختیار خواهی کرد خود رابر ایشان در آن چیزیکه ظاهر شود ترا از انواع معیشت‌اگرممکن‌باشدترافرصت اختیار ، و دشمن خواهی شد دوست را ، ودور خواهی کرد خویش را و بسیار دیده ایم کسی را که‌مهاجرت کرده ازهمنشین خود ، و جفا کرده براو و دور نموده پسر خودرا وازاو کناره کرده وبسا ازدوستان

که طولانی شده بود ایام دوستی ایشان و متمادی‌شده‌بود ایام ملاطفت و برادری ایشان مدت مدیدی تاداخل شد دنیامیان ایشان‌بمعامله با مشارکت در امری ، و جدائی پیدا شد بین آنان و سبب این آنست که اینکس‌دوست‌دارد که اختیار کند نفس خودرا برایشان و این دلالت میکندبر آنکه‌همانطور که در بالا گفتیم ترك عمل برای شفقت بر مردمان نیست و این خود وسوسهٔ ازوساوس شیطانی ، و میل نفس براحتی وتنبلی است •

وهر گاه‌راضی نباشی تو بترك متاع دنیـا از برای ایشان چگونه ترك میکنی عمل آخرت را ، و حال آنکه آن شریفتر است و تو بآن محتاج تری در فقر قیامت ، و آن بیشتر باقی بود برای تو از حظوظ دنیا پس آیا هست این الا کاهلی توازبرای‌عمل و میل بآسایش وتعلل میکنی بآنچه شیطان زینت داده برای تو از خیالات باطله و وساوس ، وهر گاه مشغول میشدی بعمل‌نفع میرساندی‌بنفس خود ونافرمانی کرده بودی دشمن را و نفع رساننده بودی ببندگان خدا ، بدرستی که بسیاراست که ایشان موافقت میکنند ترا بر آن عمل و حاصل میشود مر ترا مثل ثواب ایشان هر گاه تو سبب شده باشی در آن اعمال ، و کسیکه سنت نیکوئی برپا نمود مر اوراست ثواب آنکسانیکه بآن عمل میکنند و شاید در میان ایشان نیز کسی باشد که اراده عملی داشته باشد و گمان کرده باشد مثل آنچه تو گمان کردهٔ‌پس‌پیشی گیر بسد باب شیطان و نشر عبادت رحمن . و بتحقیق که وارد شده از ائمه عليهم‌السلام در معنی این کلام که عاقل نمیکند کاری از خیر بجهت ریا و ترك نمیکند آنرا بجهت حیا ، و اینجا مکر دیگری از شیطانست سخت تر از اولی ، پس جهد کن در بستن آن و مسلط مساز اورا درفتح باب آن ، که بگشایدآنرا و هر گاه گشود آنرا قوی‌میشودبرغیر آن ، وآن‌آنست که میگوید شیطان که ترك عمل ، تا ظن خیر بتو نکنند مردمان وشهرت‌نیابی بآن ؛ودوسترین مردم بسوی خدا متقیان پنهانی اند و هر گاه شناخته شدی میان مردمان بعبادت نخواهد بود

هر ترا حظی دراین وصف و بدانکه واجبست بر تو مراعات دل خود و هیچ بر تو لازم نمی‌آید هر گاه به بینند ترا یا مشهور شوی وقتیکه دل تو یکجا باشد با علم ایشان بتو و یا عدم علم ایشان ؛ وچگونه شهرت نیابی و حال آنکه حق سبحانه میفرماید که برتست پوشیدن آن و برمنست اظهار آن، بلکه برتست حفظ دل خود و علاج دراین هنگام از برای اصلاح دل‌خود که نباشد در آن محبت شهرت آنست که تفکر نمائی در قلت فایده در مدح ایشان و ذم ایشان و زهد در ایشان و نظر کنی باحتیاج در عرصهٔ قیامت باعمال خود ، و فکر کنی در نعمتهای آخرت و ترك نباید کرد عمل را بواسطه آنکه هر آفتی که هست در ترك عملست ، بدرستی که عمل راننده شیطان و سبب خشوعست و بنشاط در میآورد نفس را و بشوق می اندازد ترا درعمل آخرت و ترك عمل ضد اینست .

پس اگر گوئی که منع‌میکند مرا ازدعا وازبسیاری از اعمال‌نیکواینکه‌بجا نمیتوانم‌آورد آنها را برحقیقت اخلاص برآن وجهی که شناخته شد اخلاص ازقول آنحضرت عليه‌السلام که نمیرسد بنده بحقیقت اخلاص تا وقتیکه دوست نداشته باشد مدح مردمانرا بر اعمالش ،وبدرستی که ایشان عمل میکنند از برای خدای تعالی از روی اخلاص لیکن هر گاه شناختند مردمان بسیار است که ثنا میگویند بر او بسبب این ، و خوشحال میشود او و نزدیك نیست که منفك شود از این حالت الا در بعضی اوقات و همچنین آدمی میباشد درنماز و دعا خالصاً از برای‌خدای تعالی، وچه بسامطلع میشود براو شخصی و مسرور میشود بر عملش ، و ماذکر کردیم که‌ریا کار علاوه برنبردن ثواب بالیم عقاب هم کشیده میشود .

بدانکه از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال کرده‌اند از این در آنچه روایت کرده‌اند مفسران از سعید بن جبیر که مردی نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت تصدق میکنم و صله رحم بجا می‌آورم و نمیکنم این را الا از برای خدا ، و ذکر کرده میشود اینها از من و حمد کرده میشوم بر آن و خوش‌حال میسازد مرا این و بشگفت می‌آیم بسبب‌این، پس حضرت رسالت پناه سکوت اختیار فرمود وهیچ نگفت بعد

ازآن این آیت نازل شد که **قل انما بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحاً ولا یشرك بعبادة ربه احداً** آنچه مفهوم میشود ازاین‌آیت آنست که اعمال‌نیکو راخالصا بجامیباید آورد و اگر کسی عبادت از روی اخلاص کند و مخلوقات را منظور نداشته‌باشد، آن خوشحالی بواسطهٔ مدح مردمان او را ضرری بعبادت او نمیرساند و تحقیق این است که خوش‌حالی باطلاع مردمان منقسم بدو قسم است پسندیده‌وناپسندیده. ومحمودسه است

اول ـ آنکه‌قصد او پنهان داشتن طاعت واخلاص از برای خدای سبحانه باشد ولکن هر گاه مطلع شوند براو خلق بداند که خدای تعالی ایشان را مطلع ساخته واظهار کرده از برای ایشان عمل خوب اورا از روی تکرم وتفضل خود، واین‌ظاهر کردن خدای تعالی است آیا نمی‌بینی که خوانده میشود او سبحانه **یا من اظهر الجمیل وستر القبیح ؟!** و در بعضی وحی او سبحانه واقع شده که آنچه عمل صالح تست بر تست پوشیدن آن و بر منست اظهار کردن آن ، استدلال کرده‌اند باین بر نیکوئی رفتار خدای تعالی ونظر لطفش باو ، و بدرستی که بنده میپوشاند طاعت و معصیت را ، و حق سبحانه بکرم خود میپوشاند بر او معصیت را و ظاهر میکند طاعت اورا ؛ وهیچ لطفی‌بزرگتر از پوشانیدن قبیح واظهار خوبی نیست پس خوشحالی بنده بنیکوئی صنع خدای تعالی‌می‌باشدنه بحمد مردمادن وحاصل‌شدن منزلت در دلهای ایشان همچنانکه مفهوم میشود از آیهٔ کریمه **قل بفضل الله و برحمته فبذلك فلیفرحوا.**

دوم- آنکه استدلال کند باظهار جمیل وستر قبیح در دنیا برآنکه همچنین خواهدکرد باو درآخرت چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرموده که نمیپوشاند خداوند تعالی بربندهای قبائح را در دنیا، مگر که میپوشاندرآخرت.

سیم- آنکه موقعی است که حمد کنند اورا مردمانی که بر اعمال اومطلع شده‌اند ، و او خوشحال شود از علاقه این مردمان باهل طاعت ومحبت او برای

دلبستگی ایشانست بفرمان بری پروردگار (که هر کس را بینند اطاعت خدا میکند دلهای آنان بآن فرمان بری میل میکند وخوشحال میشود) .

چنانکه بعضی از مردمان هستند که اهل طاعت را می‌بینند و دشمن میگیرند ایشانرا وحسد میبرند بر ایشان واستهزا مینمایند ، ونسبت میدهند ایشانرا بظاهر سازی واین‌نوع خوش حالی خوشحالی‌محمود است نه مذموم ، و علامت اخلاص دراین نوع آنست که اطلاع ایشان زیاده نسازد حرکت ونشاط اورا در عمل، بلکه مساوی باشد هر دو حالت او در اطلاع مردمان وعدم اطلاع ، واگر یافت شود از نفس حرکت و زیادتی در نشاط بواسطهٔ اطلاع مردم پس معلوم میشود که او ریا کننده است ، باید کوشش کند در زایل ساختن آن بکمك عقل‌و دین، والا او از هلاك‌شدگانست، واما خوش‌حالی مذموم آنست که فرح او بواسطهٔ بالا رفتن‌منزلت او باشد نزد مردمان تا مدح کنند اورا یا کرام‌وتعظیم، واین ریای حقیقی است که این نابود میسازد عمل را و انتقال میدهد حسنات را از کفه‌اش بکفه سیئات و از میزان برتری بمیزان پستی، و از درجات بهشت بدرکات آتش، وبدانکه اصل ریا محبت دنیـا است وفراموش کردن آخرت، وقلت تفکر در نزد خدای سبحانه است ، و قلت تأمل در آفات دنیا ودر بزرگی نعیم آخرت و اصل اینها همه دوستی دنیاست وحب شهوات، واین رأس‌تمام گناهان‌وسرچشمه‌همه‌خطایاست‌بواسطه آنکه عبادت هرگاه از برای خدای‌تعالی‌باشد خالی خواهد بود ازهرشائبهٔ ، وجز رضای پروردگار وتوجه بدار آخرت اراده دیگری بآن نکرده باشد. ومیل آدمی بدوستی جاه و منزلت در دلهای مردمان و رغبت در نعیم دنیا آنچیزیست که هلاك میکند دل را ومانع میشود میان او و میان تفکر کردن در عاقبت امور ، و مانع میشود ازاینکه دل روشنی یابد بنورعلم ربانی.

پس اگرگوئی هرکس بیابددر نفس خود کراهت ریا را و آن کراهت او را بر ابا وبغض ریا دارد ، و او اراده نداشته باشد بعمل خود الا رضای خدا تعالی

را فقط وزیاده نسازد ازبرای او اطلاع مردمان نشاط و خوشدلی را در عمل‌او، بلکه وجود و عدم مردمان نزد او مساوی باشد به نسبت بمقدار عمل و کیفیت آن،یعنی بواسطهٔ وجود مردمان وعدم ایشان فغان او زیاد و کم نشود و کراهت داشته‌باشد بحسب عقل از اطلاع مردم براو،ولیکن با این حالت خالی نباشد از میل طبیعی بآن ودوست داشته باشد اطلاع مردم‌را، وخوش‌حال شود ازآن الا آنکه کاره محبت و میل خود باشد اطلاع و دشمن باشد بحسب عقل مر این میل خودرا و عیب کند در این صفت نفس‌خود را پس آیا باین در زمرهٔریا کنند گان‌داخلست؟

جواب میگوئیم که خدای تعالی تکلیف نکرده‌بند گان‌را الا بآنچه طاقت داشته باشند ونیست در طاقت بند گان منع شیطان از وساوس او و نه شکستن طبع از مقتضیات آن تا بمرتبه که میل ننماید بشهوات اصلا، و منازعه نکند باو البته بدرستی که این مقدور نیست انسانرا وازاین‌جهت است که بشارت داده پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ببخشیده شدن بجهت حذر از نومیدی مردمان و از جهت دفع حرج و نزدیك شدن بسوی خدا و طمع در رحمت واسع او آنجا که فرمود عفو کرده خدای سبحانه مر امت مرا از آنچیزی که حدیث کند بآن نفسهای ایشان مادامی که بزبان نیاورند یا عمل بآن نکنند ، بواسطهٔ آنکه حرکت زبان و اعضا مقدور آدمیست بخلاف واردات و اوهام و وساوس قلب در خاطر می‌افتد ، و این امریست ظاهر که می‌یابد آنرا هر عاقلی، بلی واجبست که آنچه از این اوهام در خاطر خطور میکند ضد آنرا اعتقاد کند ، وآنچه از شهوات تصور نماید کراهت داشته باشد آنرا و این گاهیست که بشناسد عاقبت امر را و بداند علم دین را ، وازجانب عقل مانعی باشد و اگر چنین کند او کاملست در ادای آنچه مکلف شده بآن ، زیرا که آنچه خطور میکند در خاطر که برانگیزانندهٔ ریااست از جانب‌شیطانست ومیل بآن بعد از خطور ازنفس اماره است وکراهت از ایمانست وعقل کمك‌مؤمن است در این مبارزات .

ع‍لاج ریا - بدانکه اصل اخلاص آنست که مساوی باشد نزد او آنچه در پنهانی وظاهر بعمل می آورد ، همچنانکه گفته‌اند بشخصی که بر تو باد بعمل‌علانیه او گفته چیست عمل علانیه ؟ گفته‌اند آنچیزی که هر گاه مطلع سازد خدایتعالی مردمان را بر تو حیا نکنی از آن واین مأخوذ از کلام سید الاوصیا ومکمل‌الاولیا ومرشدالعلما وامام‌الاتقیا و والد الائمةالامنا امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابی‌طالب‌صلوات‌الله علیه وعلی‌اولاده آنجا که فرموده بپرهیز ازآنچه عذر گوئی ازآن‌خواهی کرد، بدرستی که کارخوب عذر خواهی ندارد وبپرهیز ازهرعملی درپنهانی که حیا کنی ازآن در علانیه و بپرهیز از هر عملی که هر گاه ذکر کنند بصاحب آن منکر شود ، و حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده که بلندترین منازل ایمان درجه‌ایست که هر که برسد بآن بتحقیق که رستگار شد و ظفر یافت و آن اینست که برسد باعمال نیکش درباطن بآنجائی که باك نداشته باشد اگرظاهرشود آنها ، ونترسد از جزای امر اگر پنهان‌مانند، یعنی جمیع آنچه از او در پنهانی صادر شود عمل صالح باشد پس از ظاهر شدن آنهاومخفی‌ماندن باکی نداشته باشد.

و از حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسیده‌اند که نجات در چیست ؟ فرمود بنده اطاعت پروردگار رانکند درحالیکه مردم‌را درنظرداشته باشدوهم‌ازاو علیه‌السلام منقولست که خدای تعالی قبول نمیکند عملی را که در آن مثقال ذره از ریا باشد ، وهم از او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقولست درحدیثی که سه طایفه‌اند کشته شده در راه خدا وتصدق کننده بمال خود در راه خدا وقرائت کنندهٔ کتاب‌خدا، و خدای عزوجل خواهد گفت بهریك از اینها که دروغ گفتی بلکه اراده داشتی که بگویند فلان بخشنده‌است، دروغ گفتی بلکه اراده داشتی که بگویند فلان شجاعست، و دروغ گفتی بلکه اراده داشتی که بگویند فلان قاریست ، وخبر داده است حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که ثواب‌نخواهند داشت جماعتی که درطاعت این‌چنین‌باشند، ونیز آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که خوفناکترین چیزی که میترسم بر شما شرك اصغراست گفتند چیست

شرك اصغر یا رسول‌الله ؟ فرمود ریا است و خدای تعالی در روز قیامت که جزای بندگان دهد باعمال ایشان ، خواهد گفت بروید بسوی آن کسانی که شما اعمال ریاکارانه در دنیا برای آنان‌میکردید، آیا می‌یابید نزد ایشان ثواب اعمال خودرا ؟ و در حدیث واقع شده که امر کرده شوند بعضی مردمان بآتش و خدای سبحانه وحی فرماید بمالك خازن آتش که ای مالك بگو بآتش که نسوزاند پاهای ایشان را بجهت‌آنکه ایشان میرفتند بآن قدمها بمساجد ، و بگو بآتش که نسوزاند رویهای ایشانرا که وضو را کامل انجام میدادند ؛ وبگو بآتش که نسوزاند دستهای ایشانرا که برمیداشتند بسوی من بدعا ، و بگو بآتش که نسوزاند زبان ایشان را که بسیار تلاوت قرآن میکردند ، و مالك بایشان گوید ای بدبختان چه بوداعمال شما در دنیا ؟ گویند ما عمل میکردیم از برای غیرخدای‌تعالی؛ مالك گوید بایشان که بگیرید ثواب خودرا از آنکسی که عمل از برای او میکردبد و ریا موجب خشمست از جانب خدای سبحانه‌وآورندهٔ رسوائیست در دنیا و آخرت آنجا که ندا خواهند کرد بر ایشان روز قیامت بر سر همه خلایق که ای بر گردنده از حق و ای بیوفا وای ریا کننده آیا حیانکردی که خریدی بطاعت خدا متاع حیوةدنیا را؟ و محافظت‌نمودی دلهای بندگان را وسبك و حقیر شدی بنظر سلطان روز معاد و دوستی جستی بسوی مخلوقات با مغضوب شدن به پیشگاه خدای تعالی و زینت دادی خود را از برای ایشان بعملی که از برای خداست ونزدیکی کردی بایشان بدوری ازحق، آیا از تو خوارتر نزدخدا کسی هست؟ هر گاه فکر کند بنده در این رسوائی و برابر کند این رسوائی را با آن چیزهائی که از مردمان عاید او میشد ، و برابر کند زینت دادن اعمال خودرا بر مردمان در دنیا با آنچه که از ثواب اعمالش از اوفوت خواهد شد (ثواب‌اعمالی که ترازوی‌اورا سنگین مینمود اگر برای خدا کرده بود) وبتحقیق که فاسده شده آنها بسبب ریا و منتقل شده بکفه سیئات واگر نباشد در ریا همین مبدل‌شدن ثواب بعقاب هر آینه این کافیست درشناختن‌ضرر‌ریاومانع‌است برای‌جلو گیری این ضرر و بتحقیق که این حسنات

اگر خالصاً میبود بر تبه صدیقان میرسید، و اگر بجهت ریا باشد ملحق میشود بدرك السافلین پس چه حسرت و ندامتی مرد را که هر گز زایل نشود و لغزیدنی که برطرف نشود بآنچه رسد باو از رسوایی و سرزنش در روز قیامت در نزد همه خلایق باضافه آن هم وغمی که در دنیاباو خواهد رسید برای تحصیل رضایت مخلوقات ؛ زیرا رضایت آنها نهایتی ندارد و نمی توان بدست آورد، وهر چه را گروهی بآن راضی شوند گروه دیگری ناراحت خواهند شد و رضای بعضی درخشم دیگر بست و کسیکه طلب رضای مردمان کند درخشم خدای تعالی؛ خشم می گیرد خدا براو وبخشم میآورد ایشانرا نیز براو بعد از آن چه فایدهٔ باشد مر او رادر مدح مردمان که اختیار ذم خدای تعالی را کند بواسطه مدح ایشان وحال آنکه مدح ایشان روزی وعمر اورا زیاد نمیسازد ، ونفع نمیدهد او را روز احتیاج وفاقه اودرسختی قیامت .

اما طمع داشتن بآنچه که در دست مردمانست و خدای تعالی رزاقست و بخشش او بهترین بخششهاست و هر که طمع داشته باشد بخلق خالی نباشد از خواری و نومیدی و اگر برسد بمراد خالی نیست از منت و خواری ، و چگونه ترك کند عاقل آنچه را که نزد خداست بامید دروغی ووهم فاسد که گاهی باو برسد و گاهی نرسد؛ واگر باو برسد لذت او بالم منت وخواری نمی ارزد وحال آنکه آنچه باورسد از قسمتهای خدا باشد و حساب کرده براو ازرزق او؛ وسزاوار آنست که تقریر کند عاقل در نفس خود این اسباب و ضرر آنها را و آنچه که باو میرسد از آنها، پس کم شود رغبت او ازاینها و اقبال نماید بسوی خدای تعالی بدل خود وعاقل رغبت نمینماید در آنچیزی که ضررش برای او زیاد است وکافی است اگر مردم بدانند اینکه اگر آنچه در باطن اوست از قصد ریا و اظهار اخلاص هر آینه غضب میکنند براو، وزود باشد که کشف کند خدای تعالی از شر او تا دشمن سازد ایشانرا باو ، و بشناساند ایشانرا که او ریا کننده است و مغضوب درگاه الهی است و اگر خالص سازد اعمال خود را از برای حق سبحانه هرآینه ظاهر سازد خدای تعالی

مر ایشانرا اخلاص او، و محبوب سازد او را نزد ایشان ورام‌سازد ایشان‌را ازبرای اووبگشاید زبانهای‌ایشانرا بحمداو .

روایت کرده‌اند که‌مردی بود از بنی‌اسرائیل گفت‌عبادت کنم‌خدا راتامعروف شوم بآن ، و مدتی مدید مبالغه نمود در طاعات و در آنمدت نمیگذشت بگروهی از مردمان الا آنکه میگفتند این ریا کننده است وروی آورد بنفس خود و گفت بتحقیق که برنج انداختی نفس خود را و ضایع کردی عمر را درهیچ‌چیز،وسزاوار آنست که عمل کنی از برای خدای سبحانه وتغییر نیت کرد و خالص ساخت‌عمل خودرااز برای خدای‌تعالی، پس چنان‌شد که‌نمیگذشت بگروهی الا آنکه میگفتند این‌پرهیزکار ومتقی‌است ومثل اینحدیث ازقول‌خدای‌تعالی که برتست پوشیدن آن‌و برمن‌است‌اظهار کردن.

و در قول ائمه علیهم السلام واقع شده که خدای تعالی قسمت میکند ثنا را همچنانکه قسمت مینماید رزق را با آنکه مدح مردمان نفع نمیرساند بکسی که او مذموم باشد نزد خدای تعالی، واز اهل آتش باشد ومذمت ایشان ضررنمیرساند کسی را که او محمود باشد نزد خدای تعالی و در زمره مقربین باشد ، و چگونه ضرر کند او را مذمت یا کید ایشان و حال آنکه پیغمبر ﷺ فرمود هر کس اختیار کند ستایشی‌را که پروردگاربراومیکند برستایشی که مردمان ازاو میکنندکافی است او را خدا از مؤنت مردمان، و نیز پیغمبر فرموده هر که‌باصلاح آورد امر آخرت خوددرا باصلاح‌آورد خدای تعالی‌امر دنیایی اورا ،وهر که‌باصلاح آورد آنچه میان اوو میان خدای تعالی است باصطلاح آورد خدای تعالی آنچه میان او و میان مردمانست ، و سزاوار آنست که ذکر کند شدت فاقه خود و قوة حاجت خود را روز قیامت‌بثواب اعمال‌خود بدرستی که آنروزیست که نفع نمیدهد درآنروزمال‌ونه‌پسران مگرآنکسی که بیاید بدرگاه خدا بدلی‌پاك‌ازمعاصی، ومنع نتواند کرد عذابرا پدرازفرزند ومشغول‌باشند درآنروزصدیقان‌بنفسهای‌خود وهریك ازآنها فریاد وانفسا گویند چه‌جای‌غیرصدیقان. !!.

پس سزاوار نیست که همراه باشد با او در آنروز عمل غیر خالص همچنانکه مسافری که ارادهٔ سفر دارد بشهری دورومخوف همراه نیست با او الاطلای خالص بجهت سبکی و بسیاری نفع از آن در احتیاج و هیچ حاجتی بزرگتر از حاجت روز قیامت نیست ، و هیچ عملی انفع از عمل خالص از برای خدا نیست و آن نفیسترین ذخیرهاست و سبکترین آنها برای حمل بلکه او صاحب خود را هم سواری می‌دهد، چه وارد شده درتفسیر قول خدای تعالی که **وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ** یعنی نجات می‌دهد خدای تعالی آنهائی را که پرهیزکاری کرده اند بسبب اعمالی که موجب رستگاری ایشان شده، بدرستی که عمل صالح می گوید مرصاحب خود را نزد هول قیامت که سوار شو برمن که بسیار سوار شده‌ام من برتو در دنیا ، وصاحب بران سوار شودوطی کند بآن سختیهای آنروز را .

و روایت کرده داودبن فرقد ازابی‌عبدالله عليه‌السلام که عمل صالح گسترانیده‌از برای صاحب خود فرشها رادر بهشت همچنانکه مردی بفرستد غلام خود را بجهت فرش انداختن ؛ و او فرش بیندازد برای او ، بعد از آن امام عليه‌السلام این آیت‌خواند که: **وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ** یعنی هر که عمل صالح کند پس آن‌از برای نفسهای ایشان فرش‌خواهد گسترانید وهر که حاضر سازد در دل خودآخرت و اهوال آنرا و منازل رفیعه که نزد حق تعالی است‌حقیر می‌شمارد آنچه متعلق است بخلق در ایام زندگی با آنچه درواست از کدورات و ناخوشی‌ها؛ و جمع کند قصد خود را و بگرداند بسوی خدای تعالی دل خود را و خلاص شود از خواری ریا و قسلوت قلوب مردمان؛ و پرتو افکن شود از اخلاص اوانواری که سینهٔ اورا گشاده سازدو بنطق درآید زبان او؛و گشوده شوداز برای‌اواز‌الطاف‌الهی‌چیزهائیکه زیاده سازد انس او را بحضرت حق تعالی و زیاده سازد وحشت او را از مردمان ،و حقیر شمردن او دینار او عظیم شمردنش آخرت را، و ساقط گردد منزلت مردمان از دل او ، و برطرف شود ازاوداعیه ریا واختیار کند تنهائی را و دوست داشته‌باشد خلوت را، [illegible] شودبراو ابرهای رحمت وناطق شود زبان اوبنیکوئیهای

حکمت ، واز پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست هر که خالص شود از برای خدای تعالی چهل روز روان سازد حق سبحانه چشمه‌های حکمت را ازدل او برزبان او،وروایت کرده عبیدالله‌بن زراره از **امام جعفر صادق** علیه السلام که هیچ مؤمنی نیست الا آنکه گردانیده خدای تعالی از ایمان اوبرایش انسی که با آن تسکین یابد تاآنکه‌اگر برقله کوهی باشد وحشت نکند.

و روایتکرده حلبی ازابی‌عبدالله علیه السلام که آمیزش کن با مردمان تابیازمائی ایشانرا و چون آزمودی دشمن گیر ایشانرا ، و از امام حسن عسکری علیه السلام منقولستکه وحشت‌ازمردمان بقدراطلاع برحال ایشانست؛و روایتکرده کعب‌الاحبار که وحی کرد خدای تعالی بیکی از انبیا که اگر اراده داری لقای مرا فردا در خظیره‌قدسی که عبارتست‌ازقرب پس‌باش دردنیا غریب‌وتنها واندوهناك ووحشت‌زده همچو مرغ تنها که میپرد در زمین بی‌آب و گیاه و میخورد از سرهای درختان‌میوه آورنده ، و هر گاه شب شد جای میگیرد درآشیان‌خود ونمی‌باشد با مرغان بجهت انسی که با من دارد و وحشت زده میباشد از مردمان. و روایتست از بضعة الزهرا سیدة النساء حبیبة المختار والدة ائمة الاطهار صلوات‌الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها هر که بالا فرستد بسوی خداعبادت خالص خود را فرو فرستد خدای تعالی باو بهتربن مصالح اورا، و از امام محمد علیه السلام منقولستکه بنده حق عبادت‌پرورد گارش را ادا نمیکند ، تاکاملا از خلق ببرد وبه پیوندد بسوی اوودراین هنگام خدای‌تعالی میگوید که این خالص‌است از برای من وقبول میکنم آنرا بکرم خود .

و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولستکه انعام نکرده است خدای عز و جل بر بنده خود چیزی بالاتر ازآنکه در قلب آن بنده با خدای تعالی غیر حق نباشد و نیز آنحضرت فرموده بهشام‌بن حکم که ای هشام صبر کردن برتنهائی علامت قوت عقلست و هر که عقل یافت از جانب خدای تعالی کناره گیری میکند از اهل و راغبین دنیا و رغبت مینمایند درآن‌چیزیکه نزد خداست ، وخدای تعالی انیس

اوست در وحشت ومصاحب اوست در تنهائی و غنای اوست در بی‌چیزی وعزیز کنند، اوست بی‌آنکه او راخویشانی باشد ای هشام اندك عملی با علم مقبولست ودوبرابر محسوبست وعمل جاهلانه بسیار مردود است؛ و از ابی‌جعفر جواد مروی است که فاضل ترین عبادات اخلاص است، واز امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام مرویست که اگر بروند همه مردمان در وادی وسیعی هر آینه من بروم در وادی مردی که پرستنده باشد خدایرا بروجه اخلاص.

و از امام حسن عسکری علیه‌السلام منقولست که اگر بگردانم تمام دنیا را یك لقمه، آنرا لقمه کسی سازم که خدا را میپرستد از روی اخلاص هر آینه می‌بینم که تقصیر کرده‌ام در حق او، و اگر منع کنم کافر را از دنیا تا آنکه بمیرد از گرسنگی و تشنگی بعد از آن بچشانم او را یك شربت از آب هر آینه می‌بینم که اسراف کرده ام، و آنچه مذکور شد دواهای عملی ریشه کن کننده ریا و مسدود سازنده روزنه های هوا و هوس است، و اما این دوای عملی آنست که عادت دهد نفس خود را به پنهان داشتن عبادات و به بندد وقت عبادت درهای خانه را همچنانکه می‌بندد در وقت کردن عملهای بد، وقانع شود باطلاع وعلم خدای سبحانه برعملش، و علاقمند نباشد نفس اوباطلاع غیرخدا بر عملش، و هیچ دوائی نیست که نافع‌تر از این باشد و مرویست که عیسی علیه‌السلام میگفت بحوارین که هر گاه روزه دارد یکی از شما باید چرب کند سر و محاسن خود را و بمالد بهردولب خود روغن زیتون تا ندانند مردمان که او روزه دار است، وهر گاه بخشش کند بدست راست پس باید که پنهان دارد از دست چپ وهر گاه نماز گذارد باید که فرو گذارد پرده در خانه را بدرستیکه خدای تعالی قسمت نموده ثنا را همچنانکه قسمت نموده رزق را، وحضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده که در سایه عرش سه کس اند که سایه میدهد خدای تعالی ایشانرا در سایه خود روزی که هیچ سایه نباشد الا سایهٔ او، دو مرد که دوستی ورزند در راه خدا وجدا شوند بر آن و مردیکه تصدق نماید بدست راست خود صدقهٔ و پنهان دارد آن صدقه را از

دست چپ خود ، و مردیکه بخواند او را زن صاحب جمالی واو گوید که می‌ترسم از خدای رب العالمین.

و روایتکرده است حفص بن بختری که شنیدم از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که فرمود خبر داده مرا پدر من واونقل میکرد از پدران خود علیهم‌السلام که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده بکمیل بن زیاد نخعی که بخشش کن و مشهور مساز و پنهان کن شخص خود را و مذکور مساز خود را ، و علم بیاموز و عمل کن در حالیکه خاموش باشی تا سالم بمانی؛ خوش حال ساز نیکو کارانرا و بخشم آور بدکانرا و برتو حرجی نیست اگر خداوند بشناسد از تو دینش را باینکه نه تو مردم را بشناسی ونه مردم ترا .

تذنیب ـ و هر گاه اعمال را پنهان داشتی و دانستی خلوص آنرا از برای خدای تعالی فاش مکن آنرا بعد از آن و گوئی که واقع نشد آن الا از روی اخلاص ، وبتحقیق که نوشته شد در دیوان حسنات و گردانیده شد در کفهای راجحات ، و ظاهر کنی آنرا بعد ازآن و کم شود قصد تو و جهد تو درپنهان داشتن آن ، بلکه به تحقیق بدانکه آشکارا کردن تو آنرا بعد از عمل همچو آشکار کردن تست در ابتدای عمل ، وبپرهیز از آنکه ضایع کنی آنچیزی را که رنج کشیدهٔ در آن و سعی نمودهٔ از برای آن ونقل کنی آنرا از دیوان پنهانی بدیوان آشکارا؛ واگر باقی باشی در اخلاص خود در آنچیز بتحقیق که کم آوردهٔ از آن شصت ونه‌قسمت را بنابرآنچه وارد شده ازاو علیه‌السلام که فضل عمل پنهانی بر عمل آشکارا هفتاد چندانست .

واز امام جعفر صادق علیه‌السلام منقولست هر که بکند نیکوئی پنهانی نوشته میشود از برای او پنهانی و هر گاه اقرار بآن کرد یعنی اظهار آن نمود محو میشود آن نوشته و نوشته میشود آشکارا وهر گاه اقرار کرد بآن دوم‌بار محو کرده میشود ونوشته میشود برای او ریا؛ پس وای از کلمه که شومتر از آن نیست و مصیبتی بزرگتر از آن نیست کاشکی لال می‌شدی در این موقع و خاموشی

نگاه میداشت ترا. بلی وارد شده از ائمة علیهم السلام رخصت درا باحت اظهار عبادت کسی را که‌اراده داشته باشد که نفع رساند برادر خود را وبنشاط آورد اورا بآنچیزی که حکایت کند از برای او .

قسم دوم ـ عُجبست که عبارت از مغرور بودن بخود است وآن از جملهٔ مهلکاتست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که سه چیز هلاك کننده‌اند بخلی که بر مرد مستولی شود ، و آرزوئی که پیروی کرده شود ، و عجب مرد بنفس خود ، و آن ناچیز کنندهٔ عملست وباعث خشم پروردگار ، و نیز آنحضرت فرمود که اگر نبود این که گناه از برای بندهٔ مؤمن بهتر است از عجب خالی نمیگذاشت خدای تعالی میان بندهٔ مؤمنش‌ومیان گناه هرگز یعنی چون گناه بهتر ازعجبست خدای تعالی عفو میکند گناهرا واگر مانند عجب میبود عفو نمیکرد آنرا واین نهایت مبالغه است در بدی عجب؛ وامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود گناهی که بدی بتو رساند بهتراست از نیکوئی که عجب آورد ازبرای‌تو، ونیز آنحضرت فرمود که هیچ حسبّی بزرگتراز تواضع نیست‌وهیچ‌تنهائی‌نیست که موحش‌ترباشدازعجب، وامام‌جعفر صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که وحی فرستاد خدای تعالی که ای داود بشارت ده گناه‌کارانرا وبترسان صدیقان را ، داود گفت چگونه بشارت دهم گناهکارانرا و بترسانم صدیقانرا ؟ گفت ای داود بشارت ده گناهکارانرا باینکه قبول میکنم توبه را وعفو میکنم گناه را و بترسان صدیقانرا بآنکه عجب میکنند بسبب اعمال خود بدرستیکه نیست بنده که عجب کند بحسناتش الا آنکه هلاك میشود ، ودر روایت دیگر واقع شده که نیست بندهٔ که مناقشه کند باو حسنات الا آنکه هلاك میشود ، و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق سبحانه وتعالی فرموده که من دانا ترم بآنچیزی که صلاح امر بندگان در آنست، بدرستی که از بندگان مؤمن من هر آینه کسی است که کوشش‌مینماید در عبادتش ، و برمیخیزد ازخواب طویل و از بالش و لحاف لذیذ و سعی مینماید و رنج میکشد نفس او در عبادت من ، پس غالب میسازم براو خواب را یك شب و دو

شب بجهت نظری که باو دارم و بجهت آنکه عار باشد بر او ؛ پس خواب میکند تا صبح و بعد از آن برمیخیزد و خشم کننده است درآن حالت برنفس خود و عیب کننده است اورا ، و اگر واگذارم اورا و خواب را بر او غالب نسازم تا آنقدر عبادتی که اراده دارد بفعل آورد ، هر آینه داخل شود دراو بسبب عبادت عجب، ومی آید اورا چیزی که در آن چیز هلاك او باشد بواسطهٔ عجب او باعمال خود و رضای او از نفس خود تا بمرتبه که گمان آن کند که او فایقست بر همهٔ عبادت کنندگان ، وحق عبادت را بجا آورده است و او دور میشود به این گمان از من' در حالیکه خیال میکند بمن نزدیك شده است ، واز طریق دیگر روایت کرده صاحب جواهر زیادتی براین کلام که آن تتمه‌ایست مر این را و آن اینست که باید اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالیکه میکنند.

بدرستی که اگر ایشان سعی نمایند و در رنج اندازند نفسها و عمرهای خودرا در عبادت من ، ایشان تقصیر کننده خواهند بود و نخواهند رسید بآنچیزی که طلب میکنند از کرامت و تنعم در جنّات من ، و درجات رفیعه که درجوارمنست ولیکن رحمت مراست و باید که طلب کنند ازرحمت من وبفضل من امیدوار باشند و فضل از جانب منست و امیدوار باشند، وبحسن ظنی که بمن داشته باشند مطمئن‌باشند بدرستیکه رحمت من‌دراین‌هنگام تدارك ایشان‌میکند ومیرساند ایشانرا بخشنودی ومغفرت من. ومیپوشاند ایشانرا عفو من بدرستی که منم خدای بسیار بخشاینده‌بخشایشگر و باین‌نام نامیده‌ام خودرا. و از امام محمّدباقر علیه‌السلام منقول است که خدای تعالی فرمود. که از بندگان مؤمن آن کسی‌است که طلب‌میکند از من چیزی را از عبادت من پس من میگردانم اورا از آن بجهت ترس از بعجب آمدنش، و عیسی علیه‌السلام گفته ای گروه حوارین چه بسا چراغی را که باد آنرا خاموش کرد ؛ وچه بسا عابدی که عجب اورا فاسد کرد ، و بدانکه حقیقت عجب بزرگ شمردن عمل صالحست وبسیار شمردن وشاد بودن‌بآن.

پس اگر گوئی کسیکه نفس او خوشحال شود بجهت طاعت... و شاد

شود بآن لیکن آنرا بزرگ نشمرد بلکه خوشحال شود ازبجا آوردن آن، ودوست داشته باشد زیادتی آنرا، واین امریست که آدمی از آن منفك نیست بدرستی که آدمی هر گاه برخواست شبی بعبادت یا روزه داشت روزی را حاصل شد او را زیارت مقام شریفی ودعائی وعبادتی واینها البته او را خوش حال میسازد، آیا این عجب است و نابود میسازد عمل او را وداخل میشود بسبب این در زمرهٔ عجب کنند گان ؟

پس جواب میگوئیم بدرستیکه عجب خوشحالیست بعمل صالح و اعتماد کردن وبزرگ شمردن آنرا و آنکه به‌بیند، نفس خودرا بسبب این عمل بریٔ الذمه و این البته هلاك کننده است و نقل نماینده است عمل را از کفه حسنات بکفه سیئات و از ترفیع درجات باسفل درکات، روایتکرده است سعید بن ابی‌خلف از امام جعفرصادق علیه‌السلام که برتو باد بسعی نمودن و بیرون نبری البته نفس خود را از حد تقصیر در عبادت خدای تعالی وطاعت او، بدرستی که خداوند متعال حق عبادتش بجا آورده نمیشود. از رجائب تاسیع ذیروحیه

و اما خوشحالی با تواضع و فروتنی مر خدای را جل وجلاله وشکر ما و اورا بر توفیق بعبادت وطلب زیاده نمودن نیکواست و ستوده شده و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود هر که خوش سازد اورا نیکوکاری و پریشان سازد اورا بد کاری او مؤمنست ونیز آنحضرت فرموده که نیست از ما آنکسی که حساب نفس خودرا نکند هر روز، و اگر عمل خوب کرده باشد حمد کند خدا را وطلب زیادتی آن عمل کند و اگر عمل بد کرده باشد طلب آمرزش کند ازخدای تعالی، ونیز او علیه‌السلام فرموده که بدانید ای بندگان خدا که مؤمن صبح و شام نمیکند الا آنکه بدگمان است برنفس خود وهمیشه عیب کننده است بر او یا مقصر میشمرد اورا وباشید همچو سابقین که پیش از شما بودند و آنانکه پیش از شما گذشته‌اند، برکنید خیمه از دنیا همچو برکندن مسافر خیمه‌اش را و طی منازل کنید.

علاج عجب- آنست که تفکر نماید در آن چیزی که منجر میشود بآن عجب و آن منجر میشود بغضب خدا و نابود شدن عمل، و فکر کند دروسائلی که کسب

میکند بآن بندگی‌را وقدرت پیدا میکند بآنها برطاعت ، آیا آنها ملك خدانیست؟
بعد از آن نظر کند در آنچیزیکه میخورد از طعامیکه راست میدارد پشت او را
آیاهست الارزقی که خدای تعالی عطا فرموده ، بعد از آن نظر کند در عافیتی که
مر اورا شاملست واورا فارغ‌البال ساخته از برای کارهائیکه اراده دارد بکند آیا از
نعم پروردگار نیست ؛ و بسا بیماری که اگر مخیر سازند اورا میان عافیت و میان
آنکه باقی باشد روزها و شبهائیرا درعبادت هر آینه او اختیار خواهد کرد عافیت
را وبذل‌خواهد نمود درازای عافیت شبهای‌بسیار وعبادت بیشمار، اینست حال وحال
آنکه تو بعجب آمده ای از قیام ساعاتی از شب را بعبادت !! چه بسیار بهره مند
شده‌ائی بعافیت روز و شب بلکه ماهها و سالهائیرا پس بچه چیز عجب میکنی و
حال آنکه تو قیام مینمائی بعبادات بتوفیق او و متمکن میشوی بعافیت او و قوت
می‌یابی برزق او وعمل میکنی بجوارح و آلاتی که او عطا فرموده و واقع میشود
این درشب و روزی که او سبحانه آفریده ، و قیاس کن قدر عمل خودرا بآنچیزی
که برتست از نعمتهایش آیا می‌یابی عمل خودرا که وافی باشد باین نعمتها ؟
یا بعشر عشر این و آیا توفیق تو بقیام عبادات هست الا نعمتی بر تو که لازمست
شکر آن‌نعمت را بجا آوری، و میترسی که اگرتقصیر کنی در شکر مؤاخذ باشی
حضرت حق سبحانه وحی فرستاد بداود عليه‌السلام که ای داود شکر کن مرا ، داود
گفت چگونه شکرتو کنم ای پروردگار من و حال آنکه شکر نیز ازنعمتهای
تست که مستحق شده بجهت آن شکر شکر دیگری را ، خدای تعالی گفت ای
داود راضی شدم باین اعتراف از تو ادای حق شکر را بلکه قیاس کن تمام عمل
خود را بیك یك از آنچیزهائی که متصرفی از نعمتهای او از خوردنی وآشامیدنی
که نمی‌یابی آن عمل را که برابری میتواند کرد باندکی ازآن نعمت .

مرویست که یکی از واعظان داخل شد روزی بهارون الرشید ،
هرون الرشید باو گفت موعظه گوی مرا گفت ای امیرالمؤمنین آیا
می بینی که اگر منع کرده شوی از یك شربت آب در تشنگی بچه مبلغ خواهی

خرید آنرا ؟ گفت بنصف ملك خود، گفت ای امیرالمؤمنین اگر محبوس شود این آب از تو در بیرون آمدن یعنی اگر بولت حبس شود بچه مبلغ علاج آنرا خواهی خرید؟ گفت بنصف دیگر ملکم، گفت پس باید فریب ندهد ترا ملکی که قیمت يك شربت آب باشد ، ای شخص ملاحظه کن که چند نوبت تناول میکنی درشبانه روز از آنچیزی که مساوی مملکت هرون الرشید است ، و بلکه چندبرابر آن و چه باشد قیمت عبادت تو وآنچه واقع شود از آن درشبانروز تو وتو می بینی کارگری را که درتمام روز بدو درهم کار میکند ، و پاسبانی را که تمام شب پاس میدهد با دو دانك مزد ، و همینطور صاحبان صناعات و مشاغل را مثل طباخ و خباز که کار میکنند تمام روز و مقداری از شب را به قیمت این چند درهم، وهرگاه صرف کردی فعل خود را در راه خدا و روزه داشتی يك روز حق تعالی میگوید که روزه از برای منست و من جزای آنرا میدهم و فرمود که آماده ساخته ام از برای بندگان خود آنچیزی که هیچ چشمی ندیده وهیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ آدمی خطور نکرده ، و این روز تو که با احتمال تعب عظیم ارزش آن دو درهم است چنین قیمتی را پیدا میکند واگر برخیزی یکشب بجهت عبادت خدای تعالی میفرماید که **فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما اُخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ اَعیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُون** یعنی نمیداند هیچ نفس آنچه پنهان داشته شده از برای ایشان از آنچیزی که نور دیده بیفزاید بجهت جزای آنچه کرده اند واین همان است که قیمت او دو دانگ بود، واگرسجده کنی از برای خدا یکسجده تا آنکه فرا گیرد ترا خواب ، مباهات کند خدای تعالی بتو بر ملائکه و چیست قیمت زمان سجده با آنچه حاصل میشود در آن از خواب وغفلت لیکن چون نسبت داده بحق جل جلاله رسیده قیمت آن از بزرگی ونفاست باین مقدار؛ بلکه اگر بگردانی از برای خدای تعالی یکساعت را که در آن دورکعت نماز خفیف بگذاری بلکه یکنفس که بگوئی درلو لااله الاالله حق سبحانه میگوید که **وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ اَو اُنثیٰ وَهُوَ مُؤمِنٌ فَاُولٰئِكَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ یُرزَقُونَ فِیها**

بِغَيرِ حِسابٍ یعنی هر که بکند از اعمال صالحه از مرد یا زن و او مؤمن باشد پس آن گروه داخل شوند در بهشت و روزی داده شوند در بهشت بی حساب و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود هر که بگوید سُبحانَ اللّه خدای تعالی از برای او بنشاند در بهشت درختی ؛ واین از نفیسترین ساعات زندگی توست و چه مقدار مثل این ضایع میکنی در چیزی که هیچ برآن فایدهٔ مترتب نیست و چه مقدار مثل این بر تو میگذرد بی فایده ، و لازمست برتو آنکه به بینی حقارت عمل خود و قلت مقدار آنرا ازآن حیث است که عمل تست و نه بینی الا منت خدایتعالی برتو در آنچه شرف داده از قدرتش و بزرگ ساخته جزای ترا ، و بر حذر باش از آنکه واقع شود عمل تو بروجهی که نباشد صلاح خدای تعالی درآن وواقع نشود در موقع رضای او و برود ازتن عمل قیمتی که حاصل شده بود از برای او ، وبازگشت کند به قیمت کم اصلیش که دو درهم یا دو دانگ بلکه کمتر بود ، بلکه از غضب و عقوبت پروردگار هم درامان نباشد، پس ملازم‌ساز نفس خودرا در ترس از خدا ومنت داشتن مراورا و عیب کردن نفس خود شاید که رستگار شوی برحمت خدا .

بدرستی که روایت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله هر که دشمن دارد نفس خود را و دشمن ندارد مردمانرا ایمن میسازد خدای تعالی اورا از فزع روز قیامت ، وروایت کرده‌اند که عابدی بود که عبادت کرد خدایتعالی را هفتاد سال باین‌طریق که روز روزه و شب زنده دار بود ، حاجتی از خدای سبحانه سؤال کرد اجابت نشد، پس رو آورد بنفس خود و گفت این ازجانب تست اگرنزد تونیکوئی میبود حاجت تو بر آورده میشد و فرستاد خدای تعالی باو فرشتهٔ را و گفت ای فرزند آدم ساعتی که در آن عیب کردی نفس خودرا بهتراست از همهٔ عبادت که درزمان سابق کردهٔ ، و مرویست هر که بشب آورد درحالتی که پشیمان باشد بر گناه خود و عیب نماید نفس خود را بهتراست مراورا از آنکه صبح کند در حالتیکه مسرور

باشد برعملش، برتست ای عاقل بنگاه داشتن عمل خود ازعجب وریا وغیبت وتکبر بدرستی که غیبت و تکبر شریك ریا و عجب اند در ضرر رسانیدن باعمال آیا نظر نمیکنی بخبرمعاذ که:

حدیث معاذ

روایت کرده شیخ ابومحمد بن جعفربن احمد بن علی القمی متوطن ری در کتاب زهدالنبی خود از عبدالواحد و او از شخصی و او از معاذ جبل که گفتم بمعاذ که خبر ده مرا بحدیثی که شنیده باشی از حضرت رسالت پناه ﷺ و حفظ نموده باشی از روی دقت و حدیث نکرده باشی بآن دیگری را ، گفت بلی بگویم و بگریست ، و بعد از آن گفت بپدر ومادر خود سوگند میخورم که حدیث کرد مرا در وقتی که من ردیف اوبودم درحالیکه طی طریق میکردیم، ناگاه چشم مبارك خود را بجانب آسمان کرد و گفت ستایش مرخدایرا که حکم کرد در میان خلق خودآنچه خواست بعد ازآن فرمود ای معاذ گفتم لبیك یارسول‌الله یاسید المؤمنین

دیگر گفت یا معاذ گفتم لبیك یا رسول الله امام الخیر و نبی الرحمة پس فرمود که حدیث کنم ترا آن چیزی که حدیث نکرده باشد هیچ نبی امت خود را ؛ اگر حفظ کنی آنرا نفع دهد زندگانی ترا و اگر بشنوی و حفظ نکنی حجتی برخدایتعالی نداشته باشی ، بعد از آن فرمود بدرستیکه خدایتعالی خلق کرده است هفت فرشته را پیش از آنکه بیافریند آسمانها را ، و گردانیده است در هر آسمانی فرشتهٔ که پوشانیده خدایتعالی آن آسمان را بعظمت آن فرشته و گردانیده در هر دری از درهای آسمان فرشتهٔ دربانی و مینویسند حفظه عمل بنده را از صباح تا شام بعد از آن ببالا میبرند حفظه عمل او را ومرانرا نوریست همچو نور آفتاب تا میرسند بآسمان دنیا پس تزکیه و تکبیر آن عمل میکنند یعنی آنرا پاکیزه و بسیار وا مینمایند بفرشتگان دیگر، میگوید فرشتهٔ که آنجاست توقف کنید و بزنید این عمل را بروی صاحبش که من فرشتهٔ غیبت ام هر که غیبت کرد نمیگذارم که عمل او در گذرد از من بغیرمن

و مرا باین امر کرد پروردگارم ؛ بعداز آن می‌آیند حفظه فرد اوبا ایشان عملی صالح هست و میگذرند از او، تزکیه و تکثیر آن عمل میکنند تا رسیدند بآسمان دوم میگویند فرشتهٔ که درآسمان دومست که توقف کنید و بزنید این عمل را بر روی صاحب این که اراده نکرده از ین عمل الا متاع دنیا را من صاحب دنیا ام نمیگذارم که عمل او از من در گذرد و بغیر من رسد؛ بعد ازآن بالا میروند حفظه بعمل بنده شادان بنماز و صدقه و تعجب میکنند بآن عمل حفظه و میبرند آنرا بآسمان سوم ، میگوید فرشتهٔ آن آسمان که توقف کنید و بزنید این عمل را بروی صاحب این و پشت اومن فرشتهٔ صاحب تکبرم واو عمل کرده وتکبر نموده بر مردمان در مجالس ایشان، امر کرده مرا پروردگار من که نگذارم عمل او را در گذرد از من بغیر من بسبب تکبرش ؛ دیگر فرمود که بالا روند فرشتگان بعمل بنده که درخشنده‌است همچو ستاره درآسمان ومرآنرا صوتی‌باشد بتسبیح و روزه و حج و مرور کنند بآن عمل بآسمان چهارم و گوید بایشان فرشتهٔ آن‌آسمان که توقف کنید و بزنید این عمل را بروی صاحب این وشکم او ، من فرشتهٔ عجبم بدرستیکه این بنده عجب داشت بنفس خود و اوعمل میکرد وداخل میشد در نفس او عجب ، امر کرده مرا پروردگارم که نگذارم تجاوز کند از من عمل او بغیر من ، و بالا روند حفظه بعمل بنده همچو عروسی را که بخانه شوهر برند و مرور کنند بآن بآسمان پنجم بجهاد ونمازمابین دو نماز یعنی‌نافله ومراین‌عمل‌را نالهٔ بود همچو ناله شتر و برآن روشنی بود همچو روشنی آفتاب پس گوید فرشتهٔ آن آسمان توقف کنید که من فرشته حسدم و بزنید این‌عمل‌را بر کتف اوبدرستی که او حسد داشت بر کسی که علم می‌آموخت یاعمل میکرد از برای خدا بطاعت او وهر گاه میدید کسی را که فضل‌دارد درعمل وعبادت حسد براوداشت وواقع میشد در آن، یعنی غیبت اومیکرد پس بار کرده میشود آن عمل‌بردوش او ولعنت میکند او را عمل او؛ ودیگر بالا میروند حفظه بعمل بنده از صلواة و زکوة وحج وعمره و در میگذرد باین عمل بآسمان ششم ، میگوید فرشته این آسمان توقف کنید که

من صاحب رحمتم و بزنید این عمل را بر روی صاحب این و محو سازید هر دو چشم او را ، بواسطهٔ آنکه صاحب این رحم نکرده هیچ چیزیرا هر گاه میرسید بندگان خدا گناهی اخروی یا ضرری در دنیا شادی میکرد بآن، امر کرده مرا پروردگارم که نگذارم عمل او در گذرد ازمن دیگر فرمود که بالا میرود حفظه بعمل بنده بفقه واجتهاد وپرهیزکاری واین عمل‌را آوازیست همچورعد وروشنیست همچو روشنی برق و با او سه هزار فرشته همراهست ، میگذرند با این فرشتگان تا رسیدند بفرشتهٔ آسمان هفتم، میگوید آن فرشته که توقف کنید وبزنید این‌عمل را بر روی صاحب این من فرشتهٔ حجابم منع میکنم هر عملی را که از برای‌خدا نبوده باشد بدرستی که او اراده داشت رفعت نزد قوم را و اینکه مذکور شود در مجالس و آوازهٔ اوبشهرها رود، امر کرده مرا پروردگارم که نگذارم عمل اوتجاوز کند از من بغیر من مادامیکه خالصاً نبوده باشد، باز فرمود که بالا روند حفظه بعمل بنده در حالتی که خشنود باشند بآن ازنماز و زکوة و روزه و حج و عمره و خلق نیکو و خاموشی و ذکر بسیار ، ومشایعت کنند اورا ملائکه آسمانها و این هفت‌فرشته بالتمام،پس‌طی کنندتمام‌حجابهاراتابایستندنزد خدای تعالی‌وگواهی‌دهند این‌فرشتگان ازبرای‌اوبعمل‌ودعا وخدایتعالی گوید که شماحفظه عمل‌بندهٔ‌من‌بودید ومن‌مطلع هستم‌ازآنچه ازنفس‌او خطور میکرد اواراده نکرده بود مرا باین عمل ، بر او لعنت باد پس ملائکه گویند بر او لعنت تو و لعنت ما ، بعد ازآن معاذ گریه کرد و گفت گفتم یا رسول‌الله چه عمل کنم؟ گفت اقتدا کن به پیغمبر خود ای‌معاذدریقین، گفت‌عرض کردم‌تورسول‌خدائی‌ومن‌معاذم‌فرمود واگرباشد درعمل‌تو تقصیری‌ای‌معاذ، پس‌قطع کن‌زبان‌خودرا ازبرادران‌خود وقاریان‌قرآن وباید گناهانت را بخود بگیری و آنرا بر برادرانت بارنکنی، و پاکیزه مساز نفس خود را بمذمت برادران خود وبلند مساز نفس خودرا به پست ساختن برادران خود در نظر میاور عمل خودرا و داخل مساز دنیا را بر آخرت و فحش مگو در مجلس خود بواسطهٔ

آنکه حذر خواهند کرد از تو بسبب بدی خلق تو و راز مگوی با مردی و حال آنکه تو با دیگری باشی یعنی بزرگی مکن بر مردمان ، پس منقطع شود از تو خیرات دنیا وپنجه برمردمان نزن، که حضرت حق سبحانه فرموده که **وَالنّاشِطاتِ نَشْطاً** آیا میدانی که چیست ناشطات ؟ سگان اهل آتش‌اند که بیرون میکنند گوشت و استخوان را از بدن اهل دوزخ، گفتم کیست که طاقت این خصلتها داشته باشد ؟ فرمود ای معاذ آگاه باش که آسانست بر آن کسی که خدای تعالی بر او آسان کند راوی گفته که ندیدم معاذ را که بسیار کند تلاوت قرآن را همچنانکه تلاوت این حدیث میکرد.

باب پنجم ـ درآنچیزی که ملحق میشود بدعا

و آن ذکر است وچونکه مقصود از این کتاب تنبیه بر فضل دعا بود و اشارت بآن چیزی که کمك بگیرد از آن دعا کننده ، و مشتمل بود این کتاب برپارهٔ از مطالب در این موضوع که بآن قناعت کردیم و کافی بود اکنون دوست داریم که چیزی‌را که درفضل‌مساوی‌دعاباشد بیاوریم، که ترغیب کند داعی را برآن و در تحصیل مراد و حاجات بجای دعا عمل کند وآن ذکر است وبتحقیق که ظاهرشد ازآنچه یاد کردیم آنرا از فواید دعا که بر او گواهند عقل و نقل (از کتاب و سنت) ، وآنکه رفع میکند دعا بلای حاصل را ودفع میکندبدی نازل را وحاصل میشود بآن مراد دعاکننده از جلب منفعت و باقی ماندن و دوام آن و ذکر تمام این امور را دربر دارد، و زود باشد که به بینی این مشابهت را در آنچه‌ذکرخواهیم کرد.

پس‌میگوئیم که ذکر آن چیزیست که تحریص وترغیب‌نموده‌اند مارا برآن ودلالت‌میکند برآن عقل‌ونقل، اما اول آنچه دلالت میکند برآن وجوب شکرمنعم، است وشکر قسمی است از اقسام ذکر ، و دیگر بواسطهٔ آنکه ذکر دفع کنندهٔ ضرریست که گمان حصول آن باشد و هر ضرری که ظن حصول آن باشد واجب است دفع آن با قدرت بر آن .

اما اول بنا بر آنچه روایت کرده حسین بن زید از ابوعبدالله علیه‌السلام که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که هیچ قومی نیستند که جمع شوند در مجلسی وذکرخدا نکنند وصلوات بر پیغمبر نفرستند الا آنکه مجلس وبال میشود برایشان در روز قیامت،واز امام جعفرصادق علیه‌السلام منقولست که جمع نمیشوند جماعتی در مجلسی که ذکرخدا نکنند وذکر ما نکنند الاآنکه این مجلس حسرت شود برایشان روز قیامت، ونیز آنحضرت‌فرمود که هیچ مجلسی‌نیست که‌جمع شوند در آن نیکوکاران وبدکاران بعد از آن جدا شوند ازیکدیگر برغیر ذکر خدا الا آنکه این مجلس حسرت میشود برایشان روزقیامت.

ونیز او علیه‌السلام‌فرمود که میمیرد مؤمن بجمیع اقسام موت الا بصاعقه که فرا نمیگیرد اورا درحالیکه‌اوذکرخدا کند.

اما ثانی بدیهی‌عقلست و اما نقل (از کتاب و سنت) اما کتاب ، چندین آیت مشعرست باین از جمله قول حق سبحانه که‌به‌پیغمبرخود صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته که **قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرهُم فِی خَوْضِهِم یَلعَبُوْن** بعضی‌ازمفسران‌معنی‌این آیت‌راچنین گفته‌اند که دل بسوی خدا داروغیر او را واگذار، ومراد ازتوجه بدل بجانب او مشغولی بذکر اوست وقول‌او سبحانه که **وَاذْکُررَبَّکَ فِی نَفسِکَ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَة** یعنی‌ذکر کن پروردگار خود را در نفس خود از روی تضرع در پنهانی ، و قول او سبحانه که **فَاذْکُرُونِیْ اَذْکُرْکُم** یعنی ذکر کنید مرا تا من ذکر کنم شما را ، وقول او عزوجل که **یٰا اَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّٰهَ ذِکْراً کَثِیْراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَاَصِیلا** یعنی ای‌آنکسانیکه ایمان آورده‌اید ذکر کنید خدا را ذکربسیار وتسبیح گوئید اورا صباح و شبانگاه ، **و اَمّا سنت** وآن بسیاراست وشمارش‌آن طولانی میشود و ما ببعضی از روایات اکتفا میکنیم .

اول- روایت کرده محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم و او از ابوعبدالله علیه‌السلام که خدای تعالی میگوید هر کس بذکر کردن من باز ماند از سؤال کردن من باو عطا کنم پیش از آنچه که بسؤال کنندگان عطامیکنم، و بدانکه این خبر

بتهنائی کافیست در آنچه ما در صدد اثبات آنیم ، زیرا که حق سبحانه ذکر را قایم مقام دعا ساخته ، و تفضیل داده بر آن و هر فائدهٔ که دعا دارد ذکر نیز آن را شامل است .

دوم ـ روایت کرده هرون بن خارجه از ابی‌عبدالله عليه‌السلام که بندهٔ هست که مر اورا حاجتی هست بسوی خدا وابتدا میکند بثنا و صلوات بر محمد و آل او تا آنکه فراموش میکند حاجت خودرا ، و برمی‌آورد آن حاجت‌را خدای‌تعالی بی‌آنکه او سؤال کند .

سیم ـ مرویست از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هر که مشغول ساخت اورا عبادت خدایتعالی از سؤال کردن ، عطا میفرماید باو خدای تعالی افضل از آنچه میدهد سؤال کنندگان را .

چهارم ـ منقولست از امام جعفر صادق عليه‌السلام که خدای تعالی فرمود هر که ذکر کند مرا درمیان گروهی ازمردمان من یاد میکنم اورا درمیان گروه فرشتگان

پنجم ـ روایت کرده ابن‌القداح از او عليه‌السلام که هیچ چیز نیست الا آنکه مر آنرا حدی هست، مگر ذکر که نیست مر آنرا حدی که منتهی شود بآن واجب نموده خدای تعالی فرایض‌را، وهر که ادای آن فرایض کرد آن ادا کردن حد آن فرایضست ، و ماه رمضان هر که روزه‌داشت آن حد آنست و حج هر که گذارد آن حد آنست ، الا ذکر که خدای تعالی راضی نمیشود باندکی از آن وقرار نداده حدی از برای ذکر که منتهی شود بآن و بعد از آن این آیه‌را تلاوت فرمود که **یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً و سبحوه بکرة و اصیلا** تعیین نفرموده حق سبحانه از برای ذکر حدی که منتهی شود بآن ، و امام عليه‌السلام فرمود که پدر بزرگوار من کثیر الذکر بود بتحقیق که من با او میرفتم و او ذکر خدا میکرد و طعام با او میخوردم واو ذکر خدا میکرد و اگر با مردمان سخن میگفت مشغول نمیساخت اورا این از ذکر خدا ، ومیدیدم من زبان او را که چسبان بود بکام او بگفتن لااله الا الله ، و جمع میکرد ما را و امر مینمود بذکر تا آفتاب

طلوع میکرد و امر بقرائت قرآن مینمود هرکرا که قادر بقرائت بود وکسی که قرائت نمیتوانست امر بذکر میفرمود ، وخانهٔ که قرائت کنند درآن قرآن و ذکر خدا کنند درآن بسیار میشود برکت آن خانه و حاضر میشوند آنجا ملائکه و مهاجرت میکنند از آن خانه شیاطین ونورمیدهد آن خانه از برای اهل آسمان همچنانکه نورمیدهند ستاره‌ها از برای اهل زمین ، وخانهٔ که تلاوت قرآن درآن نکنند و ذکر نکنند کم میشود برکت آن خانه و مهاجرت میکنند از آنجا ملائکه و حاضر میشوند شیاطین ، و فرمود که مردی آمد بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت کیست بهترین اهل مسجد فرمود آنکسی که بیشتر از همه ذکر کند .

ششم ـ روایت کرده ابوبصیر از ابوعبدالله علیه السلام که شیعهٔ ما آنکسانی‌اند که هرگاه خلوت بیایند ذکر خدا بسیار کنند .

هفتمـ هم از او علیه السلام منقولست که حق سبحانه بموسی گفت بسیار گوی ذکر مرا شب و روز و در هنگام ذکر من خاشع باش .

هشتم ـ از او علیه السلام منقولست که خدای تعالی فرموده یابن‌آدم ذکر کن مرا میان گروهی تا من ذکر کنم ترا درمیان گروهی که بهتر از گروه تو باشند.

نهم ـ ازحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که چهارچیز است که نمیرسد بآنها مگر مؤمن ، خاموشی و آن اول عبادتست و تواضع ازبرای خدای سبحانه و ذکر خدای تعالی درهرحالی وقلت مال .

دهمـ ازامام جعفرصادق علیه السلام منقولست که می‌میردمؤمن بهرنوع مردنی، میمیرد بغرق شدن‌ومیمیردبفرود آمدن‌خانه‌براوو گرفتارمیشودبدرنده گان ومیمیرد بصاعقه و این مرگها اورا نمی گیرد درحالیکه ذاکر حق باشد .

یازدهمـ در بعضی احادیث قدسی وارد شده هربنده‌ای را که برقلب او مطلع شوم وذکر خود را برآن قلب مستولی بینم سیاست‌خود را ازاو بازگرفته‌وجلیس

ومصاحب وهم‌نشین اویم .

دوازدهم - از پیغمبر صلى الله عليه وآله منقولست که خدای تعالی فرمود هر گاه دانستم که غالبست بر بندهٔ من ذکر من علاقه او را نسبت بذکر و سؤال و مناجات با خودم زیاده میگردانم، هر گاه باشد بندهٔ من اینچنین و بخواهد بسهو واشتباه بیفتد بین او و سهو حائل میشوم ، اینان دوستان حقیقی‌مند اینان مردان واقعی‌اند اینها آن کسانی‌اند که هر گاه اراده کردم که هلاك گردانم اهل زمین را بعقوبت برمیگردانم این اراده را از ایشان بخاطر این اولیاء الله .

سیزدهم -از آنحضرت صلى الله عليه وآله منقولست که نوشته در توراتی که تغییر نیافته که موسی علیه السلام سؤال کرد پروردگار خود را ، گفت ای پروردگار آیا نزدیکی بمن که با تو راز گویم یا دوری که ندایت دهم ؟ خدای تعالی باو وحی فرستاد که ای موسی من همنشین آن کسی‌ام که ذکر میکند مرا ، موسی گفت پس که باشد در پوشش تو روزی که هیچ پوشش نباشد الا پوشش تو ؟ حق سبحانه فرمود آن کسانیکه ذکر من میکنند و من ذکر میکنم ایشان را و دوستی میکنند با من ومنهم با آنان دوستی میکنم، وایشان آن جماعت‌اند اگر اراده کردم برسانم باهل زمین بدی یاد میکنم این جماعت را و دفع میکنم بدی را از اهل زمین بسبب ایشان.

چهاردهم - روایت کرده شعیب انصاری و هرون بن خارجه از ابوعبدالله علیه السلام که موسی علیه السلام میرفت ببعضی مواضع تا نظر کند باعمال بندگان و آمد بنزدیك مردي که عابد ترین مردمان بود ، چون شب شد حرکت داد این مرد درختی را که در پهلوی او بود ، ناگاه دو انار از آن افتاد گفت بموسی که ای بنده خدا تو کیستی ؟ بدرستی که تو بنده صالحی ، من مدتی است اینجا میباشم و نیافتم در درخت الایك انار واگر تو بندهٔ صالح نمیبودی نمی‌یافتم دو انار، گفت از ساکنین زمین موسی بن عمران میباشم ،چون صبح شد موسی از او پرسید که

میدانی کسی را که عابدتر باشد از تو ؟ گفت بلی فلان بن فلان ، موسی بسوی او رفت و او بسیار عابدتر از این بود ،چون شب شد دو ته نان و آب جهت آن شخص آماده شد و او بموسی گفت ای بندهٔ خدا تو کیستی ؟ بدرستی که تو بندهٔ صالحی ، من مدتیست اینجا میباشم وبمن نداده‌اند الا یك ته‌نان، و اگرتوبنده صالح‌نمیبودی امشب دو ته نان داده نمیشدم پس تو کیستی؟ گفت مردی ازساکنین زمین موسی بن عمران‌میباشم، بعد ازآن موسی گفت آیا میدانی کسی را که عابدتر از تو باشد ؟ گفت بلی فلان حداد در فلان شهر، موسی بنزد او آمد و نظر کرد بمردی که عبادت نمیکرد بلکه ذکر کننده خدای سبحانه بود ، وهر گاه وقت نماز داخل میشد برمی‌خواست ونماز میگذارد وچون شب شد نظر کردبدخل‌خود یافت آن را که دوبرابرهرشب‌درآنست، گفت بموسی‌ای‌بنده‌خدا تو کیستی؟بدرستی که‌تومردی صالحی من مدتیست اینجا میباشم ، همیشه دخل من نزدیك بیکدیگر بود و امشب دوبرا برهرشب است گفت من از ساکنین زمین موسی بن عمران میباشم پس‌آن حدادثلث‌آنچه‌دردخل‌اوبودتصدق کردوثلثی رابمولای خوددادوثلثی را طعام خرید وباموسی‌خوردموسی‌تبسم‌نموداوپرسیدبجهت‌چه تبسم کردی موسی گفت که‌راه نمود مراپیغمبر بنی‌اسرائیل برفلان ، یافتم اورا ازعابدترین‌مردمان، واودلالت کرد مرا بر فلان ومن یافتم اورا عابدتراز او، و او دلالت کرد مرا برتو و گمان این داشت که تو عابدتر از اوئی، ونمی‌بینم ترا شبیه بآنان، حداد گفت من زرخرید دیگری هستم‌آیا ندیدی مراذکر کننده‌خداوند،وندیدی‌مرا که‌نمازدروقت‌میگذارم‌وا گرتمام وقتم‌راصرف‌نمازمیکردم‌بدخل‌مولای‌خودوبکارهای‌مردم ضرزمیرساندم، آیااراده‌داری ببلاد خود روی ؟موسی گفت بلی و گذشت کرد باو ابری حداد گفت ای ابر بیا آن ابر آمد حداد گفت اراده کجا داری گفت اراده دارم فلان‌زمین را، گفت برو و گذشت باو ابر دیگر حداد گفت ای ابر بیا و آمد گفت اراده کجا داری ابر گفت اراده فلان زمین دارم گفت برو، بعد از آن مرور کرد باو ابر دیگری حداد گفت ای ابر بیا و نزد او آمد گفت ارادهٔ کجا داری گفت اراده دارم زمین

موسی بن عمران را گفت بردار این را بر داشتن نرمی و او را در زمین موسی بن عمران بنرمی‌فرو گذار، چون موسی ببلاد خود رسید گفت ای پرورد گار من بچه چیز رسانیدهٔ اورا باین مرتبه که من دیدم ؟ حق سبحانه گفت بدرستیکه این بنده مَن صبر میکند بر بلای من و راضی است بقضای من و شکر میکند نعمتهای مرا .

پانزدهم - روایت است‌ازحسن ابی‌الحسن دیلمی در کتاب خود از وهب‌بن منبه که‌وحی‌فرستادخدای‌عزوجل‌بداود علیه‌السلام که‌ای‌داودهر که‌دوست‌داشته‌باشددوستی را تصدیق میکند قول او را ،وهر که‌راضی‌است‌ازدوست‌راضی است بفعل او، و هر که‌وثوق دارد بدوستی اعتماد میکندبر او ، و هر که‌مشتاقست‌بدوستی سعی مینماید در رفتن بسوی او، ای داود ذکر من برای ذاکرانست و بهشت من برای اطاعت کنند گان و دوستی من از برای مشتاقان و من مخصوص دوستانم ، و فرمود حق تعالی که اهل طاعت من در ضیافت من‌اند و اهل شکر من در زیادتی من‌اند یعنی زیاده میکنم نعمت اهل شکررا و اهل ذکر من در نعمت من‌اند ، واهل‌معصیت را من نومید نمیگردانم از رحمت خود اگر توبه کنند و من دوست ایشانم و اگر دعا کنند اجابت کنندهٔ ایشانم و اگر بیمار شوند طبیب ایشانم دوا میکنم ایشان را بمحنتها ومصیبت‌ها تا پاك سازم ایشانرا از گناهان‌وعیب‌ها.

شانزدهم - روایتست‌ازپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که‌ننشستند قومی که ذکر خدا کنند الا آنکه ندا میکند ایشان را منادی از آسمان که برخیزید بتحقیق که‌مبدل‌شد سیئات شما بحسنات و آمرزیده شد همه گناهان شما از برای‌شما ، و ننشستند چند نفر از اهل زمین که ذکر خدای تعالی کنند الا آنکه نشستند با ایشان چند نفر از ملائکه .

هفدهم-مرویست که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آمد بر اصحاب خود وفرمود که سیر کنید در ریاض بهشت گفتند یا رسول‌الله چیست ریاض بهشت ؟ فرمود مجالس ذکراست وصبح وشام ذکر کنید، وهر که دوست داشته باشد که بداند منزلت

خود را نزد خدای تعالی باید نظر کند که چگونه است منزلت خدا نزداو؛ خدای تعالی فرود می‌آورد بنده را بهمان مقداریکه بنده خدای خود را در پیش نفسش فرود می‌آورد، وبدانید که بهترین اعمال شما نزد پادشاه حقیقی و پاك‌ترین و بلندترین آن در درجات شما وبهترین آنچیزی که آفتاب طالع میشود بر آن ذکر خدای عزوجل‌است، وخدای تعالی خبرداده از نفس خود و گفته که من همنشین آنکسی‌ام که ذکر کند مرا و گفته ذکر کنید مرا تا ذکر کنم شما را بنعمت خود و ذکر کنید مرا بطاعت و عبادت تا ذکر کنم شما را باحسان و رحمت و خشنودی.

هیجدهمـ از ائمه علیهم‌السلام منقولست که در بهشت بیابانی هست که هر گاه ذاکر شروع در ذکر خدا میکند ملائکه شروع در درخت نشانیدن در آن بیابان میکنند وبسا که توقف میکنند بعضی از آن ملائکه، گفته میشود باو که چرا توقف کردی؟ میگوید بدرستیکه صاحب من سست شد از ذکر گوئی.

فصل = وسنت است ذکر درهر وقتی ومکروه نیست درحالی از احوال؛ روایت کرده حلبی از ابی‌عبدالله علیه‌السلام که باکی نیست ذکر کردن خدای تعالی وحال آنکه دربیت الخلا باشی و ذکرخدای‌تعالی نیکوست در هرحالی و سیر مشو از ذکرخدا.

وهم ازاو علیه‌السلام منقولست که وحی‌نمود خدای‌تعالی بموسی علیه‌السلام که خوشحال مشو به‌بسیاری مال و وامگذار ذکرمرا برهرحال بدرستیکه بسیاری مال احداث مینماید گناهان را، و بدرستیکه ترك ذکرمن سخت می‌سازد دلهارا. و ابوحمزه روایتکرده از ابوجعفر علیه‌السلام که مکتوب است در توراتی که متغیر نشده که موسی سؤال کرد پروردگار خودرا و گفت الهی می‌آید برمن مجالسی که عزیز تر و بزرگتر میدانم از آنکه ذکر کنم درآن مجلس ترا. گفت ای‌موسی‌بدرستیکه ذکرمن نیکوست برهرحال وبدانکه خدای سبحانه بسیاراست که مبتلا می‌سازد

بنده را ببلاها تا ذکر کند اورا و بخواند هر گاه دوست میدارد ذکر آن بنده را ، همچنانکه گذشت دردعا .

روایت کرده است ابوالصباح که گفتم به ابوعبدالله علیه السلام که آنچه میرساند خدا مؤمن‌را ازبلا آیا بواسطهٔ گناه‌اوست ؟ امام علیه السلام فرمودنه‌بلکه بواسطه آنستکه بشنودآواز اورا وشکایت ودعای اورا ، تا بنویسدازبرای او حسنات ومحو کند از او سیئات وبدرستیکه خدای‌تعالی معذرت خواهی میکند به‌بندهٔ مؤمن خود همچنانکه معذرت میگوید برادرببرادر، ومیگوید بعزتم که فقیر نساختم ترا بواسطه‌خواری تو نزد من بردار این‌پرده را ، پس‌منکشف شود ونظر کند درعوض‌آن و گوید که ضرر نکرد مرا ای پروردگار من آنچه گرفتی ازمن ودوست نداشت خدای تعالی قومی‌را الا آنکه مبتلا ساخت ایشانرا ، و بدرستیکه اجر بزرك با بلای بزرگست وخدای‌تعالی میگوید که ازبندگان من هرآینه کسانی هستند که بصلاح نمی‌آید ازبرای ایشان امردین ایشان الا بتوانگری وصحت دربدن ، می‌آزمایم ایشانرابآن وازبندگان من کسانی‌هستند که درست نمی‌شود امردین ایشان الا بفقر ومسکنت‌و بیماری دربدنهای ایشان می‌آزمایم ایشانرا بآن، وبصلاح می‌آید ازبرای ایشان امر دین ایشان، وبدرستیکه خدای‌تعالی‌عهد گرفته ازمؤمن برآنکه تصدیق کرده نشود درگفته‌هایش ونصرت داده نشود ازدشمن خود ، ومراداینستکه‌آنچه سؤال کنند ومدعیات ایشان زود اجابت نشود واز دشمنان‌ایشان زود انتقام‌نکشند ، تااین‌موجب زیادتی اجرمؤمنان باشد و هر گاه خدای‌تعالی دوست دارد بنده‌ٔ را فرو میبرد او را دربلا وهر گاه میخواند خدارا میگوید مراورا ، که لبیك بندهٔ من بدرستیکه من بر آنچه سؤال میکنی قادرم وآنکه ذخیره کرده‌ام از برای تو برای تو بهتر است .

حوارین عیسی علیه السلام شکایت کردند بسوی او از آنچه رسیده بود ازمردمان بایشان ، عیسی علیه السلام گفت که مؤمنان همیشه دردنیا عیش برایشان ناخوش شود . و ازپیغمبر صلی الله علیه وآله منقولستکه دربهشت منازلی‌هست که نمی‌رسند بندگان بآن‌منازل باعمالشان وبرفوق‌آن منازل منزلتی نیست، ودرزیر آن ستونی نه، گفتند یا رسول‌الله کیستند

اهل آنمنازل؛ فرمود که اهل بلاها و غمها .

فصل = وسزاوار نیست که خالی باشد مجلس آدمی از ذکر خدای تعالی وقیام نماید در مجلسی بغیر ذکر؛ روایتکرده ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام که جمع نمی شوند قومی در مجلسی که ذکر نکنند ما را الا آنکه حسرت می شود این مجلس بر ایشان در روز قیامت ، بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ذکر ما از ذکر خدا است و ذکر دشمن ما از ذکر شیطان است، وهم از او علیه السلام منقولست هر که اراده دارد که حقش کاملا داده شود هر گاه ارادهٔ برخاستن داشته باشد از مجلس خود بگوید: **سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا يَصِفُون وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلين وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمين** روایتکرده است حسن بن ابی الحسن الدیلمی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرشتگان مرور میکنند بر حلقه‌های ذاکرین می‌ایستند برسر ایشان و گریه میکنند بواسطهٔ گریهٔ ایشان و آمین میگویند بر دعای ایشان، وهر گاه بالا رفتند بسوی آسمان خدای تعالی می گوید ای فرشتگان من کجا بودید ؛ وحال آنکه او میداند ، میگویند ای پروردگار ما حاضر شدیم بمجلسی ازمجالس ذکر و دیدیم جماعتی را که تسبیح تو می گفتند و تمجید و تقدیس تو میکردند و می‌ترسیدند از آتش تو . گوید خدای سبحانه که ای ملائکه من بگردانید آتش را ازایشان و گواه گرفتم شما را که آمرزیدم ایشان را ، و ایمن ساختم از آنچه می‌ترسند وملائکه گویند ای پروردگار ما بدرستیکه در میان ایشان فلانی بود و او ذکر نمیکرد ، خدای تعالی گوید من آمرزیدم او را بواسطهٔ آنکه با ایشان نشسته بود بدرستیکه همنشین ذاکران بسبب ایشان شقی نمی باشد.

فصل وسنت مؤکدست ذکر برای کسی که درجماعت غافلان باشد بجهت محافظه ازبلائی که نازل شود بایشان تا نجات یابد او بسبب ذکر خود از بلا وشاید ایشان نیز نجات یابند بواسطه ذکر او ، ودیگر بجهت قول امام جعفر صادق علیه السلام

که ذکر کننده مر خدایرا درمیان غافلان همچو قتال کننده است ازمیان گریزندگان، وهم ازو علیه السلام منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که ذکر کننده خدادرمیان غافلان همچو قتال کننده است درمیان فرار کنندگان و قتال کنندهٔ خدا در میان فرار کنندگان مراورا است بهشت، و از پیغمبر علیه السلام منقولست هر که ذکر خدا کند در بازار از روی اخلاص هنگا میکه مردم در غفلت هستند مینویسد خدای تعالی از برای او هزار حسنه و می آمرزدخدای تعالی مرورا در روز قیامت آمرزیدنی که بخاطر هیچ آدمی نرسیده باشد.

فصل وافضل اوقات بجهت ذکر نزدطلوع صبح ووقت شامست وبعد ازصبح وعصر ، از پیغمبر صلی الله علیه وآله منقولست که خدای تعالی فرمود یا ابن آدم ذکر کن مرا بعد از صبح یکساعت وبعد از عصر یکساعت تا ضرور ترین مهمات ترا کفایت کنم و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابلیس لعنت الله علیه پراکنده میسازد لشکر شب را در وقتی که آفتاب فرو میرود ودر وقتی که طلوع میکند، بسیار ذکر خدا بگوئید درین دوساعت و پناه گیرید به خدای تعالی درین دو ساعت از شر ابلیس و لشگراو، در پناه گیرید کودکان خودرا درین دو ساعت بدرستی که این دو ساعت غفلت است و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود در قول خدای تعالی که و «ظلالهم بالغدو والاصال» که آن دعاست پیش ازطلوع آفتاب وپیش از غروب آن واین ساعت اجابت است

فصل و سنت است به پنهانی ذکر کردن بواسطه آنکه این نزد یکترست باخلاص ودورترست از ریا ، حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود بابی ذر که یا اباذرذکر کن خدا راذکرخامل، ابی ذر گفت چیست ذکر خامل ؛ حضرت فرمود که پنهان داشتن آن، وامیرالمؤمنین علیه السلام فرمودهر که ذکر کندخدارادرپنهانی بتحقیق که ذکر کرده است خدا را بسیار بدرستی کد منافقان ذکر میکنند خدارا در علانیه وذکر نمیکنند او را در پنهانی، خدای تعالی فرمود که یُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا یَذْکُرُونَ اللّٰهَ

اِلاّ قَلیلاً» وامام جعفر صادق علیه‌السلام گفته خدای تعالی فرمود هر که ذکر کند مرا در پنهانی ذکر کنم او را در علانیه، وروایت کرده زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما‌السلام که نمینویسد فرشته الا چیزیرا که بشنود وحق سبحانه فرمود که «واذکر ربك فی نفسك تضرعاً و خفیةً » یعنی ذکر کن پروردگار خود را در نفس خود از روی تضرع وپنهانی پس نمیداند ثواب این ذکر را که در نفس مردست غیر خدا بواسطه عظمت این ذکر ،ومرویست که حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله در غزوهٔ بود، مشرف شد بروادی ومردمان تهلیل وتکبیر میگفتند و آوازها را بر کشیده بودند حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که باز ایستید بر نفسهای خود یعنی تکبیر وتهلیل بلند نگویند وآگاه باشید که شما نمیخوانید کر ونه غایب را بلکه میخوانید شنونده‌را که نزدیکست بشما .

فصل ومنقسم میشود ذکر بچند قسمت بعضی از آن تحمیدست روایت کرده است سعید بن قماط از فضل که گفت بابو عبدالله علیه‌السلام فدای تو گردم تعلیم کن مرا دعائی که جامع باشد فرمود حمد گوی خدا را بدرستی که باقی نمیماند کسی که نماز گذارد الا آنکه دعا میکند ترا که میگوید « سمع الله لمن حمده» و مرویست از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که هر کلامی که ابتدا نکنند در آن بحمد پس آن قطع است یعنی با تمام نمیرسد وروایت کرده‌است ابوعبدالله علیه‌السلام هر که چهار نوبت بگوید در وقت صبح که «الحمدلله رب العالمین» بتحقیق که ادا کرده شکر آنروز را وهر که در وقت شام چهارنوبت بگوید ادا کرده شکر آن شب را، واز امام جعفر صادق علیه‌السلام منقولست که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود هر که بگوید «الحمدلله کما هو اهله» باز می ایستند نویسندگان آسمان ، ومیگویند بارخدایا نمیدانیم ما غیب را ، وخدای تعالی گوید که بنویسند آنرا همچنانکه گفته است بندهٔ من وبر منست ثواب آن

صورت تمجید روایت کرده است علی بن حسان از یکی از اصحاب خود و او از ابی عبدالله علیه‌السلام که هر دعائی که در آن تمجید نباشد آن منقطع است بدرستی که اول

تمجید است بعد از آن ثنا گفتم چیست کمتر از آن چیزی که مجزی باشد تمجید فرمود بگوید :

أَللّٰهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

وباین اسناد منقولست که گفتم بابی عبدالله عليه السلام که چیست کمتر آنچیزی که مجزی باشد از تمجید فرمود بگوید :

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي مَلَكَ فَقَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَلَا فَقَهَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَطَنَ فَخَبَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

و بعضی از ذکر تهلیل و تکبیر است ، روایت کرده ربعی از فضیل و او از امام محمد باقر یاامام جعفر صادق عليهما السلام که بسیار بگوئید تهلیل و تکبیر و از پیغمبر صلى الله عليه وآله منقولست که بهترین عبادت ذکر «لااله الاالله» است وبعضی از اقسام ذکر تسبیح است ، روایت کرده است یونس بن یعقوب که گفتم باابی عبدالله عليه السلام هر که صدبار بگوید «سبحان الله» او از آن کسانی است که ذکر خدا بسیار کرده فرمود بلی ومرویست که لشکر گاه سلیمان پیغمبر صد فرسخ درصد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ از جنیان بود و بیست و پنج فرسخ از آدمیان و بیست و پنج فرسخ از مرغان و بیست و پنج فرسخ از وحوش صحراء و بود مراورا هزار خانه از شیشه که بر بالای چوب ساخته بودند ودر این خانها سیصد زن بنکاح و هفتصد کنیز نشانیده بود و جنیان یافته بودند از برای او فرشی از طلا وابریشم که دو فرسخ در دو فرسخ ومنبر خودرا نهاده بود در

میان آن فرش وآن از طلا بود ، می‌نشست بر آن منبر و در گردا گرد او ششصد هزار کرسی از طلا ونقره مینهادند وپیغمبران بر کرسیهای طلا می‌نشستند وعلما بر کرسیهای نقره و گردا گرد او آدمیان و گردا گرد آدمیان جنیان ودیوان بودند ، و سایه می‌انداختند جهت او مرغان بپرهای خود تا آنکه آفتاب برو واقع نشود وباد صبا آن بساط را بر میداشت پس راه یکماهه سیر میکرد در یکروز .

ومرویست که امر میکرد بباد سخت که سیر دهد آن بساط را و بباد آهسته که بردارد آنرا، پس وحی نمود خدای تعالی باو در حالی که او سیر میکرد میان آسمان وزمین که بتحقیق که من زیاده کردم در ملك تو باینکه سخن نگوید هیچکس بچیزی مگر آنکه باد برساند آنرا بگوش تو ، و حکایت کنند که او گذشت بزراعت کنندهٔ که میگفت بتحقیق که داده شده است پسر داود را ملکی عظیم ، وباد رسانید آن سخن را بگوش سلیمان فرود آمد ورفت بجانب آن زراعت کننده و گفت بجهت این نزد تو آمده‌ام که آرزو نکنی آنچه قدرت بر آن نداشته باشی ، بعد از آن گفت هر آینه یك تسبیح که قبول کند آنرا خدا بهتر است از آنچه داده شده است فرزند داود را،ودرحدیث دیگرواقع شده که‌بواسطه آنکه‌ثواب تسبیح باقی میماندوملك سلیمان فانی میشود ، وبعضی از ذکر تسبیح‌وتحمیدست،از امام‌جعفر صادق علیه‌السلام منقولست که‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود که‌تسبیح نصف‌میزانست وتحمید پر میسازد میزانرا والله اکبر پر میکندمیان آسمان وزمین‌را، وبعضی‌از اقسام ذکر شهادتست باین طریق که **اشهد ان لا آله الاالله وحده لاشریك له آلهاً واحداً احداً صمداً لم یتخذه صاحبة ولا ولداً** آنحضرت فرمود هر که این ذکررا به چهل وپنج‌بار بگوید بنویسد خدای‌تعالی ازبرای‌او چهل‌وپنج‌هزار حسنه و محومیکند ازوچهل‌وپنج‌هزار سیئه وبرمیدارد از برای او چهل وپنج‌هزاردرجه، واو همچو کسی‌است که قرائت کرده‌باشد قرآنرا در آنروزدوازده‌بارو بنامیکندخدای تعالی از برای او خانهٔ در بهشت ، وبعضی از اقسام ذکر کلمات خمسه است حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آیا تعلیم کنم شما را پنج کلمه که آسان باشد بر زبان و ثقیل باشد درمیزان خوشنود سازد رحمن‌را وبراند شیطان را وایشان از گنجهای بهشت باشند؛ گفتند بلی یا رسول الله فرمود که **سبحان الله والحمدلله ولا آله الا الله والله اکبر ولا حول ولاقوة الا بالله العلی العظیم** و نیز فرمود که چه نیکوست این پنج کلمه که ثقیل میشوند در میزان و بعضی از اقسام دیگر ذکر تسبیحات اربعه‌است.

از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشت بر مردی که درخت مینشانید در چهار دیواری که مراو را بود، حضرت توقف‌فرمود و گفت آیا دلالت کنم ترا بر درخت نشانیدنی که ثابت تر باشد اصل آن و زود تر برسد وپاکیزه تر باشد میوهٔ آن وباقی تر از درختان‌دیگر؟ گفت‌بلی‌یارسول‌الله دلالت کن مرا، حضرت فرمود هر گاه صبح وشام کردی پس بگو**سبحان الله والحمدلله ولا آله الا الله والله اکبر** بدرستی که مرترا باین ذکر بهر مرتبه‌ده درخت خواهد بود دربهشت‌ازانواع‌میوه‌ها، واین‌کلمات‌ازباقیات صالحات‌اند آن مرد گفت بدرستی که من گواه ساختم ترا یا رسول الله که این چهار دیوار من صدقه باشد مقبوضه بر فقرای مسلمانان که از اهل صدقه باشند، وخدای تعالی فرو فرستاد آیات قرآنرا که یکی از آنها این است **فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری** یعنی اما آنکسی که بخشش کرد وپرهیز کاری نمود وتصدیق کرد بکلمه توحید پس زود باشد که ما او را مستعد عملی سازیم که موجب آسانی امر آخرت‌او شود.

وروایت‌ کرده محمد بن خالدبرقی ازامام جعفرصادق علیه السلام واو ازپدربزرگوار خود و او از جد خود علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود هر که بگوید **سبحان الله** می نشاند خدای تعالی از برای او بسبب این کلمه درختی در بهشت، وهر که بگوید **الحمدلله** مینشاندخدای تعالی از برای او بسبب این کلمه درختی در بهشت، وهر که بگوید **لا آله الا الله** مینشاند خدای‌تعالی از برای اوبسبب

این کلمه درختی در بهشت ، وهر که بگوید «الله اکبر» مینشاند خدای تعالی از برای او بسبب این کلمه درختی در بهشت ، پس مردی از قریش گفت بدرستی که درختان ما در بهشت بسیارند، حضرت فرمود بلی ولیکن بپرهیزید از آنکه بفرستید بر آنها آتشی که بسوزد آنها را و این قول حق سبحانه است که **یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم** یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را ، و هم از او علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روزی باصحاب خود فرمود که آیا می بینید شما که اگر جمع کنید آنچه نزد شماست از جامها و متاعها و آنها راروی یکدیگر بنهید میرسد بآسمان ؟ گفتند نه یا رسول الله فرمود آیا دلالت کنم شما را بر چیزی که اصل آن در زمین باشد وفرع آن در آسمان گفتند بلی ، حضرت فرمود هر گاه یکی از شما در وقتی که فارغ شود از نماز فریضه سی بار بگوئید **سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر** که اصل اینها درزمین است وفرع اینها در آسمان واین کلمات دفع میکنند فرود آمدن دیوار وسقف را براینکس وغرق شدن وافتادن در چاه و خوردن درندگان ومردن بدو بلائی که از آسمان نازل میشود در آنروز بربنده ، واین کلمات باقیات صالحات اند.

و روایت کرده حماد بن عثمان از جعفر بن محمد و او از پدر خود وایشان از امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود در شبی که سیرمیکردم در آسمان داخل شدم در بهشت دیدم در آن بیابانی از مشك و دیدم در آن ملائکه که بنا میکردند عمارات را خشتی از طلا وخشتی از نقره وبسیار بود که توقف مینمودند ؛ من بایشان گفتم چیست مرشمارا که گاهی بنا میکنید و گاهی توقف مینمائید؟ گفتند توقف میکنیم تا برسد بما نفقه ؛ گفتم چیست نفقه شما ؟ گفتند قول مؤمن است که **سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر** گوید هر گاه مؤمن میگوید اینهارا بنا میکنیم وهر گاه ساکت میشود وباز میایستد توقف مینمائیم، وبعضی

ازاقسام ذکراستغفاراست روایت کرده سکونی از ابوعبدالله عليه السلام که پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود که بهترین دعاها ذکر نمودن استغفار است و فرمود که دلها را تیرگی هست همچوتیرگی مس ، جلا دهید آنرا بااستغفار و نیز فرمود هر که استغفار بسیار کند میگرداند خدای تعالی از برای اواز هر اندوهی فرجی و از هر شکی بیرون شدنی و رزق میدهد او را از جائی که گمان نداشته باشد.

و روایتکرده زراره از ابی‌عبدالله عليه السلام که هر گاه استغفار کند برداشته میشود نامهٔ اعمال او و آن درخشان خواهد بود ، و از امام رضا عليه السلام منقولست که مثل استغفار مثل برگست و درخت که حرکت دهند پس بریزد آن برگ یعنی استغفار گناهان را میریزاند از صاحبش همچنانکه حرکت درخت میریزاند برگ درخت را ، وکسیکه استغفار کند از گناهی وحال آنکه او گناه کندهمچو کسیست که استهزا کند به پروردگار خود، ونیز آنحضرت فرمود که حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله بر میخاست از مجلس و اگرچه آن مجلس خفیف میبود تا استغفار میکرد خدا را بیست وپنج نوبت ، وهم از او عليه السلام منقولست که حضرت پیغمبر صلى الله عليه وآله استغفارمینمود خدا را صباح هرروز هفتاد نوبت و توبه میکرد بسوی خدا هفتاد نوبت ، راوی میگوید که گفتم چگونه استغفار و توبه میکرد میگفت **استغفرالله واتوب الیه** امام عليه السلام فرمود که میگفت **استغفرالله** هفتاد نوبت و میگفت **اتوب الیه** هفتاد نوبت ، و هم از او عليه السلام منقولست که استغفار و ذکر **لا آله الاالله** بهترین عباداتست وخدای تعالی فرمود که **فاعلم انـه لا آله الا الله واستغفر لذنبك** یعنی بدان بدرستی که نیست خدای مگر معبود بحق واستغفار کن از برای خود مراداز گناهان ترك ذنب است.

فصل و افضل اوقات ذکر سحر هاست و بعد از صبح و عصر مرویست از صادقین عليهما السلام که پرسا زید اول صحایف خود رااز نیکوئی وآخر آنرا از نیکوئی که آمرزیده میشوداز برای شما آنچه میان این هردو وقتست، وروایت کرده هرون

بن‌موسی تلعکبری باسناد خود از امام جعفر صادق علیه‌السلام که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود هر که بگوید بعد از عصر روزی یکبار **استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذوالجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین - مستکین - مستجیر - لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا حیوة و لا نشوراً** امر میکند خدای تعالی بهر دو فرشته بدریدن صحیفه اعمال او آنچه بوده باشد، ومراد اینست که بواسطه این ذکر آنچه از گناهان در صحیفه اعمال ثبت شده باشد محو مینمایند، واز ائمه علیهم‌السلام منقولست که آگاه باشید که صلوات خدا بر سحر خیزانست وبر آنها که استغفار میکنند در سحرها، وروایت کرده‌اند که ابوالقمقام نزد امام رضا علیه‌السلام آمد واو مردی محتاج بود و شکایت کرد بسوی آنحضرت از احتیاج خود وآنکه هیچ حاجت او بر آورده نمیشود از برای او ، امام رضا علیه‌السلام باو فرمود که بگو در عقب صبح ده نوبت **سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و اسأله من فضله** ابوالقمقام گفت که اینرا عمل کردم بخدا سوگند که نگذشت الا اندك وقتی که وارد شدند جماعتی بر من از بادیهٔ، پس خبر دادند که مردی از قوم من فوت شده و وارثی غیر من ندارد ، و رفتم ومیراث اورا قبض نمودم وبعد از آن همیشه مستغنی بودم .

فصل = در ذکر دعاهای مختصره باوقات مخصوصه

اول- آنکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام دروقت صبح سه نوبت میفرمود که :

سبحان الله الملك القدوس بعد از آن میگفت :

أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِكَ وَتَحْوِيلِ عافِيَتِكَ وَمِنْ فَجاءَةِ نَقِمَتِكَ وَمِنْ دَرَكِ الشَّقاءِ وَمِنْ سُوءِ الْقَضاءِ مِنْ شَرِّ ماسَبَقَ فِي الْكِتابِ أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ وَشِدَّةِ قُوَّتِكَ وَبِعَظْمِ سُلْطانِكَ وَبِقُدْرَتِكَ عَلى خَلْقِكَ.

وبعد از آن سؤال میکرد حاجت خود را

دوم- هم از آنحضرت دروقت صباح میفرمود که:

مَرْحَباً بِكُما مِنْ مَلَكَيْنِ حَفيظَيْنِ كَرِيمَيْنِ أَمْلي عَلَيْكُما ما تَخْتارُ إِنْ شاءَ اللهُ .

پس همیشه درتسبیح‌وتهلیل بود تا آفتاب طلوع میکرد وهمچنین بعدازعصر

سیم- از امام محمد باقر علیه‌السلام منقولست که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود هر که مسرور سازد اورا اینکه ملاقات کند با خدای تعالی در روز قیامت و در نامه اعمال او باشد شهادت **ان لا اله الا الله و انی رسول الله** گشاده گردد از برای او هشت در بهشت ، و گویند باو که ای ولی خدا داخل شو از هر دری که میخواهی، باید بگوید هر گاه صبح کند و شام کند:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وأَشْهَدُ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لارَيْبَ فيها وأَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ في الْقُبُورِ عَلى ذٰلِكَ أَحيا وعَلى ذٰلِكَ أَمُوتُ وعَلى ذٰلِكَ أُبْعَثُ إِنْ شاءَ اللهُ إِقْرَأْ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ مِنّي السَّلام أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي أَذْهَبَ اللَّيْلَ مُظْلِماً بِقُدْرَتِهِ وجاءَ بِالنَّهارِ مُبْصِراً بِرَحْمَتِهِ خَلْقاً جَديداً مَرْحَباً بِالْحافِظينَ.

و التفات کند بجانب راست خود و بگوید **حیاکما الله من کاتبین** وسپس التفات بجانب چپ خود کند. **و ذکر بالا را بگوید**

چهارم- روایتکرده حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه‌السلام که هر که بگوید بعد از هر نماز صبح قبل از آنکه سخن بگوید **رب صل علی محمد واهل بیته** نگاه میدارد خدای سبحانه روی اورا از نفحات آتش.

پنجم - ازامام رضا عليه‌السلام منقولست که هر که بخواند این دعا را بعد از نماز صبح التماس نکند هیچ حاجتی الا آنکه میسر شود از برای او ، و کفایت کند خدای تعالی از برای او آنچه ضرورتر باشد اورا ، وآن اینست که :

بِسْمِ اللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ فَوَقيهُ اللهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا لا إِلٰهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ ماشاءَ اللهُ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ ماشاءَاللهُ لاماشاءَ النّاسَ ماشاءَ اللهُ وَإِنْ كَرِهَ النّاسُ حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ اللهُ رَبُّ الْعالَمِينَ حَسْبِي مَنْ هُوَ حَسْبِي حَسْبِي مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي حَسْبِي مَنْ كانَ مُنْذُ كُنْتُ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي حَسْبِيَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ .

ششم - افضل آنچه دعا کرده میشود بآن در زوال اینست که **اللهم انك لست باله استحدثناك** تا آخر وتمام این دعا در مصباح الکبیر مسطورلست وافضل آنچه دعا کرده میشود بآن آخرروز جمعه دعای سماتست ، و دعا کنند بعد ازآن بآنچه گذشت .

هفتم - از امام محمد باقر عليه‌السلام منقولست که هر گاه سرخ میشد آفتاب بر سر قله کوه اشك روان میشد از چشمهای مبارك حضرت رسالت پناه صلى‌الله‌عليه‌وآله و بعد

از آن میفرمود :

أَمْسي ظُلْمي مُسْتَجيراً بِعَفْوِكَ و أَمْسَتْ ذُنُوبي مُسْتَجيرَةً بِمَغْفِرَتِكَ وأَمْسي خَوْفي مُسْتَجيراً بِأَمانِكَ وأَمْسي ذُلّي مُسْتَجيراً بِعِزِّكَ و أَمْسي فَقْري مُسْتَجيراً بِغِناكَ وأَمْسي وَجْهِيَ الْبالِيَ الْفاني مُسْتَجيراً بِوَجْهِكَ الدّائِمِ الْباقي أَللّٰهُمَّ أَلْبِسْني عافِيَتَكَ وغَشِّني رَحْمَتَكَ وجَلِّلْني كَرامَتَكَ وَقِني شَرَّ خَلْقِكَ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ يا أَللّهُ يا رَحْمٰنُ يا رَحيمُ.

هشتم - روایتکرده سلیمان جعفری که شنیدم از ابی‌الحسن عليه‌السلام که فرمود هر گاه داخل شوی درشبانگاه‌نظر کن بآفتاب‌دروقت‌غروب‌و ادبار وبگو:

بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَريكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِ وَكَبِّرْهُ تَكْبيراً وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي يَصِفُ وَلا يُوصَفُ والْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي يَعْلَمُ وَلا يُعْلَمُ خائِنَةَ الأَعْيُنِ وما تُخْفِي الصُّدُورِ وأَعُوذُ بِوَجْهِ اللهِ الْكَريمِ و بِسْمِ اللهِ الْعَظيمِ مِنْ شَرِّ ما ذَرَءَ و بَرَءَ ومِنْ شَرِّ ما تَحْتَ الثَّرٰى ومِنْ شَرِّ ما ظَهَرَ وما بَطَنَ ومِنْ شَرِّ ما وَصَفْتُ وما لَمْ أَصِفْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ.

فرمود که این ایمن میگرداند از هر درنده‌ای و از شیطان رجیم او وذریت اورا ، واز هرچه‌بدندان گیرد مثل سگ واز گزیدن مار وعقرب و نترسد صاحب این دعاهر گاه تکلم کندباین‌دعا ازدزد واز غول؛ سلیمان‌میگوید که گفتم‌من‌مصاحب صید درنده‌ام وبدرستیکه من میخوابم در خرابها و ترسناك میباشم ، وفرمود هر گاه داخل میشوی بگو **بسم‌الله** و داخل‌ساز پای راست‌خود را و هر گاه بیرون آئی

بیرون بگذار پای چپ خود را ونام برخدا را بدرستی که نخواهی دید مکروهی.

نهم ـ روایت کرده صدوق باسناد خودتا عبدالله انصاری و او از خلیل بکری که گفت شنیدم از اصحاب خود که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام ده روزاول ذی‌الحجه این کلمات فاضلات را میگفت که :

لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ اللَّيالي وَ الدُّهُورِ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ أَمْواجِ الْبُحُورِ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ رَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الشَّوْكِ وَ الشَّجَرِ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبَرِ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الْقَطْرِ وَ الْمَطَرِ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَ الْمَدَرِ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ لَمْحِ الْعُيُونِ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ فِي اللَّيْلِ إِذا عَسْعَسَ وَ فِي الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ عَدَدَ الرِّياحِ فِي الْبَراري وَ الصُّخُورِ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلىٰ يَوْمِ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ .

بعد از آن گفت هر که بگوید این دعا را هرروز از ایام عشر اول ذی‌الحجه ده نوبت می‌بخشد خدای تعالی باو بهر تهلیلی درجهٔ در بهشت از دُرّویاقوت که میان هر دودرجه‌صدساله راه باشد مرسواری‌را که‌بشتاب دواند، و درهردرجهٔ شهری باشد که در او قصری‌باشدازیکدانه‌جواهر که فاصله‌نباشد درآن و در هر شهری ازین شهرها سراها و غُرُفها و خانها و فرشها و زنان وتختها وحورالعین وبالشها و بساطها و خانهای طعام و خدمتکاران و نهرهای آب و درختان و زیورها و حله‌ها که وصف نتواند کرد هیچکس از وصف کنندگان ، و هر گاه بیرون آید از قبر خود بتابد از هرموی او نوری وبشتابند بسوی او هفتاد هزار فرشته که بروند از پیش او واز جانب راست وچپ او تا برسند بدر بهشت ، و هر گاه داخل شود در بهشت فرشتگان بایستند در پس او ، و او در پیش ایشان باشد تا برسند بشهری که

ظاهر آن ازیاقوت سرخ باشد وباطن آن از زبرجد سبز، ودرآن باشد از جمیع اصناف آنچه حق سبحانه خلق کـرده در بهشت ، وهرگاه منتهی شوند بآنجا گویند ای ولی‌خدا آیا میدانی این شهر چیست با آنچه دراوست ؟ گوید نه شما کیستید ؟ گویند ما آن فرشته‌هائیم که گواه بودیم ترا در دنیا روزی که تهلیل کردی خدای تعالی را باین تهلیل این شهر با آنچه دراوست جزای تست وبشارت بادترا بافضل‌ازاین‌ازثواب خدای عزوجل در وقتی که بینی آنچیز را که آماده ساخته از برای تو در خانهٔ خود که دارالسلام است در همسایگی خود عطائی که منقطع نشود هرگز ، خلیل گفته که بسیار بگوئید این تهلیل‌را آن قدر که قدرت داشته باشیدبر آن تا زیاده شود ثواب از برای شما .

دهم ـ مرویست‌ازابی‌دردا رضی‌الله عنه که روزی باو گفتند سوخت خانه تو ، گفت نسوخته بعد از آن شخصی دگر آمد وگفت خانه تو سوخت او گفت نسوخته دیگری آمد وگفت خانه‌ات سوخت او همان جواب گفت بعداز آن‌ظاهر شد که جمیع خانها که‌در حوالی خانه او بود سوخته وخانه او بحال خود بود ، باو گفتند چون دانستی که خانه تو نسوخته ؟ گفت شنیدم از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که هر که بگوید این‌کلمات را صباح روز خود نرسداورا بدی درآنروز وهر که بگوید آن را درشب نرسد باو بدی در آن شب ومن آن‌کلمات را گفته بودم وآن‌اینست :

اَللّٰهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إِلٰهَ إِلاَّ أَنْتَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ما شآءَ اللهُ كانَ وَما لَمْ يَشأْ لَمْ يَكُنْ أَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَمِنْ شَرِّ قَضاءِ السُّوءِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دآبَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ .

فصل

در طلب کردن شفا بدعا و افسون خواندن و آن برچند قسمت اول ازبرای دفع علتها و آن چند دعاست .

اول - روایت کرده ابونجران و ابن فضال از بعضی اصحاب ما و ایشان از ابوعبدالله علیه‌السلام که نزدعلت‌میفرمود :

أَللّٰهُمَّ إِنَّكَ عَيَّرْتَ أَقْوَاماً فَقُلْتَ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلا تَحْوِيلاً فَيَا مَنْ لا يَمْلِكُ كَشْفَ ضُرِّي وَلا تَحْوِيلِهِ عَنِّي أَحَدٌ غَيْرُكَ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْشِفْ ضُرِّي وَحَوِّلْهُ إِلىٰ مَنْ يَدْعُو مَعَكَ إِلٰهاً آخَرَ لا إِلٰهَ غَيْرُكَ .

دوم - روایت کرده یونس‌بن‌عبدالرحمن‌از داودبن رزبی که گفت‌عارض‌شد مرادرمدینه‌مرض‌سختی ، واین حکایت بابی‌عبدالله‌علیه‌السلام رسید و آنحضرت نوشت بمن بتحقیق که رسید بمن علت تو ، یکصاع گندم بخربعد از آن بخواب برپشت وبریز آنرا بر سینهٔ‌خودبهر کیفیت که ریخته شود وبگو:

أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِإِسْمِكَ الَّذِي إِذا سَئَلَكَ بِهِ الْمُضْطَرُّ كَشَفْتَ ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَمَكَّنْتَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْتَهُ خَلِيفَتَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تُعافِيَنِي مِنْ عِلَّتِي .

بعد از آن راست بنشین و جمع کن گندم را از گردا گرد خـود و بگو همچنا نکه اول گفتی ، وقسمت کن ایـن گندم‌را بهر مسکینی (مُدّی) و بگو همچنانکه گفتی داود گفت این کار کردم وخلاص شدم ازآن مرض وچندین کس دیگرچنین کردند ونفع یافتند .

سیم ــ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ تَبارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

این دعا را چهل نوبت بعداز نماز صبح بخواند وبکشد دست خود رابر موضع درد هر علتی باشد خصوصاً خنازیر بر طرف میشود باذن الله تعالی . وبتحقیق که چنین کرده اند ونفع یافته اند.

چهارم ـ یونس بن‌عمار گفته که بابی عبدالله علیه السلام گفتم فدای تو گردم این مرضی که در روی من ظاهر شده گمان دارنـد مردم که خدای تعالی مبتلا نساخته باین مرض بنده را که مرو را در خدا حاجتی باشد ، امام علیه السلام بمن فرمود که مؤمن آل فرعون مکنع الاصابع بود یعنی انگشتان او فراهم آمده بود پس دست خود را میکشید ومیگفت **یا قوم اتبعوا المرسلین** مراد آنحضرت علیه السلام این بود که نه آنست که امراض همه بواسطه قهر خدا عارض میشود ، بلکه گاهست مؤمنانرا مرضی حادث میشود همچنانکه مؤمن آل فرعون را شده بود، بعد از آن فرمود که در اول ثلث آخر شب وضو ساز وبرخیز بنمازی که میگذاری آنرا ، و هر گاه باشی در سجدهٔ آخر از دو رکعت اول در حالت سجده بگو که :

يا عَلِيُّ يا عَظِيمُ يا رَحْمٰنُ يا رَحِيمُ ياسامِعَ الدَّعَواتِ يا مُعْطِيَ الْخَيراتِ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وأَعْطِنِي مِنْ خَيرِ الدُّنْيـا وَ الْآخِرَةِ ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَ اصْرِفْ عَنِّي مِنْ شَرِّ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ ما أَنا أَهْلُهُ وَاصْرِفْ عَنِّي الْوَجَعَ فإِنَّهُ قَدْ أَغاظَنِي واحْزَنَنِي .

و مبالغه کن در دعا یونس میگوید هنوز بکوفـه نرسیده بودم که این مرض بالکلیه ازمن زایل شد .

پنجمـ روایت کرده داود بن رزمی از ابی عبدالله علیه السلام که بگذار دست خود را بر موضعی که درد میکند و بگو سه بار که :

أَللهُ أَللهُ أَللهُ رَبِّي حَقًّا لا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً أَللّهُمَّ أَنْتَ لَها وَلِكُلِّ عَظيمَةٍ فَفَرِّقْها عَنّي.

ششمـ روایت کرده مفضل از ابی عبدالله علیه السلام این دعا را از برای دردها که:

بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ لِلّهِ في عِرْقٍ ساكِنٍ وَغَيْرِ ساكِنٍ عَلى عَبْدٍ شاكِرٍ وَغَيْرِ شاكِرٍ.

وبگیر محاسن خود را بدست راست وبگو سه نوبت:

أَللّهُمَّ فَرِّجْ عَنّي كُرْبَتي وَعَجِّلْ عافِيَتي وَاكْشِفْ ضُرّي.

وسعی نما که این با اشك چشم و گریه باشد

هفتمـ ابو حمزه گفته که عارض شد مرا دردی در زانو ، وشکایت کردم بامام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر گاه در نماز باشی بگو :

يا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطى وَيا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَيا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ إِرْحَمْ ضَعْفي وَقِلَّةَ حيلَتي وَاعْفِني مِنْ وَجَعي.

گفت بگفتم این را وعافیت یافتم.

هشتم - امام محمد باقر علیه السلام فرموده که امیر المؤمنین علیه السلام بیمار شد وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نزد او آمد وفرمود مراو را که بگو :

أَللّهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ تَعْجيلَ عافِيَتِكَ وَصَبْراً عَلى بَلِيَّتِكَ وَخُرُوجاً إِلى رَحْمَتِكَ.

نهم ـ روایت کرده ابراهیم بن عبد الحمید از مردی که گفت داخل شدم

بر ابی عبدالله عليه السلام شکایت کردم باو از دردی که مرا بودفرمود که‌بگو «بسم الله» وبمال دست خود را بر موضع درد بعد از آن بگو هفت‌نوبت:

أَعُوذُ بِعِزَّةِاللهِ وَأَعُوذُ بِقُدْرَةِاللهِ وَأَعُوذُ بِرَحْمَةِاللهِ وَأَعُوذُ بِجَلالِ اللهِ وَأَعُوذُ بِعَظَمَةِاللهِ وَأَعُوذُ بِجَمْعِ اللهِ وَأَعُوذُ بِرَسُولِ اللهِ وَأَعُوذُ بِأَسْماءِاللهِ مِنْ شَرِّ ما أَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ ما أَخافُ عَلى نَفْسي.

میگوید چنین کردم درد از من‌زایل شد.

دهمـ روایت کرده ابراهیم بن اسرائیل از امام رضا عليه السلام که بیرون آمده بودخنازیر از گردن کنیزی که مرا بود، آمد بمن هاتفی وگفت یا علی بگو مراو را که بگوید **یا رؤف یا رحیم یا سیدی** واو این را گفت وخدای تعالی‌این مرض را ازاورفع کرد وگفت این آن دعاست که جعفر بن سلیمان‌بآن دعا کرده است

قسم دوم آنچیزیست که دفع شودبآنها مکروهات وآن چند دعاست

اول ـ روایت کرده ابن مسکان از ابی‌حمزه که محمد بن علی عليهما السلام فرمود یا اباحمزه‌چیست‌ترا که هر گاه‌رسید بتوامری که‌خوف‌داری‌ازآن توجه‌نمیکنی‌ببعضی زوایای‌خانهٔ خود یعنی قبله پس‌دورکعت‌نمازبگذاری وبعدازآن هفتاد نوبت‌بگوئی

يا أَبْصَرَ النّاظِرِينَ وَيا أَسْمَعَ السّامِعِينَ وَيا أَسْرَعَ الْحاسِبِينَ وَيا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ.

وهر یك نوبت که بخوانی این کلمات را سؤال کنی حاجت‌خود را.

دوم ـ مرویست ازامام محمد باقر عليه السلام که مردی که نام‌او شیبه هذلی بود نزد حضرت پیغمبر صلى الله عليه وآله آمد گفت‌یارسول‌الله بدرستی که‌من‌مردی‌پیرم که‌بسیاراست‌سال من‌وضعیف‌شده‌قوه‌من‌ازعمل‌،ومن‌مردی‌بودم که‌عادت داده‌بودم نفس‌خودرا نماز وروزه وحج وجهاد پس بیاموز مرا یا رسول الله کلامی که نفع دهد مرا خدای تعالی بآن، وسبك باشد بر من آنحضرت فرمود اعاده کن این کلام را من اعاده

کردم آنرا سه مرتبه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که نیست در حوالی تو درختی و نه کلوخی الا آنکه میگویند بجهت رحمت از برای تو و هر گاه نماز صبح گذاردی بگو: **سبحان العظیم و بحمده ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم** بدرستی که خدای عزوجل عافیت میدهد ترا باین دعا از کوری وجنون و جذام و فقرو پیری که بحد تشویش کشد ، گفتم یا رسول الله همه این از برای دنیاست چیست از برای آخرت فرمود بگو بعد از هر نمازی :

أَللّٰهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَ انْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ .

گفت حضرت امام علیه السلام که آن شخص مداومت نمود بر آن پس مردی بابن عباس گفت که چه سختست آنچه مداومت کرد براوخال تو ومراد او آن شخص بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آگاه باشید که اگر او برخورد باین کلمات در روزقیامت در حالتی که وانگذاشته باشد این کلمات را از روی عمد گشوده میشود ازبرای او هشت در بهشت که داخل شود از هر کدام کهمی‌خواهد.

سوم - محمد بن یعقوب روایت میکند که هر گاه امری حادث شدی ابوعبدالله علیه السلام را این دعا میخواند که :

أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَزَكِّ عَمَلِي وَيَسِّرْ مُنْقَلَبِي وَاهْدِ قَلْبِي وَآمِنْ خَوْفِي وَعَافِنِي فِي عُمْرِي كُلِّهِ وَ ثَبِّتْ حُجَّتِي وَاغْسِلْ خَطَايَايَ وَ بَيِّضْ وَجْهِي وَاعْصِمْنِي فِي دِينِي وَسَهِّلْ مَطْلَبِي وَوَسِّعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي فَإِنِّي ضَعِيفٌ وَ تَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَتِي مَا عِنْدِي بِحُسْنِ مَا عِنْدَكَ وَلا تُبْخِسِي بِنَفْسِي وَلا تَفْجَعْ بِي حَمِيمِي وَهَبْ لِي يَا إِلٰهِي لَحْظَةً

مِنْ لَحظاتِكَ تَكْشِفُ بِها ما بِهِ ابْتَلَيْتَني وَ تَرُدُّني بِها عَلى أَحْسَنِ عاداتِكَ عِنْدي فَقَدْ ضَعُفَتْ قُوَّتي وَ قَلَّتْ حيلَتي وَ انْقَطَعَ مِنْ خَلْقِكَ رَجائي وَ لَمْ يَبْقَ لي إِلاّ رَجاؤُكَ وَ تَوَكُّلي عَلَيْكَ وَ قُدْرَتُكَ يا رَبِّ عَلَيَّ أَنْ تَرْحَمَني وَ تُعافِيَني كَقُدْرَتِكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَذِّبَني وَ تَبْتَلِيَني إِلهي ذِكْرُ عَوائِدِكَ يُؤْنِسُني وَالرَّجاءُ لِأَنْعامِكَ يُقَوِّيني وَ لَمْ أَخْلُ مِنْ نِعْمَتِكَ مُنْذُ خَلَقْتَني فَأَنْتَ رَبّي وَ سَيِّدي وَ مَفْزَعي وَ مَلْجَائي وَالْحافِظُ لي وَالذّابُّ عَنّي وَالرَّحيمُ بي وَ الْمُتَكَفِّلُ بِرِزْقي وَ عَنْ قَضائِكَ وَ قَدَرِكَ كُلَّما أَنَا فيهِ فَلْيَكُنْ يا سَيِّدي وَ مَوْلايَ فيما قَضَيْتَ وَ قَدَّرْتَ وَ حَتَمْتَ تَعْجيلَ خَلاصي مِمّا أَنَا فيهِ جَميعِهِ وَ الْعافِيَةَ فَإِنّي لا أَجِدُ لِدَفْعِ ذٰلِكَ أَحَداً غَيْرَكَ وَ لا أَعْتَمِدُ فيهِ إِلّا عَلَيْكَ فَكُنْ يا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ عِنْدَ حُسْنِ ظَنّي بِكَ وَ رَجائي لَكَ وَارْحَمْ تَضَرُّعي وَ اسْتِكانَتي وَ ضَعْفَ رُكْني وَ امْنُنْ بِذٰلِكَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ كُلِّ داعٍ دَعاكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ وَ صَلَّى اللّهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعينَ.

چهارمـ روایت کرده عاصم بن حمید از اسما که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود هر که برسد او را همی یا غمی یا کربی یا بلائی یا سختی بگوید **الله ربی لاشرك توکلت علی الحی الذی لایموت**.

پنجم ـ هشام بن سالم روایت کرده از ابو عبدالله علیه السلام که هر گاه نازل شود بمردی بلائی و یا سختی یا مضطر سازد او را امری ؛ باید بگشاید زانو های خود را وهر دو ذراع خود را وملصق سازد بزمین سینه خود را نیزو ملصق سازد بزمین

بعد از آن بطلبد حاجت خود را در حالتی که سجده کرده باشد .

ششم - ازبرای طلب رزق از امام جعفر صادق عليه‌السلام این دعا منقولست که

يا أَللّهُ يا أَللّهُ يا أَللّهُ أَسئَلُكَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عَلَيْكَ عَظِيمٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَن تَرْزُقَني الْعَمَلَ بِما عَلَّمْتَني مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّكَ وَ أَنْ تَبْسُطَ عَلَيَّ ما حَظَرْتَ مِنْ رِزْقِكَ .

هفتم - مرویست از سعید بن زید که ابو الحسن عليه‌السلام فرمود هر گاه نماز مغرب گذاری بگستران پای خود را و سخن مگوی با کسی تا بگوئی صد نوبت **بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم** ونیز بعد از نماز صبح بهمین طریق صد نوبت بگو ، وهر که بگوید این کلمات را باین طریق دفع کرده میشود ازاو صدنوع بلا که کمترین آن انواع برص باشد وجذام وشیطان وسلطان.

هشتم - ازبرای دفع خوابهای بد که سجده کنی بعد از آنکه از خواب بیدار شدی بی فاصله ، و ثنا فرستی بر خدای سبحانه آنمقدار که میسر باشد بعد از آن صلوات فرستی بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وبرآل او علیهم السلام وتضرع کنی بسوی خدا و سؤال کنی از خدای تعالی که کفایت کند شرّ این خواب را وسلامت سازد عاقبت آنرا ؛ بدرستی که هر گاه چنین کنی نخواهی دید ازین خواب اثر بدی ان شاء الله تعالی.

نهم - روایت کرده ابو فتادة الحرث بن ربعی که شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله که خوابهای راست نیکو از جانب خدا است ، و هر گاه به بیند یکی از شما آنچه دوست داشته باشد باید نگوید آن خواب را مگر بکسی که دوست باشد اورا، وهر گاه خواب بدی ببیند باید که آب دهن بیندازد بجانب خود سه بار و پناه جوید بخدای تعالی از شر شیطان و شر این خواب و بکسی نگوید که

ضرر نخواهد کرد این خواب اورا، و هم ازآن‌حضرت علیه السلام منقولست که خوابهای راست از جانب خداست و خوابهای دروغ از شیطان است وهم‌ازاو علیه السلام منقولست که خوابهای نیکواز مرد صالح جزویست ازچهل وشش جزو از نبوت .

دهم- ازاهل البیت‌علیهم‌السلام منقولست که هر گاه شخصی خواب بدببیند باید که بگردد از آن وضعی که‌خوابیده‌وبودبگوید:

إِنَّمَا النَّجْوٰى مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ وَأَعُوذُ بِاللهِ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلاَئِكَتُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَأَنْبِيَاؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَالْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ وَعِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ وَمِنْ شَرِّ رُؤْيَايَ أَنْ تَضُرَّنِي فِي دِينِي أَوْ دُنْيَايَ وَمِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ .

یازدهم - علی بن مهزیار گفته که محمد بن حمزه العلوی‌مکتوبی‌بمن‌نوشت وسؤال کرد از من که بنویسم بامام محمد باقر علیه السلام که دعائی تعلیم فرماید او را که امید داشته باشد بآن دعا فرج را ، من عرض نمودم‌بآنحضرت، در جواب‌من نوشت که اما آنچه سؤال کرده محمد بن حمزه العلوی را تعلیم کردن او را دعائی که امید داشته باشد بآن فرج را پس بگو باو که التزام کن این را که :

يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلاَ يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ إِكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكْفِي مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْغَمِّ إِنْ شَاءَ اللهُ .

دوازدهم- روایت کرده‌صدوق ازپدرخود واو از پدرخود واو ازامیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود دیدم خضر را در خواب پیش از جنك بدر بیکشب ، و گفتم باو که تعلیم ده مراچیزی که نصرت یابم بآن‌براعدا گفت بگو **یاهویامن لاهوالاهو**

چون صبح کـردم این حکایت را بحضرت رسالت پناه عرض کردم فرمود یا علی آموختهٔ اسم اعظم را آنحضرت گفت که در روز بدر این بر زبان من بود وبدرستی که امیر المؤمنین علیه‌السلام **قل‌هوالله احد** میخواند وچون فارغ میشد میگفت **یاهو یا من لاهو الاهو اغفرلی وانصرنی علی‌القوم الکافرین** و آنحضرت در روز جنك صفین این را میخواند وبا دشمنان‌محاربه میکرد.

قسم سیم - در تعویذست و آن چندین دعاست .

اول - روایت کرده‌عبدالله‌بن الکاهلی از ابوعبدالله علیه‌السلام که هر گاه ملاقات کردی درنده‌ای بخوان در روی‌او آیة‌الکرسی را و بگو :

عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيمَةِ اللهِ وَعَزِيمَةِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله و عَزِيمَةِ سُلَيْمانَ بْنَ داوُد و عَزِيمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ .

پس بدرستیکه او میگردد ازتو ان شاءالله عبدالله گفته که بیرون آمدم و ناگاه درندهٔ پیش آمد مرا پس‌عزیمت خواندم براو که بیك سو شود از راه ما و آزار نرساند ما را ونظر کردم باو که فرو داشته بود سر خود را میان هر دو پای و از راه بیك طرف رفته بود ، و روایتکرده عبدالله بن سنان از ابوعبدالله علیه‌السلام که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود هر گاه ملاقات کنی بدرندهٔ پس بگوی.

أَعُوذُ بِرَبِّ دانِيالَ وَالْجُبِّ مِنْ كُلِّ أَسَدٍ مُسْتَأسِدٍ .

دوم - امام‌جعفرصادق علیه‌السلام فرموده آیاتعلیم کنم‌ترا کلماتی‌چندهر گاه‌دروطه افتی بگو.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

بدرستی که خدای تعالی میگرداند از تو بسبب این کلمات آنچه خواهد از انواع بلا.

سوم- محمد بن یعقوب روایتکرده که در بعضی غزوات شکایت کردند اصحاب نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله از کیك که ایذا میرساند ایشان را حضرت فرمود که هر گاه یکی از شما بخوابگاه رود باید بگوید :

أَيُّهَا الْأَسْوَدُ الْوَثَّابُ الَّذِي لَا يُبَالِي غَلْقاً وَلَا بَاباً عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِأُمِّ الْكِتَابِ أَنْ لَا تُؤْذُونِي وَ أَصْحَابِي إِلَىٰ أَنْ يَذْهَبَ اللَّيْلِ وَ يَجِيءَ الصُّبْحِ لِمَا جَاءَ وَ الَّذِي نَعْرِفُهُ إِلَىٰ أَنْ يَؤُبَ الصُّبْحُ بِمَا آبَ .

چهارم- محمد بن یعقوب روایت که محمد بن هرون مکتوبی نوشت بحضرت امام محمد باقر علیه السلام و سؤال کرد از او عوذه بجهت بادی که عارض میشود اطفال را ، حضرت بسوی او نوشت بخط خود که :

أَللّٰهُ أَكْبَر أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰه أَللّٰهُ أَكْبَر لَا إِلٰه إِلَّا اللّٰهُ وَلَا رَبَّ لِي إِلَّا اللّٰهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ لَا شَرِيكَ لَهُ سُبْحَانَ اللّٰهِ مَاشَاءَ اللّٰهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَكُنْ أَللّٰهُمَّ يَاذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رَبَّ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ آلِهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاط أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ مَعَ مَا عَدَدْتُ مِنْ آيَاتِكَ وَبِعَظَمَتِكَ وَبِمَا سَأَلَكَ بِهِ النَّبِيُّونَ وَبِأَنَّكَ رَبُّ النَّاسِ كُنْتَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَأَنْتَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ أَسْئَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ الَّتِي تُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ وَبِكَلِمَاتِكَ الَّتِي يُحْيِي بِهَا الْمَوْتَىٰ أَنْ تُجِيرَ عَبْدَكَ فُلَاناً مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا يَلِجُ فِيهَا وَالسَّلَامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ .

پنجمـ نيز از او عليه‌السلام منقولست بخط شريف او كه **بسم الله و بالله و الى الله و كما شاء الله و بعزة الله و جبروت الله و قدرة الله و ملكوت الله هذا الكتاب اجعله يا الله شفاء لفلان بن فلان بن عبدك و ابن امتك عبدالله صلى الله على رسول الله.**

ششمـ منقولست از امير المؤمنين عليه‌السلام كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افسون كرد از براى امام حسن و امام حسين (ع) فرمود:

أُعِيذُكُما بِكَلِماتِ التّامَّةِ وَ أَسْماءِ الْحُسْنىٰ كُلِّها عامَّةً مِنْ شَرِّ السّامَّةِ وَ الْهامَّةِ وَ مِنْ شَرِّ عَيْنٍ لامَّةٍ وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ .

بعد از آن التفات نمود آنحضرت بجانب ما و گفت همچنين تعويذ كرده ابراهيم براى اسمعيل واسحق.

هفتم ـ ازامام محمد باقر عليه‌السلام مرويست هر كه بگويد « لاحول ولا قوة الا بالله العلى العظيم » دفع ميكند خداى تعالى باين كلمات از او هفتاد نوع از بلا كه آسانترين آنها جنون باشد ، و هر كه بيرون آيد از خانه خود پس بگويد **بسم الله** گويند باو هردو فرشته كه با او ميباشند كه هدايت كرده شدى و هر گاه بگويد **لا حول ولا قوة الا بالله** گويند مر اورا كه نگاه داشته شدى، وهر گاه بگويد **توكلت على الله** گويند باو كه كفايت كرده شدى ، شيطان گويد چكنم بكسى كه هدايت يافته و نگه داشته شده و كفايت كرده شده .

ابوحمزه روايت كرده كه دستورى طلبيدم كه داخل شوم درامام محمد باقر عليه‌السلام آنحضرت بيرون آمد بسوى من وهر دولب مبارك او مى جنبيد وسؤال كردم از آن فرمود آيا واقف شدى اى ثمالى ؟ گفتم بلى فداى تو گردم فرمود بخدا سوگند كه من تكلم كردم بكلامى كه تكلم نكرد باو هيچكس الا آنكه كفايت كرد خداى تعالى از براى او آنچه ضرورتر بود از او از امر دنيا وآخرت او ، گفتم خبر ده

مرا فرمود بلی بعد از آن گفت هر که بگوید در وقتی که بیرون آید از منزل خود **بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم اسئلك خیر اموری کلها و اعوذ بك من خزی الدنیا و عذاب الاخرة** کفایت کند او را خدای سبحانه از برای اوآنچه ضرورتر باشد او را از امردنیا و آخرت او. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هرگاه یکی از شما اراده خوابیدن کند پس پهلوی خودرا بر زمین نگذاددتا بگوید :

أُعيذُ نَفْسي وَ ديني و أَهْلي و وَلَدي و خَواتيمَ عَمَلي وما رَزَقَني رَبّي وَ خَوَّلَني بِعِزَّةِ اللهِ وَعَظَمَةِ اللهِ وَ جَبَرُوتِ اللهِ و سُلْطانِ اللهِ و رَحْمَةِ اللهِ وَ رَأْفَةِاللهِ وَغُفْرانِ اللهِ و قُوَّةِاللهِ و قُدْرَةِ اللهِ وَجَلالِ اللهِ وَ بِصُنْعِ اللهِ وَأَرْكانِ اللهِ و بِجَمْعِ اللهِ و بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و قُدْرَةِ اللهِ عَلى ما يَشاءُ مِنْ شَرِّ السّامَّةِ وَ الْهامَّةِ و مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ ومِنْ شَرِّ كُلِّ مادَبَّ عَلَى الْأَرْضِ وما يَخْرُجُ مِنْها وَ مِنْ شَرِّ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وما يَعْرُجُ فيهـا و مِنْ شَرِّ كُلِّ دابَّةٍ رَبّي آخِذٌ بِناصِيَتِهـا إِنَّ رَبّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ و هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ولا حَوْلَ ولا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ.

بدرستیکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تعویذ کرد باین دعا حسن و حسین علیهماالسلام را وباین امر کرد.

مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام کههر گاهاراده خواب داشته باشد یکی‌از شما باید بنهد دست راست خودرا بزیر رخسار ایمن و بگوید:

بِسْمِ اللهِ وَضَعْتُ جَنْبي لِلّهِ عَلى مِلَّةِ إِبْراهيمَ ودينِ مُحَمَّدٍ و وَلايَةِ

مَنِ افْتَرَضَ اللهُ طاعَتَهُ ماشاءَ اللهُ كانَ وما لَمْ يَشأْ لَمْ يَكُنْ.

وهر که بگوید این را درخوابیدن محفوظ می‌ماند از دزد شبیخون آرنده و فرود آمدن خانه براو واستغفار میکنند برای اوفرشتگان ، ابو بصیر روایتکرده از امام محمد باقر علیه السلام که هر که بگوید در وقتی که بیرون آید ازدرخانه خود .

أعُوذُ بِما عاذَتْ بِهِ مَلائِكَةُ اللهِ مِنْ شَرِّ هذَا الْيَوْمِ الْجَديدِ الَّذي إذا غابَتْ شَمْسُهُ لَمْ تَعُدْ مِنْ شَرِّ نَفْسي ومِنْ شَرِّ غَيري ومِنْ شَرِّ الشَّياطينِ و مِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِأوْلِياءِ اللهِ و شَرِّ الْجِنِّ وَالإنْسِ و شَرِّ السباعِ وَالْهَوامِ و شَرِّ رُكُوبِ الْمَحارِمِ كُلِّها أُجيرُ نَفْسي بِاللهِ مِنْ كُلِّ سُوءٍ .

می آمرزد خدای اورا ورجوع میکندبراو برحمت و کفایت میکندمهمات اورا ومانع می‌شود اورا از بدی ونگاه میدارد اورا ازهمه شرها.

در تلاوت قرآنست وآن قسمیست از اقسام ذکرها وقایم مقام ذکر و دعاست درهر چیزی که این هردو مشتملند برآن از تحریص و ترغیب وکشیدن مناقب و دفع ضررها و زود باشد که بدانی این را در آنچه می‌آید و زاید است قرآن بر دعا وذکر بچندین امر آنکه کلام حق سبحانه اوست ؛ آنکه دراواسم اعظمست البته ؛ آنکه او چشمهٔ علمست ، روایت کرده حفص غیاث از زهری که شنیدم از علی بن الحسین علیه السلام که میفرمود آیات قرآن خزائن علمست پس هر گاه گشوده شد خزینهٔ سزاوار آنست که نظر کنی در آن .

چهارم -آنکه تلاوت قرآن وبسیار خواندن از آن آشکارا کردن معجز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ابقای آن بر تواتر.

پنجم - حاصل شدن ثواب برهر حرفی از آن برآن وجه که بیاید ووارد نشده مثل این در غیر قرآن ومی آوریم ما از این همه اندکی از اخبار .

اول ـ روایت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای تعالی فرمود هر که او را مشغول سازد قرائت قرآن از دعای من و سؤال کردن از من ببخشم من اورا افضل ثواب شاکرین.

دوم ـ محمد بن یعقوب روایت کرده بوسایط از پیغمبر صلی الله علیه و آله هر که عطا کرده باشد باو خدای تعالی قرآنرا ، و او ببیند دیگری را که عطا کرده شده افضل از آنچه باو عطا کرده‌اند، بتحقیق که کوچك شمرده بزرگ را وبزرگ شمرده کوچك را.

سیم ـ هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست هر گاه پوشیده شود بر شما امور همچو تاریکی آخر شب برشما باد بقرآن بدرستیکه او شافع مشفّع است و صادق مصدّق، وهر که بگرداند قرآن را پیشوای خود بکشد اورا بسوی بهشت، و کسیکه بگرداند او را در پشت خود یعنی بآن عمل نکند میکشد او را بآتش . و او واضح ترین دلیلست ببهترین راهی هر که سخن گوید بمردمان بآن تصدیق قول اومیکنند و توفیق می یابدوهر که حکم کند بآن عادلست وهر که فرا گیرد آنرا ثواب دارد .

چهارم ـ روایتکرده لیث بن سلیم بوسایط از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که نورانی سازید خانهای خود را بتلاوت قرآن وفرامیگیرید آنها را قبور همچنانکه یهود ونصاری میکنند و نماز میگذارند درمعابدو کنایس که معبد ایشانست و معطل میگذراند خانههای خودرا ، بدرستیکه خانهٔ که در آن تلاوت قرآن بسیار کنند بسیار شود خیر آن و فایده یابند اهل آن خانه و روشنی دهد از برای اهل آسمان همچنانکه روشنی میدهند ستاره‌های آسمان از برای اهل دنیا .

پنجم ـ ازامام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرخانه که در آن مسلمانی تلاوت قرآن کند می‌بینند آنرا اهل آسمان همچنانکه می‌بینند اهل دنیا ستارهٔ درخشندهٔ در آسمان .

ششم ـ از امام رضا علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بگردانید ازبرای خانهای خود نصیبی از قرآن ، بدرستیکه خانهٔ که قرائت کنند در آن قرآن آسان گردد بر اهل آن خانه کارها و بسیار شود خیر آن وباشند ساکنان آن در فزونی،وهرخانه که تلاوت قرآن نکنند درآن تنگ شود براهل خود و کم شودخیر

آن وباشند ستا گنان آن درنقصان .

هفتم - امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده سزاوار آنست که مؤمن نمیرد تا بیاموزد قرآنرا یا آنکه درپی آموختن آن باشد .

هشتم - روایتکرده حسن بن ابی‌الحسن دیلمی در کتاب خود که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که قرائت‌قرآن افضل از ذکراست وذکر افضل‌ازصدقه است وصدقه افضل از روزه داشتن است و روزه سپر است ازآتش ، و نیز آنحضرت فرموده مرقاری قرآنرا بهر حرفی که میخواند در نماز ایستاده صد حسنه است و نشسته پنجاه حسنه و با طهارت در غیر نماز بیست و پنج حسنه و بدون طهارت ده حسنه ، وآگاه باش که من نمیگویم «المر» یك حرفست بلکه مرقاری‌را «بالف» ده حسنه است و«بلام» ده و به «میم» ده و «برا» ده حسنه .

نهم - روایتکرده بشر بن غالب اسدی از حسین بن علی علیهما‌السلام که هر که بخواند آیتی ازکتاب خدای تعالی‌رادر نمازخود در حالتی که ایستاده باشد نوشته میشود از برای او بهر حرفی صد حسنه ، و اگر بخواند آنرا در غیر نماز مینویسد خدای تعالی از برای او بهرحرفی ده حسنه و اگر بشنود قرآن را هست مر اورا بهر حرفی‌حسنهٔ، و اگر ختم کند قرآنرا در شب صلوات میفرستند بر او ملائکه تا صبح شود و اگر ختم‌کند قرآن را در روز صلوات میفرستند بر او فرشتگانی که حافظ اویند تا شب شود ، ودعای او مستجاب است وباشد مراورا بهتر از آنچه میان‌آسمان و زمینست گفتم این ازبرای کسیست که قرائت قرآن کند ، وهر که نخواند قرآنرا چیست ؟ فرمود یا اخی بنی‌اسد بدرستیکه خدای تعالی بخشنده و بزرگوار وکریم است هرگاه قرائت کند آن‌چیزی‌را که با اوست یعنی از ادعیه و اذکار میبخشد خدای‌تعالی باو این را .

دهم - عبدالله‌بن‌سلیمان روایتکرده از امام محمد باقر علیه‌السلام که هر که قرائت قرآن کندرحالتیکه ایستاده باشد در نماز مینویسدخدای تعالی‌ازبرای‌اوبهرحرفی صد حسنه ، وهر که قرائت کند آنرا در نماز در حالتی که نشسته باشد مینویسد

خدای تعالی از برای او بهرحرفی پنجاه حسنه وهر که قرائت کند قرآنرا درغیر نماز مینویسد خدای تعالی ازبرای او بهرحرفی ده حسنه .

یازدهم - ازامام‌جعفرصادق علیه‌السلام منقولست هر که قرائت قرآن کند حرفی را و او نشسته باشد در نماز مینویسد خدای تعالی از برای او باین حرف پنجاه حسنه ومحو میکند از او پنجاه سیئه و بر میدارد برای او پنجاه درجه ، و هر که بخواند حرفي را و اوایستاده باشد درنماز مینویسد خدای تعالی برای او صد حسنه ومحو میکند از او صد سیئه وبرمیدارد برای او صد درجه ، وهر که ختم کندآنرا دعای او مستجاب است از روی تأخیر یاتعجیل، گفتم فدای تو گردم وهر که ختم نکند تمام را فرمود شنیدم از پدر خود که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده که ختم کند تا آنجا که داند .

دوازدهم- از ابوعبدالله علیه‌السلام منقولست که هر که بشنود حرفی از کتاب خدای تعالی بی‌آنکه قرائت کند مینویسد خدای تعالی از برای او حسنهٔ و محو میکند از او سیئه وبرمیدارد ازبرای او درجهٔ .

سیزدهم- خالد بن ماد قلانسی روایتکرده از ابی حمزه و او از امام محمد باقر علیه‌السلام که هر که ختم کند قرآنرا در مکه از روز جمعه تا جمعه دیگریا کمتر از این یا بیشتر و ختم او در روز جمعه باشد مینویسد خدای تعالی از برای او از اجر و حسناتی که از اول جمعه دنیا بوده تا آخرین جمعه که خواهد بود و اگر ختم کند در دیگر روزها همچنین است !

چهاردهم-روایتکرده سعد بن طریف از امام محمد باقر علیه‌السلام که حضرت رسالت‌پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود هر که‌قرائت کند ده آیت درشب‌نمینویسنداورا ازعاقلان، وهر که قرائت کند پنجاه آیت مینویسند اورا از ذاکران ، و هر که قرائت کند صد آیت‌نویسند اورا از قنوت کنندگان ، و هر که قرائت کند دویست آیت‌نوشته میشود از خاشعان، وهر که قرائت کند سیصدآیت‌نوشته میشود از رستگاران ، وهر که قرائت کند پانصد آیت نوشته میشود از مجتهدان ، وهر که قرائت کند هزار

آیت نوشته میشود از برای او قنطاری از نیکوئی و قنطار پانزده هزار مثقال طلاست و مثقالی بیست و چهار قیراط است که کوچکترین آنها مثل کوه احد باشد و بزرگترین آنها آنچه میان آسمان و زمینست.

فصل = وسزاوارست که آدمی بخواب نرود تابخواند آیتی چند از قرآن را ؛ روایتکرده فضل بن یسار از ابوعبدالله علیه‌السلام که چه منع میکند تاجرشما را که مشغول استدربازار از آنکه هرگاه رجوع کند بمنزل خود خواب نکند تابخواند سورهٔ از قرآن پس نوشته شود از برای اوبجای هر آیت کهمیخواند ده حسنهومحو شود از او ده سیئه .

فصل = سنت است نگه داشتن مصحف در خانه بنا بر قول امام جعفر صادق علیه‌السلام که بشگفت میآورد مرا آنکه در خانه مصحف باشد.چه میراند خدای تعالی بسبب او شیاطین را وسزاوار آنست که نظر درمصحف کرده قرائت کند و اگرچه ازبرتواند خواند و وانگذارد مصحف را بواسطهٔ قول امام جعفرصادق علیه‌السلام که سه چیز شکایت خواهند کرد بسوی خدای عزیزجلیل، مسجد خرابی که نماز نگذارند در آن اهل آن ، وعالمی که در میان جهال بوده باشد ، و مصحف معلقی که واقع شده باشد برآن غبار وقرائت نکنند آنرا ، و از اسحق‌بن عمار مرویست که گفتم بابی‌عبدالله علیه‌السلام فدای تو گردم بدرستیکه من حفظ دارم قرآنرا ، آنرا از حفظ بخوانم یا نظر کنم در مصحف ؟ فرمود نه بلکه قرائت کن ونظر کن در مصحف که آن افضلست آیا ندانستهٔ که نظر در مصحف عبادتست ، وهم ازاو علیه‌السلام منقولست هر که قرائت کند از مصحف تمتع می‌یابد ببصر خود و تخفیف کرده میشود عذاب از پدر ومادر او، واگرچه کافرباشند، وهم آنحضرت علیه‌السلام میفرماید که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته که نیست چیزی سخت‌تر بر شیطان ازقرائت درمصحف در حالتی که نظر کند در آن ومصحف درخانه میراند شیطانرا .

فصل = وسزاوار است مر کسی را که حفظ داشته باشد قرآنرا آنکه دائماً تلاوت کند تا فراموش نکند آنرا ولاحق اونشود بسبب فراموشی تأسف وحسرت در روز قیامت ، روایتکرده عبدالله بن مسکان از یعقوب احمر که گفتم بابی‌عبدالله علیه‌السلام فدام تو گردم بدرستیکه رسیده بمن غمها وچیزی چند که بسبب آنها باقی نمی‌ماند چیزی از خیر الا آنکه میجهد از من پاره حتی قرآن که جسته از خاطر من پارهٔ ازآن ، عبدالله میگوید که آنحضرت غمناك شد در وقتی که ذکر قرآن کردم بعد از آن فرمود بدرستیکه مردی که فراموش کندسورهٔ از قرآن‌را آن سوره میآید در روز قیامت تا مشرف شود بر او و از درجهٔ از درجات و میگوید«السلام‌علیك» ،وآن مرددرجواب‌خواهد گفت که«وعلیك‌السلام» کیستی‌تو ؟ وگوید من فلان سوره‌ام که واگذاشته بودی مرا و ترك خواندن من کرده بودی آگاه باش که اگرنگاه میداشتی مرا میرسانیدم ترا باین درجه ، بعد ازآن حضرت امام اشاره بانگشت خود کرد و گفت برشما باد بقرآن پس بیاموزید آنرا بدرستی که ازمردمان بعضی می‌آموزند قرآنرا بجهت اینکه بگویند فلان قاریست وبعضی تعلیم میگیرند و طلب میکنند بآن صوت تا بگویند فلان‌صوت نیکو دارد و نیست دراین نیکوئی وبعضی تعلیم میگیرند و اقامت مینمایند بآن در شب وروز ومضایقه ندارند ازاینکه کسی بداند این را یانداند، وهم ازاو علیه‌السلام منقولست هر که فراموش کند سورهٔ از قرآن را ممثل خواهد شد از برای او درصورت نیکی و درجهٔ بلندی در بهشت ، هرگاه این‌شخص اورا بیند گوید تو کیستی؛ وچه نیکوئی کاش تو از من میبودی، او گویدآیا مرا میشناشی من‌فلان سوره‌ام اگر فراموش نمیکردی مرا هرآینه برمیداشتم ترا بآن درجه ؛ و از امام جعفرصادق علیه‌السلام منقولست که قرآن عهد خدای تعالی است بسوی خلق ، و سزاوار آنست مر مسلمانرا که نظر کند در عهد خدا و قرائت کند از آن هرروز پنجاه آیه ، روایتکرده هشم بن‌عبید که سؤال کردم از ابی‌عبدالله علیه‌السلام از مردی که خوانده باشد قرآنرا و بعداز آن

فراموش کرده باشد و بعد از آن متذکر شود تا سه نوبت آیا بر او در این مادة حرجی هست فرمود نه .

فصل = در طلب شفا و افسون بقرآن، بدانکه در قرآن تریاق اکبر و کبریت احمرست و خواص غریبه و معجزات عجیبه دارد ؛ و مقایسه نمیتوان کرد آنرا بکوه بزرگ بلکه قرآن اعظمست ونه بدریای بی پایان بلکه این بزرگتراست پس قرآن آنچیزیست که اگر نظر کرده شود بمواعظ و زواجر پس از آن فرامیگیرد آنها را خطیب فصیح و واعظ بلیغ ، و اگر نظر کنی باحکام و معالم حلال و حرام پس از دریای آن کف آب برداشته فقیه حاذق ومفتی صادق ، واگر نظر کنی ببلاغت وفصاحت، ازآن فرا میگیرند بلغا فصاحت را بتوجیه معانی آن ومعرفت اسالیب و مبانی آن افتخار میکند ادیب کاسر و زیرك ماهر ونشاید که بگویند در آن مدح کنندگان وثنا کنند بر آن ثنا گویندگان ، بعد از قول خدای تعالی که **فبای حدیث بعده یؤمنون** وقول خدای تعالی که **مافرطنا فی الکتاب من شیء** و اگر نظر کنی بطلب شفا و افسون در آنست شفا و در آن راهیست که منتهی میشود بکفایت وغنا و وسیله‌ایست باجابت دعا و زود باشد که ما بیان کنیم این را ؛ و منقسم میشود این بسه‌قسم .

قسم اول ـ طلب شفا ازعلتهاومی‌آوریم از آن اندکی بجهت استشهادبر آنچه دعوی میکنیم آنرا بواسطهٔ آنکه از ایراد بسیار آن عاجزست غیر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اوصیای او و آنکسانی که‌ترجمه کنندهٔ‌وحی خدای‌تعالی اند، امام‌جعفرصادق علیه السلام از پدران‌خودنقل‌میفرمایدوایشان‌ازپیغمبر صلی الله علیه وآله که‌شخصی‌شکایت کردبحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از درد سینه پس حضرت فرمود طلب شفا کن بقرآن بدرستی که خدای تعالی میگوید **وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ.**

دوم ـ صدوق روایتکرده باسناد صحیحه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه شفای امت من در سه‌چیز است در کتاب خدا یا شربتی از عسل یانیشتر حجام.

سیم ـ از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر چیزی را که بر طرف نسازد آنرا «الحمد» بر طرف نمیسازد آنرا چیزی دیگر.

چهارم ـ ازامام رضا علیه السلام منقولست که هر که در وقت خواب سورهٔ آیة الکرسی را بخواند و بعد ازهر نماز ضرر نرساند اورا صاحب نیشی مثل عقرب.

پنجم ـ حکایت کرده اصبغ بن نباته درحدیث طویلی که مردی برخواست بسوی امیرالمؤمنین و گفت بدرستیکه در شکم من آب زردی هست ، آیا آنرا شفا باشد ؟ حضرت فرمود بلی بی‌درهم و دینار ولیکن بنویس برشکم خود آیة الکرسی وبنویس برجائی دیگری نیز وبیاشام آنراو بگردان آنرا ذخیره درشکم خود پس برطرف میشود باذن خدای تعالی ، وآن مرد چنین کرد و برطرف شد بفرمان حق تعالی.

قسم دوم ـ در طلب کفایت و آن بسیارست پس اختصارمیکنیم براندکی

اول ـ روایت کرده حسین بن احمد المنقری که شنیدم از ابی ابراهیم موسی الکاظم که هر که طلب کفایت کند بآیتی از قرآن ازمشرق تا مغرب کفایت کرده میشود هر گاه مراورا یقین باشد .

دوم ـ روایت کرده مفضل بن عمیر هم ازاو علیه السلام که یا مفضل در پناه رو از تمام مردمان به **بسم الله الرحمن الرحیم** و به **قل هوالله احد** و بخوان آنرا از جانب راست وچپ خود واز پیش و ازپس خود و از فوق و تحت خود ، و هر گاه داخل شوی برپادشاه ظالم در وقتی که نظر باو کردی سه نوبت بخوان و عقد کن دست چپ خود را ومگشا انگشتانرا تا بیرون آئی از نزد او .

سیم ـ از برای محفوظ ماندن از دزدان در وقتی که بجای خواب روی این دو آیت را بخوان که **قُلِ ادْعُوا اللهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَیّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنىٰ وَلا تَجْهَرْ بِصَلٰوتِكَ وَلا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذٰلِكَ سَبیلاً وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَكُنْ لَهُ شَریكٌ فِی الْمُلْكِ وَلَمْ یَكُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبیراً.**

وروایتست از امیرالمؤمنین علیه السلام واز ائمه (ع) هر که بخواند این دو آیت را

در وقتی که بخوابگاه رود همیشه در حفظ خداست از هر شیطان سر کش و جبار ستیزنده تا آنکه صبح شود .

چهارم -قرائت سورهٔ **انا انزلناه فی لیلة القدر** بر آنچیزی که ذخیره کننده وپنهان کننده ضرر است مر آنچیزی را وارد شده باین روایت از ائمه علیهم‌السلام

پنجم -ازبرای حفظ ازشیاطین که بخوابگاه رود بخواند آیت سخر را که اینست **ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل والنهار یطلبه حثیثا و الشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمین.**

روایت است که مردی تعلیم گرفت این را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از آن رفت بده خرابی وشب در آنجا خوابید واین آیت را بخواند ، بروی او شیطان در آمد وناگاه گرفت محاسن اورا وگفت مرشیطان را مصاحب او که مهلت ده این مرد را پس بیدار شد آن مرد و این آیت را خواند ، شیطان بمصاحب خود گفت که « ازعم الله انفك » حالا پاسبانی کن اورا تا صباح شود ، چون آنشخص رجوع کرد بجانب امیرالمؤمنین علیه‌السلام این حکایت را بحضرت عرض نمود وگفت دیدم در کلام تو شفاوصدق را وبعد ازطلوع آفتاب رفت بآن موضع دید موهای شیطان راپرا کنده در آن زمین .

ششم- ازپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منقولست هر که بخواند چهار آیه ازاول البقره وآیة الکرسی را ودوآیه بعد از آن وسه آیه از آخر البقره نبیند در نفس ومال خود چیزی که مکروه باشد ، ونزدیکی نکند باو شیطان وفراموش نکند قرآنرا .

هفتم -روایت کرده است ازامام جعفر صادق علیه‌السلام که هر که داخل شود بر سلطانی که خوف داشته باشد ازو پس بخواند در وقتی که برابر او رود « کهیعص » و ضم کند انگشتان دست راست را باین طریق که هر یك حرف ازین پنج حرف که گوید یك انگشت را ضم کند بعد از آن بخواند « حمعسق » وضم کند انگشتان دست چپ را بهمین طریق بعد از آن بخواند آیه **وعنت الوجوه للحی القیوم وقدخاب**

من حمل ظلماً را و بگشاید هر دو دست را در روی او کفایت شود شراو.

هشتم - ازامام رضا علیه السلام منقولست که هر گاه ترسی از امری پس بخوان صد آیه از قرآن از هر جا که خواهی بعد از آن سه نوبت بگو **اللهم ادفع عنی البلا**

نهم - روایت کرده ابو عمران موسی بن عمران الکسروی از عبدالله بن کلب واو از منصور بن عباس واو از سعد بن جناح واو از سلیمان بن جعفر الجعفری و او از امام رضا علیه السلام واو از پدر خود که داخل شد ابو المنذر هشام بن السایب الکلبی بر ابی عبدالله علیه السلام آنحضرت فرمود که تو آن کسی که تفسیر کردهٔ قرآنرا عرض کرد بلی آنحضرت فرمود که خبر ده مرا از قول خدای عزوجل که به پیغمبر خود گفته **واذا قرات القرآن جعلنا بینك وبین الذین لایؤمنون بالاخرة حجاباً مستوراً** چیست آن قرآن که هر گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواند از ایشان محجوب میبود، گفت نمیدانم امام فرمود پس تو چگونه گفتی که تفسیر قرآن کرده‌ام، او گفت یابن رسول الله اگر انعام کنی بر من و تعلیم نمائی بمن آن آیات را دور نباشد امام فرمود آن آیتی است درالکهف وآیتی در نحل و آیتی در جاثیه و آن اینست که **افرایت من اتخذالهه هواه واضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعدالله افلاتذکرون** ودر سوره نحل آیه **اولئك الذین طبع الله علی قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغافلون** ودر الکهف آیه **ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنها ونسی ماقدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقراً وان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذاً ابداً**.

کسروی گفته پس تعلیم کردم این آیات را بمردی از اهل همدان که دیلم او را باسیری گرفته بوده ومکث کرد درمیان ایشان ده سال بعد از آن بیادش آمد این آیات گفت بعد از خواندن این آیات میگذشتم برمحال وبر بعضی مواضع که محل نظر ایشان بود، نمیدیدند مرا و نمیگفتند بمن چیزی تا آمدم بزمین اهل اسلام و

ابو منذر گفت تعلیم کردم این آیات را بقومی که میرفتند در کشتی از کوفه بیغداد ؛ و بیرون رفت با ایشان هفت کشتی پس شش کشتی شکسته شد و سالم از ماند آن کشتی که در آن این آیات را خوانده بودند ،ومرویست نیز که مردی که ازوسؤال کرده بودند که این آیات کدامند خضر علیه السلام بوده.

دهم- از برای گشودن کسی که بسته باشند او را بنویسند این آیات را بر رقعه وبیاویزند براو **بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لك فتحاً مبیناً لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ویتم نعمته علیك ویهدیك صراطاً مستقیماً** بعد از آن بنویسند سوره **اذا جاء نصر الله** و بعد از آن بنویسند این آیات را که **ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون فاذا دخلتموه فانکم غالبون ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیوناً فالتقی الماء علی امر قد قدر قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض و نفخ فی الصور فجمعنا هم جمعاً** همچنین گشودم فلان بن فلانه بنت فلانه **لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوه فقل حسبی الله لااله الا هو علیه توکلت وهورب العرش العظیم .**

قسم سیم- درآنچه متعلق است با جابت دعا وتمام قرآن صلاحیت آن رادارد که دعا مستجاب شود بعد از خواندن آن و گذشت ذکر این درآداب دعاوتأکید شده است در بعضی مواضع وما ذکر می کنیم بعضی ازآنها را.

اول- روایت کرده جعفر بن محمد از پدر خود واو از پدران خود و ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که در وقتی که اراده کرد خدای عزوجل که فرو فرستد فاتحه الکتاب را وآیت الکرسی وشهدالله و قل اللهم مالك الملك تا قوله بغیر حساب را آویزان شدند بعرش ونبود میان آنها ومیان خدای تعالی حجابی، گفتندای پروردگار ما میفرستی ما را بدار ذنوب وبسوی کسانی که عصیان ورزند ترا وحال آنکه ما

آویزانیم بمقام طهور وقدس ، خدای سبحانه گفت بعزت وجلالم‌سو گند که هیچ بندهٔ نباشد که قرائت کند شما را بعد از هر نماز الا آنکه‌سا کن‌سازم‌او را درحضیرهٔ قـدس با استفاده از تمام نعمتهای آن و یا آنکه نظر کنم در اوبعین مکنون خود روزی هفتاد بار ویا آنکه بر آور م از برای او در روزی هفتاد حاجت که کمترین آنها آمرزش باشد ویا آنکه در پناه گیرم او را از هر دشمنی ونصرت دهم او رابر دشمن و مانع نباشد او را از داخل شدن در بهشت‌الاموت یعنی بعدازموت بی فاصله ببهشت‌رود .

دوم ـ دربعضی روایات‌واقع شده که دعا مستجابست‌بعداز قرائت «قل‌یاایها الکافرون» ده‌نوبت نزد طلوع آفتاب در روزجمعه .

سیوم ـ ازامیرالمؤمنین عليه‌السلام منقولست هر که‌قرائت کند صد آیت‌از آیات قرآن از هر جا که خواهد بعد از آن هفت نوبت‌بگوید یا الله پس اگر دعا کند بر سنگی هر آینه‌بشکافد آنرا خدای تعالی.

فصل = درخواص‌متفرقه.

اول ـ روایت کند درست‌ازابوعبدالله عليه‌السلام که‌حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود هر که‌قرائت کنددر وقت خواب سورهٔالهیکم‌التکاثررانگاه‌داشته‌میشودازفتنه قبر .

دوم ـ از امام جعفر عليه‌السلام منقولست که مصحفی در دریاافتاده بودبعد از آن یافتند آنرا که محو شده بود جمیع آن الا آیات کریمه «الاالی‌الله تصیرالامور».

سیوم ـ ازامام‌جعفر صادق عليه‌السلام سؤال کردند که قرآن وفرقان دوچیزست یا یك چیز فرمود قرآن جملهٔ کتابست، وفرقان آیات محکمه که‌واجبست‌عمل‌بآن

چهارم ـ اول آنچه‌نازل شده از قرآن **بسم‌الله‌الرحمن الرحیم اقراءباسم ربك الذی خلق** است وآخر **اذا جاءنصرالله**.

پنجم ـ امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمود هر که بخواند **قل‌هو الله‌احد** را در وقتی که میخوابـد مـوکل سازد خـدای تعالی پنجاه هـزار فرشته را

که نگهبان او باشند در آنشب ؛ و روایت کرده صدوق در کتاب توحید که قرائت آن کفارت گناه پنجاه ساله است.

ششم - روایت کرده ابو بکر خضرمی از ابو عبدالله علیه‌السلام که هر که ایمان دارد بخدا و بروز باز پسین ناچارست که قرائت کند «قل هو الله احد» را بدرستی که هر که قرائت کند آنرا جمع میکند خدای تعالی از برای او خیر دنیا و آخرت را ، ومی آمرزد او را پدر ومادر او را و آنچه ازومتولد شود.

هفتم حماد بن عیسی باسناد صحیحه نقل کرده از امیر المؤمنین که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که تعلیم کنم ترا دعائی که فراموش نکنی قرآنرا بگو :

أَللّٰهُمَّ ارْحَمْني بِتَرْكِ الْمَعاصِيكَ أَبَداً ما أَبْقَيْتَني وَارْحَمْني مِنْ تَكَلُّفِ ما لايَعْنيني وَارْزُقْني حُسْنَ النَّظَرِ فيما يُرْضيكَ عَنّي وَأَلْزِمْ قَلْبي حِفْظَ كِتابِكَ كَما عَلَّمْتَني وَارْزُقْني أَنْ أَتْلُوَهُ عَلَى النَّحْوِ الَّذي يُرْضيكَ عَنّي أَللّٰهُمَّ نَوِّرْ بِكِتابِكَ بَصَري وَاشْرَحْ بِهِ صَدْري وَأَطْلِقْ بِهِ لِساني وَاسْتَعْمِلْ بِهِ بَدَني وَقَوِّني بِهِ عَلىٰ ذٰلِكَ وَأَعِنّي عَلَيْهِ إِنَّهُ لا يُعينُ عَلَيْهِ إِلاّ أَنْتَ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ.

وروایت کرده این حدیث را شخصی از اصحاب ما از ولید بن صبیح و او از حفص اعور و او از ابوعبدالله علیه‌السلام.

هشتم - منقولست از امام جعفر صادق علیه‌السلام هر که بگذرد برو یکروز و در آنروز در نمازسوره «قل هو الله احد» رانخواند گویند مراو را درروزقیامت که ای بندهٔ خدا نیستی از نماز گذارندگان .

نهم - هم ازاو علیه‌السلام منقولست که هر که بگذرد برو جمعه که نخواند در آن «قل هو الله احد» بعد از آن بمیرد مرده است بر دین ابی لهب .

دهم - هم ازاو علیه‌السلام منقولست هر که برسد باو مرضی یا سختی و نخواند در

آن مرض وسختی«قل‌هوالله‌احد» بعد از آن بمیرد در آن مرضی یا در آن سختی او از اهل آتش‌است.

یازدهم - قاسم‌بن سلیمان‌روایت کرده‌ازابو عبدالله علیه‌السلام که کافر شد کسیکه بعضی از قرآنرا ببعضی دیگر زد و مراد اینست که هر گاه از روی تحقیر این کار را کند کافرمیشود.

دوازدهم - روایت کرده‌عامر بن عبدالله‌بن‌خذاعة‌ازابی‌عبدالله علیه‌السلام که هیچ بندهٔ نیست که آخر«الکهف» رابخواندالا آنکه‌بیدارشوددر آنساعتی که‌اراده‌داشته‌باشد

سیزدهم - زهری‌نقل کرده که گفتم بعلی بن الحسین علیه‌السلام کدام یك از اعمال افضلست فرمود الحال والمرتحل گفتم حال ومرتحل چیست فرمود گشودن قرآن وختم کردن آن وهر چند باتمام رسانیده شود باز از اول گیرند.

چهاردهم - ازامام‌محمد باقر علیه‌السلام منقولست‌هر که بخواندور هر شب‌جمعه سورهٔ بنی اسرائیل را نمیرد تا دریابد صاحب الزمان را علیه‌السلام وبا او باشد وهر که بخواند سورهٔ«الکهف»را هرشب جمعه نمیرد الاشهید ، وبرا نگیزد خدای تعالی او را باشهدا.

پانزدهم - هم ازو علیه‌السلام منقولست که هر که بخواند در نماز وتر معوذتین‌و «قل‌هوالله احد»را گویندمراورا ای‌بنده خدابشارت باد ترا که‌مقبول شده نمازتو.

شانزدهم - عمیربن یزید روایت کرده‌ازابی عبدالله علیه‌السلام که هر که‌بخواند «قل هوالله احد» را در وقتی که بیرون‌می‌آید از منزل‌ده‌نوبت همیشه از جانب‌خدا در حفظ باشد تا رجوع کند بمنزل خود .

هفدهم - افسون کرمی که‌میخورد بوستان خربزه وزراعات رامی‌بایدنوشت بر چهار نی یا چهار رقعه و بر چهار نی‌وضع کرد و بر چهار طرف خربزه زاریا زراعت گذاشت این افسونرا که **ایها الدواب و الهوام والحیوانات اخرجوا من هذه‌الارض و الزرع الی الخراب کما خرج ابن متی من بطن الحوت و ان لم تخرجوا ارسلت علیکم شواظاً من نار و نحاس فلا تنتصران الم تر الی**

الذین خرجوا من دیار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا اخرج منها فانك رجیم فخرج منها خائفاً یترقب سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیٰها فاخرجنا هم من جنات و عیون وزروع ومقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین اخرج منها فما یکون لك ان تتکبر فیها فاخرج انك من الصاغرین اخرج منها مذموماً مدحوراً فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون

هجدهم - ازسمره بن جندب روایتست که حضرت رسالت پناه ﷺ فرمود هر که وضو سازد وبعد ازآن برود بمسجد و در وقت بیرون رفتن از خانه بگوید **بسم الذی خلقنی فهو یهدین** راه نماید خدای تعالی او را بصواب از برای ایمان و هر گاه بگوید **والذی هو یطعمنی و یسقین** طعام دهد خدای تعالی او را از بهشت وآب دهد او را از شراب بهشت ، وهر گاه بگوید **واذا مرضت فهو یشفین** بگرداند خدای تعالی این را کفاره گناهان او، وهر گاه بگوید **والذی یمیتنی ثم یحیین** بمیراند خدای تعالی او را بموت شهدا و زنده سازد او را بحیات نیکبختان وهر گاه بگوید **والذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم الدین** بیامرزد خدای تعالی خطایای او را واگر چه زیاده از کف دریا باشد ، وهر گاه بگوید **رب هب لی حکماً والحقنی بالصالحین** ببخشد خدای تعالی باو حلم وعلم وملحق سازد او را بصلحای گذشته وباقی مانده ، وهر گاه بگوید **واجعل لی لسان صدق فی الاخرین** بنویسد خدای تعالی از برای او در ورقی سفید که فلان بن فلان از صادقانست ؛ و هر گاه بگوید **و اجعلنی من ورثة جنة نعیم** عطا کند خدای تعالی باو منازل در بهشت ، وهر گاه بگوید **و اغفر لابی** بیامرزد خدای تعالی پدر ومادر او را .

نوزدهم - مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که در وقت خواب بخواند آیه **قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحاً ولایشرك بعبادة ربه احداً** درخشان شود از برای او نوری **تا** مسجدالحرام که در میان آن نور ملائکه باشند که استغفار کنند از برای او تا صبح شود.

ختم وارشاد - وچون دانستی فضل دعا و ذکررا و دانستی که افضل از هر یك ازاینها آنست که مخفی باشد، و پنهانی این برابری میکند با هفتاد چندان که آشکارا واقع شود ، و بدانکه قول امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام در آنچه روایت کرده زراره که هیچ کس نمیداند ثواب ذکری را که در نفس مرد واقع شود غیر خدای سبحانه بواسطه بزرگی آن ذکر اشاره بقسم سوم ذکراست که از دو تای اول که ذکر آشکار و پنهانی باشد اعلا است و این آن ذکریست که در نفس مرد است که غیر از خدای عزوجل کسی بآن عالم نیست .

و بدانکه غیر این سه قسم یك قسم دیگر هست از اقسام ذکر وآن افضل از تمام اینها است و آن ذکر خدای سبحانه است در اوامر و نواهیش ، بجا میآورد آنچه خدا امر کرده و ترك میکند آنچه از آن نهی نموده بجهت خوف ازاو وچشم داشتن نعمت از او ، روایت کرده ابوعبیده خزاعی که ابوعبدالله علیه السلام بمن گفت آیا خبر دهم ترا بسخت‌ترین چیزی که خدای تعالی واجب گردانیده بر بندگان خود ، بعد از آن فرمود از سخترین آنچه خدا فرض کرده انصاف تست مردمان را ومدارا و همراهی کردن تو برادر مسلمان را در مال خود ، وذکر خدای‌تعالی بسیار کردن ، آگاه باش که مراد من نیست ازین قول **سبحان الله و الحمدلله و لااله الاالله والله اکبر** واگر چه این ازجملهٔ ذکر خداست ولیکن مدعای من ذکر خداست درآن چیزی که حلال ساخته و حرام گردانیده؛ اگر طاعت باشد عمل کند بآن و اگر معصیت باشد ترك کند آن را ، و مثل اینست قول جد او سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودهر که اطاعت کند خدای‌را بتحقیق که ذکر کرده او

را بسیار واگرچه کم باشد نماز وروزه وتلاوت قرآن او، وبتحقیق که قرار داده
است طاعت خدا را ذکر کثیر با کمی نماز وروزه وتلاوت قرآن، ومثل اینست قول
او صلی الله علیه و آله وسلم که خدای عزوجل میگوید نیستم من که هر سخن حلیمی را قبول کنم
ولیکن آرزو و قصد اومورد نظر است؛ واگر قصد و همت و نیت بنده در آنچه
که من دوست دارم وراضی از آن هستم باشد قرار میدهم سکوت اورا سپاسگزاری
برای خودم پس نظر کن که چگونه گردانیده مدار قبول و ثواب را بر آنچه در نفس
است از ذکر خدای تعالی و آرام گرفتن بسوی او ومراقبت مراورا؛ بدرستی که او
قبول نمیکند هر کلامی را بلکه قبول میشود از سخنان آنچه مطابق باشد
مر آنچیزی را که در دلست از میل بجانب حق سبحانه بقیام نمودن بآنچه امر فرموده
و اجتناب کردن از آنچه اورا بغضب آورد ، وبدرستی که هر که موصوف باشد باین
صفات میگرداند خدای تعالی خاموشی او را حمد واین مثل فرمایش رسول
اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که فرمود (اگرچه نماز او کم باشد)وکافی است مقداری از
دعا با نیکوئی کردن بآن مقدار که طعام نمك لازم دارد ، بتحقیق که اکتفا کرده
باندکی از دعا با افعال نیکو وخبر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله که بسیاری از دعا و ذکر
با عدم اجتناب ازنواهی نافع نیست درقول خود که مثل آنکسی که دعا میکند
بی عمل همچو مثل کسیست که تیر می‌اندازد بی زه کمان ، و در قول آنحضرت
واقع شده که دعا کردن با خوردن حرام همچو عمارتست برروی آب ،
و در وحی قدیم واقع شده که عمل با خوردن حرام همچو نقل نمودن آبست در
غربال ، وآنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بدان که اگر شما نماز گذارید تا همچو کمانها
شوید و روزه دارید تاهمچوزه کمان شوید نفع ندهد شما را این مگر بپرهیزکاری و
ورع که اصل دین ورع است ، باش با ورع تا باشی عابدترین مردمان، باید باشد اهتمام
تو درعمل با تقوی شدیدتر از عمل بدون تقوی بدرستی که کم نیست عمل با تقوی
وچگونه باشد عملی که مقبولست بنا بقول خدای عزوجل که **انما یتقبل الله من
المتقین** پس گویا تقوی مناط قبول عمل است یعنی بدون آن هیچ عمل مقبول

نیست ، وبدانکه از امام جعفرصادق عليه السلام تفسیر تقوی را پرسیده‌اند امام فرمود : آنست که خداوند بیند ترا در جائی که امر فرموده و نبیند درجائی که نهی نموده ترا از آنجا ، و این بعینه مثل‌قول اوست عليه السلام که در اول باب مذکور شد ولیکن ذکرخدا در آنچیزیست که حلال ساخته‌و حرام ساخته پس اگر طاعت باشد عمل بآن باید کرد واگرمعصیت باشد ترك آن باید نمود ، واینست تعریف تقوی واین سازوبرگی است که‌کافیست برای قطع طریق‌بسوی بهشت؛ بلکه این سپریست نگاه‌دارنده ازمهلکات دنیا و آخرت و این‌ممدوح است بهر زبانی وشرافت دهنده است هر انسانی را وبتحقیق که‌قرآن‌ازمدح‌تقوی پر است ، و کافیست اورا از برای شرافت قول خدای تعالی که **و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم ان اتقواالله** یعنی بتحقیق که وصیت کردیم ما آن کسانی را که داده شده‌اند کتاب پیش از شما و شما را آنکه بترسید ازخدا و اگر میبود در عالم خصلتی که بهتر میبود ازبرای بندگان وجامعتر بود در خیرات و بزرگتر در قدر و اولی بترسانیدن وحاجت روا کننده‌تر از خصلت تقوی هر آینه خدای سبحانه وصیت میکرد بآن بندگان را بعلت حکمت و رحمت خود ، و چون وصیت کرده باین یك خصلت جمیع اولین وآخرین را واختصار نموده براین معلوم میشود که‌آن غایتی‌است که‌ازآن تجاوز نمیتوان کرد و اختصار نمیتوان نمود بدون‌آن ، وقرآن پراست بمدح آن وشمرده شده در مدح آن چند خصلت .

اول ـ مدحت‌وثنا که : **وان تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الامور** یعنی اگرصبر کنید وپرهیز کاری نمائید بدرستی که این از عزائم اموراست.

دوم ـ محافظت‌ونگاه داشتن ازدشمنان که : **وان‌تصبروا وتتقوا لایضرکم کیدهم شیئا** یعنی اگر صبر کنید وپرهیز کاری نمائید ضرر نرساند شما را کید ایشان هرگز.

سیم ـ تأیید ونصرت که : **وان الله مع المتقین** یعنی بدرستی که خدای

تعالی با متقیانست

چهارم - اصلاح عمل که: **یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً یُصْلِحْ لَکُمْ اَعمالَکُمْ** یعنی ای آن کسانیکه ایمان آورده اید به پرهیزید از خدا و بگوئید قول صواب تا باصلاح آورد برای شما اعمال شما را .

پنجم - آمرزش گناهان که :**وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ** یعنی می آمرزد خدای تعالی بواسطه تقوی گناهان شما را .

ششم - محبت خدای تعالی که: **وَاِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِین** یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیز کاران را .

هفتم - قبول عمل که: **وَاِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِین** یعنی قبول نمیکند خدای تعالی عمل را مگر از متقیان .

هشتم - اکرام که : **اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقٰیکُم** یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدای تعالی آن کس است که تقوای او بیشتر تر باشد.

نهم - بشارت در دنیا و آخرت که **اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنیا وَفِی الْاٰخِرَة** یعنی آنکسانی که ایمان آوزدند وپرهیز کار بودند مر ایشانراست بشارت در حیوة دنیا و آخرت.

دهم - نجات از آتش که: **ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا** یعنی بعد از آن نجات دهیم آنهائی را که پرهیز کار بودند.

یازدهم - مخلد بودن در بهشت که **اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِین** یعنی آماده شده است بهشت برای متقیان .

دوازدهم - آسانی حساب که **وَما عَلَی الَّذِینَ یَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیءٍ** یعنی نیست بر آنکسانی که پرهیز کاری کرده اند از حساب ایشان چیزی یعنی حساب ایشان بآسانی گذرد درقیامت.

سیزدهم - نجات از سختی ها و رزق حلال که **وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ**

مخرجاً ویرزقه من حیث لایحتسب ومن یتوکل علی‌الله فهوحسبه‌ان الله بالغ امره یعنی هر که بترسد ازخدا میگرداند از برای او محل بیرون شدن و روزی میدهد اورا از جائی که گمان نداشته باشد ، و هر که توکل کند برخدا پس خدا بس است او را ، بدرستیکه خدای تعالی رساننده امر خود است ، و نظر کن آنچه جمع شده دراین خصلت شریفه ازسعادات وفراموش مکن نصیب‌خود را ازآن و بعد ازآن نظر کن بآیهٔ اخیره وآنچه مشتملست بر آن و بتحقیق که دلالت میکند برچند امر .

اول ـ آنکه تقوی قلعهٔ‌ایست استوار و غاریست مضبوط بنا بر قول حق سبحانه که **ویجعل‌له‌مخرجاً** ومثل اینست قول پیغمبر ﷺ که اگر آسمانها وزمینهاباشند بسته شده بربنده بعد ازآن اوپرهیز کار باشد هرآینه میگرداندخدای تعالی ازبرای اوازآسمان وزمین فرج ومخرجی .

دوم ـ آنکه اوگنجی است کافی بنابرقول خدای تعالی که **و یرزقه من حیث لایحتسب** .

سیم ـ آنکه دلالت میکند برفضیلت توکل وآنکه حق‌سبحانه ضامن‌شده از برای متوکل‌که خدا بس است اورا بقوله **فهوحسبه** و کیست که صادق تر باشد ازخدا درقول ، و از اینجاست که پیغمبر ﷺ گفته که اگر مردمان فرامیگرفتند این آیت را هرآینه کافی میبود ایشانرا .

چهارم ـ تعریف خدای تعالی از برای بندگان آنکه قادرست بر آنچه اراده نموده وعاجزنمیسازد اورا چیزی وممتنع نیست ازاراده او مطلوبی بنابرقول او که **ان الله بالغ امره** تاتقوی‌ورزندبسبب آنچه‌وعده کرده‌ایشانرا برتقوای ایشان ازکفایت و بخشش وبرتوکل ایشان ازنگهداشتن ورعایت کردن ، و سؤال کردند از امام جعفرصادق علیه‌السلام ازتعریف توکل فرمود آنست که نترسد بابودن باخدااز چیزی دیگر ، وبدرستیکه این آیه کافی است برای بندگان‌برای طلب‌هدایت

وروایت کرده احمد بن حسین میثمی ازمردی از اصحاب خود که خواندم جوابی را که ابوعبدالله علیه‌السلام بمردی از اصحاب خود نوشته بود که اما بعد بدرستی که من وصیت میکنم ترا بتقوی خدای عزوجل وخدای تعالی ضامن شده ازبرای کسیکه بترسد ازاو آنکه بگرداند اورا از آنچه کراهت داشته باشد بسوی آنچه دوست داشته باشد ، وروزی دهد اورا از جائی که گمان نداشته باشد و بدرستی که خدای تعالی فریب نمیدهد کسی را ازجانب خود یعنی بآنچه وعده کرده وفا خواهد نمود، و نمیرسد آنچه نزد اوست باین کس مگر بطاعت او ، و از امام محمد باقر علیه‌السلام منقولست که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که خدای تعالی میگوید سوگند بعزت و جلال وعظمت و کبریائی ونور وعلو و ارتفاع مکانم که اختیار نکرد هیچ بنده آرزوی خودرا بر آرزوی من الا آنکه پراکنده ساختم بر او امراورا ودل او را بدنیا سر گرم و مشغول ساختم ، و روزی ندهم او را از آن الا آنچه مقدر ساخته‌ام از برای‌او، وسوگند بعزت وجلال وعظمت و کبریا و نور و علو و ارتفاع مکانم که هیچ بنده اختیار نکرد هوای مرا بر هوای خود الا آنکه محافظت کردند او را ملائکه من وضامن رزق اوشدند آسمانها و زمینها و از برای او در هر تجارتی تجارت کنم ، ومراد اینست که نفعی که من باو رسانم زیاده از نفع تجار باشد و بدهم اورا دنیا ، ودنیا ذلیل باشد نزد او، و روایتکرده ابوسعید خدری که شنیدم از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقتی که مراجعت نمود از اُحُد ومردمان گردا گرد حضرتش را گرفته بودند و او بر درختی تکیه کرده بود ومیفرمود که ای مردمان روآورید بر آنچه مکلف شدید بآن ازاصلاح امر آخرت خود واعراض کنید از آنچه ضامن کرده شد ازبرای شما ازدنیای شما وبکارمبندیدازید اعضاء وجوارحی را که با نعمت او رشد نموده اند در معاصی که مورد خشم اوست ، و بگردانید شغل خود را در التماس آمرزش او وصرف کنید نعمتهای خودرا بنزدیکی بطاعت او وهر که ابتدا کند بنصیب خود از دنیا یعنی آن را از خدا طلبد بدرستی که آنست نصیب او از آخرت وفمی یابد از دنیا آنچه اراده کرده وهر که ابتدا کند بنصیب خود از

آخرت میرسد باو نصیب او ازدنیاومی‌یابداز آخرت آنچه اراده دارد، و روایتکرده عبدالله بن سنان از ابوعبدالله علیه السلام که هر مؤمنی که اقبال کند بسوی آن چیزی که خداوند متعال دوست دارد اقبال کند پروردگار بر او بجای آنکه دوست دارد ، و هر که اعتصام جوید بخدا بتقوای خود نگاه دارد خدای تعالی اورا ، و هر که رو آورد بجانب خدا قبول کند او را خدا ونگاه دارد او را وباك نداشته باشد اگر بیفتد آسمان برزمین واگر نازل شود بلای عظیمی براهل زمین پس شامل شود ایشان را آن بلا او در پناه خداست بسبب تقوی از هر بلائی آیا خدای تعالی نفرموده که **ان المتقین فی مقام امین** ؟ یعنی بدرستی که متقیان درمقام امن‌اند .

فصل = روایت کرده محمد بن یعقوب باسناد صحیحه از اسحق بن عمار واو ابی‌عبدالله علیه السلام که پادشاهی بوددربنی‌اسرائیل واویك قاضی‌داشت واین قاضی برادری داشت و او مردی صادق بود و او زنی داشت که از نسل او انبیا متولد شدند ، و پادشاه اراده نمود که بجهت حاجتی شخصی را بجائی فرستد بقاضی گفت طلب کن برای من شخصی را که اعتماد بر او باشد ، قاضی گفت کسی را موثق‌تر از برادرم نمی‌شناسم ، وخواند او را تا بفرستد واو کراهت داشت از رفتن و گفت بقاضی که من کراهت دارم ازآنکه واگذارم زن خود را ، قاضی مبالغه نمود و اوچارهٔ جز رفتن نداشت بقاضی گفت من چیزی را پشت سر نمیگذارم پس تو قایم‌مقام من باش در مهمات وقضای حاجات او ، قاضی گفت چنین باشد ، برادر قاضی رفت و زن او کراهت داشت از رفتن او و قاضی بخانه او میآمد و می‌پرسید که چه مهم داری و قیام بحاجات او مینمود ، قاضی بواسطهٔ بسیاری حسن آن زن بشگفت آمد و اورا خواند بسوی خود، او ابا نمود قاضی سوگند خورد که اگر اطاعت من نکنی من پادشاه را خبرمیدهم که او زنا کرده ، زن گفت بکن آنچه ظاهر شده برتو که من اجابت نخواهم کرد ترا بچیزی که طلب میکنی پس قاضی‌نزد پادشاه آمد و گفت زن برادر من زنا کرده و این ثابت شده نزد من، پادشاه گفت او را پاك گردان از

گناه ، وقاضی نزد آنزن آمد و گفت پادشاه امر کرده مرا که سنگسار کنم ترا چه میگوئی اجابت دعوت من میکنی یا نه؟ والا ترا سنگسار میکنم آنزن گفت بکن آنچه بر تو ظاهر شده که من اجابت قول تو نمیکنم ، قاضی بیرون آورد او را مغاکی بکند وسنگسار کرد او را ومردمان با قاضی بودند ، چون گمان کردند که فوت شده اورا گذاشتند و باز گشتند و چون شب شد هنوز از او رمقی مانده بود حرکت کرد و از آن مغاك بیرون آمدوبرروی میرفت تابیرون آمدازشهرورسید بدیری که درآن رهبانی بود ، و خوابید بردر آن دیر چون صباح شد دیرانی در گشود وآن زن را بدید ، سؤال کرد از قضیه آن زن خبرداد او را آن دیرانی را پسری کوچك بود وکسی دیگر نداشت واحوال او نیکو میگذشت . معالجه کرد آن زنرا تا بهترشد وجراحات اوبرطرف شد بعد ازآن پسرخودرا باو داد که تربیت کند ومرین دیرانی را وکیلی بود کهقیام مینمود باوامر او ، ومتوجه این زن شد و خواند اورا بسوی خود و او ابا نمود پس هر چند مبالغه نمود قبول نکرد ؛ بآنزن گفت اگـر اطاعت من نکنی من سعی میکنم در کشتن تو زن گفت بکن آنچه میتوانی پس قصد کودك کرد وشکست گردن او را وآمد نزد دیرانی و گفت مراو راکه قصد کرد اینفاجره بسوی من که فجور کنم ومن دادم باو پسرترا واو کشت اورا پس دیرانی نزد آنزن آمد وچون دید اورا گفت این چکار است که کردۀ؟! و حال آنکه دانستۀ آن نیکی که با تو کردم ، وآنزن خبرداد اورا ازآن قصه، دیرانی گفت باو که خوش نمی‌آید نفس مرا که تو اینجا باشی ، بیرون رو واورا در شب ازآن دیر بیرون کرد وبیست درهم باو داد و گفت این را توشۀ خود کن و خدا بس است ترا ، اودرآنشب بیرون آمد وصباح بقریۀ رسید ، دید شخصی را که بردار کرده‌اند و او زنده است پرسید از قصه او گفتند که برذمت او بیست درهم قرض است ونزد ما قانونی است که قرض دهنده مقروض را بردار کشد تا آنکه قرض خودرا ادا کند ، آنزن بیست درهم را بیرون آورد وبقرض‌خواه داد و گفت مکش اورا وفرودآور ازین چوب ، آن مرد که بردار بود گفت مرین زنرا که نیست کسیکه بزرگتر باشد برمن از روی منت ازتو که نجات دادی مرا از این دار و از

مزدن ، و من با تو میباشم بهر کجا که میروی و هر دو با یکدیگر رفتند بکنار دریائی رسیدند،دیدند جمعی را و کشتی چند آنمرد گفت تو اینجا بنشین تا من بروم وعملی کنم از برای ایشان وطعامی طلب نمایم و بیاورم برای تو ، و آمد نزد ایشان و گفت بایشان چیست در کشتی‌های شما گفتند در این کشتی ها متاع تجارتست وجواهروعنبرودیگرچیزها ازامتعهٔ تجارت واما این کشتی‌پس‌خود درین می‌باشیم ،آنمرد گفت بچند میرسد آنچه درین کشتی های شماست گفتند بسیار وما نمیتوانیم شمرد آنرااو گفت با من چیزی پر قیمت هست که بهترست از آنچه در کشتیهای شماست گفتندچیست با تو؟ گفت کنیزی که ندیده‌اید هر گزمثل آنرا،گفتند میفروشی آنرابما؟ گفت بلی بشرط آنکه بعضی از شما بروند واو را به بینند بعد از آن نزد من‌آیند وبخرند واو را اعلام مکنید وقیمت او را بمن‌دهید وباو خبر ندهید تا من بروم گفتند چنین باشد ، وفرستادند کسی را که‌به‌بینداورا واو دید آن زنرا و گفت ندیده‌ام مثل این کنیز هر گز پس خریدند او را ازوبده هزار درهم ، ودادند باو دراهم‌راواورفت‌چون‌اودورشد بنزد آن زن‌آمدند و گفتند برخیز ودر کشتی داخل شو گفت چرا گفتندما ترا خریده‌ایم‌از مولای تو ، گفت او مولای من نیست گفتند بر میخیزی یابرداریم ترا برخواست ورفت با ایشان وچون بکنار دریا رسیدند بعضی بر بعضی اعتماد نداشتند پس آن زن را در کشتی نشاندند که در آن مال تجارت و جواهر بود و خود سوار شدند بر کشتی دیگر و رفتند ، وخدای تعالی‌فرستاد برایشان بادراو غرق ساخت ایشان وکشتی ایشانرا ونجات یافت کشتی که آن زن در آن بود ، تارسید بجزیرهٔ از جزابر دریا وبست آن زن کشتی را ، ومیگردید در آن جزیره دید در آن آبی‌ودرخت میوه، گفت این آبیست که بیاشامم از آن واین میوه‌ایست که بخورم از آن وعبادت میکنم‌خدا را در [illegible] موضع ، وحی‌فرستاد خدای تعالی به‌نبئی از انبیای بنی اسرائیل که برو بنزد آن پادشاه‌وبگومراورا که‌درجزیرهٔ‌ازجزائردریا آفریدهٔ هست‌از آفرید گان‌من

بیرون روتو با آنانی که در مملکت تواندتا بروندبنزد آن بندهٔمن واقرارنمایندنزداو بگناهان خود بعد از آن سؤال کنیدازین بندهٔ که‌عفو کندشمارااگر اوبگذرداز شما می آمرزم من شما را ، پادشاه با اهل مملکت خود بآن جزیره رفت ، پس دید زنی را پیش رفت و گفت باو که این‌قاضی آمد بنزد من وخبر داد مرا که زن‌برادری دارم وزنا کرده و من حکم کردم که او را سنگسار کنید و حال آنکه گواهانی نزد من نیاورد ، ومن می‌ترسم اقدام نموده باشم بر چیزی که مرا حلال نبوده باشد میخواهم استغفار کنی برای من آن زن گفت بیامرزد خدای تعالی ترا بنشین اینجا بعد از آن شوهر او آمد ونمیشناخت او را و گفت مرا زنی بود واو در کمال‌فضل وصلاح بود ومن بیرون رفتم از نزد او و کراهت داشت او از رفتن من ، وخبرداد مرا برادر من که او زنا کرده بود و سنگسار کرده بود او را و من میترسم که ضایع کرده باشم او را استغفار کن از برای من که خدا بیامرزد مرا ، گفت بیامرزد خدای تعالی ترا بنشین او نشست پهلوی پادشاه بعد از آن قاضی آمد و گفت برادر مرا زنی بود ومن مایل او شدم و خواندم او را بزنا و او ابا کرد من بپادشاه اعلام کردم که او زنا کرده وامر کرد مرا باینکه سنگسار کنم او راپس من او را سنگسار کردم وحال آنکه من دروغ گفته بودم براو وطلب آمرزش کن برای‌من، گفت بیامرزد خدای‌تعالی‌ترا بعداز آن‌زن‌روبشوهر خود کردو گفت بشنو بعد از آن دیرانی پیش آمد و قصه خود را بروخواند گفت من آن زنرا شب از دیر بیرون کردم و می ترسم باو رسیده باشد درندهٔ و کشته باشد اورا، زن گفت بیامرزد خدای‌تعالی‌ترا بنشین بعد از آن‌وکیل‌دیرانی‌پیش آمدقصه خود را براوخواند آن زن بدیرانی گفت گوش کن این‌راوبوکیل دیرانی گفت بیامرزد خدای‌تعالی ترا ، بعد از آن مردی که بردار کرده بودند او را پیش آمد و قصه خود را فرو خواند ، آن زن گفت بیامرزد خدای تعالی ترا،بعد از آن روی بشوهر خود کرد و گفت که من‌زن توام وهر چه شنیدی قصه منست ونیست مرا احتیاجی بمردان‌و من میخواهم که فرا گیری این کشتی را و آنچه در آنست و واگذاری مرا که

عبادت کنم خدا رادرین جزیره ، بتحقیق که دیدی آنچه بمن رسید از مردان، شوهر او این را قبول کرد و کشتی را با آنچه در آن بود گرفت وپادشاه با اهل مملکت باز گشتند پس نظر کن بتقوای این زن که چگونه نگه داشت او را از سه قضیه سخت چنین،خلاص ساخت اورا از سنگسار وتهمت وکیل دیرانی واز بندگی تاجران بعد از آن نظر کن بآنچه رسید از کرامت او بر خدای تعالی با آنکه گردانید رضای خود را مقرون برضای او ، وآمرزش خود را مقرون بآمرزش او و چگونه گردانید کسانی را که نصب کرده بودند از برای او مکرو مهیا ساخته بودند از برای اومکروهات‌ذلیل کننده که طلب کننده از او آمرزش‌ورضاراوچگونه‌بلندساخت قدراوراورفیع گردانید ذکر اورا وقتی که‌امر کردپیغمبرخودرا که بفرستدبسوی‌او ملوك وقضاة وعباد را ، وگردانید او را بابی بجانب خدای تعالی و وسیله‌خشنودی او ودرین معنیست آنچه وارد شده در حدیث قدسی که ای‌فرزندآدم‌من غنی ام که احتیاج ندارم اطاعت کن مرا در آنچه امر کرده‌ام تا بگردانم تراغنی که احتیاج نداشته باشی ، ای فرزندآدم من زندهٔ‌هستم که‌نمی‌میرم‌اطاعت کن‌مرادر آنچه امـر کرده‌ام تا بگردانم ترا زندهٔ که نمیری ، ای فرزند آدم‌من میگویم چیزی را که باش پس می‌باشد اطاعت کن مرا در آنچه امر کرده‌ام تا بگردانم ترا آنچنان که بچیزی گوئی باش پس باشد ؛ و از ابی حمزه روائیست که خـدای تعالی وحی فرستاد بداود عليه السلام که ای داود نیست بندهٔ از بندگان من که امر کرده‌ام او را الا آنکه عطا میکنم باو پیش از آنکه سؤال کند از من واجابت میکنم قول او را پیش از آنکه‌بخواند مرا ، وروایت‌است‌از امام محمد باقر عليه السلام که خدای تعالی وحی فرستاد بداود عليه السلام که برسان بقوم خود که نیست بنده از ایشان که امر کرده باشم او را بطاعت خود پس او اطاعت کرده باشد الا آنکه واجبست‌بر من که‌سخن او را قبول کنم و کمك کنم او را بطاعت خود ، و اگر چیزی از من طلبد عطا کنم باو واگر بخواند مرا اجابت قول او کنم واگر اعتصام جوید بمن نگاه‌دارم او را و اگر از من طلب کفایت کند کفایت کنم مهم او را و اگر توکل نماید

بر من نگاه دارم او را دز و رای‌عورت او یعنی توکل کننده را پنهان سازم از نظر دشمنان همچنانکه مخفیست عورت او از نظرها اگر کید کنند باو تمام خلق‌من باشم نزد او ، در روایتست اززرعة‌بن‌محمّد که مردی در مدینه بوداو را کنیزی‌نفیس بود واقع شد در دل مردی از آن کنیز محبتی ومایل او گشت و شکایت کرداز‌ان قصه بابو عبدالله عليه السلام ، حضرت فرمود : که هر گاه دیدی او را بگو **اسأل‌الله‌من فضله** چنان کرد اندك و قتی گذشت که صاحب آن کنیز را سفری پیش آمد ونزد آنمرد آمد و گفت ای فلان تو همسایهٔ منی ومعتمد ترین مردم نزد من ،مرا سفری پیش آمده است ومن میخواهم بامانت نزد تو بگذارم فلان کنیز خود را که باشد نزد تو ، مرد گفت که نیست مرا زنی ونیست در منزل من زنی چگونه کنیز تو نزد من باشد . گفت می‌فروشم او را بتو بقیمت معین ، و آن باشد نزد تو هر گاه بیایم او را بمن بفروش و از تو بخرم آنرا واگر برسی باو رسیدهٔ بآنچه حلالست بر تو ، پس چنان کرد وبیهای بسیار بیع کرد وبیرون رفت آن مردومکث کرد آن کنیز نزد او وبا او بود آنقدر که خدا میخواست تا حاجت خود را ازو گذارد بعد از آن‌آمد رسولی ازبعضی خلفای بنی امیه که بخرد برای او کنیزان و این کنیز را نام برده بودند که بخرد وحاکم بسوی او فرستاد که کنیز فلان نزدتست؛او گفت فلان غایبست وآن حاکم بقهر آن کنیز را از او خرید ووداد باو آنقدر که فایده در آن‌بود . چون آن کنیز را گرفتند واز شهر بیرون بردند صاحب او آمد و اول چیزی که پرسید احوال کنیز بود که چگونه شد ، این مرد ویرا از آنچه گذشته بود خبر داد وآورد بسوی‌او جمیع مالی که با آن کنیز راخریده بودند وآنچه زیاده بر آن از حاکم گرفته بود ، گفت این قیمت کنیز است بگیر این را صاحب کنیز ابا نمود گفت نمیگیـرم الا آنچه بآن بتو فروخته بودم و آنچه زیاده بر آنست بگیر آنرا که بر تو گوارنده است ، و خدای تعالی با او نیکوئی کرد بجهت حسن نیت او وبدانکه تقوی دو جزوست یك جزو اکتساب و جزو دیگر اجتناب اکتساب در طاعاتست و اجتناب ترك منهیات و جزو اجتناب

اسلمست واصلحست از برای بنده، وضرور تراست برو ازجزو اکتساب بواسطه آنکه اجتناب فایـده میکند با بجا آوردن آن وپاك میشود با آن هما نطور که از جزو اکتساب فایده میبرد واگر چه اندکی باشد وبتحقیق که دانستی این را در آنچه ما خواندیم آنرا بر تو از قول آنحضرت عليه السلام که کافیست از دعا با نیکوئی آنچه کافیست طعام را از نمك، وامثال این حدیث پس طول نمیدهیم سخن را بتکرار آن وجزو اکتساب نفع نمیدهد با ضایع کردن جزو اجتناب، و بتحقیق که دانستی تو این را نیز ازین کتاب ما، و آنچه دیدی از خبر معاذ کافیست، و یکی از قبیله قریش گفته که درختان ما در بهشت بسیا رنـد حضرت فرمود بلی لیکن بپرهیزند از آنکه بفرستید بر آن درختان آتشی پس بسوزاند آنها را، وازاو صلى الله عليه وآله منقولست که حسد میخورد نیکوئیها را همچنانکه میخورد آتش هیزم را، واز ائمه عليهم السلام منقولست که جد کنید و سعی نمائید و اگر عمل نمیکنید گناه هم نکنید بدرستی که کسی که بنا نهد وویران نکند بلند میشود بنای او واگر چه اندك بنا نهد؛ و هر که بنا نهد و ویران سازد بلند نمیشود بنای او، پس بر تو باد که سعی نمائی در تحصیل هر دو جزو تا کامل باشد حقیقت تقوی وتو سالم مانی وغنیمت یابی واگر نرسی الا بیکی ازین هردوجزو بایدجزواجتناب راختیار کنی تا سالم مانی واگر چه غنیمت نیابی والا زیان کردهٔ هر دو طرف را، و نفع نخواهد کرد ترا بر خواستن شب وتشویش آن با غیبت کردن تو آبروی مردمانرا، وبتحقیق که مرویست از پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم که بپرهیزید از زیادتی طعام که آن داغ میکند دل را بسختی و کاهل میسازد اعضا را از طاعت و کر میسازد قصد ها را از شنیدن موعظه؛ وحذر کنید از زیادتی نظر بدرستی که آن پیشی میگیرد برهوای نفس وتولید غفلت میکند؛ وحذر کنید از طمع کردن که آن دلرا بحرص شدید آلوده میکند ومهرمی نهد دلرا بانگشتری دوستی دنیا، و دوستی دنیا کلید هرمعصیت و رأس هر خطیئه و سبب نابودساختن هر نیکوئی است و این مثل قول حضرتست که گذشت که حذر کنید از آنکه بفرستید بر آن درختان آتشی وبسوزانید آنها را

وروایت کرده محمد بن یعقوب باسناد صحیحه ازابی حمزه که بودم نزد علی بن الحسین علیه‌السلام و آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا ابا محمد بدرستی که من گرفتار شده ام بزنان وروزی زنا میکنم وروزی روزه میدارم آیا این کفارت آن باشد ، فرمودند که نیست چیزی دوستر بسوی خدای عزوجل از آنکه طاعت کنند او را درحالیکه عصیان نور زند ، تو زنا مکن وروزه مدار پس کشیداورا امام محمدباقر علیه‌السلام بسوی خود بدست مبارك خود و گفت عمل اهل نارمیکنی وامید داری که ببهشت روی، واز پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقولست که هر آینه بیابنددرروزقیامت جماعتی که مرایشانرا حسنات باشد همچو کوههای حجاز امر کنندایشانرا بآتش گفتند یارسول‌الله آیاایشان نماز گذاران بودند؟ فرمود اینان نماز گذاران و روزه‌داران وشب زنده‌داران بودندولیکن هر گاه ظاهر می‌شدبرای ایشان چیزی ازدنیا بآن می‌چسبیدند، وبدانکه نمیرسی باین مرتبه الا بانکه مجاهده کنی بانفس سر کش وبدرستی که نفس ضرررساننده‌ترین دشمنانست و باعث بلاهاست ومی اندازد اینکس را درورطهای هلاك و آواز کنندهٔ شهوات بسیارست وحق سبحانه فرموده که **فامامن طغی و آثر الحیوة الدنیافان الجحیم هی المأوی و امامن خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی** یعنی اما هر کـه از حدود در گذشته باشد واختیار کرده باشد حیوة دنیا را پس بدرستی که دوزخ جای اوست واما آنکسی که در پیشگاه پرورد گار خود خائف باشد وباز داشته باشد نفس خود را از آرزوها بدرستی که بهشت جای اواست ، وپیغمبر صلی‌الله‌علیه فرمود که دشمن ترین دشمنان تو نفس تست که در میان هر دو پهلوی تست پس غافل مشو از اووبند کن او را بقیدوبشکن او را بسه‌چیز .

اول ـ بمنع شهوات بجهت آنکه حیوان سر کش نرم میشود هر گاه آذوقه‌اورا کم کنند .

دوم ـ بتحمل سنگینی عبادات زیرا که دابه هر گاه ثقیل شد بار او و کم شد علیق او ذلیل ومنقادمیشود .

سیم ـ یاری خواستن از خدای عزوجل وتضرع بسوی او باین که یاری نماید تر ابر عبادت آیا نظر نمیکنی بقول یوسف علیه السلام که **ان النفس لامارة بالسوء الامارحم ربی** و هر گاه او را منقاد ساختی بر این سه امر اطاعت و انقیاد میکند ترا باذن الله سبحانه در این هنگام که تسلیم شدمبادرت مینمائی که مالك شوی او را ولجام کنی وایمن شوی ازشر او وچگونه سالم مانی وایمن باشی با اهمال تو با اوبا آنکه مشاهده کردی سوء استفاده او را از آزادی واختیارش و بدی احوال او را ، آیا ندیدی او را ؟ وحال آنکه در حال شهوت مانند بهائم است ودر حال غضب حیوان درنده ، و درحال مصیبت کودك ودر هنگام فراخی نعمت فرعون،ودر حال سیری متکبر ، و در حال گرسنگی دیوانه است ، اگر سیر کنی او را در شادی افراط کند و اگر گرسنه داری او را فریاد میکندوجزع مینماید پس اوهمچودراز گوش است که اگر جو میدهی او را لگد میزند واگر گرسنه است فریاد میکند؛ بعضی از علما گفته‌اند که از بدیهای نفس وجهل او آنست که هر گاه قصد معصیتی کرد یا بر انگیخته شد برای شهوتی اگر شفیع کنی بسوی او خدای تعالی را بعد از آن برسولان او و بجمیع انبیاء و کتب او و بجمیع ملائکه مقربین عرضه بداری بر او موت و قبر و قیامت وبهشت ودوزخ را اطاعت ننمایدوساکن نشود و ترك شهوت نکند ، بعد از آن اگر رو آوری باو بمنع یك (گرده) نان از اویاعطای یك نان وساکن و زایل شود شهوت او تا معلوم شود خست وجهل او پس حذر کن از آنکه غافل شوی ازو یکچشم زدن بدرستی که او همچنانست که گفته خالق او که عالمست باو که **ان النفس لامارة** بالسوء و کافیست این برای کسی که غافلست ازو پس لجام کن اورا بتقوی وبکش او را بمهار امید وبران او را بتازیانه خوف اما تقوی بجهت آنکه بند کنی او را بآن از سر کشی و رمیدن ، و اما خوف بدرستی که دو چیز را در بر دارد .

اول ـ بواسطه آنکه منزجر شود بسبب آن از معاصی پس بدرستی که نفس امن

کننده‌است ببدی‌ومیل کننده بشروباز نمی ایستدازین‌الابترسانیدن عظیم وتهدید سخت

دوم ـ بجهت آنکه عجب پیدا نکند بسبب طاعات وعجب از مهلکاتست بلکه خارو شکسته گردان او را بمذمت وعیب ونقص و آنچه کسب کرده از گناهان وخطاهائی که موجب رسوائی و آتش است واما امید لازمست، بواسطه‌دو امر:

اول ـ آنکه برانگیخته‌شود بر طاعات بواسطه آنکه کار نیکو ثقیل‌است بر آدمی ، وشیطان‌مانعست‌از آن‌ونفس میل کننده است بکاهلی‌وبطالت.

دوم ـ بجهت آنکه آسان شود بر تو احتمال مشقتها و سختیها بواسطه آنکه کسی که شناخت آنچیزیرا که طلب میکند آسان میشود براو آنچه بذل مینماید در راه بدست‌آوردن او ، آیا نظر نمیکنی بگیرنده عسل که فکر نمیکند بگزیدن زنبور چون یاد میکند شیرینی عسل را و کننده این‌کار تمام روز را با جهد فراوان کار میکند و لذّت زیادی بخاطر بدست آوردن اجرت از کار خود میبرد و زراعت کننده اندیشه نمیکند بکشیدن محنت گرما و سرما ومباشرت مشقت و تشویش در تمام سال ، بواسطه آنکه یاد می‌آورد محصول را که برخواهد داشت پس جهد کن ای کسیکه گوش شنوا داری بر حدنهائی و صبر کن بر درد و بلا همچنانکه شاعر گفته شعر :

ماضر من کانت الفردوس مسکنه   ماذا تحمل من بأس واقتار
تراه یمشی کئیبا خایفاً وجلا   الی‌المساجد یمشی بین اطمار

یعنی ضرر نمی یابد آنکسی که فردوس مسکن اواست از آنچه میکشد از فقر و تنگدستی می‌بینی اورا که می رود غمگین وترسان بمساجد در میان کهنه پوشان بعد ازآن هر گاه باشد اثر عبودیت‌قیام بطاعت‌و باز ایستادن از معصیت واین تمام نمیشود با این نفس اماره الابه ترغیب و ترهیب و ترسانیدن و مرحبا گفتن بدرستی که حیوان سر کش احتیاج براننده دارد که اگر در راه ماند از طرفی اورا با شلاق بزند وازطرفی هم نشان دهند باوجورا برخیزد وخلاص شود ازآنچه فتاده درآن و کودك نادان‌نمیرودبمکتب الابامیدواری ازجانب پدر ومادر و ترس

از معلم ، همچنین این نفس را به سر کشیست که افتاده است در ورطهٔ دنیا پس ترس تازیانه اوست و راننده اوو امید جواوست و کشنده او وصباح نمیرود کودك نادان بمکتب الاجهت امیدواری وترس پس ذکر بهشت و ثواب آن تشویق وترغیب نفس است و ذکر آتش وعقاب آن ترهیب و تخویف نفس است .

فصل = و بتحقیق که دوست داشتم که ختم کنم این رساله را بذکر اسمای حسنی او سبحانه وتعالی بجهت چند چیز اما اولا بواسطه آنکه مقصود ازوضع این کتاب تنبیه است بر آنچه سبب اجابت دعاست و خدای تعالی فرموده که : **و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها** یعنی مر خدایراست اسماء حسنی پس بخوانید او را بآن اسماء .

و روایت کرده صدوق باسناد صحیحه ازعبدالله سلام بن صالح هروی و او از امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام واوازپدران خود وایشان ازامیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که مرخدای عزوجل را نود و نه نامست هر که بخواند خدا را بآن نامها مستجاب میشود دعای او و هر که بشمارد این اسماءرا داخل میشود دربهشت ، واما ثانیاً بواسطه شرف یافتن این رساله واین که باشد ختام اومشك بعد از آن درپی آن در آرم شرح این نود ونه نامرا بطرز موجزی نه باختصاریکه مطلب ازبین رود ونه طولانی که کسالت آورنده باشد تا در دل گیرد این را شنوندهٔ این وخواننده وياد گیرنده ونگه دارنده پس بر سد بسبب این بحقیقت توحید و شاید باین اشاره کرده باشد صدوق بقول خود که معنی احصای اینها احاطه باینهاست و و قوف بر معانی اینها و نیست معنی احصا شمردن اینها .

و روایت کرده صدوق نیز باسناد خود ازسلیمان بن مهران واو ازامام جعفر صادق علیه السلام واوازپدرخود امام محمد باقر واوازپدر خود علی ابن الحسین علیهما السلام واو از پدرخود امام حسین و اواز پدر خود امیر المؤمنین علیهما السلام که حضرت

رسالت‌پناه صلی الله علیه وآله فرموده که مرخدای تبارك و تعالی را نود و نه نامست صد الایك کم هر که احصا کندآنها را داخل میشود دربهشت وآنهااینست:

الله الواحد الاحد الصمد الاول الاخر السمیع البصیرالقدیر القاهرالعلی الاعلی الباقی البدیع البارئ الاکرم الظاهر الباطن الحی‌الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحبیب الحمید الحفی‌الرب الرحمن الرحیم الزارئ الرزاق‌الرقیب الرؤف الرائی‌السلام المؤمن‌المهیمن العزیز الجبار المتکبر السیدالسبوح‌الشهید الصادق‌الصانع الطاهر العدل العفو‌الغفور الغنی‌الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم الملك القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی‌الحاجات‌المجید الولی المنان المحیط المبین المقیت المقیث المصور‌الکریم‌الکبیر‌الکافی کاشف الضرالوتر‌النور الودود الوهاب الناصر الواسع الهادی الوفی الوکیل الوارث البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخیر الخالق خیر‌الناصرین‌الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی

پس الله مشهورترین اسمای خدای سبحانه است واعلای آنهاست در ذکر و دعا و قصد کرده میشود بآن سایر نامهای خدا **الواحد الاحد** دو اسم اند که شاملست این هردو را نفی ابعاض و اجزاو فرق میان این هردوازچند وجه است.

اول - آنکه‌واحد آنست که متفرد باشد بحسب ذات واحدآنست که متفرد باشد بحسب معنی.

دوم - آنکه واحد اعمست بحسب مورد بواسطه‌آنکه اطلاق میکنند او را بر ذوی العقول و غیر ذوی العقول و اطلاق نمیکنند احدرا الابرذوی‌العقول.

سیم - آنکه واحدداخل میشود در ضرب و عدد وممتنع‌است‌دخول‌احددرین

الصمد - آن سیدیست که رجوع کنند باو درامور و قصد کرده‌شود درحاجات و نزول‌بلیات واصل صمد بمعنی قصدست عرب میگوید **صمدت صمد هذا الامر ای‌قصدت‌قصده** و بعضی گفته‌اند صمدآن چیزیست که اورا جسم وجوف نباشد

الاول - سابقست بر جمیع اشیا که بوده است همیشه پیش از وجود مخلوقات و

هیچ چیز پیش از او نبوده .

الاخر ـ او باقیست بعد ازفنای خلق و نیست معنی آخر آنچیزی که مراورا انتها باشد همچنانکه نیست معنی اول آنچیزی که مراو را ابتدا باشد پس اوست اول و آخر .

السمیع ـ یعنی سامع است می شنود سخن آهسته و رلزرا و مساویست نزد او بلند و آهسته ونطق و سکوت و گاهست که می باشد سامع بمعنی قبول واجابت و او آنکسیست که قبول میکند توبه را و میشنوددعا را ، وبعضی گفته اند سمیع آنکسیست که عالمست بمسموعات و آن اصوات و حروفست و ثبوت این صفت از برای خدای تعالی ظاهراست بواسطه آنکه غایب نیست ازاو هیچ از اصوات خلق او یا آنکه اوعالمست بهرمعلومی پس داخلست در اواین .

البصیر ـ بمعنی مبصراست یعنی عالم بخفیات و بعضی گفته اند بصیر بمعنی عالم بمبصرات است .

القدیر ـ بمعنی قادراست و اومشتق است از قدرت برشئی وتمکن از آن پس هیچ چیز طاقت نداشته باشد امتناع از اراده او و استطاعت نداشته باشد بیرون رفتن از مراداورا کسی .

القاهر ـ کسیست که غالبست بر گردنکشان و بر بندگان بموت و اشیاء طاقت امتناع ازاوراندارند در آن چیزهائیکه اراده کرده بجا بیاورند .

العلی ـ آنکسیست که منزه باشدازصفات مخلوقات ومرتبه او بلند تر باشد از آنکه وصف کرده شود بآن صفات وگاهست بمعنی **عالی فوق خلقه** می باشد بجهت قدرت برایشان یابمعنی ترفع است بواسطه آنکه منزه است شبیه هان وشریکان و از آنچیزی که فرود رود در او وساوس جاهلان وپی برد بسوی اوفکر گمراهان و او بزرگوار تراست ازآنچه میگویندظالمان .

الاعلی ـ بمعنی غالبست همچو قول خدای تعالی که **لاتخف** یا موسی **انك انت الاعلی** و گاهست که می باشد بمعنی منزه از امثال واضداد واشباه وانداد .

الباقی - آنکسیست که عارض نشود اورا عوارض زوال ، و بقای او غیر متناهی باشد ومحدود نباشد و صفت بقا و دوام او همچو بقای بهشت و دوزخ و دوام این هر دو نباشد بواسطه آنکه بقای او ازلی وابدیست و بقای بهشت و دوزخ ابدی غیر ازلیست و معنی ازل آنست که همیشه بوده و خواهد بود ومعنی ابدی آنستکه زوالی ندارد وبهشت ودوزخ دومخلوقند که خلق شده اند بعد از آنکه نبوده‌اند پس این فرقست مابین این دوموضوع.

البدیع - آنکسیست که آفریده باشد مخلوقاترا در حالتی که از نو ایجاد کرده باشد بی سبقت ماده و او فعیلست بمعنی مفعل همچوالیم بمعنی مؤلم و بدع آنچیزی است که باشد اول در هر چیزی همچنانکه در قرآن واقع شده که **قل ما کنت بدعاً من الرسل** یعنی ای محمد بگو من نیستم اول از رسولان .

الباری - یعنی خالق ومیگویند **برء الله الخلق** یعنی آفریده خدای تعالی خلق را همچنانکه میگویند «باریٔ النسم» واو آن کسیست که شکافت دانه‌را وآفرید آدمی را ومیگویند **باری البرایا** یعنی آفریننده خلایق وبریه بمعنی خلیقه‌است

الاکرم - بمعنی کریمست و گاهست که میآید افعل بمعنی فعیل همچو قول خدای تعالی که **وهو اهون علیه** یعنی **هین علیه** وقول اوعزوجل **لا یصلیها الاالأشقی وسیجنبها الاتقی** یعنی الشقی و التقی و درین معنی شاعر گفته که :

ان الذی سمك السماء بنالنما بیتاً دعائمه و اعز و اطول

الظاهر - یعنی ظاهراست بحجتهای روشن و براهین آشکار وشواهد نمایان او دالست برربوبیت او و صحت وحدانیت او پس هیچ موجودی نیست الا آنکه او شهادت میدهد بوجود خداوند ، وهیچ مخترعی نیست الا آنکه او مبیّن است از توحید اوودراین معنی گفته‌اند که **وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد** یعنی ودر هرچیزی مراورا نشانهٔ هست که دلالت میکند بر آنکه حق سبحانه و تعالی یکتاست ،و گاهست بمعنی غالب قادر میباشد همچو قول خدای تعالی **فاصبحوا ظاهرین**

الباطن- یعنی پنهان ازدیدن چشمهاودسترسی خواطر وافکاربآن، و او ظاهر خفی است ظاهراست بآیات پس او پنهانست بدن حجاب وظاهراست بی آنکه نزدیك شود و گاهست بمعنی بطون میباشد یعنی آزمودن وبطانه هر شخص دوستان اویند آنهائی که داخلست این در امر ایشان و داخلند ایشان در امراو یعنی جمیع اسرار بیکدیگر میگویند و معنی درین هنگام این خواهد بود که او عالمست بسرایر مخلوقات پس او عالم باشد بسرایر قلوب و مطلع بر آنچه مخفیست ازغیوب .

الحی - او فعال مدرکست و او حی است بنفسه و جایز نیست بر او موت و فنا ونیست محتاج بحیاتی که بآن زنده باشد .

الحکیم - آنکسی است که محکم به خلق اشیا باشدومعنی احکام خلق اشیا محکمی تدبیراست ونیکوئی تصویر وتقدیر. وبعضی گفته اند حکیم بمعنی عالمست وحکم در لغت بمعنی علمست بنابرقول خدای تعالی که **ویؤتی الحکمة من یشاء** و حکیم نیز آنکسی است که فعل قبیح از او صادر نشود و اخلال نکند در کار صحیح ، و حکیم آنکسی است که وضع کند اشیاء را در مواضع خود واعتراض نباشد براودر تقدیر او وخشم نگیرند براو در تدبیر او .

العلیم - آنکسیست که عالم باشد بسرایر وخفیات که در نتواند یافت آنرا عالمی که ازمخلوقات باشد بنابرقول خدای تعالی که **وهو علیم بذات الصدور فا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض و لافی السماء** یعنی او داناست بآنچه در سینهاست پس غایب نیست از او مثقال ذرهٔ که در زمینست و نه آنچه در آسمانست عالمست بتفاصیل معلومات پیش از آنکه حادث شوند وبعد از وجود آنها .

الحلیم - آنکسیست که صاحب عفو باشد و تأخیر در عذاب کند و با وقاریست که متغیر نمیسازد اورا جهل جاهل ونه غضب مبغض ونه عصیان عاصی.

الحفیظ - او حافظی است که نگه میدارد آسمانها و زمین را و آنچیزی که میان این هردواست ونگه میدارد بنده خودرا ازمهالك وتشویشات وحفظ میکند

او را از افتادن بد.

الحق ـ آن کسیست که محقق است بودن او ووجود او وهر چیزی که صحیحست بودن او و وجود او پس او حقست همچنانکه میگویند **الجنة حق کاینة و النار حق کاینة**

الحسیب ـ آن بمعنی کافیست میگویند **حسبك درهم** یعنی کافیست ترا درهمی ودر کلام مجید واقع شده که **حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین** یعنی کافیست ترا خدا و آناتی که تابع تواند از مؤمنان و حسیب بمعنی محاسب نیز آمده همچو قول خدای تعالی که **کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً** یعنی محاسبا وحسیب بمعنی محصی وعالم نیز آمده.

الحمید ـ آن محمودیست که مستحق حمدست در کارهای خود یعنی مستحقست حمد را در خوشحالی وپریشانی ودرسختی وآسانی.

الحفی ـ معنی او عالمست و او سبحانه فرموده که **یسئلونك کانك حفیٌ عنها** یعنی سؤال میکند ترا گویا تو عالمی از وقت آمدن قیامت و گاهست حفی بمعنی لطیف میباشد یعنی لصف کننده است بتو بواسطه نیکوئی تو و لطف تو.

الرب ـ یعنی مالکست و هر که مالك است چیزی را او رب آنست و از اینجاست قول حق سبحانه که **ارجع الی ربك** یعنی رجوع کن بسوی سید خود ومالك خود و گفته است شخصی در روز حنین که **لان یربنی رجل من قریش احب الی من ان یربنی رجل من هوازن** یعنی اگر مالك شود مراورب من شود مردی از قریش دوست‌تر است بسوی من از آنکه مالك شود مرا مردی از قبیلهٔ هوازن، وداخل نمیشود«الف لام» بر غیر معبود سبحانه بواسطه آنکه«الف لام»برای عمومست و اوسبحانه مالك همه چیزاست واطلاق میکنند مالك را برغیراو نسبی بآن مقداری که بنده مالك چیزیست ومضافست باو و ربانیون کسانی‌اند که نسبت داده شده‌اند بعبادت برای پروردگار خود بواسطهٔ انقطاع ایشان بسوی او و قرب ایشان بحضرت او، و ربانیون آنهااند که صبر کرده‌اند با انبیا وملازم انبیا بوده‌اند.

الرحمن - یعنی بخشاینده بجمیع خلق بواسطه آنکه او صاحب رحمت شامله است که رسیده رحمت او بهمه خلقان در ارزاق واسباب معاش ایشان وعامست بخشش او مؤمن و کافر را وصالح و فاسق را .

الرحیم - یعنی آمرزندهٔ مؤمنان مخصوص ساخته ایشانرا برحمت خود همچنانکه در کلام مجید فرموده که **وکان بالمؤمنین رحیماً** و رحمن و رحیم دو اسمند که موضوعند برای مبالغه ومشتق اند ازرحمت، ورحمت نعمتست و خدای تعالی فرموده که **وما ارسلناك الا رحمة للعالمین** یعنی نفرستادیم ما ترا ای محمد الا بجهت رحمت از برای عالمیان یعنی نعمت برایشان، و گاهست نام نهاده میشود برحیم غیر خدای تعالی و نام نهاده نمیشود در رحمن غیر او عزوجل بجهت آنکه رحمن کسیست که قادر باشد بر دفع بلیات و رحیم از خلق او قادر نیست بردفع بلیات ، وقرآنرا رحمت میگویند وبارانرا رحمت میگویند یعنی نعمت است و از مخلوقات کسی را که رقت قلب دارد رحیم گویند بواسطه بسیاری وجود رحمت ازاو بسبب رقت دل واقل آن دعا کردن اوست از برای مرحوم واندوه او از برای او؛ ونیست رحمت در حق خدای سبحانه بمعنی رقت قلب ، بلکه معنی رحمت ایجاد نعمتست از برای مرحوم و کشف بلیات ازاو وتعریفی که شاملست او را آنست که گویند رحمت خلاص ساختن از اقسام آفاتست و رسانیدن خیراتست بارباب حاجات .

الزارئ - بمعنی آفریننده است و خدا آفریده است مخلوقات را و خلق کرده ایشانرا و اکثر بر ترك همزه رفته‌اند .

الرازق - کسیست که متعهد رزق است و قایمست بر هر نفسی بآنچه اقامت نماید از برای او از قوت او و رسیده بتمام خلق رزق او پس خاص نساخته بر رزق مؤمن را دون کافر ونه نیکو کار را دون فاجر.

الرقیب - بمعنی حافظست که غایب نیست از او چیزی واز اینجاست قول سبحانه که **مایلفظ من قول الالدیه رقیب عتید** یعنی تلفظ نمیکند آدمی بقولی

الا آنکه نزد اوست حافظی حاضر .

الرؤف ـ بمعنی رحیمست که مهربان باشد بر بندگان برحمت خود ، و بعضی گفته‌اند که رأفت ابلغست از رحمت و گویند رأفت اخص است از رحمت ورحمت اعمست.

الرائی ـ معنی او عالمست و رؤیت علمست و از اینجاست قول خدای تعالی که **الم ترکیف فعل ربك بعاد** مراد اینست که آیا ندانستی و گاهست رائی بمعنی مبصر می‌باشد ورؤیت ابصارست .

السلام ـ معنی او ذوالسلام است و سلام در صفت خدای تعالی باینمعنی است که او سالم است از هر عیبی وبریست از هر آفتی ونقصی ، وبعضی گفته‌اند معنی او مسلمست زیرا که سلامتی یافت میشود از قبل او و سلام و سلامت مثل رضاع ورضاعت است وقول خدای که **لهم دار السلام** جایزاست که دارمضاف باشد بسوی او سبحانه وجایزاست که نام نهاده شده باشد بهشت سلام بواسطه آنکه کسی که رفت بسوی آن سالم میماند در آن از جمیع آفات دنیاپس آن دار سلامة باشد .

المؤمن ـ اصل ایمان در نعمت تصدیقست پس مؤمن مصدق باشد یعنی راست است وعدهٔ او وراستست گمان‌های بندگان مؤمن او ونومیدنمیگرداند ایشانرا از آرزوهای ایشان و گاهست که باین معنی است که ایمن میگرداند ایشانرا از ظلم وجور ، واز امام جعفر عليه‌السلام منقولست که نام نهاده شده است باری عزوجل مؤمن بواسطه آنکه ایمنست از عذاب او هر که اطاعت میکند او را و نام نهاده میشود بندهٔ مؤمن بنا بر آنکه او ایمنست از خدای تعالی پس زینهار میدهد او را خدا در امان خود .

المهیمن ـ یعنی گواهاست وازینجاست قول خدای تعالی که **مصدقاً لمابین یدیه من الکتاب ومهیمناً علیه** پس **الله المهیمن** یعنی شاهدبرخلق خودبآنچیزی که صادر میشود از ایشان از قول وفعل بواسطه آنکه غایب نیست ازو مثقال ذره در

زمین ونه در آسمان ، وبعضی گفته‌اند مهیمن بمعنی امنیت است وبعضی گفته‌اند بمعنی نگبهانست برچیزی و نگه دارنده آنست و گویند آن اسمیست از اسمای خدای عزوجل در کتب آسمانی .

العزیز - یعنی رفیع القدری که مغلوب نشود وباین معنی نیز آمده که آن چیزیکه برابری نکند با او هیچ چیز و مثل و نظیر نباشد مراورا ، و در مثل میگویند **من عزیز** یعنی هر که غالب شد ربود وقول خدای تعالی در حالتی که حکایت میکند از خصم که **وعزنی فی الخطاب** یعنی غالب شدن بر من در جواب دادن ، و گاه بمعنی ملك می آید همچنانکه برادران یوسف گفتند که **یا ایها العزیز** یعنی **یاایها الملك** .

الجبار - آنکسیست که تدارك کند مصایب خلق را وشکست ایشانرا و کفایت کرده باشد برای ایشان اسباب معاش ورزق را ، و بعضی گفته اند جبار بمعنی عالی فوق خلقت است وشکنندهٔ هر گردن کشی و نزد بعضی دیگر جبار آنکسیست که نرسد دست کسی باو میگویند مر درخت خرمائی را که نمیرسد دست باو جبارة و جبر آنست که مجبور سازی آدمی را از روی قهر بر امری از امور و امام جعفر علیه السلام فرمود که جبر نیست وتفویض نیست ولیکن امریست میان این دو امر و مراد حضرت اینست که خدای تعالی مجبور نساخته بندگانرا بر معصیت و وانگذاشته بایشان امر دین را تا بگویند در آن برأی‌های خود و قیاسها وبدرستی که او سبحانه حدی تعیین نموده ووصف کرده وبیان فرموده وفرض وسنت وضع نمود وکامل ساخته از برای ایشان دین را پس بایشان وا نگذاشته باشد امر دین را با تعریف وتوصیف اوسبحانه دین را.

المتکبر - آنکسیست که متعالی باشد از صفات خلق و میگویند متکبر مر بعضی مخلوقها ترا که مطیع نیستند وقتی که منازعه میکنند با خدای تعالی در عظمت او وآن مأخوذاست از کبریا و کبریا اسم تکبر و تعظمست .

السید - معنی او مَلِك است ومیگویند مَلِك قوم وعظیم ایشانرا سید گفته اند

بقیس بن عاصم که بچه چیز سید قوم خود شدی گفت به بخشش ومنع ایذاو نصرت مولی ، وپیغمبر ﷺ فرمود که علی سید عربست پس عایشه گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی؟ فرمود ؛ من سید ولد آدمم وعلی سید عربست پس عایشه گفت یا رسول الله چه چیز است سید فرمود آنکسی که لازم باشد اطاعت او همچنانکه لازمست اطاعت من پس بنا بر این حدیث سید آن پادشاهیست که لازم باشد طاعت او.

سبوح - یعنی منزه از هر چیزی که سزاوار نباشد که وصف کرده شود با آنچه و آن صیغه ایست منبی بر فعول و نیست در کلام عرب فعول بضم «فا» **الاسبوح وقدوس** وهر دو بیك معنیست .

الشهید - آنکسیست که غایب نباشد از او چیزی میگویند که شاهد وشهید و عالم وعلیم یعنی گویا که او حاضر ومشاهدیست که غایب نیست از او چیزی میباشد شهید بمعنی علیم بنا بر قول خدای تعالی که: **شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة** بعضی گفته که معنی آن علمست .

الصادق - یعنی آنکسی که راست گوید در وعدهٔ خود و کم نکند ثواب کسی را که وفا نموده بعهد او

الصانع - صانع مطلق کسی است که صانع همه مصنوعا ت باشد یعنی آفرینندهٔ همه مخلوقات ومبدع جمیع بدایع واین کلام دلالت میکند بر آنکه شبیه نیست باو هیچ چیز بواسطه آنکه نیافتیم ما در آنچه مشاهده کردیم فعلی را که شبیه باشد بفاعل او البته ، وهرموجودی که غیر اوست فعل او وصنعت اوست ، وجمیع این دلیلست بروحدانیت او و شاهدست بر انفراد او ، و دالست بر آنکه او آفرینندهٔ خلقست وآنکه شریك نیست او را و گفته اند بعضی حکما درین معنی در وصف نرکس که:

عیون فی جفون فی فنون	**بدت واجاد صنعتها الملیك**
بابصاراً لتفنج طامحات	**کان حداقها ذهب سبیك**
علی قصب الزمرد مخبرات	**بان الله لیس له شریك**

یعنی چشمهاست در پلکها در فنونی که ظاهرست و نیك کرده صنعت آنرا

پادشاه بچشمهای که در کرشمه ونازند در حالت نظر کردن و گویا حدقه های ایشان سبیکه طلاست که برنی سبز واقع شده و خبر دهنده اند باینکه نیست مرخدای راشریکی .

الطاهر-معنی او اینست که منزه باشد از اشباه وانداد و امثال و اضدادو مصاحب واولاد وحدوث وزوال وسکون وانتقال وطول وعرض ورقت وغلظت وحرارت و برودت وبالجمله او منزه است از معانی مخلوقات ومتعالیست از صفات ممکنات و متقدس است از نعوت محدثات ، پس او بزرگوار تر و گرامی تر و منزه تر و بزرگتراست از آنکه احاطه کند باو علمی یا خیال تواند کرد او را وهمی.

العدل -آنکسیست که میل نکند باو هوی وهوس تا جور کند در حکم واز مردمان عادل کسی است که مرضی باشد قول او وفعل او وحکم او.

العفو - محو کننده گناهان مهلکه است و تبدیل کنندهٔ آنها با صفات آن از حسنات وعفو فعواست مشتق از عفو وعفو بمعنی گذشتن از گنا هانست و ترك جزا دادن بد کننده و گفته اند آن مأخوذاست از **عفت الریح الاثر** میگویند این را وقتی که باو محو گرداند اثر راه

الغفور آنکسی است که بسیار باشد آمرزش او و معنی او باز میگردد بآمرزش گناهان در آخرت و در گذشتن از عقوبت وآن مشتقست از غفرو آن ستراست وپوشش ازاینجهتست که کلاه خود را مغفر نام کرده اندجهت آنکه سر را میپوشاند و مبالغه در عفو بیشتراست از مبالغه در غفوربنا بر آنکه پوشش چیزی گاهست که حاصل میشود با بقای اصل بخلاف محو که آن ازاله است مرانرا با لکلیه وبر طرف ساختن اثر آنست بتمامی .

الغنی-آن کسی است که مستغنی باشداز مخلوقات فی حدذاته پس عارض نشود مراورا حاجات و بکمال و قدرت خود مستغنی باشد از آلات و هر که غیر اوست محتاجست باو و اگر چه در وجود باشد پس اولست غنی مطلق .

الغیاث -معنی آن مغیث است یعنی فریادرس نام نهاده شده است بمصدر از

روی توسع و تجوز بنابر بسیاری فریاد رسیدن او بیچاره گانرا واجابت کردن او دعای مضطر را.

الفاطر - آنکسیست که آفریده مخلوقات را و ابتدا کرده صنعت اشیا را و بی‌ماده خلق کرده آنهارا پس او خالق ومبدع اشیاست .

الفرد - معنی آن منفرد است بر بوبیت وبامر کردن دون خلق او و نیز باینمعنیست که او موجود است تنها وهیچ شریکی موجود نیست با او.

الفتاح - یعنی حاکم میان بندگان عرب میگوید **فتح الحاکم بین الخصمین** هر گاه حکم کرد حاکم میان دو خصم وازاینجاست قول حق سبحانه **که ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین** یعنی بار خدایا حکم کن میان ما ومیان قوم ما براستی و تو بهترین حکم کنندگانی و فتاح نیز آمده یعنی آنکسی که مفتوح میسازد رزق ورحمت را ازبرای بندگان خود.

الخالق - آنکسیست که میشکافد ارحام را پس مشتق میشود ارحام از حیوان و میشکافد دانه و استخوان خرما را پس شکافته میشود اینها از نبات و میشکافد زمین را پس شکافته میشود زمین از هرچیزی که بیرون می‌آید از آن و از اینجاست قول حق سبحانه که **والارض ذات الصدع** و شکافته تاریکی رااز صباح و ابر را ازباران و شکافت دریا را از برای موسی پس شکافته شد دریا و هر فرقه ازین شکافها بود همچو کوه بزرك .

القدیم - آنکسیست که مقدمست برهمه چیز بجمیع جهات تقدم و نیست مر وجود او را اولی و پیشی نگرفته است براو عدم

الملك . یعنی ملك تام برای جمیع مملوکات وملکوت ملك اوسبحانه است زیاده کرده‌اند در او تا را همچنانکه زیاده کرده‌اند دررهبوت ورحموت عرب میگوید « رهبوت خیر من رحموت » یعنی اگر بترسی بهتر از آنست که رحم کرده شوی .

القدوس - فعول است مشتق از قدس و آن بمعنی طهارتست و قدوس آنکسیست

که پاك باشد از عیوب و منزه باشد از اولاد و انداد وتقدیس بمعنی تطهیر و تنزیه است و قول خدای عزوجل که حکایت میکند از ملائکه که **نحن نسبح بحمدك و نقدس لك** یعنی ما تسبیح میگوئیم بحمد تو و نسبت میدهیم ترا بطهارة و نسبحك و نسبح لك بیکمعنیست و حضیرهٔ قدس موضعیست که پاك باشد از چرکنیهای دنیا و رنج و تشویش و دردها و بعضی گفته اند قدوس از اسمای خدای عز و جلست در کتب سماوی .

القوی ـ گاهست بمعنی قادر می باشد و مأخوذست از قوی «علی الشئی فقد قدر علیه» ومی باشد معنی او تمام القوائی که مستولی نباشد براو عجز و او قویست که درمانده نمیشود ویاری نمیخواهد از کسی .

القریب ـ بمعنی مجیب است همچو قول خدای تعالی که **اجیب دعوة الداع** و گاهست می باشد بمعنی عالِم بوساوس دلها که حجاب نباشد میان او و میان دلها و مسافت نباشد همچو قول او سبحانه که **و نحن اقرب الیه من حبل الورید** یعنی ما نزدیکتریم بانسان از رك گردن او سبحانه نزدیکست بدون مس کردن ومفارقست از خلق بدون طریق و مسافت بلکه او بر مفارقتست درمخالطت و مخالفست مر- مخلوقاترا در مشابهت و همچنین نزدیك شدن باو نیست از جهت طرق و مسافتها بلکه از جهت طاعتست و حسن عبادت ، وخدای تبارك و تعالی نزدیکست ونزدیك شده نزدیکی او از غیر نقل کردن بواسطهٔ آنکه اوبقطع مسافت نزدیك نمیشود و علو او بگذشتن از هوا نیست و او بوده است پیش از آنکه پائین و بالائی خلق شود و قبل از آنکه چیزی بالا و پائین نامیده شود .

القیوم ـ آنکسیست که قایم و دایم باشد بلازوال و بعضی گفته اند قیوم بمعنی قیم بر هرچیزی برای توجه و رسیدگی کردن بآن و مثل اوست قیام و این هردو از فعول و فیعال اند و مشتق اند از «قمت بالشئی» عرب میگوید «قمت بالشئی» هر گاه که تو متوجه چیزی شوی بنفس خود و رو آوری بحفظ واصلاح وتدبیر آن وهم

ازین بابست آنچه گفته اند که **مافیها من دبوروالادبار** .

القابض - معنیاو اینست که او آنکسیست که نگاه میدارد رزق را از فقرا بنابرحکمت و لطف خود بجهت آزمودن ایشان بصبر و بجهت آنکه ذخیره کند از برای ایشان اجرهای نفیس و گفته‌اندقابض کسیست که قبض ارواح‌میکندبموت وگویند مشتق از قبض است و آن ملك است همچنانکه میگویند فلان در قبض فلانست یعنی‌درملك اوست‌و این خیر درقبض منست یعنی درملك منست‌وازاینجاست قول‌حق‌سبحانه‌**والارض جمیعاًقبضته‌یوم‌القیمة**‌واین‌همچو قول‌اوست که‌**فله‌الملك یوم ینفخ فی‌الصور والامر یومئذ لله** .

الباسط - آنکسیست که گسترانیده ارزاق را برای اغنیا تا بحدی که باقی نمانده احتیاجی‌بسبب‌رحمت وجود و کرم وفضلش.

القاضی- آنکسیست که حکم کننده است بر بندگان خود باینکه اطاعت و انقیاد او نمابند در اوامر و نواهی او و در آنچه زجر نموده از آن و در آنچه مرضی اولست و اشتقاق آن‌ازقضاست وآن ازخدای‌تعالی برسه‌وجه است.

اول- حکم والزام همچوقول‌او سبحانه که‌**وقضی‌ربك‌ان‌لاتعبدوا الاایاه** یعنی حکم کرد پروردگار تو که نپرستید الا او را و میگویند**قضی القاضی‌علیه بکذا** یعنی حکم کرد قاضی براوباین‌والزام کرداورا .

دوم-خبرواعلام‌همچوقول‌اوسبحانه که **وقضیناالی‌بنی‌اسرائیل فی‌الکتاب** یعنی خبردادیم‌ایشانراباین‌برزبان‌پیغمبر ایشان .

سیم - اتمام‌همچوقول او عز و جل که **فقضاهن سبع سموات فی یومین** یعنی تمام کرد خلق هفت آسمانرا در دو روز و عرب‌میگوید «قضافلان‌حاجته»یعنی تمام کردحاجت‌اورا بر آنوجهی که‌سؤال‌میکرد.

المجید- بمعنی واسع‌الکرم‌است‌میگویند **رجل ما جد** هر گاه باشد اوسخی واسع‌العطا و بعضی گفته‌اند معنی آن کریم‌وعزیزاست‌وازینجاست‌قول‌خدای عزوجل

قرآن مجید یعنی کریم عزیزو مجد در لغت بمعنی رسیدن بشرفست و گاهست بمعنی ممجد می‌باشد یعنی تمجیدمیکنند وتعظیم مینمایند اوراخلق او .

المولی ـ معنی آن یاری دهندهٔ مؤمنانست و متولی ثواب و اکرام ایشان همچنانکه خدای عز وجل فرموده که **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور** یعنی خدا ولی آنکسانیست که ایمان آورده‌اند و بیرون آورده آنها را از تاریکی کفر بنور ایمان و گاهست بمعنی اولی می‌باشد واز اینجاست قول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که **الست اولی منکم بانفسکم** یعنی آیا من نیستم اولی از شما بنفسهای شما؟ گفتند بلی یارسول الله فرمود(۱) **من کنت مولاه فعلی مولاه** یعنی هر که من اولی باشم ازو بنفس او پس علی اولیست ازو بنفس او و گاهست بمعنی ولی میباشد و ولی آنکسیست که متولی امری باشد و قایم باشد و ولی طفل آنکسیست که متولی اصلاح حال او باشد و قیام نماید بمهمات او و خدای تعالی ولی مؤمنانست بنا بر آنکه او متولی اصلاح حال ایشانست بیقین و قایم بمهمات ایشان درامور دنیاو دین .

المنان ـ معنی او معطی منعم ست وازینجاست قول او سبحانه که **فامنن او امسك بغیر حساب**

المحیط ـ آنکسیست که مستولی و متمکن باشد بر اشیاء وفرا گرفته باشد اشیاء را از روی علم و قدرت پس او سبحانه محیط است یعنی مستولیست برجمیع اشیاء از روی علم پس غایب نیست ازو مثقال ذره درآسمانها ونه درزمین ونیست کوچکتر از ذره و نه بزرگتر الا آنکه در کتاب مبین است و حضرت حق سبحانه به پیغمبر خطاب کرده که **قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفدالبحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً ولو انما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله** یعنی بگوای محمد که اگر دریا مرکب شود ازبرای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه نیست و نابود شود دریا پیش از آنکه باتمام رسد کلمات پروردگار من و اگر چه بیاوریم مثل آن دریارامدد و اگر آنچه درزمین است از درختان قلم شوندو دریای محیط مرکب آن باشد و بعد از آن هفت دریای

---

(۱) من کنت مولاه فهذا علی مولاه (د2) یعنی هر کرمن مولای اویم پس ابن علی مولای او است

دیگر تمام نشود کلمات الله و او سبحانه مستولیست بر اشیاء از روی قدرت پس بیرون نیست از قدرت او مقدوری و اگرچه بزرگ باشد پس مساویست نزد او نمله و نخله و طفل شیرخواره و عرش بزرگ و لطیف و جسیم و جلیل و حقیر و او برهمه چیز قادراست و در کلام مجید فرموده که: **ماخلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة** یعنی نیست آفریدن شما و نه برانگیختن مگر یکنفس و نیز فرموده که **انما امره اذا اراد شیئاً آن یقول له کن فیکون** یعنی نیست امر او مگر هرگاه اراده کرد چیزیرا که بگوید مر آنرا که باش پس میباشد.

المبین - یعنی ظاهر و بیّن است بآثار قدرت و علامات خود و ظاهر سازنده حکمت خوداست بآنچه ظاهراست از تدبیر او و روشنست از بنیان او.

المقیت - بمعنی تواناست ودراین معنی گفته زبیر بن عبدالمطلب که «وذی ضغن کففت النفس عنه و کنت علی مسأته مقیتا» یعنی بسا صاحب کینه که باز داشتم نفس را ازاو و حال آنکه بربدی رسانیدن باو توانا بودم پس این لغت قریش است و بعضی گفته‌اند بمعنی حفیظ است که عطا مینماید چیزیرا بر قدر حاجت وحفیظ از حفظ مشتق است وبعضی گفته‌اند مقیت آنکسیست که عطا کند قوت را و بعضی گویند معنی او حافظ و نگهبانست.

المصور - آنکسیست که آفریده خلق را بر صورتهای مختلف تا بشناسند یکدیگر را بآن صورتها و خدای سبحانه فرموده که «و صور کم فاحسن صور کم»

الکریم - بمعنی بخشنده و فضل کننده است عرب میگوید «رجل کریم» یعنی مردی بخشنده است و بعضی گفته اند کریم بمعنی عزیزاست همچنانکه میگویند «فلان اکرم علیّ من فلان» یعنی فلان عزیزتراست نزد من ازفلان وازینجاست قول او سبحانه که «انه لقرآن کریم» یعنی عزیز.

الکبیر - بمعنی سیداست میگویند مر بزرگ قوم را سید ایشان و کبریا اسم تکبر و تعظمست.

الکافی- یعنی بس است از برای کسی که توکل کندبراوپس کفایت‌میکنداو را از آنچه احتیاج دارد بآن و ملجأ نمیسازد اورا بغیر خود همچنانکه فهم میشود از آیة کریمه « ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه » که هر که توکل کند بر خدای تعالی پس اوکافیست اورا.

کاشف الضر- معنی او فرج‌دهنده است‌اجابت‌میکند مضطر را هر گاه‌بخواند اورا وبرطرف میسازد ازاوبدی‌را .

الوتر - بمعنی فردست و هرچیزی که‌فردلست آنرا وترمیگویند.

النور - آنکسیست که بنوراوبینائی پیدا میکند نابینا و بهدایت او راه می‌یابد گمراه و نور بمعنی روشنی است نام نهاده شده بصدر و معنی او منیراست و این در کلام عرب شایعست که مصدر میگویند و مراد اسم فاعلست ویامسمّی شده باین بجهت آنکه هدایت می‌یابند باو اهل آسمانها وزمینها بمصالح خود همچنانکه راه می‌یابند بنورویا بواسطه آنکه او سبحانه روشن سازنده نوراست و خالق آن پس اطلاق کردند براواسم نور .

الوهاب - یعنی بسیاربخشنده وفضل‌درعطیت.

الناصر - بمعنی نصیراست ونصرت‌یاریست.

الواسع- آنکسیست که رسیده غنای او ببندگان و رسیده رزق او بجمیع مخلوقات و بعضی گفته‌اند واسع بمعنی غنیست وسعه غناست و عرب میگوید « فلان‌یعطی من‌سعة » یعنی فلان عطا میکند از غنا و وسع جد مردلست و آنچه مقدور باشد عرب میگوید « انفق علی قدر وسعك » یعنی نفقه کن بر قدر آنچه مقدوراست ترا

الودود- مأخوذلست ازودّ یعنی دوست میدارد بندگان صالح خود را یعنی راضیست از ایشان و قبول میکند اعمال ایشانرا و می‌باشد باینمعنی که دوست میگرداند ایشانرا بسوی خلق خود همچنانکه در کلام‌مجیدواقع شده که « سیجعل لهم‌الرحمن ودّاً» و گاهست که فعول اینجابمعنی مفعول می‌باشد همچنانکه گفته‌اند

مهیب بمعنی مهیوبست پس ودود بمعنی مودودباشد یعنی محبوب الهادی آنکسیست که منت نهاده بهدایت خود بر جمیع بندگان و اکرام کرده ایشانرا بنور توحید خود چه اصل فطرت ایشانرا بر آن آفریده و دلالت نموده ایشانرا بقصد مراد خود و قدرت داده ایشانرا بر آن بعقول و الهام و دلایل و اعلام و رسل مؤید بحجتهای مؤکده تا هلاك شود هر که قبول بینه نکند و بزید هر که اطاعت و قبول بینه کند همچنانکه مشعراست باین آیه کریمه « لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة » اما بیان هدایت او مر جمیع بندگانرا پس آنست که حکایت کرده او سبحانه که « و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی» یعنی و اما ثمود پس هدایت کردیم ایشانرا پس ایشان اختیار کردند کوری را بر هدایت واما اکرام او سبحانه مر بندگانرا بنور توحید خود باینکه فطرت ایشانرا بر آن آفرید اولا همچنانکه فهم میشود از آیهٔ «فطرةالله التی فطرالناس علیها » و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هر مولودی متولد میشود بر فطرت اسلام پس پدر و مادر او را یهود میسازند ونصرانی میکنند و مجوس میسازنداو را بفرستادن رسولان واقامت مشاعر دین،ثانیاً وحث بترغیب وتزهیب ثالثاً و امداد بالطاف و یاری کردن وحاجت روانمودن بتوفیق رابعاً وآن آنکسیست که راه نموده جمیع حیوانات را بمصلحتهای خودشان و الهام کرده ایشانرا که چگونه طلب رزق کنند و چگونه طلب مسرت کنندوبچه طریق احترازنمایند ازآفات ومضرتها.

الوفی - معنی او اینست که وفامیکند بعهد خود ووفا مینماید بوعدهٔ خود.

الوکیل - یعنی متولی برما و قایم بنگهداشت ما و اینست معنی وکیل برمال وگاهست بمعنی معتمد و ملجأ میباشد و توکل اعتمادلست والجا و بعضی گفته اند بمعنی متکفل بارزاق عبادلست وقایم برایشان بمصالح ایشان ومیگویند «حسبناالله ونعم الوکیل» یعنی بس است ماراخدا ونیکو کفیلیست بامورما که قایمست باو.

الوارث - آنکسیست که راجع شودباو املاك بعد از فنای مالکان و خدای تعالی باقیست بعد از فنای مخلوقات و راجع میشود باو املاك و مواریث خلایق

بعداز موت ایشان .

البر - یعنی مهربان بر بندگان واحسان کننده بایشان تعمیم نموده نیکوئی خود را بجمیع مخلوقات و گاهست بمعنی صدق می باشد همچنانکه میگویند برّت یمین فلان یعنی صدقت وصدقت فلان وبرّ.

الباعث - آنکسیست که برانگیزد خلق را بعد از موت و اعاده کند ایشانرا بعد از آنکه از هم ریخته شده باشد و زنده گرداند ایشانرا ازبرای جزای اعمال و بقا .

التواب - آنکسیست که قبول میکند توبه را وعفو مینماید گناهان عظیم را هر گاه توبه کند بنده از آنها وهرچندمکررمی شود،مکررمیشود ازاوقبول.

الجليل - مشتق است از جلال وعظمت ومعنی آن منصرف می شود بجلال قدرت و عظم شأن واو آنچنان بزرگیست که کوچکست نزد اوهربزرگی.

الجواد - بمعنی انعام کننده احسان نماینده ایست که بسیارباشد انعام واحسان او و فرق میان اوومیان کریم آنست که کریم می بخشد باطلب و جواد آنکسیست که عطا نماید بی طلب و بعضی بعکس گفته اند وجود بمعنی سخاست و مردجواد یعنی سخی ونمیگویند خدای عز وجل سخیست بنا بر آنکه در اصل سخاوت بمعنی نرمیست عرب میگوید«ارض سخاوية وقرطاس سخاوي» هر گاه زمین وکاغذ نرم باشد و مرد سخی را سخی میگویند بواسطه نرمی او نزدحاجات.

الخبير - یعنی دانا بدقایق اشیاو کنه آن عرب میگوید که«فلان عالم خبیر» یعنی فلان عالمست بکنه چیزی و مطلعست بر حقیقت آن و خبر بمعنی علمیست میگویندلی به خبر یعنی مرا بآن علم هست .

الخالق - یعنی ابتدا نماینده خلق ومخترع ایشان بی آنکه اول مثالی تصویر کند و خدای سبحانه فرموده که « هل من خالق غیرالله » و گاهست اراده میکند بخلق تقدیر یعنی اندازه کردن همچو قول او در حالتی که حکایت میکند ازعیسی

عليه‌السلام که «انی اخلق لکم من‌الطین کهیئة‌الطیر» اراده کرده باین که مقدر میسازم‌از برای شما یعنی مثال و اندازه میسازم برای شما از گل همچو هیئت مرغی بواسطه آنکه خدای تعالی خالق او و مکون اوست فی‌الحقیقت .

خیر الناصرین - معنی آن کثرت‌تکرار نصرتست ازوهمچنانکه میگویند خیر الراحمین بواسطه بسیاری‌رحمت‌او.

الدیان - آنکسیست که جزا میدهدبندگانرا و مکافات مینماید بسبب اعمال ایشان و دین بمعنی جزاست عرب میگوید «کما تدین تدان» یعنی همچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی و دراین معنی گفته‌اند «کما یدین الفتی یوما یدان به من یزرع الثوم لایعلفه ریحاناً» یعنی همچنانکه عمل کند جوانی در روزی جزا داده خواهد شدبآن عمل و کسی که زراعت میکند سبزخواهدداشت ریحانرا.

الشکور - آنکسیست که شکر می‌پذیرد اندکی از طاعت را پس‌ثواب بسیار بر آن میدهد و عطا مینماید بسیاری را از نعمت و راضی میشود باندکی از شکر و او سبحانه فرموده که«ان ربنالغفور شکور» یعنی بدرستی که پروردگار ماهر آینه آمرزنده است و شکر پذیرنده و چونکه شکر در لغت اعتراف باحسانست وخدای سبحانه احسان‌کننده‌است‌به‌بندگان خود و انعام نماینده برایشان لیکن او سبحانه چون جزا دهنده است مطیع را بر طاعات او بثواب بسیار گردانیده‌ومجازات خود را شکر از برای ایشان برسبیل مجاز همچنانکه نام‌نهاده شده مکافات‌شکر .

العظیم - یعنی‌ذوالعظمة والجلال‌است و او منصرف است ببزرگی شأن و جلالت قدرت .

اللطیف - یعنی‌نیکوئی کننده‌ببندگان و لطف‌نماینده بایشان از جائی که ندانند یعنی رفق و مدارا مینماید بایشان و لطف نیکوئیست ومکرمت عرب‌میگوید «فلان لطیف بالناس‌بارئهم» یعنی نیکوئی میکند با ایشان و لطف‌مینماید ایشانراو گاهست بمعنی لطف در تدبیر وفعل می‌باشد «صانع‌لطیف‌الکف» هر گاه حاذق‌باشد

در کاری ودرخبرلست که‌معنی‌لطیف آنست که آفریننده خلق لطیفست همچنانکه‌او سبحانه نام نهاده شده است عظیم بواسطهٔ آنکه آفریننده خلق عظیمست و میگویند لطیف فاعل لطفست و آن آنچیزیست که نزدیك شود با آن بنده از فعل طاعت و دور شود از کردن معصیت. وگفته شده بمعنی تیز بینی

الشافی - یعنی‌رازق عافیت و شفا بیواسطهٔ و رفع کننده بلا بسبب اندکی از دعاوبخشنده‌جزای‌بسیار بجهت‌اندك‌ابتلائی‌است وحق سبحانه فرموده در حالتی که حکایت میکند از ابراهیم علیه‌السلام که «و اذامرضت فهو یشفین» یعنی هرگاه‌بیمار شدم پس‌او شفا میدهد مرا.

پس بدانکه آنچه مذکور شد بالتمام اسامی‌حسناست وبدانکه تخصیص این اسمای مکرمه‌بذکر دلالت‌نمیکند‌بر نفی‌ماعدای‌او بنا بر آنکه‌در‌ادعیه‌ائمه‌علیهم‌السلام اسمای بسیار هست که مذکور نشد درین اسمای معدوده و شاید تخصیص اینها بذکر بواسطه اختصاص اینها باشد بمزیهٔ شرف برباقی اسماء بعد ازآن بدانکه این اسمای متعدده دالّه برمعانی متکثره نیست این تکثیر وتعدد الا در اضافات نه در ذات مقدسه واحداست از جمیع جهات واعتبارات و تحقیق آنست که صفات خدای تعالی دوقسمت حقیقی‌واضافی‌دارد حقیقی آنست که لاحق شود اورا نظر بذات اومثل آنکه اوحی است موجوداست قدیمست ازلیست باقیست ابدیست سرمدیست پس این صفات لاحق میشود او را نظربذات، و صفات اضافی آن صفاتی اند که لاحق شوند اورا نظر بغیر مثل آنکه او قادراست خالقست رحیمست پس این صفات نظر بمخلوقست ومقدور و مرحوم پس تعددی که حاصل میشود نزد اضافه نیست الا نزد اعتبار امور خارجه ازذات واین واجب نمیگرداند مراورا تعدد یا تکثر درذات او تعالی عن ذلك علواً کبیراً

فصل = روایت کرده علی بن رباب‌ازجماعتی وایشان‌ازابی عبدالله علیه‌السلام که هر که بپرستد خدا را بوهم پس بتحقیق که‌کافراست وهر که پرستش کند اسم را و

نپرستد معنی را پس بتحقیق که کافراست و هر که بپرستد اسم و معنی را پس بتحقیق که شرك آورده وهر که پرستش کند معنی را بواقع گردانیدن اسماء براو بصفاتی که وصف کرده بآن صفات نفس خود را پس عقد کند بر آن دل خودرا یعنی آنرا درخاطر خود جا دهد و ناطق سازد بآن زبان خودرا در پنهانی و علانیه پس ایشان اصحاب امیرالمؤمنین اند ودر حدیث دیگرواقع شده که ایشان‌مؤمنانند حقاً وآنحضرت علیه السلام بهشام بن الحکم گفته که مرخدای عزوجل را نودو نه اسم است پس اگراسم معنی‌باشد هر آینه هراسمی‌ازاین‌اسماء الهی‌باشد ولیکن خدایتعالی معنی واحدلست که دلالت میکند براواین‌اسماء

فصل = روایت کرده عمربن شعیب از پدر خود واو از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بدرستی که جبرئیل علیه السلام نازل شد برمن باین دعا ودروقت نزول خندان وبشارت دهنده بود وگفت السلام علیك یامحمد، حضرت فرمود که وعلیك السلام یاجبرئیل پس او گفت بدرستی که خدای عزوجل فرستاده است بتوهدیه ، پیغمبر فرمود چیست این هدیه ای جبرئیل؟ گفت کلمهٔ چنداست از گنجهای عرش که اکرام کرده خدایتعالی ترا باین کلمات حضرت فرمود کدامند آن کلمات ای جبرئیل؟ گفت بگو :

یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِیلَ و سَتَرَ الْقَبِیحَ یا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیرَةِ وَ لَمْ یَهْتِكِ السِّتْرَ یا عَظِیمَ الْعَفْوِ یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یا صاحِبَ کُلِّ نَجْوی وَمُنْتَهی کُلِّ شَکْوی یا کَرِیمَ الصَّفْحِ یا عَظِیمَ الْمَنِّ یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ إِسْتِحْقاقِها یا رَبَّنا وَ یا سَیِّدَنا وَ یا مَوْلانا وَ یا غایَةَ رَغْبَتِنا أَسْئَلُكَ یا أَللهُ أَنْ لا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنّارِ.

پس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بجبرئیل گفت چیست ثواب این‌کلمات؟ جبرئیل گفت

هیهات‌هیهات منقطع شده عمل اگر جمع شوند فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین
بر اینکه‌وصف کنند ثواب این‌راتاروز قیامت‌وصف نتوانند کرد ازهزار جزویك جزو
پس هر گاه بنده بگوید « یامن اظهر الجمیل وسترالقبیح » گناهان او را بپوشاند
خدای تعالی و رحمت کند او را در دنیا و بردارد مرتبه او را درآخرت وبپوشاند
خدای تعالی براوهزار پرده در دنیا و آخرت و هر گاه بگوید « یامن لم یؤآخذ
بالجریرة ولم یهتك الستر » حساب اونکند خدای تعالی در روز قیامت وندرد پردهٔ
اورادرروزی که‌دریده‌میشودپرده‌هاوهر گاه بگوید«یاعظیم‌العفو»بیامرزدخدای‌تعالی
گناهان اورا اگر چه بمقدار کف دریا باشد و هر گاه بگوید « یاحسن التجاوز »
بگذرد خدای تعالی ازگناهان او حتی از دزدی وشرب خمرو اهاویل دنیا وغیراین
ازگناهان کبیر، وهر گاه بگوید « یا واسع المغفرة » بگشاید خدای تعالی از
برای او هفتاد دررحمت‌پس او فرو رود در رحمت خدای عزوجل‌تا وقتی که بیرون
رود از دنیا وهر گاه بگوید « یاباسط الیدین بالرحمة» بگستراند خدای‌تعالی دست
خود را براو برحمت وهر گاه بگوید « یاصاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی »
عطا نماید خدای تعالی اورا از اجرثواب هرمصیبت زده وهرتن درستی وهربیماری
وهر گز نده رسیده وهرمسکینی وهرفقیری وهر صاحب مصیبتی تا روز قیامت و
هر گاه بگوید « یا کریم الصفح » اکرام نماید خدای تعالی او را کرامت انبیا و
هر گاه بگوید « یا عظیم المن » ببخشد خدای تعالی اورا روزقیامت آرزوی او و
آرزوی خلایق وهر گاه بگوید « یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها » عطا کند خدای
تعالی باو از اجر بعدد آنکه شکر نعمتهای او را ادا نموده و هر گاه بگوید
« یا ربنا و یا سیدنا » خدای تعالی گوید گواه باشید ای فرشتگان من آمرزیدم
او را عطا نمودم باواز ثواب بعدد آنچه خلق کرده ام دربهشت و
دوزخ و هفت آسمان و هفت زمین و آفتاب و ماه و ستارگان
و قطره‌های باران وانواع مخلوقات و کوهها وسنگ ریزه و خاك
وغیر این وعرش و کرسی وهر گاه بگوید « یامونا » پرسازد خدای‌تعالی دل اورا از

ایمان وهر گاه بگوید « ویاغایة رغبتنا » عطا نماید باو خدای تعالی رغبت اورا ومثل رغبت خلایق را وهر گاه بگوید « اسئلك یا الله ان لاتشوه خلقی بالنار » گوید جبار عالم جل وجلاله که طلب آزادی میکند بندهٔ من از آتش گواه باشید ای ملائکه من آزاد کردم پدر و مادر اورا وبرادران اورا واهل و ولد اورا وهمسایهای اورا وقبول شفاعت او کردم در حق هزار مرد از آن کسانی که واجب شده بود مرایشانرا آتش و زینهار دادم اورا از آتش ،جبرئیل گفت بیاموز این کلمات را ای محمد بمتقیان ومیاموز بمنافقان بدرستی که این دعوت مستجابست مر گوینده این را انشاالله واین دعای اهل بیت المعمورست هر گاه طواف میکنند بگرد آن خانه و هست این آخر آنچه املا کردیم در این رساله وطلب میکنم از خدای سبحانه آنکه بگرداند ما را از اول آنهائی که منتفع شوند باین رساله و متأدب باشند بآنچه مشتملست بر آن از آداب و از حریص ترین آنهائی که مردم را خوانند بآنچه در این رساله است و آنهائی که موصوفند بآنچه مشتملست بر آن فصول این رساله و ابواب آن وشریك سازد با ما در این هر که را وقوف یابد بر این رساله از برادران ما که راه یافتگان وسالکان راه سلامت اند وفرا گیرندگان بسیار از توشهٔ غنیمت اند وآنکه بگرداند این رساله ازبرای ما وایشان سلاح وعده ونجاح از برای هر مطلبی ونجات ازهر سختی .

انه ولی الخیرات وبنعمة تتمم الصالحات وصلی الله علی اشرف النفوس الطاهرات محمد وعترته البررة والسادات ما اختلف الصباح والمساء واعتقب الظلام والضیاء والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

فهرست کتاب عدة الداعی

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه
در اوقات خاصه استجابت دعا	۱۰۲
در مکانهای دعا	۱۰۳
چیزهائیکه سبب اجابت دعا میشوند	۱۰۴
دعای ادای دین و قرض	۱۰۷
دعای زیاد شدن حافظه	۱۰۸
در رعایت کردن دعا و زمان آن	۱۰۸
در رعایت کردن دعا ومکان آن	۱۰۹
در تعقیبات نماز	۱۱۱
در اینکه دعای سائل در بارهٔ اعطاء کننده مقبول است	۱۱۲
در صدقه دادن از مال	۱۱۳
تقسیم بندی صدقه	۱۱۵
صدقه عقل و رأی	۱۱۵
صدقه زبان	۱۱۵
صدقه علم	۱۱۵
در طلب علم	۱۱۶
درمقایسه علم و عمل	۱۱۸
دراینکه خشیت میراثی است از علم	۱۲۰
در موضوع مؤدب بودن درحضور استاد (حقوق‌معلم برمتعلم)	۱۲۲
تقسیم‌بندی علم	۱۲۲
در حقوق عیال	۱۲۳
در قانع بودن	۱۲۳
در ترك حرص	۱۲۴
در موضوع اسراف	۱۲۵

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان | صفحه